

چهارپایه دین و دنیا

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَالدُّنْيَا أَرْبَعَةٌ، عَالَمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٌ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا. (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲، مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۵۴) ای جابر، دین و دنیا بر چهار پایه استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار بندد، نادانی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای که از دادن مال خود بخل نورزد و تهیدستی که آخرتش را به دنیا نفروشد. پس هرگاه دانشمند علم خود را ضایع کند (و بدان عمل نکرد)، جاهل از آموختن خودداری نماید و هرگاه توانگر از بخشیدن مال، دریغ کرد و فقیر هم آخرت خود را به دنیا بفروشد. (قوام جهان به هم خواهد خورد).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِوَامُ الدِّينِ بِأَرْبَعَةٍ بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ وَبِعَنِي لَا يَبْخُلُ بِفَضْلِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ وَبِفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا وَبِجَاهِلٍ لَا يَتَكَبَّرُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَبَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَالِهِ وَبَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا وَاسْتَكْبَرَ الْجَاهِلُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ رَجَعَتِ الدُّنْيَا إِلَى وَرَائِهَا الْفَقْهَرَى فَلَا تَعْرِتُكُمْ كَثْرَةُ الْمَسَاجِدِ وَأَجْسَادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ الْغَيْشُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَقَالَ خَالِطُوهُمْ بِالْبَرَايَةِ يَعْنِي فِي الظَّاهِرِ وَخَالِفُوهُمْ فِي الْبَاطِنِ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَهُوَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَانْتَظِرُوا مَعَ ذَلِكَ الْفَرَجَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (خصال شیخ صدوق) امیر المؤمنین (ع) فرمود: دین با چهار کس برپا است. ۱- دانشمند گویا که بدانش خویش عمل کند. ۲- ثروتمندی که از ما زاد ثروتش بر اهل دین خدا دریغ نورزد ۳- و فقیری که آخرتش را بدنیا نفروشد ۴- و نادانی که از دانشجوئی تکبر نکند. پس هنگامی که دانشمند دانش خویش را پنهان کند و ثروتمند به مال خود بخل ورزد و فقیر آخرتش را بدنیا بفروشد و نادان از دانش طلبی تکبر نماید دنیا پس پس بعقب باز گردد. بنا بر این زیاد شدن مسجدها و مردمی که در آنها رفت و آمد کنند شما را نفریبد عرض شد: یا امیر المؤمنین در چنین روزگاری وظیفه زندگی چیست؟ فرمود: در ظاهر با آنان آمیزش داشته باشید ولی در باطن با آنان مخالفت ورزید که هر کس نتیجه کردار خود را خواهد برد و با هر کس دوست باشد با او محشور خواهد بود و با این حال بانتظار فرج از جانب خداوند باشید.

مقدمه

در هر مکتب و جامعه ای پایه ها و ستون هایی وجود دارند که قوام و دوام آن جامعه به آن است و همین طور انحراف و انحطاط جامعه و مکتب، به اصلاح و انحراف پایه ها بستگی دارد. چهار گروه در

جامعه اسلامی هستند که ستون فقرات دین و جامعه به حساب می آیند. امام علی (علیه السلام) فرمود: برپایی دین به چهار (گروه) بستگی دارد: ۱. عالم سخنوری که دانش خود را به کار بندد؛ ۲. ثروتمندی که اضافه بر نیاز خویش را از دیگر مسلمانان دریغ نکنند؛ ۳. به فقری که آخرت خویش را به دنیا نفروشد؛ ۴. به جاهلی که از فراگیری علم تکبر ورزد. پس اگر عالم، دانش خود را کتمان کند و توانگر از مالش بخل ورزد (و به مراکز دینی و دیگر مسلمین کمک نکند) و فقیر آخرت (و دین) خود را به دنیا بفروشد و جاهل از طلب دانش تکبر ورزد. جهان و دنیا به عقب برگردد (و مرتجع شود). در این حال آمار بالای مساجد و رفت و آمد فراوان مردم در آن زمان، شما را نفریبند.»

(خصال، صدوق، ترجمه مدرس گیلانی، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، بی تا، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۴۵۳. امام امیرالمومنین علیه السلام در کلامی خطاب به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی دیرپای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: استواری و قوام نظام دین و دنیا به چهار چیز است: دانشمندی که علم خود را به کار بندد، جاهلی که از آموختن سرباز نزند، توانگر مال داری که از بخشش و احسان دریغ نورزد و فقری که آخرت خویش را به دنیا نفروشد. امام علیه السلام در ادامه اما وظیفه ای را که بر دوش دانشمندان و مال داران می نهد، مقدم بر توصیه ای است که به دو گروه دیگر، یعنی جاهلان و فقیران می کند: ای جابر! کسی که نعمت های خداوند بر او فزونی می گیرد، نیازهای مردمان نیز به سوی او روان می شود، پس هرکه بدین نیازها به دیده ی رفع و روا بنگرد و از سر دفع و جفا برنخیزد، دارایی خود را به دوام و بقا تضمین کرده است، همان گونه که اگر به نیاز مردمان دیده فرو بندد، مال خود را در آستانه ی زوال و نابودی نهاده است.

نیاز مردمان، یا در حوزه ی کسب دانش و دانایی است یا در محدوده ی جلب مال و توانایی. اگر گردش ثروت در جامعه در میان گروهی خاص محدود و محصور بماند و یا نشر علم و آگاهی از سوی عالمان نسبت به جاهلان نقصان و فتور یابد به فرموده ی امام، نظام دین و دنیا از قوام و استواری تهی می گردد؛ هرچند در ظاهر امور، ثروت ها انباشته گردد و یا علوم و دانش ها آکنده.

سنت حسنه ای که از دیرباز در حوزه های علمی سنتی ما برقرار بود - و امروز نیز تا حدود زیادی پابرجاست - باز پس دادن دروس توسط شاگردان صبح به طلبه های عصر بود. آن که نیم روز شاگردی می کرد، در نیمه ی دوم همان روز بر تشکچه ی استادی می نشست و خود شاگردی را می آموخت و می نواخت. در این سنت، علم چیزی نبود که یکجا محبوس و ساکن بماند و در این روانی و سیالی بود که هم علم ویراسته و پالایش می شد و هم علم آموزان در دانشی که می آموختند خبره و چیره دست می شدند. علم آموخته شده ی در این مدرسه، توسط شاگرد و طلبه در مدرسه ی دیگری آموزش داده می شد و یا این که درس صبح، همان بعدازظهر به مباحثه و مذاقه در می افتاد و این گونه بود که نظام طلبگی در داد و ستد متقن و جدی استاد و شاگردی در طول صدها سال

قوامی یافت که هنوز در بعد انگیزه‌مندی تحصیلی، عمق تدریس و تدرس و غنای مطلب و محتوا از دیگر حوزه‌های آموزشی آکادمیک هم‌اورد می‌طلبید و چه بسا در ابعاد یاد شده همچنان بی‌بدیل مانده است. این همان قاعده‌ای است که امام علی علیه السلام از آن به عنوان قوام دین و نیز دنیا یاد کرده است که عالم، علم خویش را دریغ نمی‌دارد و جاهل از آموختن سر بر نمی‌تابد. البته این یک برداشت محدود و یک بعدی از آن فرمایش گرانقدر است. شاید برداشت بالاتر آن باشد که عالمان، علم خویش را به زیور عمل بیاریند و جاهلان، زنگار اعمال ناشایست و ناپسندیده را به صیقل علم و دانایی بزدایند.

نکته‌ی دیگر در آن کلام نورانی، توصیه به صاحبان مال و درم و دینار است که به گردش مولد و مثبت ثروت خویش در جامعه بیندیشند و تنها بر حریم خواسته‌ها و زیاده‌خواهی‌های خویش طواف نکنند و به شکرانه‌ی بازوی توانا، دست افتادگان را بگیرند. طبیعت بشر به اقتضای زیاده‌خواهی و تنوع‌طلبی و قدرت‌جویی، هرگاه که مزه‌ی تنعم و عیش را می‌چشد هل من مزید می‌گوید و بیش و بیشتر می‌طلبد. یکی از راه‌های درمان این زیادت‌خواهی و سیادت‌جویی ناروا، جلوگیری از تکاثر ثروت و خودداری از غرقه‌شدن در مستی مکنت است و این میسر نیست مگر آن که صاحبان مال و درم، به واهبان صاحب کرم تبدیل شوند و ثروت را نعمتی بدانند که شکر آن، بخشش است و نتیجه‌ی آن، برکت. به فرموده‌ی قرآن، هرگاه خداوند به تقدیر نابودی امتی، صحنه‌ی تکوین را رقم می‌زند، مترفین و متکاثرین و مسرفین آن قوم را به فساد و تباهی دچار می‌کند. (و پرواضح است که این، نه جبر الهی، که قانونی تکوینی است. نه آن که اراده خداوند بر فساد ایشان در زمین است، بلکه این فساد نتیجه‌ی قهری و طبیعی اعمال خود ایشان است). بدین‌سان اتراف و اسراف و کنز مال و دریغ از نیازمندان، به نشر فساد و شکاف طبقات و انواع خصومات می‌انجامد. یک بار دیگر به باطن کلام نورانی امام علی علیه السلام نظر کنیم که فروگذاری عالمان از وظیفه‌ی تعلیم و سرباز زدن مال‌داران از وظیفه‌ی انفاق را مایه‌ی فروپاشی نظام دین و دنیا توصیف می‌کند. نگاهی به نظام سرمایه‌داری امروز آمریکا و اروپا، شاید این پیش‌بینی را محسوس‌ترمان کند. قوام دین و دنیا به علم است و انفاق. (قوام دین و دنیا، پروژه درس نهج البلاغه، نویسنده: دکتر محمدعلی فیاض‌بخش)

قوام در لغت و اصطلاح

القَوَامُ: أی ما يقوم بحاجته الضرورية. و قَوَامُ العیش: عماده الذی يقوم به. و قِوَامُ الجِسْم: تمامه. (لسان العرب جلد ۱۲ صفحه ۵۰۴)

الْقِيَامُ و الْقَوَامُ: اسم لما يقوم به الشيء. أی: یثبت، كالعماد و السَّناد: لما یعمد و یسند به. (مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۹۰)

«قَوَامُ الْأَمْرِ»: نظام و اساسنامه کاری (ترجمه و معنی قوام در فرهنگ لغت عربی - فارسی المعانی)
 فرهنگ فارسی معین: (ق) [ع. ا.] ۱ - مایه زیست ۲ - اصل چیزی ۳ - اعتدال ۴ - عدل .
 ۵ - استواری ، استحکام ۶ - راستی .
 معنی قوام در فرهنگ عمید: قوام= قائم . قوام ۱. آن که یا آنچه چیزی به آن قایم باشد؛ پایه؛ ستون .
 ۲. نظام . قوام ۱. استواری و پایداری ۲. غلظت .
 لغت نامه دهخدا: قوام [ع- ا] (ع- ا) (مص) راستی . (منتهی الارب) (ناظم الاطباء) . || عدل .
 (آندراج) (اقرّب الموارد) . || اعتدال . (اقرّب الموارد) (ناظم الاطباء) : و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما . (قرآن ۲۵/۶۷) . || استواری و پایداری . (ناظم الاطباء) . || (ا) بالای مردم .
 (منتهی الارب) (ناظم الاطباء) : قوام الرجل ؛ قامته و حسن طوله . (اقرّب الموارد) . || مایه زیست .
 (ناظم الاطباء) (منتهی الارب) (از اقرّب الموارد) . || قوام الامر؛ بندش و نظام کار . (منتهی الارب)
 (ناج العروسی) (از اقرّب الموارد) . || فلان قوام اهله ؛ فلان کسی است که برپا میدارد شان اهل خود
 را یعنی شان آنها بسته به وجود اوست . (ناظم الاطباء) . || اصل چیزی . (آندراج) . || بقیای چیزی .
 || شکل و هیات چیزی . (ناظم الاطباء) . || (امص) ستبری و تنگی آب . (ذخیره خوارزمشاهی) . ||
 غلظت و بستگی شایسته در شربت ها .

قوام در روایات

... لَا قِوَامَ لِلْأَرْضِ إِلَّا بِالْمَاءِ وَ لَا قِوَامَ لِحَسَدِ الْإِنْسَانِ إِلَّا بِالْذَّمِّ ... (علل الشرائع، جلد ۱ صفحه ۱۰۷)
 امام صادق علیه السلام... قوام زمین به آب است . آب با زمین چه می کند که گیاه از آن بیرون می
 آید ؟ همانجور کار را خون با بدن انجام می دهد تا بتواند رشد خود را داشته باشد .
 ...عِبَادَ اللَّهِ افْرَعُوا إِلَى قِوَامِ دِينِكُمْ بِإِقَامِ الصَّلَاةِ لَوَقْتِهَا وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ فِي حِينِهَا وَ التَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ وَ
 صَلَاةِ الرَّحِمِ وَ خَوْفِ الْمَعَادِ . (تحف العقول صفحه ۱۵۳) علی (علیه السلام) ... بندگان خدا، با اقامه
 نماز در وقت آن و ادای زکات به هنگام وجوب و تضرع و خشوع و صله رحم و ترس از مرگ، پایه های
 دین خود را محکم کنید .
 ... قِوَامُ الدُّنْيَا بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ النَّارِ وَ الْمِلْحِ وَ الْمَاءِ ... (تحف العقول صفحه ۳۲۱) امام صادق علیه
 السلام... پایداری دنیا با سه چیز، آتش ، نمک، و آب، است .
 ... فَلَوْلَمْ يَكُنْ قِوَامُ الْخَلْقِ وَ صَلَاحُهُمْ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ مِنْهُمْ بِعَلِيمٍ خَبِيرٍ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى ... (عیون اخبار
 الرضا جلد ۲ صفحه ۱۰۰) امام رضا علیه السلام ... بنابراین استقامت خلق و صلاح حال آنان بسته به
 اعتقاد به خدایی است دانا و آگاه که از پنهان و آشکار باخبر است ...

...قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، صفحه ۳۳۲) ...امام علی علیه السلام استواری شریعت، به امر معروف و نهی از منکر و برپا داشتن حدود است. غرر الحکم.

الْعَدْلُ قَوَامُ الرِّعْيَةِ. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، صفحه ۳۳۹) ...امام علی علیه السلام... عدل نگهدارنده مردم است

الْعَدْلُ قَوَامُ الْبِرِّيَّةِ. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، صفحه ۳۳۹) ...امام علی علیه السلام... عدالت، مایه قوام و پایداری مردم است ، عدل، جامعه را برپا نگه می دارد

الْعَدْلُ قَوَامُ الرِّعْيَةِ وَ جَمَالُ الْوَلَاةِ. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، صفحه ۳۴۰) ...امام علی علیه السلام... دادگری و عدالت وسیله قوام و توانمندی رعیت (جامعه) و جمال و زیبایی حاکمان و کارگزاران است

قَوَامُ الْعَيْشِ حُسْنُ التَّقْدِيرِ وَ مِلَاكُهُ حُسْنُ التَّدْبِيرِ. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، صفحه ۳۵۴) ...امام علی علیه السلام... پایداری زندگی به برنامه ریزی درست و وسیله رسیدن به آن ، مدیریت صحیح ...

علم و عالم در قرآن و روایات

شرح جمله عالم مُسْتَعْمِلِ عِلْمُهُ، گفتاری در باب دانشمندی که علم خود را به کار بندد
 قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ، عَالِمٌ مُسْتَعْمِلِ عِلْمُهُ، وَ جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرِفِهِ، وَ فَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ، فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرِفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ. (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲، مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۵۴) ای جابر، پایداری دین و دنیا بر چهار پایه استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار بندد، نادانی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای که از دادن مال خود بخل نورزد و تهیدستی که آخرتش را به دنیا نفروشد. پس هرگاه دانشمند علم خود را ضایع کند (و بدان عمل نکند)، جاهل از آموختن خودداری نماید و هرگاه توانگر از بخشیدن مال، دریغ کرد و فقیر هم آخرت خود را به دنیا بفروشد. (قوام جهان به هم خواهد خورد).

علم و عالم در قرآن

دعوت قرآن به شناخت در قرآن

خداوند متعال در ۲۷ مورد در قرآن کریم با لفظ «اعلموا» مردم را به صورت آشکار، به فراگیری و شناخت دعوت نموده است مانند آیات ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۲۳ و ۲۳۱ سوره بقره.

موقعیت علم و عالم در قرآن

اسلام انسان را به مطالعه و کسب دانش تشویق می کند زیرا همه علوم در نهایت او را به سوی خداوند سوق می دهند. به همین دلیل می گویند هر چه عالم علمش بیشتر شود، خدا را بهتر می شناسد. در نتیجه از خدا خوف دارد و در همه کارهایش دستورات او را به کار می گیرد.

خداوند در این رابطه در سوره ۳۵ (فاطر) آیه های ۲۷ و ۲۸ می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٍ» آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که بوسیله آن میوه های رنگارنگ (از زمین) خارج ساختیم و از کوه ها نیز (به لطف پروردگار) جاده هایی آفریده شده سفید و سرخ و به رنگ های مختلف گاه به رنگ کاملاً سیاه.

«وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» و از انسان ها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با رنگ های مختلف، (آری) حقیقت چنین است: از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند خداوند عزیز و غفور است.

در سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۸ خداوند «اندیشمندان» را تا مقام فرشتگان بالا می برد:

«شهد الله أنّه لا إله إلا هو و الملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا إله إلا هو العزيز الحكيم». خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرستگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب)، گواهی می دهند درحالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

در سورة ۳۹ (زمر) آیه ۹ خداوند می فرماید: دانایان و نادانان یکی نیستند. «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أُنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِذَا ابْتَلَا» آیا چنین کسی با ارزش است یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند!»

درحالی که در سورة ۳۴ (سبا) آیه ۶ می فرماید: «وَبِرِّي الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می کند.

ارزش علم و عالم در قرآن کریم بسیار بالاست. زیرا هرچه انسان بیشتر علم بیاموزد، بیشتر به وجود خداوند پی می برد. پس تعجبی ندارد که اولین آیه ای که نازل شد در رابطه با دعوت به خواندن و نوشتن باشد. سورة ۹۶ (علق) با آیه زیر شروع می شود:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید. در نزد خداوند مرتبه علم و منزلت عالم بالاست زیرا از طریق کسب دانش انسان به ایمان به خدا می رسد.

او در سورة ۳۵ (فاطر) آیه ۲۸ می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند. خداوند همچنین در قرآن کریم به ما امر می کند که در آیات او در آسمانها و زمین تفکر کنیم. سورة ۴۵ (جاثیه) آیه های ۵ - ۳:

«إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ» بی شک در آسمان ها و زمین نشانه های (فراوانی) برای مؤمنان وجود دارد.

«وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّهِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» و نیز در آفرینش شما و جنبندگانی که (در سراسر زمین) پراکنده ساخته، نشانه هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند.

«واختلف الليل والنهار وما انزل الله من السماء من رزق فأحيا به الارض بعد موتها وتصريف الرياح آيات لقوم يعقلون» و نیز در آمد و شد شب و روز، و رزق و بارانی که خداوند از آسمان نازل کرده و بوسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده و همچنین در وزش بادهای، نشانه های روشنی است برای گروهی که اهل تفکرند خداوند در دو آیه اول سورة ۶۸ (قلم) برای تکریم دانش و نگارش به قلم سوگند می خورد:

«ن والقلم وما يسطرون» ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند،

«ما انت بنعمه ربك بمجنون» که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی.

در قرآن کریم در آیه های بسیاری دانشمندان مورد تحسین قرار می گیرند. علاوه بر آن چه ذکر شد، در سورة ۳ (آل عمران) در دو جای مختلف خداوند خردمندان را می شناساند. خردمندان کسانی هستند که خدا را می پرستند و در آیات او عمیقا تدبر و تفکر می کنند.

در سورة ۳ (آل عمران) آیه های ۱۹۰ و ۱۹۱ آمده است:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلاف الليل والنهار لآيات لأولى الألباب» مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است.

«الذين يذكرون الله قياما وقعودا و على جنوبهم و يتفكرون في خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه ففنا عذاب النار» همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند و می گویند: بارالها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار.

در سورة ۲۹ (عنکبوت) آیه ۴۹ آمده است:

«بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم وما يجحد بآياتنا إلا الظالمون» ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی کنند.

دکتر موریس بوکای در کتابش «انجیل، قرآن و علم: کتاب های مقدس در پرتو دانش جدید» می گوید: علم و قرآن چنان رابطه تنگاتنگی دارند که موجب تعجب است. به خصوص به این دلیل که این رابطه در راستای هماهنگی است نه ناسازگاری.

قرآن کریم مسلمانان صدر اسلام را به مطالعه علوم مختلف همراه با مطالعات مذهبی اسلامی فرا می خواند.

دکتر مرد هفمن، سفیر آلمان در رباط در این رابطه می گوید: اساس شکوفایی مطالعات اسلامی، عطش انسان برای کسب دانش و آمادگی مسلمین برای به کارگیری ذهنشان بود. او ۱۴ دانشمند مسلمان صدر اسلام را نام می برد که به تحقیقات علمی جهان غنا بخشیدند:

۱. بن فرنس (فوت ۸۸۸) که اولین تلاش برای به کارگیری جریان هوا به عنوان وسیله سفر را به او نسبت می دهند.
 ۲. خوارزمی (فوت ۸۴۶) که علم جبر را ابداع کرد و کله لگاریتم از نام او گرفته شده است.
 ۳. ابن بکر رازی (۹۳۵ - ۸۶۴) که کتاب پزشکی او چند قرن کتاب مرجع دانشجویان پزشکی در دانشگاه های اروپا بود.
 ۴. ابن سینا (اوسینا) فیلسوف و پزشک (۱۰۳۷ - ۹۸۰) که دایره المعارف پزشکی او در مؤسسات و دانشگاه های اروپایی تا قرن نوزدهم استفاده می شد.
 ۵. ابن هیثم (۱۰۳۹ - ۹۶۵) مخترع آن چه که در فیزیک نور تاریک خانه نامیده می شد.
 ۶. بیرونی (۱۰۵۰ - ۹۷۳) تاریخ نگار علم و مرد سیاست که ستاره شناسی، معدن شناسی، دارو شناسی و علوم دیگر را آموخت.
 ۷. عمر خیام (فوت ۱۲۱۱) شاعر بزرگ که در ریاضیات، ستاره شناسی و علوم دیگر تبحر داشت.
- نویسنده: زهرا آقا محمد شیرازی. منابع: بشارت، آذر و دی ۱۳۸۹ - شماره ۸۰. منبع اصلی: پایگاه اطلاع رسانی حوزه (تاریخ بازبینی: ۹۱/۱۱/۱۸)
- ماجرایی در کتاب احتجاج طبرسی نقل شده که خلاصه و مضمونش چنین است: یکی از فقه های شیعه بر امام هادی - علیه السلام - وارد گردید، در حالی که جمعی از علویین و بنی هاشم در محضر امام - علیه السلام - بودند. حضرت به آن عالم احترام نمود و جای خود را به او داد. این کار بر علویین و بنی هاشم گران آمد. یکی از آنها نتوانست تحمل کند، به خدمت امام - علیه السلام - رفت و عرض کرد: «یا بن رسول الله! آیا شما يك عالم را بر بنی هاشم مقدم می داری؟» حضرت فرمود: مگر خداوند در قرآن نفرموده: «... إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ... (مجادله/۱۱)؛ ای مؤمنان! هرگاه به شما گفته شد که جایی را در مجلس بگشایید، چنین کنید تا خداوند نیز نسبت به شما در کارهایتان گشایش به وجود آورد.» و بعد فرمود: «... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ... (مجادله/۱۱)؛ خداوند، مؤمنان و عالمان را بر دیگران به درجاتی برتری داده است.» پس چرا ناراحتید از اینکه من يك عالم را به خاطر اینکه خداوند او را بالا برده و عظمت داده برتری داده ام؟ این عالم فلان ناصبی را با اقامه ی دلیل و برهان الهی محکوم کرده است و این فضیلت از هر نَسَبی برای او برتر است.» (احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۵)
- ارتقای رتبه انسانی با علم است
- خداوند رتبه کسانی از شما را که ایمان آورده اید و کسانی را که دانشمندند به درجات بالا ارتقا داد و خداوند به آنچه می کنید آگاه است. در تفسیر منهج الصادقین آمده است: «این که صاحبان علم نام برده شده اند با آنکه از جمله مؤمنان هستند دلالت بر رفعت درجات و شایستگی آنها دارد.»

فضیلت علم در قرآن

یکی از روش‌های مؤثر در جنبه تربیت عقلانی و از عوامل مهم در پرورش نیروی خرد و اندیشه را قرآن کریم لزوم فراگیری علم و کسب دانش می‌داند.

لذا قرآن می‌فرماید: اگر کسی عالم بود و از دانش بهره‌مند بود می‌تواند نشانه‌های حق را بفهمد و تعقل کند «و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون» (عنکبوت، ۴۳)

در قرآن هدف آفرینش جهان، علم و دانش معرفی شده که بر اساس علم انسان، نیروی عقلانی او زیاد می‌گردد که در نتیجه معرفت انسان به خداوند بیشتر و عبودیت بشر زیاده‌تر می‌گردد «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (طلاق، ۱۲) خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را؛ فرمان او در میان آن‌ها پیوسته نازل می‌شود تا بدانید که خداوند بر هر چیز تواناست.

در قرآن، علم هدف شمرده نشده است بلکه وسیله‌ای است برای رشد و هدایت و رسیدن به مقصد. در مورد حضرت موسی علیه السلام و خضر قرآن چنین بیان می‌کند: «قال له موسى هل أتبعك على أن تعلمن مما علمت رشداً» (کهف، ۶۶) آیا من اجازه دارم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح من است به من بیاموزی؟ از تعبیر رشداً چنین استفاده می‌شود که علم هدف نیست بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می‌باشد. چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت.

فضیلت علم در آیات مختلف قرآن کریم آمده است

۱. اهمیت علم: قرآن تا آن‌جا به تحصیل علم و دانش اهمیت قایل شده که مسلمانان را ملزم می‌سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلامی را بیاموزند. «و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون» (توبه، ۱۲۲) شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی جهاد) کوچ کنند چرا از هر گروهی طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند و (طایفه‌ای بمانند) تا در دین (و احکام و معارف اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن‌ها را انذار نمایند تا از (مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.

۲. هدف از بعثت انبیا تعلیم دانش و تربیت: قرآن می‌فرماید: «كما أرسلنا فيكم رسولا منكم يتلو عليكم آياتنا و يزيككم و يعلمكم الكتاب و الحكمة و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون» (بقره، ۱۵۱) رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه نمی‌دانستید به شما یاد دهد.

۳. تقرّب به خداوند متناسب با درجات علم: قرآن می‌فرماید: «یرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اتوا العلم درجات» (مجادله، ۱۱) خداوند متعال کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می‌بخشد اگر برای مؤمن درجه است، برای مؤمن عالم درجات خواهد بود. منظور از بالا بردن درجات قطعاً بالا بردن مکانی نیست بلکه بالا بردن از نظر مقام قرب پروردگار است.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید از آیه استفاده می‌شود که مؤمنان دو گروه هستند: مؤمنان عالم، مؤمنان غیرعالم و مؤمنان عالم برتر و بالاتر هستند سپس به آیه «هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» استدلال می‌نمایند.

۴. نام راسخان در علم کنار نام خدا: «وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امّنا به» (آل عمران، ۷) حقایق قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. در عظمت علم واقعی و علمای حقیقی همین بس که نام آنان در ردیف نام مقدس خداوند آمده و مقامشان بعد از مقام الهی است.

۵. علم شرط زمامداری: «ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً و زاده بسطة فی العلم و الجسم» (بقره، ۲۴۷) خداوند طالوت را به عنوان زمامدار برای شما برگزیده و علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشیده است.

۶. علم شرط مدیریت: «اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علم» (یوسف، ۵۵) حضرت یوسف علیه السلام هنگامی که پیشنهاد مقام مهمی در حکومت مصر به او داده شد، گفت: مرا به سرپرستی خزائن بگمارید و دو دلیل برای این مدیریت ذکر کرد: امانتداری و علم و آگاه بودن.

۷. فراگیری علم مفید: «هل اتبعك علی ان تعلّم مما علّمت به رشداً» (کهف، ۶۶) موسی علیه السلام به خضر علیه السلام گفت: آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟

۸. طلب فزونی در علم: «و قل ربّ زدنی علماً» (طه، ۱۱۴) بگو پروردگار! علم و دانش مرا زیاد کن.

۹. دانشمندان در ردیف ملائکه: «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط» (آل عمران، ۱۸) در این آیه شریفه دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند و این خود، امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می‌کند و نیز از آیه استفاده می‌شود امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ‌ترین حقیقت است معترفند. (نمونه، ج ۲، ص ۳۴۸)

۱۰. ویژگی‌های دانشمندان الهی:

(الف) ایمان و عقل: «الراسخون فی العلم یقولون امّنا به کل من عند ربّنا و ما یذکر الا اولوا الالباب» (آل عمران، ۷) راسخان در علم می‌گویند: به همه آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان اندیشه متذکر نمی‌شوند.

ب) خشیت از خدا: «انما یخشى الله من عباده العلماء» (فاطر، ۲۸) همانا بندگان دانشمند از خداوند خشیت دارند.

ج) سجده و گریه: «ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا يتلى عليهم یخرون للاذقان سجداً» (اسراء، ۱۰۷) آن‌ها که پیش از این، علم و دانش به آنان داده شده هنگامی که این آیات بر آنها خوانده می‌شود، به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند. «ویخرون للاذقان یمکون و یمیدهم خشوعاً» (اسراء، ۱۰۹) آن‌ها (بی‌اختیار) به زمین می‌افتند و سجده می‌کنند و اشک می‌ریزند و هر زمان خشوعشان بیشتر می‌شود.

د) درک اسرار هستی: «ومن آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلك لایات للعالمین» (روم، ۲۲) و از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست؛ در این، نشانه‌هایی است برای عالمان.

۱۱. خداوند معلّم حقیقی: «الرّحمن علّم القرآن» هر چند معلّمان بکوشند و استادان تلقین کنند همه این‌ها اسباب هستند و آموزنده حقیقی خداوند است.

الف) حضرت آدم علیه السلام را علم اسامی آموخت: «و علّم الاسماء کلّها» (بقره، ۳۱)

ب) حضرت داوود علیه السلام را زره‌سازی آموخت: «علّمناه صنعة لبوس لکم» (انبیاء، ۸۰)

ج) حضرت عیسی علیه السلام را حکمت آموخت: «یعلّمه الکتاب و الحکمة» (آل عمران، ۴۸)

د) حضرت خضر را علم و معرفت آموخت: «وعلّمناه من لدنا علماً» (کهف، ۶۵)

ه) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را اسرار نظام جهان آموخت: «علّمک ما لم تکن تعلم» (نساء، ۱۱۳)

و) عالمیان را بیان بی‌آموخت: «خلق الانسان علّمه البیان» (الرّحمن، ۴) (کشف الاسرار، ج ۹، ص ۴۱۹)

نکوهش ترک علم در قرآن

قرآن کریم در مواردی بر لزوم تعلیم و تعلم توصیه نموده و مردم را به دلیل ترک تفقه سرزنش کرده است؛ «چرا از هر گروهی، طائفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را انداز نمایند تا شاید از مخالفت فرمان الهی حذر نمایند». وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه ۱۲۲)

قرآن علم را بصیرت و بینایی و جهل را کوری و ظلمت می‌داند؛ «... هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ... آیا کور و بینا باهم مساویند؟ [قطعاً خیر!]». «... أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ... آیا ظلمت و نور باهم مساویند؟ [قطعاً خیر!]». [رعد/سوره ۱۳، آیه ۱۶] چنین است دانائی و نادانی. (منبع: درس‌هایی از قرآن)

علم و عالم در روایات

در احادیث، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از انواع دانش چه مذهبی و چه علمی بسیار دفاع می کنند. من به چند مورد آن ها از کتاب «پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و برخی احادیث ایشان» نوشته اسماعیل کشمیری اشاره می کنم:

۱. دانشمندان وارثان پیامبرانند.
 ۲. کسب دانش بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است.
 ۳. زگهواره تا گور دانش بجوی.
 ۴. کسی که خانه اش را به قصد کسب دانش ترک کند در راه خدا قدم نهاده است.
 ۵. اگر خداوند بخواهد کسی را هدایت کند کاری می کند که او درک و یادگیری داشته باشد. یقیناً دانش محصول یادگیری است.
- در اسلام بین علم و مذهب تضاد نیست، بلکه رابطه سالم، نزدیک و متعادلی وجود دارد. در اسلام بین قلب و معز، بین آنچه معنوی و آسمانی و آنچه مادی و زمینی است تعادل وجود دارد، تعادلی الهی که به هر یک از موارد فوق ارزش خود را می دهد. (منبع: درسهای از قرآن)

احادیث علم و عالم

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : عليك بالعلم فان العلم خلیل المؤمن و الحلم و زيرُهُ والعقل دليلُهُ و ... و الصبر اميرُ جنوده. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: بر تو باد به فراگیری علم، همانا که علم دوست مؤمن است و بردباری وزیر او و عقل راهنمایش و عمل سرپرست او و رفیق و مدارا پدر او و ملایمت با دیگران برادر او و صبر، امیر سپاهیان او است. «نهج الفصاحه، ج ۱۹۶۱»

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : أَفَةُ الْعِلْمِ النَّسيانُ ؛ آفت دانش ، فراموشی است . الخصال ، ص ۴۱۶ .

قال الامام الهادي - عليه السلام - : الْعُجْبُ صَارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ ، دَاعٍ إِلَى الْغَمَطِ . امام هادی - علیه السلام - فرمود: خودپسندی، (آدمی را) از طلب علم باز می دارد و به تحقیر دیگران فرا می خواند. «بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۹»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - : طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ فَأَعْرِفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ : صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْجَدَلِ وَالْمِرَاءِ ، وَ صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْإِسْطِطَالَةِ وَ الْخَتْلِ وَ صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْفَقْهِ وَالْعَقْلِ فَصَاحِبُ الْجَدَلِ وَالْمِرَاءِ

امام صادق - علیه السلام - فرمودند: جویندگان علم بر سه دسته اند پس آنان را با هویت واقعی شان بشناس: دسته ای از آنها دانش را به جهت جدل و مراء فرا می گیرند و دسته ای آن را جهت تفاخر و بزرگ نمائی می آموزند و دسته ای نیز آن را جهت فهمیدن و تعقل یاد می گیرند. پس اهل جدل و

مراء آدم مردم آزار است، او در هنگام مناظره مانع از گفتار دیگران می شود و در میدان سخن مجالی برای دیگران قائل نیست و در عین حال خود را حلیم پارسا می نمایاند و حال آنکه باطن وی از خشوع و ورع تهی است و سرانجام خداوند نیز دماغ وی را به خاک می مالد. «معالم الاصول و ملاذ المجتهدین، ص ۱۵»

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ دَرَجَةِ التَّوْبَةِ أَهْلُ الْجِهَادِ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ .
رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرمودند: نزدیک ترین مردم به مقام نبوت، اهل جهاد و دانش اند.
«کنز العمال، ح ۱۰۶۴۷»

قال الامام الصادق - عليه السلام - : فَانَّهُ لَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهَى . امام صادق - عليه السلام - فرمودند:
همانا برای علم خداوند پایانی نیست. «توحید صدوق، ص ۱۳۴»

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِلْعِلْمِ أَهْلًا وَ فَرَضَ عَلَى الْعِبَادِ طَاعَتَهُمْ بِقَوْلِهِ : «وَأَتُوا النَّبِیُّنَ مِنْ أَوْبَابِهِا» وَ النَّبِیُّونَ هِيَ بُیُوتُ الْعِلْمِ الَّذِی اسْتَوْدَعَتْهُ الْأَنْبِیَاءُ وَ أَوْبَابُهَا أَوْصِیَاؤُهُمْ . امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمودند: خداوند برای «علم» جایگاهی مناسب مقرر داشته است و بر بندگانش اطاعت از آن را واجب گردانده و فرموده: از درب خانه داخل شوید و منظور از بیوت خانه های علم است که به انبیاء داده شده و أبواب آن اوصیاء آن ها هستند. «نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۷۷»
پیامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم : لَا سَهْرَ إِلَّا فِی ثَلَاثٍ : مُتَهَجِّدٍ بِالْقُرْآنِ ، وَفِی طَلَبِ الْعِلْمِ ، أَوْ عَرُوسٍ تُهْدَى إِلَى زَوْجِهَا . شب زنده داری جز برای سه چیز روا نیست: تلاوت قرآن ، تحصیل دانش و یا فرستادن عروس به خانه شوهرش . بحار الأنوار : ۷۶ / ۱۷۸ / ۳ منتخب میزان الحکمة : ۲۸۴

امام علی علیه السلام : مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِطَلَبِ الْعِلْمِ ؛ فَرِزْنَدَانِ خُود رَا بَه آمُوختن دانش وادارید .
کنز العمال : ۴۵۹۵۳ منتخب میزان الحکمة : ۶۱۶

پیامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم : اَكْتُبُوا الْعِلْمَ قَبْلَ ذَهَابِ الْعُلَمَاءِ ، وَإِنَّمَا ذَهَابُ الْعِلْمِ بِمَوْتِ الْعُلَمَاءِ ؛ دانش را ، پیش از درگذشت دانشمندان ، بنویسید ؛ زیرا با مرگ دانشمندان ، دانش (آنان) نیز می رود . کنز العمال : ۲۸۷۳۳ منتخب میزان الحکمة : ۴۸۲

امام علی علیه السلام : أَعْلَمُ النَّاسِ الْمُسْتَهْتَرُ بِالْعِلْمِ ؛ داناترین مردم ، کسی است که آزمند دانش باشد.
غرر الحکم : ۳۰۷۹ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۶

پیامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم : أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ ؛ داناترین مردم ، کسی است که دانش مردم را با دانش خود جمع کند . أمالی الصدوق : ۲۷ / ۴ / ۴۰۶
پیامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم : لَوْ خِفْتُمُ اللَّهَ حَقَّ خِيفَتِهِ لَعَلَّمْتُمُ الْعِلْمَ الَّذِي لَا جَهْلَ مَعَهُ ؛

اگر از خدا ، چنان که سزد ، می ترسیدید علمی به شما آموخته می شد که جهل و نادانی با آن همراه نبود . کنز العمال : ۵۸۸۱ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۶

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: عِلْمُ الْبَاطِنِ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَحُكْمٌ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ ، يَقْذِفُهُ فِي قُلُوبِ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ ؛ علم باطنی ، رازی از رازهای خداوند عز و جل و حکمتی از حکمتهای خداست و آن را در دل هر کس از بندگان که خواهد ، می افکند . کنز العمال : ۲۸۸۲۰

منتخب میزان الحکمة : ۴۰۶

امام صادق علیه السلام : لَيْتَ السَّيَاطَ عَلَى رُؤُوسِ أَصْحَابِي حَتَّى يَتَفَقَّهُوا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ؛ کاش بالای سر اصحابم تازیانه بود تا در احکام حلال و حرام فقیه شوند . المحاسن : ۱ / ۳۵۸ / ۷۶۵

منتخب میزان الحکمة : ۴۰۴

امام باقر علیه السلام : إَعْلَمُ أَنَّهُ لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ ، وَلَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ ؛ بدان که هیچ دانشی چون طلب سلامتی نیست و هیچ سلامتی مانند سلامت دل نمی باشد . تحف العقول : ۲۸۶

منتخب میزان الحکمة : ۴۰۴

امام علی علیه السلام : خَيْرُ الْعُلُومِ مَا أَصْلَحَكَ ؛ بهترین دانشها، دانشی است که تو را اصلاح کند. غرر الحکم : ۴۹۶۲ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: خَيْرُ الْعِلْمِ مَا نَفَعَ ؛ بهترین دانش آن است که سودمند باشد .

أمالی الصدوق : ۱ / ۳۹۴ / ۴۰۴

امام کاظم علیه السلام : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجد شد ، دید عده ای گرد مردی جمع شده اند، فرمودند: چه خبر است؟ عرض شد : علامه است . فرمودند: علامه یعنی چه؟ عرض کردند: او داناترین مردم است به نسل و نسبهای اعراب و جنگهای ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار و زبان عربی . پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اینها دانشی است که اگر کسی نداند، به او زبانی نرساند و اگر کسی بداند ، او را سودی نبخشد .

أمالی الصدوق : ۲۲۰ / ۱۳ / ۴۰۴

میزان الحکمة : ۴۰۴

امام علی علیه السلام : وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ ، وَلَا يَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحْقُقُ تَعَلُّمُهُ . بدان که در دانش ناسودمند خیری نیست و آموختن دانشی که سزاوار آموختن نیست ، سودی ندهد . نهج البلاغة : الكتاب ۳۱ / ۴۰۴

امام علی علیه السلام : الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ : الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ ، وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ ، وَالنَّحْوُ لِلْسَّانِ ، وَالنُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ ؛ دانشها چهار گونه اند: دانش فقه برای شناخت ادیان ، دانش پزشکی برای سلامتی بدن ها ، دانش نحو برای تصحیح گویشها و دانش ستاره شناسی برای شناخت اوقات . بحار الأنوار : ۲۱۸ / ۱

۴۲ / ۴۰۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: الْعِلْمُ عِلْمَانِ : عِلْمُ الْأَدْيَانِ ، وَعِلْمُ الْأَبْدَانِ ؛ دانش بر دو قسم است : شناخت ادیان و شناخت کالبدها . بحار الأنوار : ۱ / ۲۲۰ / ۵۲ / ۴۰۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم : إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ : آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ ، وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ ؛ علم سه تاست : آیه ای روشن و نسخ ناشده ، یا فریضه ای میانه ، یا سُنَّتِی پا برجای . و ماسوای اینها فضیلتی غیر ضرور است . الکافی : ۱ / ۳۲ / ۱ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۴
 علی علیه السلام : لَا يَسْتَوِي عِنْدَ اللَّهِ فِي الْعُقُوبَةِ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ، نَفَعَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ بِمَا عَلَّمْنَا ، وَجَعَلَهُ لَوَجْهِهِ خَالِصًا ، إِنَّهُ سَمِيعٌ مُجِيبٌ ؛ کیفر کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند ، نزد خداوند یکسان نیست . خداوند ما و شما را از علمی که داریم بهره مند سازد و آن را برای خود خالص گرداند ، همانا او شنوا و پذیرنده (دعا) است . الإرشاد : ۱ / ۲۳۰ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۴
 امام علی علیه السلام : اعْقِلُوا الْحَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ ؛ فَإِنَّ زُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرُوعَاتُهُ قَلِيلٌ ؛ هر گاه خبری را شنیدید ، در اندیشه به کار بستن آن باشید ، نه به فکر نقل کردنش ؛ زیرا بازگو کنندگان دانش بسیارند و به کار برندگان آن اندک . نهج البلاغة : الحکمة : ۹۸ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۴

امام علی علیه السلام : الْعِلْمُ بِلَا عَمَلٍ وَبَالٌ ، الْعَمَلُ بِلَا عِلْمٍ ضَلَالٌ ؛ علم بدون عمل وزر و وبال است ؛ وعمل بدون علم گمراهی است . غرر الحکم : ۱۵۸۷ ، ۱۵۸۸ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۲
 امام علی علیه السلام : الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ ، وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عَمِلَ بِهِ ؛ دنیا همه اش نادانی است ، مگر آن جاها که علم باشد و علم همه اش حجت (بردارنده اش) است ، مگر علمی که به آن عمل شود . بحار الأنوار : ۲ / ۲۹ / ۹ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۲
 امام علی علیه السلام : إِنَّمَا زَهَّدَ النَّاسُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَثَرُهُمَا يَرَوْنَ مِنْ قِلَّةٍ مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٌ ؛ آنچه مردم را به تحصیل دانش بی رغبت کرده ، این است که می بینند کمتر عالمی است که به علمش عمل کند . غرر الحکم : ۳۸۹۵ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۲
 امام صادق علیه السلام : لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ ؛ علم به آموختن نیست ، بلکه در حقیقت نوری است که در دل هر کس که خداوند تبارک و تعالی خواهان هدایتش باشد ، می افتد . بحار الأنوار : ۱ / ۲۲۵ / ۱۷ منتخب میزان الحکمة : ۵۷۲
 امام صادق علیه السلام : عَلَى الْعَالِمِ إِذَا عَلَّمَ أَنْ لَا يَعْتَفَ ، وَإِذَا عَلَّمَ أَنْ لَا يَأْتَفَ ؛ بر دانشمند است که هرگاه آموزش دهد ، درستی و خشونت نکند و هرگاه کسی بخواهد به او علم آموزد ، ننگش نیاید . تنبيه الخواطر : ۱ / ۸۵ منتخب میزان الحکمة : ۴۰۲

امام علی علیه السلام : الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ ، فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ ؛ علم و عمل به هم پیوسته اند . بنابراین ، هر که بداند ، عمل کند و هر که عمل کند ، بداند . علم ، عمل را صدا می زند ، اگر پاسخ داد می ماند وگرنه می رود . نهج البلاغة : الحکمة : ۳۶۶

امام علی علیه السلام: ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ؛ میوه دانش، به کار بستن آن است. غرر الحكم: ۴۶۲۴
منتخب میزان الحکمة: ۴۰۲

امام علی علیه السلام: ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ؛ میوه دانش، پرستش است. غرر الحكم: ۴۶۰۰ منتخب
میزان الحکمة: ۴۰۲

امام علی علیه السلام: ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ میوه دانش، خالص گردانیدن عمل (برای خدا)
است. غرر الحكم: ۴۶۴۲ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۲

امام علی علیه السلام: مَنْ أَكْثَرَ الْفِكْرَ فِيمَا تَعَلَّمَ اتَّقَنَ عِلْمَهُ، وَفَهِمَ مَا لَمْ يَكُنْ يَفْهَمُ؛ هر که در
آموخته‌هایش زیاد بیندیشد، دانش خود را استوار گرداند و آنچه را نمی‌فهمیده است بفهمد. غرر
الحكم: ۸۹۱۷ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۲

امام کاظم علیه السلام: لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَةُ الْعَالِمِ بِالْعَقْلِ؛ علم، جز از عالم ربّانی به
دست نیاید (یا آن را جز از عالم ربّانی نباید فرا گرفت) و شناخت چنین عالمی به خرد است.
مستدرک الوسائل: ۱۱ / ۲۵۸ / ۱۲۹۲۶ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۰

امام علی علیه السلام: مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛
خداوند، از جاهلان برای آموختن تعهد نگرفت، مگر این که پیش از آن، دانایان را به آموزش
دادن آن متعهد و موظف ساخت. نهج البلاغة: الحکمة: ۴۷۸ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: أَيُّمَا رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ عِلْمًا فَكَتَمَهُ وَهُوَ يَعْلَمُهُ، لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَمًا بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ؛ هر مردی که خداوند به او دانشی دهد و او آن را، با این که می‌داند،
مخفی نگه دارد، در روز قیامت در حالی که افساری از آتش بر او زده شده است خداوند عز و جل را
دیدار کند. أمالی الطوسی: ۳۷۷ / ۸۰۸ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

امام باقر علیه السلام: مُعَلِّمُ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ، وَحَيَاتَانِ الْبُحُورِ، وَكُلُّ صَغِيرَةٍ وَكَبِيرَةٍ فِي
أَرْضِ اللَّهِ وَسَمَائِهِ؛ جنبندگان زمین و ماهیان دریاها و هر موجود ریز و درشتی در زمین و آسمان
خدا، برای آموزگار خوبیها آمرزش می‌طلبند. ثواب الأعمال: ۱۵۹ / ۱ / ۴۰۰ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۰
امام باقر علیه السلام: مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا يُنْقَضُ أُولَئِكَ مِنْ أَجُورِهِمْ
شئاً؛ هر که یک باب هدایت را آموزش دهد، برای او همانند پاداش کسی باشد که به آن عمل کند و
از پاداش عمل کنندگان به آن نیز چیزی کاسته نمی‌شود. تحف العقول: ۲۹۷ منتخب میزان
الحکمة

امام باقر علیه السلام: تَذَاكُرُ الْعِلْمِ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؛ یک ساعت مذاکره علمی، بهتر از یک
شب عبادت است. الاختصاص: ۲۴۵ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

امام باقر علیه السلام : إِنَّ قَلْبًا لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْعِلْمِ كَالْبَيْتِ الْخَرَابِ الَّذِي لَا عَامِرَ لَهُ ؛ دلی که در آن چیزی از دانش نباشد، مانند خانه ویرانه‌ای است که آباد کننده‌ای ندارد . أمالی الطوسی: ۵۴۳/۱۱۶۵ منتخب میزان الحکمة : ۳۹۶

الامام علی علیه السلام لِكَمِيلٍ لَمَّا أَخَذَ بِيَدِهِ وَأَخْرَجَهُ إِلَى الْجَبَانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ وَقَالَ: يَا كَمِيلُ ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ ، وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ . امام علی علیه السلام - دست کمیل بن زیاد را گرفت و او را به سوی گورستان برد و چون به صحرا رسید ، آهی از نهاد برکشید و به او فرمودند - : ای کمیل ! دانش بهتر از دارایی است ؛ زیرا دانش از تو نگهبانی می‌کند اما از دارایی تو باید نگهبانی کنی ، دارایی با خرج کردن کم می‌شود ، اما دانش با انفاق زیاد می‌گردد . و دست پرورده مال و ثروت با از بین رفتن آن از بین می‌رود (احترام و موقعیت اجتماعی خود را از دست می‌دهد) . (نهج البلاغة : الحکمة ۱۴۷) الجَبَانُ وَالْجَبَانَةُ : الصَّحْرَاءُ ، وَتُسَمَّى بِهِمَا الْمَقَابِرُ (النهاية : ۱/۲۳۶)

امام علی علیه السلام : إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ؛ هر گاه خداوند (بخواهد) بنده‌ای را پست گرداند، او را از علم بی‌ بهره سازد . نهج البلاغة : الحکمة ۲۸۸ منتخب میزان الحکمة : ۳۹۶ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ... بِهِ يُطَاعُ الرَّبُّ وَيُعْبَدُ ، وَبِهِ تَوْصَلُ الْأَرْحَامُ ، وَيَعْرِفُ الْحَلَالُ مِنَ الْحَرَامِ ، الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ تَابِعُهُ ، يُلْهَمُ بِهِ السُّعْدَاءُ ، وَيُحَرِّمُهُ الْأَشْقِيَاءُ؛ تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است ... با دانش است که پروردگار فرمانبری و پرستش می‌شود و با دانش است که پیوندهای خویشاوندی برقرار می‌ماند و حلال از حرام باز شناخته می‌شود . دانش پیشوای عمل است و عمل پیرو آن می‌باشد ، به نیکبختان دانش الهام می‌شود و شوربختان از آن محروم می‌شوند. أمالی الطوسی: ۴۸۸ / ۱۰۶۹ منتخب میزان الحکمة : ۳۹۶ امام علی علیه السلام : يَا مُؤْمِنُ ، إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ ثَمَنُ نَفْسِكَ ، فَاجْتَهِدْ فِي تَعْلُمِهِمَا ، فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَأَدَبِكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَقَدْرِكَ ؛ ای مؤمن ! این دانش و ادب جان بهای توست ، پس در فراگرفتن آن دو کوشا باش که هر چه بر دانش و ادب افزوده شود ، قدر و ارزشت فزونی گیرد . مشكاة الأنوار : ۱۳۵ منتخب میزان الحکمة : ۱۴

امیر المؤمنین علی علیه السلام : لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضِلَةٍ: سَلْ تَفْقُهَا ، وَلَا تَسْأَلْ تَعْتُنَا ؛ فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلَّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ (الْمُتَعَسِّفَ) شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَتِّبِ . امام علی علیه السلام - در پاسخ به مردی که از آن حضرت سؤالی مشکل آفرین پرسید - فرمودند: به قصد یاد گرفتن بی‌رس ، نه برای آزدن و خطا گرفتن ؛ زیرا جاهلی که درصدد آموختن باشد همانند عالم است و عالمی که در بیراهه قدم نهد همچون جاهلی است که به قصد خطا گرفتن می‌پرسد . نهج البلاغة : الحکمة ۳۲۰ منتخب میزان الحکمة : ۲۶۰

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم: السُّؤَالُ نِصْفُ الْعِلْمِ، پرسش نیمی از دانش است. کنز العمال: ۲۹۲۶۰
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَمَفَاتِيحُ السُّؤَالِ، فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ
أَرْبَعَةً: السَّائِلَ، وَالْمُتَكَلِّمَ، وَالْمُسْتَمِعَ، وَالْمُحِبَّ لَهُمْ؛ دانش گنجینه‌هایی است و کلیدهای آن
پرسش است؛ پس، خدایتان رحمت کند، بپرسید، که با این کار چهار نفر اجر می‌یابند: پرسشگر،
پاسخگو، شنونده و دوستدار آنان. تحف العقول: ۴۱ منتخب میزان الحکمة: ۲۶۰

امام علی علیه السلام: غَايَةُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ؛ اوج فضیلتها دانش است. غرر الحکم: ۶۳۷۹
امام علی علیه السلام: إِنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ، وَنُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى، وَقُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ؛ همانا
دانش، (مایه) زندگی دلهاست و روشن کننده دیدگان کور و نیرو بخش بدنهای ناتوان. أمالی
الصدوق: ۴۹۳ / ۱ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۶

امام علی علیه السلام: الْعِلْمُ حَيَاةٌ؛ دانش، زندگی است. غرر الحکم: ۱۸۵ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۶
امام علی علیه السلام: كَفَى بِالْعِلْمِ شَرَفًا أَنْ يَدَّعِيَهُ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ، وَيَفْرَحَ بِهِ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ، وَكَفَى
بِالْجَهْلِ ذَمًّا يَبْرَأُ مِنْهُ مَنْ هُوَ فِيهِ؛ در ارجمندی دانش، همین بس که کسی هم که آن را نیکو
نمی‌داند دم از داشتن آن می‌زند و هر گاه نسبت علم و دانایی به او داده شود، خوشحال می‌گردد و در
نکوهندگی نادانی، همین بس که، حتّی آدم نادان و بی‌بهره از دانش از آن بی‌زاری می‌جوید. منیه
المريد: ۱۱۰ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۶

امام علی علیه السلام: الْعِلْمُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ؛ دانش، گمشده مؤمن است. عیون أخبار الرضا
علیه السلام: ۲ / ۶۶ / ۲۹۵ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۶

امام علی علیه السلام: لَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ؛ هیچ شرافتی، چون دانش نیست. نهج البلاغة: الحکمة ۱۱۳
منتخب میزان الحکمة: ۳۹۶

امام علی علیه السلام: الْعِلْمُ أَشْرَفُ الْأَحْسَابِ؛ دانش، شریفترین شرافت خانوادگی است. کنز الفوائد
للکراچکی: ۱ / ۳۱۹ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۶

امام علی علیه السلام: الْعِلْمُ نِعَمٌ دَلِيلٌ؛ دانش، چه نیکو راهنمایی است. غرر الحکم: ۸۳۷ منتخب
میزان الحکمة: ۳۹۶

امام علی علیه السلام: الْعِلْمُ مُصْبِحُ الْعَقْلِ؛ دانش، چراغ خرد است. غرر الحکم: ۵۳۶ منتخب
میزان الحکمة: ۳۹۶

امام علی علیه السلام: رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ، غَايَةُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ؛ سرآمد فضیلتها، دانش است؛ نقطه
پایان فضیلتها دانش است. غرر الحکم: ۵۲۳۴ ۶۳۷۹ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۶

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: الْعِلْمُ رَأْسُ الْخَيْرِ كُلِّهِ، وَالْجَهْلُ رَأْسُ الشَّرِّ كُلِّهِ؛ دانایی، سرآمد همه خوبیهاست و نادانی سرآمد همه بدیها. بحار الأنوار: ۷۷ / ۱۷۵ / ۹ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۶

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَقَلُّهُمْ عِلْمًا؛ با ارزشترین مردم، کسانی هستند که از دانش بیشتری برخوردارند و کم ارزشترین مردم کسانی هستند که از دانش کمتری بهره‌مندند. أمالی الصدوق: ۲۷ / ۴

امام علی علیه السلام: حَسْبُكَ مِنَ الْجَهْلِ أَنْ تُعْجَبَ بِعِلْمِكَ؛ در نادانی تو همین بس که به دانش خود مغرور شوی. أمالی الطوسی: ۵۶ / ۷۸ منتخب میزان الحکمة: ۱۱۸

امام علی علیه السلام: حَسْبُكَ مِنَ الْجَهْلِ أَنْ تُعْجَبَ بِعِلْمِكَ؛ در نادانی تو همین بس که به دانش خود مغرور شوی. أمالی الطوسی: ۵۶ / ۷۸ منتخب میزان الحکمة: ۱۱۸

امام علی علیه السلام: الْجَهْلُ أَدْوَأُ الدَّاءِ؛ نادانی بدترین درد است. غرر الحکم: ۸۲۰ منتخب میزان الحکمة: ۱۱۸

امام صادق علیه السلام: لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ، فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَقْهَمُكَ؛ دانش به آموختن نیست، بلکه نوری است که در دل هر کس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد هدایتش کند، می‌افتد. بنابراین، اگر خواهان دانش هستی، نخست حقیقت عبودیت را در جان خودت جویا شو و دانش را از طریق به کار بستن آن بجوی و از خداوند فهم و دانایی بخواه تا تو را فهم و دانایی دهد. بحار الأنوار: ۱ / ۲۲۵ / ۱۷ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۴

امام صادق علیه السلام: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ: الْإِنصَاتُ، قَالَ: ثُمَّ مَه؟ قَالَ: الْاسْتِمَاعُ، قَالَ: ثُمَّ مَه؟ قَالَ: الْحِفْظُ، قَالَ: ثُمَّ مَه؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ، قَالَ: ثُمَّ مَه يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَشْرُهُ؛ مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! علم چیست؟ فرمودند: خاموشی. عرض کرد: سپس چه؟ فرمودند: گوش سپردن. عرض کرد: دیگر چه؟ فرمودند: حفظ و مراقبت. عرض کرد: آن گاه چه؟ فرمودند: به کار بستن آن. عرض کرد: سپس چه ای رسول خدا؟ فرمودند: انتشار دادن آن.

الكافي: ۱ / ۴۸ / ۴ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: لَا يَتِمُّ عَقْلُ الْمَرْءِ حَتَّى يَتِمَّ فِيهِ عَشْرُ خِلَالٍ... لَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طَوْلَ عُمرِهِ؛ خرد آدمی کامل نگردد، مگر آن گاه که ده خصلت در او فراهم آید... و تا زنده است از طلب دانش خسته نشود. تنبيه الخواطر: ۲ / ۱۱۲ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۲

امام علی علیه السلام: لَا يُحْرَزُ الْعِلْمُ إِلَّا مَنْ يُطِيلُ دَرَسَهُ؛ دانش را به دست نیاورد، مگر کسی که مدت‌ها بیاموزد. غرر الحکم: ۱۰۷۵۸ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۲

امام علی علیه السلام: عَلَى الْمُتَعَلِّمِ أَنْ يُدَبِّ نَفْسَهُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، وَلَا يَمَلَّ مِنْ تَعَلُّمِهِ، وَلَا يَسْتَكْثِرَ مَا عِلْمٌ؛ بر دانش‌آموز است، که خود را در طلب علم کوشا سازد و از آموختن دانش خسته نشود و دانسته‌های خود را زیاد نشمارد. غرر الحکم: ۶۱۹۷ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۲

امام علی علیه السلام: عَلَى الْمُتَعَلِّمِ أَنْ يُدَبِّ نَفْسَهُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، وَلَا يَمَلَّ مِنْ تَعَلُّمِهِ، وَلَا يَسْتَكْثِرَ مَا عِلْمٌ؛ بر دانش‌آموز است، که خود را در طلب علم کوشا سازد و از آموختن دانش خسته نشود و دانسته‌های خود را زیاد نشمارد. غرر الحکم: ۶۱۹۷ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۲

الإمام الصادق عليه السلام في قوله تعالى: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»: لِيَكُنِ النَّاسُ عِنْدَكَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً؛ امام صادق علیه السلام درباره آیه «به تکبر از مردم روی مگردان» فرمودند: باید مردمی که برای آموختن علم نزد تو می‌آیند، در نظرت یکسان باشند. منیه المريد: ۱۸۵ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۰

امام علی علیه السلام: خُذُوا مِنَ الْعِلْمِ مَا بَدَأَ لَكُمْ، وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَطْلُبُوهُ لِخِصَالٍ أَرْبَعٍ: لِيُبَاهُوا بِهِ الْعُلَمَاءُ، أَوْ تُمَارُوا بِهِ السُّفَهَاءُ، أَوْ تَرَاوُوا بِهِ فِي الْمَجَالِسِ، أَوْ تُصَرِّفُوا وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ لِلتَّرَوُّسِ؛ از علم، هر آنچه که برایتان پیش می‌آید فرا گیرید و زنه‌ار که آن را برای چهار کار بیاموزید: برای فخر فروشی بر علما، یا ستیزه کردن با جاهلان، یا خودنمایی در مجالس، یا جلب کردن توجه مردم به خود و ریاست کردن بر آنها. الإرشاد: ۱ / ۲۳۰ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۰

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ لِيَخْدَعَ بِهِ النَّاسَ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ؛ هر کس دانش را برای فریفتن مردم بجوید، بوی بهشت را نیابد. مکارم الأخلاق: ۲ / ۳۶۴ / ۲۶۶۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ؛ هر که دانش را برای غیر خدا بیاموزد، جایگاهش دوزخ باشد. کنز العمال: ۲۹۰۳۵ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۰

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَهُوَ كَالصَّائِمِ نَهَارَهُ، الْقَائِمِ لَيْلَهُ، وَإِنْ أَبَا مِنْ الْعِلْمِ يَتَعَلَّمُهُ الرَّجُلُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَبُو قُبَيْسٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ هر که دانش بجوید، مانند کسی است که روز خود را به روزه گذراند و شبش را به عبادت. اگر کسی یک باب علم بیاموزد، برایش بهتر است از این که کوه ابو قبیس طلا باشد و او آن را در راه خدا انفاق کند. منیه المريد: ۱۰۰ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: طَالِبُ الْعِلْمِ طَالِبُ الرَّحْمَةِ، طَالِبُ الْعِلْمِ رُكْنُ الْإِسْلَامِ، وَيُعْطَى أَجْرُهُ مَعَ النَّبِيِّينَ؛ جویای دانش، جویای رحمت است. جوینده دانش رکن اسلام است و پاداشش با پیامبران داده می شود. کنز العمال: ۲۸۷۲۹ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ تَبَسُّطُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أَجْنِحَتَهَا وَتَسْتَغْفِرُ لَهُ؛ فرشتگان، بالهای خود را برای جوینده دانش می گسترانند و برایش آمرزش می طلبند. کنز العمال: ۲۸۷۴۵ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ كَانَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَأَنَّ الْجَنَّةَ فِي ظَلَمِهِ؛ هر که در جستجوی دانش باشد، بهشت در جستجوی او برآید. کنز العمال: ۲۸۸۴۲ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸
امام علی علیه السلام: مَنْ جَاءَتْهُ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ فَبَيَّنَتْهُ وَبَيَّنَ الْأَنْبِيَاءُ دَرَجَةً؛ هر کس در حال طلب دانش مرگش فرا رسد، میان او و پیامبران تنها یک درجه تفاوت باشد. مجمع البیان: ۳۸۰ / ۹
منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَهُوَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ وَهُوَ شَهِيدٌ؛ هر گاه جوینده دانش در حال آموختن علم مرگش فرا رسد، شهید مرده است. الترغیب والترهیب: ۱ / ۹۷ / ۱۶ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

امام صادق علیه السلام: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَلَوْ بِسَفَكِ الْمُهْجِ وَخَوْضِ اللَّجَجِ؛ اگر مردم می دانستند که علم چه فوایدی دارد، هر آینه در جستجوی آن بر می آمدند، گرچه در راه آن خون بریزند و در ژرفای دریاها فرو روند. عوالی اللآلی: ۴ / ۶۱ / ۹ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى ذُلِّ التَّعَلُّمِ سَاعَةً بَقِيَ فِي ذُلِّ الْجَهْلِ أَبَدًا؛ هر کس بر خواری ساعتی دانش آموختن صبر نکند، برای همیشه در خواری نادانی بماند. عوالی اللآلی: ۱ / ۲۸۵ / ۱۳۵ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ؛ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ؛ دانش را فرا گیرید، گرچه در چین باشد؛ زیرا طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است. کنز العمال: ۲۸۶۹۷، ۲۸۶۹۸ منتخب میزان الحکمة: ۳۹۸

امام صادق علیه السلام: لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًا فِي حَالَيْنِ: إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطٌ، فَإِنْ فَرَطَ صَيَّعَ، وَإِنْ صَيَّعَ أَثِمَ، وَإِنْ أَثِمَ سَكَنَ النَّارَ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ؛ دوست ندارم جوان شما را جز در دو حال ببینم: دانشمند یا دانش آموز؛ زیرا اگر چنین نباشد کوتاهی کرده و چون کوتاهی کند، ضایع گشته و چون ضایع گردد، گنهکار باشد و چون گنهکار باشد، سوگند به آن که محمد را بحق برانگیخت، در آتش جای گیرد. أمالی الطوسی: ۳۰۳ / ۶۰۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ اَزْدَادَ عِلْمًا وَلَمْ يَزِدْهُ هُدًى، لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛ هر که علمش افزونی گیرد و هدایتش افزون نشود، جز بر دوری او از خدا افزوده نگردد. تنبیه الخواطر: ۲/ ۲۱ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۴

امام صادق علیه السلام: أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عَالِمٌ لَا يُتَّقِعُ مِنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ؛ در میان مردمان (گنهکار) سخت‌ترین عذاب را عالمی دارد که از علم خود کمترین سودی نبرد. بحار الأنوار: ۵۳/ ۳۷/ ۲
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: تَنَاصَحُوا فِي الْعِلْمِ؛ فَإِنَّ خِيَانَةَ أَحَدِكُمْ فِي عِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ خِيَانَتِهِ فِي مَالِهِ، وَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ در دانش، با یکدیگر یکرنگ باشید؛ زیرا خیانت هر یک از شما در علمش، بدتر از خیانت کردن در مال است و در روز قیامت خداوند از شما بازخواست می‌کند. أمالی الطوسی: ۱۲۶/ ۱۹۸ منتخب میزان الحکمة: ۴۰۲

امام علی (سلام الله علیه): الْعِلْمُ يُنَجِّدُ، الْحِكْمَةُ تُرْشِدُ؛ دانش روشنی می‌بخشد و حکمت ره می‌نماید. علم و حکمت: ج ۱ ص ۷۲ ح ۱۸۲

امام باقر (سلام الله علیه): إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ: الزَاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ؛ فقیه، حقیقتاً کسی است که به دنیا بی‌اعتنا و به آخرت مشتاق باشد. الکافی: ج ۱، ص ۷۰، ح ۸
امام علی (سلام الله علیه): اِعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ؛ بدانید که کمال دین در طلب دانش و به کار بستن آن است. الکافی، ج ۱، ص ۳۰
امام باقر (سلام الله علیه): إِنَّ مَفَاتِيحَ الْعِلْمِ السُّؤَالُ؛ کلیدهای دانش پرسیدن است. علم و حکمت: ج ۱ ص ۳۴۶ ح ۹۶۷

امام باقر (سلام الله علیه): الْعِلْمُ عِمَادُ الرُّوحِ؛ دانش، ستون روح است. علم و حکمت، ج ۱، ص ۷۶، ح ۲۰۴
امام جواد (سلام الله علیه): الشَّرِيفُ كُلُّ الشَّرِيفِ مَنْ شَرَفَهُ عِلْمُهُ. شریف به تمام معنا کسی است که دانشش مایه شرف او گردد. علم و حکمت: ج ۱ ص ۵۴ ح ۱۰۳
پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله): الْعِلْمُ رَأْسُ الْخَيْرِ كُلِّهِ؛ دانش منشأ هرگونه خیری است. علم و حکمت: ج ۱ ص ۴۰ ح ۲۹

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: طَالِبُ الْعِلْمِ مَحْفُوفٌ بِعِنَايَةِ اللَّهِ؛ عنایت خداوند جوایب دانش را فرا گرفته است. حکمت نامه پیامبر اعظم (ص)، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۳۰۹
پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ؛ داناترین مردم کسی است که دانش دیگران را به دانش خود بیفزاید. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳، ح ۲۸۷۳۱

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: لَوْ كَانَ الدِّينُ مُعْلَقًا بِالثَّرِيَّا لَتَنَاوَلَهُ أَنَاسٌ مِّنْ أَبْنَاءِ فَارِسٍ؛ اگر دین به ستاره ثریا آویزان باشد، مردمانی از ایرانیان آن را به زیر خواهند کشید. کنز العمال، ج ۳۴۱۳۰.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ ثَمَنُ نَفْسِكَ فَاجْتَهِدْ فِي تَعْلُمِهِمَا، فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَادِّيكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَفَدْرِكَ، فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ وَبِالْأَدَبِ تَحْسِنُ خِدْمَةَ رَبِّكَ وَبِالْأَدَبِ الْخِدْمَةُ يَسْتَوْجِبُ الْعَبْدَ وَلَايَتَهُ وَقُرْبَهُ، فَأَقْبَلِ النَّصِيحَةَ كَيْ تَنْجُو مِنَ الْعَذَابِ؛ ای مؤمن! به تحقیق این دانش و ادب بهای جان توست پس در آموختن آن دو بکوش که هر چه بر دانش و ادب افزوده شود بر قیمت و قدرت افزوده می شود؛ زیرا با دانش به پروردگارت راه می یابی و با ادب به پروردگارت خوش خدمتی می کنی و با ادب در خدمت گذاری، بنده سزاوار دوستی و نزدیکی به او می شود. پس [این] نصیحت را بپذیر تا از عذاب بزهی. جامع الأخبار، ص ۳۱۰، ج ۸۵۲.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: الْعِلْمُ وَرَأْيُهُ كَرِيمَةٌ، وَ الْاِدَابُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ، وَ الْفِكْرُ مِرَآةٌ صَافِيَةٌ؛ علم میراث گرانبهائی است و ادب لباس فاخر و زینتی است و فکر آئینه ای است صاف. نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) فرمودند: لَا يَدْرِكُ الْعِلْمُ بِرَاحَةِ الْجَسَمِ؛ دانش با تن آسایی به دست نمی آید. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۰۶۸۴.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصِّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ؛ هر که در کودکی نیاموزد، در بزرگی پیشرفت نمی کند. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۸۹۳۷.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: مَنْ اتَّجَرَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ ارْتَضَمَ فِي الرِّبَا؛ هر کس بدون آگاهی از دانش [فقه] به تجارت بپردازد، در ربا فرو می رود. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۸۴۰۱.

امام علی (علیه السلام): مَنْ سَأَلَ فِي صِغَرِهِ أَجَابَ فِي كِبَرِهِ؛ هر که در خردسالی بپرسد، در بزرگسالی پاسخ می دهد. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۸۲۷۳.

امیر المومنین علیه السلام: الْعِلْمُ مِنَ الصِّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ یادگیری در کودکی مانند نقاشی و اثر گذاشتن بر روی سنگ است. (بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴).

رئیس مذهب جعفری، در خصوص کسب علم در خردسالی می فرماید: الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ؛ طفل، تا هفت سال بازی کند. هفت سال بعدی به کسب علم و آموختن کتاب بپردازد و هفت سال بعد حلال و حرام خدا را بیاموزد. (الکافی، ج ۶، ص ۴۷).

امام علی (علیه السلام) فرمودند: مَنْ خَلَا بِالْعِلْمِ لَمْ تُوحِشْهُ خَلْوَةٌ؛ هر کس با دانش خلوت کند، هیچ خلوتی او را به وحشت نمی اندازد. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۸۱۲۵.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: لِطَالِبِ الْعِلْمِ عِزُّ الدُّنْيَا وَ فَوْزُ الْآخِرَةِ ؛ جوینده دانش را عزّت دنیا و رستگاری آخرت است . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۷۳۴۹

امام علی (علیه السلام) فرمودند: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ عَلَى الْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ ؛ هر چیزی با بخشیدن کم می شود ، مگر دانش . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۶۸۸۸

امام علی (علیه السلام) فرمودند: قَوْلُ لَا أَعْلَمُ نِصْفُ الْعِلْمِ ؛ گفتنِ نمی دانم، نیمی از دانش است . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۶۷۵۸

امام علی (علیه السلام) فرمودند: عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ كَشَجَرٍ بِلا ثَمَرٍ ؛ علم بی عمل ، درخت بی ثمر را می ماند . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۶۲۹۰

امام علی (علیه السلام) فرمودند: جَمَالُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ وَ تَمَرُّهُ الْعَمَلُ بِهِ ، وَ صَيَانَتُهُ وَضْعُهُ فِي أَهْلِهِ ؛ زیبایی علم به نشر آن است ، و میوه اش عمل کردن به آن ، و نگاهداشتن آن قرار دادنش میان اهل آن . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۴۷۵۴

امام علی (علیه السلام) فرمودند: تَمَامُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِمُوجِبِهِ ؛ کمال علم ، عمل کردن به مقتضای آن است . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۴۴۸۲

امام علی (علیه السلام) فرمودند: بِحُسْنِ الْعَمَلِ تُجْنَى ثَمَرَةُ الْعِلْمِ لَا بِحُسْنِ الْقَوْلِ ؛ با کردار نیک ، میوه علم چیده می شود ، نه با گفتار نیک . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۴۲۹۶

امام علی (علیه السلام) فرمودند: إِنَّمَا زُهِدَ النَّاسُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَثَرَةً مَا يَزُونَ مِنْ قِلَّةٍ مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلْمٌ ؛ آنچه مردم را به تحصیل دانش بی رغبت کرده ، این است که بسیار می بینند آنان که به آنچه آموخته اند عمل می کنند ، اندک اند . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۳۸۹۵

امام علی (علیه السلام) فرمودند: أَلَا لَا يَسْتَحْيِيَنَّ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَنْ يَتَعَلَّمَ فَإِنَّ قِيَمَةَ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَعْلَمُ ؛ آگاه باشید که آن که نمی داند، نباید از آموختن شرم کند ؛ زیرا ارزش هر کس به چیزی است که می داند . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۲۷۸۷

امام علی (علیه السلام) فرمودند: أَطْلُبُوا الْعِلْمَ تُعَرِّفُوا بِهِ وَ اعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ ؛ دانش را بجوید تا به آن شناخته شوید و به آن عمل کنید تا از اهلش باشید . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۲۵۳۱

امام علی (علیه السلام) فرمودند: اِكْتَسَبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبْكُمْ الْحَيَاةَ ؛ دانش کسب کنید تا به شما زندگی و بالندگی بخشد . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۲۴۸۶

امام علی (علیه السلام) فرمودند: اَلْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ ، اَلْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ ؛ دانش، برتر از ثروت است ؛ [زیرا] دانش تو را پاس می دارد ، امّا ثروت را تو می پایی . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۹۲۳

امام علی (علیه السلام) فرمودند: اَلْعِلْمُ يُنْجِيكَ ، الْجَهْلُ يُرْدِيكَ ؛ دانش، نجات می دهد و نادانی تباخت می کند . غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۱۵۰

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: مَنْ كَتَبَ عَنِّي عِلْمًا أَوْ حَدِيثًا لَمْ يَزَلْ يُكْتَبْ لَهُ الْأَجْرُ مَا بَقِيَ ذَلِكَ الْعِلْمُ وَالْحَدِيثُ؛ هر کس دانشی یا حدیثی از من بنویسد تا آن دانش و حدیث باقی است ، برایش اجر نوشته شود . کنز العمال : ۲۸۹۵۱

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَتَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ ، وَأَعْطَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ ؛ هر گاه مؤمن بمیرد و یک برگه که روی آن علمی نوشته شده باشد از خود برجای گذارد ، روز قیامت آن برگه پرده میان او و آتش می شود و خداوند تبارک و تعالی به ازای هر حرفی که روی آن نوشته شده ، شهری هفت برابر پهناورتر از دنیا به او می دهد . أمالی الصدوق : ۳ / ۴۰

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اَكْتَبُوا الْعِلْمَ قَبْلَ ذَهَابِ الْعُلَمَاءِ ، وَإِنَّمَا ذَهَابُ الْعِلْمِ بِمَوْتِ الْعُلَمَاءِ؛ دانش را ، پیش از درگذشت دانشمندان ، بنویسید ؛ زیرا با مرگ دانشمندان ، دانش (آنان) نیز می رود . کنز العمال : ۲۸۷۳۳

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم : قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ؛ علم را ، با نوشتن در بند کشید . کنز العمال : ۲۹۳۳۲

امام علی علیه السلام : كِتَابُ الرَّجُلِ عُنْوَانُ عَقْلِهِ وَبُرْهَانُ فَضْلِهِ ؛ نوشته (و نامه) انسان ، نشان خرد او و دلیل فضل اوست . غرر الحکم : ۷۲۶۰ منتخب میزان الحکمة : ۴۸۲

امام علی (علیه السلام) می فرمایند: الْعِلْمُ وَرَاقَةٌ كَرِيمَةٌ وَ الْآدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ وَ الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ؛ دانش، میراثی گرانبها ، و آداب ، زیورهای همیشه تازه ، و اندیشه ، آینه ای شفاف است. نهج البلاغه، حکمت ۵

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند : اَلْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ تَابِعُهُ يُلْهَمُ بِهِ السُّعْدَاءُ وَ يُحْزَمُهُ الْأَشْقِيَاءُ؛ دانش پیشوای عمل و عمل پیرو آن است. به خوشبختان دانش الهام می شود و بدبختان از آن محرومند. الأمالی، طوسی، ص ۴۸۸، ح ۳۸/

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند : خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَ شَرُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ؛ خیر دنیا و آخرت با دانش و شر دنیا و آخرت با نادانی است. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۲۳ . امام علی (علیه السلام): نَكَدُ الْعِلْمِ الْكَذِبُ وَ نَكَدُ الْجِدِّ اللَّعِبُ؛ آفت علم دروغ و آفت جدیت، بازی است. غرر الحکم ، ح ۱۰۰۰/

امام علی (علیه السلام): مَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقًا مِنْ أَهْلِ الْجَهْلِ بِطَلَبِ تَبْيَانِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ مِيثَاقًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِبَيَانِ الْعِلْمِ لِلْجَهْلِ؛ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ؛ خدایند، از مردم نادان پیمانی برای جستجوی دانش نگرفت، مگر این که پیمان بیان کردن دانش برای نادانان را از اهل دانش گرفت، چرا که دانش، پیش از نادانی بود. امالی، مفید، ص ۶۶، ح ۱۲/

پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله): إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَنْسِي بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلِمَهُ؛ انسان گناه می کند، پس با آن، علمی را که پیشتر می دانسته، از یاد می برد. عدّة الداعی، ص ۱۹۷/

پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله): لَوْ خِفْتُمْ اللَّهَ حَقَّ خِيفَتِهِ لَعَلِمْتُمْ الْعِلْمَ الَّذِي لَا جَهْلَ مَعَهُ، وَ لَوْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ لَزَالَتْ بِدُعَائِكُمُ الْجِبَالُ؛ اگر از خدا چنانکه باید می ترسیدید، به دانشی ناب دست می یافتند و اگر خدا را چنانکه باید می شناختید، با دعایتان کوهها از میان می رفتند. کنز العمال، ح ۵۸۸۱/

پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله): مَا مِنْ عَالِمٍ أَوْ مُتَعَلِّمٍ يَمُرُّ بِقَرْيَةٍ مِنْ قُرَى الْمُسْلِمِينَ أَوْ بَلَدَةٍ مِنْ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ طَعَامِهِمْ وَ لَمْ يَشْرَبْ مِنْ شَرَابِهِمْ وَ دَخَلَ مِنْ جَانِبٍ وَ خَرَجَ مِنْ جَانِبٍ إِلَّا رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَذَابَ قُبُورِهِمْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا؛ هیچ دانشمند و یا دانش اندوزی از روستایی از روستاها و یا شهری از شهرهای مسلمانان نمی گذرد و از خوراک آنان نمی خورد و از نوشیدنی آنان نمی نوشد و از یک طرف وارد نمی شود و از طرف دیگر خارج نمی گردد، جز آنکه خدای متعال عذاب قبرهایشان را تا چهل روز بر می دارد. جامع الأخبار، ص ۵۰۷، ح ۱۴۰۵/

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): تَنَاصَحُوا فِي الْعِلْمِ، فَإِنَّ خِيَانَةَ أَحَدِكُمْ فِي عِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ خِيَانَتِهِ فِي مَالِهِ وَ إِنَّ اللَّهَ سَائِلُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ در دانش، خیرخواه یکدیگر باشید که خیانت هر یک از شما در دانشش، سخت تر از خیانت او در مالش می باشد و خداوند روز قیامت از شما بازخواست می کند. امالی طوسی، ص ۱۲۶، ح ۱۹۸/

امام علی (علیه السلام): أَلَا لَا تَنَالُ الْعِلْمَ إِلَّا بِسِتَّةٍ؛ سَأْنَبِيكَ عَنْ مَجْمُوعِهَا بِبَيَانٍ: ذِكَاةً وَ حِرْصَ وَ اصْطِبَارَ وَ بُلْغَةً؛ و إِرْشَادَ أَسْتَاذٍ وَ طَوْلَ زَمَانٍ؛ هرگز به دانش دست نمی یابی مگر با شش چیز؛ که من در این سخن، تو را از همه آنها آگاه می کنم: هوش، حرص، شکیبایی، شایستگی، راهنمایی استاد و درازای زمان. آداب المتعلّمين، ص ۸۲/

امام علی (علیه السلام): خُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ النَّحْلَ يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهْرٍ أَزْيَنَهُ فَيَتَوَلَّدُ مِنْهُ جَوْهَرَانِ نَفِيسَانِ: أَحَدُهُمَا فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَ الْآخَرُ يُسْتَضَاءُ بِهِ؛ از هر دانشی بهترینش را انتخاب کنید، زنبور عسل از هر گلی زیباترینش را می خورد. در نتیجه دو جواهر گران بها از آن تولید می شود: یکی (عسل) برای مردم شفاست و دیگری (موم) که از آن روشنایی می گیرند. غرر الحکم، ح ۵۰۸۲/

امام رضا (علیه السلام): رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا ... يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا؛ رحمت خدا بر بنده‌ای را که امر ما را زنده کند... دانش‌های ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد. اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند، از ما پیروی می‌کردند. معانی الأخبار ، ص ۱۸۰، ح ۱/

امام صادق (علیه السلام): وَ الْمُتَعَلِّمُ يَحْتَاجُ إِلَى رَغْبَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ فَرَاغٍ وَ نُسْكٍ وَ خَشْيَةٍ وَ حِفْظٍ وَ حَزْمٍ؛ دانش اندوز به شوق، اراده، فراغت، عبادت، ترس از خدا، مراقبت و آینده‌نگری نیاز دارد. مصباح الشریعه، ص ۱۵/

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْأَسْلَامَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ؛ هر کس در جستجوی دانش باشد تا با آن اسلام را زنده کند و مرگ او فرا رسد، در بهشت میان او و پیامبران تنها یک درجه فاصله است. منیة المريد ، ص ۱۰۰/

امام سجاد (علیه السلام): لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَانِيَالٍ : إِنَّ أَمَقَّتْ عِبِيدِي إِلَى الْجَاهِلِ الْمُسْتَخِفِّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ ، التَّارِكِ لِلْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ وَ إِنَّ أَحَبَّ عِبِيدِي إِلَى التَّقَى الطَّالِبِ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ لِلْعُلَمَاءِ التَّابِعِ لِلْحُكَمَاءِ الْقَائِلِ عَنِ الْحُكَمَاءِ؛ اگر مردم می‌دانستند که در جستجوی دانش چه چیزی [نهفته] است، بی‌گمان در پی آن می‌رفتند، حتی اگر با ریخته شدن خون و فرو رفتن در اعماق دریا باشد. خدای تبارک و تعالی به دانیال وحی کرد: منفورترین بندگانم نزد من، نادانی است که حق اهل علم را سبک بشمارد و پیروی از ایشان را رها کند و محبوب‌ترین بندگانم نزد من، تقوا پیشه‌ای است که جویای پاداش فراوان، همراه دانشمندان، پیرو بردباران و پذیرای حکیمان باشد. کافی ، ج ۱، ص ۳۵، ح ۵/

امام علی (علیه السلام): كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ؛ هر ظرفی که در آن چیزی ریخته شود پر می‌شود، مگر ظرف دانش که هر چه در آن ریخته شود جا باز می‌کند. نهج البلاغه ، حکمت ۲۰۵/

امام علی (علیه السلام): الْعِلْمُ عِلْمَانِ : مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ؛ علم دو گونه است: فطری و شنیدنی، علم شنیدنی مفید واقع نمی‌شود اگر علم فطری نباشد. نهج البلاغه ، حکمت ۳۳۸/

امام علی (علیه السلام): كُلَّمَا ارْدَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَ بَدَلَ فِي رِيَاضَتِهَا وَ صَلَاحِهَا جُهْدُهُ؛ هر اندازه دانش انسان بیشتر شود، توجه او به خودش بیشتر می‌گردد و در ریاضت و رشد و اصلاح نفس، کوشش بیشتری می‌نماید. غرر الحکم ، ح ۷۲۰۴/

امام صادق (علیه السلام): الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ ، فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا ، وَمَنْ عَمِلَ عِلْمًا ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ؛ دانش، با عمل همراه است، پس هر که دانست، عمل کرد و هر که

عمل کرد، دانست و دانش، به عمل فرا می خواند. پس اگر او را اجابت کرد، چه بهتر و گرنه از او جدا می گردد. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۲/

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ، وَاقْتَبِسُوهُ مِنْ أَهْلِهِ؛ در پی دانش بودن، بر هر مسلمانی واجب است، پس دانش را از جایی که احتمال بودنش هست، بجوید و آن را از اهلش فراگیرید. امالی طوسی، ص ۵۶۹، ح ۱۱۷۶/

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ كَبَيْتٍ خَرِبٍ، فَتَعَلَّمُوا وَعَلَّمُوا، وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهَالًا؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِرُ عَلَى الْجَهْلِ؛ دلی که در آن حکمت نیست، همچون خانه ای ویران است. پس بیاموزید و آموزش دهید، بفهمید و نادان نمیرید که خدای عز و جل، بهانه ای را برای نادانی نمی پذیرد. الفردوس، ح ۴۵۹۰/

امام علی (علیه السلام): يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ تَمَنُّ نَفْسِكَ فَاجْتَهِدْ فِي تَعَلُّمِهَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَادِّبِكَ يَزِيدُ فِي تَمَنِّكَ وَتَدْرِكَ، فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ؛ ای انسان با ایمان، در حقیقت این دانش و ادب، بهای توست، پس در آموختن آن بکوش، زیرا هرچه بر دانش و ادب افزوده شود، بر ارج و بهای تو افزوده می شود، چرا که با دانش به سوی پروردگارت هدایت می شوی. روضة الواعظین، ص ۱۱/

امام صادق علیه السلام می فرمایند: لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًا فِي حَالَيْنِ: إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطٌ، فَإِنْ فَرَطَ صَيِّعٌ، وَإِنْ صَيِّعَ أَثِمٌ، وَإِنْ أَثِمَ سَكَنَ النَّارَ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ؛ دوست ندارم جوانان شما را جز در دو حالت ببینم: دانشمند یا دانش اندوز. اگر جوانی چنین نکند، کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کرد، تباه ساخته و اگر تباه ساخت، گناه کرده است و اگر گناه کند، سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت، دوزخ نشین خواهد شد. امالی طوسی، ص ۳۰۳، ح ۶۰۴.

امام باقر علیه السلام می فرمایند: كَانَ أَبِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّبَابِ الَّذِينَ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ أَذْنَاهُمْ إِلَيْهِ وَ قَالَ: مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ وَدَائِعُ الْعِلْمِ وَ يَوْشِكُ إِذْ أَنْتُمْ صِغَارٌ قَوْمٌ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ آخَرِينَ؛ پدرم [امام] زین العابدین علیه السلام، هر گاه به جوانانی که دانش می اندوختند، می نگریست، آنان را به خود نزدیک می کرد و می فرمود: آفرین بر شما که امانت های [مردم برای آموختن] دانشید و به زودی شما کم سالان جامعه، بزرگان جامعه ای دیگر می شوید. الدر النظیم فی مناقب الائمة اللهامیم، ص ۵۸۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند: مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَشْمِ فِي الْحَجَرِ وَ مَنْ تَعَلَّمَ وَ هُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ؛ هر کس در جوانی اش بیاموزد، آموخته اش مانند

نقش بر سنگ است و هر کس در بزرگسالی بیاموزد، مانند نوشتن بر روی آب است. نوادر راوندی، ص ۱۳۲، ح ۱۶۹.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: إِنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأُبْدَانِ مِنَ الضُّعْفِ؛ به راستی که دانش، مایه حیات دل‌ها، روشن کننده دیدگان کور و نیروبخش بدن‌های ناتوان است. امالی صدوق، ص ۴۹۳، ح ۱/

امام صادق (علیه السلام): وَ الْمُتَعَلِّمُ يَحْتَاجُ إِلَى رَغَبَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ فَرَاغٍ وَ نُسْكٍ وَ خَشْيَةٍ وَ حِفْظٍ وَ حَزْمٍ؛ دانش اندوز به شوق، اراده، فراغت، عبادت، ترس از خدا، مراقبت و آینده‌نگری نیاز دارد. مصباح الشریعه، ص ۱۵/

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْأَسْلَامَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ؛ هر کس در جستجوی دانش باشد تا با آن اسلام را زنده کند و مرگ او فرا رسد، در بهشت میان او و پیامبران تنها یک درجه فاصله است. منیه المريد، ص ۱۰۰/

امام سجاد (علیه السلام): لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ يَسْفِكُ الْمُهْجَ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَانِيَالٍ: إِنَّ أَمَقَّتْ عِبِيدِي إِلَى الْجَاهِلِ الْمُسْتَخِفِّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ، التَّارِكِ لِلْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ وَ إِنَّ أَحَبَّ عِبِيدِي إِلَى التَّقِيِّ الطَّالِبِ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ الْأَلَزَمِ لِلْعُلَمَاءِ التَّابِعِ لِلْحُكَمَاءِ الْقَائِلِ عَنِ الْحُكَمَاءِ؛ اگر مردم می‌دانستند که در جستجوی دانش چه چیزی [نهفته] است، بی‌گمان در پی آن می‌رفتند، حتی اگر با ریخته شدن خون و فرو رفتن در اعماق دریا باشد. خدای تبارک و تعالی به دانیال وحی کرد: منفورترین بندگانم نزد من، نادانی است که حق اهل علم را سبک بشمارد و پیروی از ایشان را رها کند و محبوب‌ترین بندگانم نزد من، تقوا پیشه‌ای است که جویای پاداش فراوان، همراه دانشمندان، پیرو بردباران و پذیرای حکیمان باشد. کافی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۵/

امام علی (علیه السلام): كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ؛ هر ظرفی که در آن چیزی ریخته شود پر می‌شود، مگر ظرف دانش که هر چه در آن ریخته شود جا باز می‌کند. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۵/

امام علی (علیه السلام): الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ؛ علم دو گونه است: فطری و شنیدنی، علم شنیدنی مفید واقع نمی‌شود اگر علم فطری نباشد. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۸/

امام علی (علیه السلام): كُلَّمَا زِدَادَ عِلْمٍ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَ بَدَلٌ فِي رِيَاضَتِهَا وَ صَلَاحِهَا جُهْدُهُ؛ هر اندازه دانش انسان بیشتر شود، توجه او به خودش بیشتر می‌گردد و در ریاضت و رشد و اصلاح نفس، کوشش بیشتری می‌نماید. غرر الحکم، ح ۷۲۰۴/

امام صادق (علیه السلام): اَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ اِلَى الْعَمَلِ ، فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ ، وَمَنْ عَمِلَ عِلْمَ ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا اُزْتَحَلَ عَنْهُ؛ دانش، با عمل همراه است، پس هر که دانست، عمل کرد و هر که عمل کرد، دانست و دانش، به عمل فرا می خواند. پس اگر او را اجابت کرد، چه بهتر و گرنه از او جدا می گردد. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۲/

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَاهِرِهِ ، وَاقْتَسِمُوهُ مِنْ أَهْلِهِ؛ در پی دانش بودن، بر هر مسلمانی واجب است، پس دانش را از جایی که احتمال بودنش هست، بجوید و آن را از اهلش فراگیرید. امالی طوسی، ص ۵۶۹، ح ۱۱۷۶/

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ كَبِيتَ حَرِبٍ ، فَتَعَلَّمُوا وَعَلَّمُوا ، وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهَالًا ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْزِرُ عَلَى الْجَهْلِ؛ دلی که در آن حکمت نیست، همچون خانه ای ویران است. پس بیاموزید و آموزش دهید، بفهمید و نادان نمیرید که خدای عز و جل، بهانه ای را برای نادانی نمی پذیرد. الفردوس، ح ۴۵۹۰/

امام علی (علیه السلام): يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ تَمَنُّ نَفْسِكَ فَاجْتَهِدْ فِي تَعَلُّمِهَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَ أَدَبِكَ يَزِيدُ فِي تَمَنِّكَ وَ قَدْرِكَ، فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ؛ ای انسان با ایمان، در حقیقت این دانش و ادب، بهای توسست، پس در آموختن آن بکوش، زیرا هرچه بر دانش و ادب افزوده شود، بر ارج و بهای تو افزوده می شود، چرا که با دانش به سوی پروردگارت هدایت می شوی. روضة الواعظین، ص ۱۱/

امام صادق علیه السلام می فرماید: لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًا فِي حَالَيْنِ: إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطَ، فَإِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ، وَ إِنْ ضَيَّعَ أَثِمَ، وَ إِنْ أَثِمَ سَكَنَ النَّارَ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ؛ دوست ندارم جوانان شما را جز در دو حالت ببینم: دانشمند یا دانش اندوز. اگر جوانی چنین نکند، کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کرد، تباه ساخته و اگر تباه ساخت، گناه کرده است و اگر گناه کند، سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت، دوزخ نشین خواهد شد. امالی طوسی، ص ۳۰۳، ح ۶۰۴.

امام باقر علیه السلام می فرماید: كَانَ أَبِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّبَابِ الَّذِينَ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ أَذْنَاهُمْ إِلَيْهِ وَ قَالَ: مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ وَ دَائِعُ الْعِلْمِ وَ يَوْشِكُ إِذَا أَنْتُمْ صِغَارٌ قَوْمٌ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ آخَرِينَ؛ پدرم [امام] زین العابدین علیه السلام، هر گاه به جوانانی که دانش می اندوختند، می نگریست، آنان را به خود نزدیک می کرد و می فرمود: آفرین بر شما که امانت های [مردم برای آموختن] دانشید و به زودی شما کم سالان جامعه، بزرگان جامعه ای دیگر می شوید. الدر النظیم فی مناقب الائمة الیهامیم، ص ۵۸۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَشْمِ فِي الْحَجَرِ وَ مَنْ تَعَلَّمَ وَ هُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ ؛ هر کس در جوانی اش بیاموزد ، آموخته اش مانند نقش بر سنگ است و هر کس در بزرگسالی بیاموزد، مانند نوشتن بر روی آب است . نوادر راوندی ، ص ۱۳۲، ح ۱۶۹ .

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: از نشانه‌های دین فهمی ، حلم و علم است ، و خاموشی دری از درهای حکمت است . خاموشی و سکوت ، دوستی آور و راهنمای هر کار خیری است . (تحف العقول ، ص ۴۶۹)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: إِنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ؛ به راستی که دانش، مایه حیات دل‌ها، روشن کننده دیدگان کور و نیروبخش بدن‌های ناتوان است. امالی صدوق، ص ۴۹۳، ح ۱/

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ هرگاه بدعت‌ها در میان امت من آشکار شد، بر عالم است که علمش را آشکار کند و هر کس نکند، لعنت خدا بر او. الکافی : ج ۱، ص ۵۴، ح ۲

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: أَعَزُّ الْعِزِّ الْعِلْمُ ؛ لِأَنَّ بِهِ مَعْرِفَةَ الْمَعَادِ وَ الْمَعَاشِ ، وَ أَذَلُّ الدُّلِّ الْجَهْلُ ؛ لِأَنَّ صَاحِبَهُ أَصَمُّ ، أَبْكَمُّ ، أَعْمَى ، خِرَانٌ ؛ عَزِيزَتَرِينَ عِزَّتْ، دَانَشْ اسْت، چْرا که با آن معاد شناخته می‌شود و راه کسب معاش به دست می‌آید و خوارترین خواری، نادانی است، چرا که نادان کر و لال و کور و سرگردان است. نزهة الناظر، ص ۷۰، ح ۶۵

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: إِنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ؛ به راستی که دانش، مایه حیات دل‌ها، روشن کننده دیدگان کور و نیروبخش بدن‌های ناتوان است. امالی صدوق، ص ۴۹۳، ح ۱

امام علی (علیه السلام) می فرماید: اِكْتَسَبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبُكُمُ الْحَيَاةُ؛ دانش کسب کنید تا به شما زندگی (و بالندگی) بخشد. غررالحکم و دررالکلم، ح ۲۴۸۶

امام علی (علیه السلام) می فرماید: قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ ، وَ عَمَلُهُ عَلَى قَدَرِ نِيَّتِهِ؛ ارزش آدمی به اندازه همت او ، و عملش به اندازه نیت اوست. غررالحکم و دررالکلم ، ح ۶۷۴۳

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: تَمَامُ التَّقْوَى أَنْ تَتَعَلَّمَ مَا جَهِلْتَ وَ تَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ؛ تمام تقوا این است که آنچه را نمی دانی بیاموزی و بدانچه می دانی عمل کنی. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۰

امام علی (علیه السلام) می فرماید: يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَانِ، حَصِّنُوا أَعْرَاضَكُمْ بِالْأَدَبِ وَ دِينَكُمْ بِالْعِلْمِ

ای جوانان! آبرویتان را با ادب و دینتان را با دانش حفظ کنید. تاریخ یعقوبی ، ج ۲، ص ۲۱۰

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: اَلْعِلْمُ حَيَاةُ الْاِسْلَامِ وَ عِمَادُ الْاِيْمَانِ وَ مَنْ عَلِمَ عِلْمًا اَتَمَّ اللَّهُ لَهُ اَجْرَهُ وَ مَنْ تَعَلَّمَ فَعَمِلَ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ ؛ علم، حیات اسلام و تکیه گاه ایمان است و هر کس علمی بیاموزد، خداوند پاداش او را تمام گرداند و هر کس بیاموزد و عمل کند، خداوند، تعلیم دهد به او آنچه را که نمی داند. نهج الفصاحه، ح ۲۰۱۹

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ لِطَالِبِ الْعِلْمِ بِرِزْقِهِ خَاصَّةً عَمَّا ضَمِنَتْهُ لغيرِهِ. بی گمان خداوند متعال روزی جویای دانش را به طور ویژه، افزون بر آنچه برای دیگران تضمین کرده، به عهده گرفته است. منیه المريد، ص ۱۶۰

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَشَرُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ. خیر دنیا و آخرت با دانش است و شر دنیا و آخرت با نادانی. الحیاء، ج ۱، ص ۳۵
امام باقر (علیه السلام) فرمودند: تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، وَطَلَبُهُ عِبَادَةٌ؛ دانش بیاموزید که آموختن آن، پاداش دارد و جستجوی آن عبادت است. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۹
امام علی (علیه السلام) فرمودند: اِكْتَسَبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبُكُمْ الْحَيَاةَ ؛ دانش کسب کنید تا به شما زندگی (و بالندگی) بخشد. غررالحکم و دررالکلم، ح ۲۴۸۶

امام علی (علیه السلام) فرمودند: جَالِسُ الْعُلَمَاءِ يَزِدُّدَ عِلْمُكَ وَ يَحْسُنُ اَدَبُكَ وَ تَزَكُ نَفْسُكَ؛ با علما معاشرت کن تا علمت زیاد، ادب نیکو و جانت پاک شود. مطالب السؤول، ص ۴۹
امام صادق (علیه السلام) فرمودند: بَادِرُوا اَحَدَانَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ اَنْ تَسْبِقَكُمْ اِلَيْهِمُ الْمُرَجَّةُ؛ به آموختن حدیث (معارف دینی) به جوانانتان ، پیش از آن که منحرفین آنان را گمراه سازند، اقدام نمایید. تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۱۱، ح ۳۸۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اَلنَّاسُ رَجُلَانِ: عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ لَا خَيْرَ فِيمَا سِوَاهُمَا. مردم، دو گروهند: دانشمند و دانش اندوز و در غیر این دو، خیری نیست. (نهج الفصاحه، ح ۳۱۴۵)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ. خداوند جویندگان دانش را دوست دارد. (کافی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۱)

امام علی (علیه السلام) فرمودند: مِنْ عَلَامَةِ اَحَدِهِمُ (الْمُتَّقِينَ) اَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ... وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ وَ عَلِمًا فِي جِلْمٍ. از نشانه های پرهیزکاران این است که می بینی در دین نیرومند ... در کسب دانش حریص و دارای علم همراه با بردباری اند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳)

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا اَحْيَاءَ الْعِلْمِ. خدا رحمت کند بنده ای را که علم را زنده می کند. (کافی، ج ۱، ص ۴۱)

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: ما شیب شیء بشیء احسن من حلم بعلم. چیزی با چیزی نیامیخته است که بهتر از حلم با علم باشد. (بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، ج ۷۵، ص ۱۷۲) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: أَجُودُكُمْ مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ عَلِمَ عِلْماً فَتَشَرَ عِلْمَهُ؛ بخشنده ترین شما پس از من کسی است که دانشی بیاموزد آنگاه دانش خود را بپراکند. (میزان الحکمه، ج ۱۳۸۲۵)

امام علی علیه السلام فرمودند: العلم وراثه کریمه، و الاداب حلل مجده، و الفکر مرآه صافیه؛ علم میراث گرانبهائی است و ادب لباس فاخر و زینتی است و فکر آئینه ای است صاف. (نهج البلاغه) امام علی علیه السلام فرمودند: أَلْعِلْمُ كَنْزٌ عَظِيمٌ لَا يَفْنَى؛ علم گنج بزرگی است که با خرج کردن تمام نمی شود. (غرور الحکم و در الکلم)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: طلب العلم فريضة على كل مسلم، الا ان الله يحب بغاة العلم. طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا جویندگان علم را دوست دارد. (اصول کافی ج ۱/باب دوم/ص ۳۵)

امام باقر (سلام الله علیه) می فرمایند: زکات دانش، آموختن به بندگان خداست. (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱)

امام صادق (سلام الله علیها) می فرمایند: در پیشگاه کسی که از او دانش می آموزید، فروتن باشید. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: تواضعوا لمن طلبتم منه العلم؛ در پیشگاه کسی که از او دانش می آموزید، فروتن باشید. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶

امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: زكاة العلم أن تعلمه عباد الله؛ زکات دانش، آموختن به بندگان خداست. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): تَنَاصَحُوا فِي الْعِلْمِ، فَإِنَّ خِيَانَةَ أَحَدِكُمْ فِي عِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ خِيَانَتِهِ فِي مَالِهِ وَ إِنَّ اللَّهَ سَائِلُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ در دانش، خیرخواه یکدیگر باشید که خیانت هر یک از شما در دانشش، سخت تر از خیانت او در مالش می باشد و خداوند روز قیامت از شما بازخواست می کند. امالی طوسی، ص ۱۲۶، ج ۱۹۸

امام علی (علیه السلام): أَلَا لَا تَنَالُ الْعِلْمَ إِلَّا بِسِتَّةٍ؛ سَانَبِيكَ عَنْ مَجْمُوعِهَا بِبَيَانٍ: ذِكَاً وَ حِرْصَ وَ اضْطِبَارَ وَ بُلْغَةً؛ و ارشاد اُستادِ وَ طَوَّلُ زَمَانٍ؛ هرگز به دانش دست نمی یابی مگر با شش چیز؛ که من در این سخن، تو را از همه آنها آگاه می کنم: هوش، حرص، شکیبایی، شایستگی؛ راهنمایی استاد و درازای زمان. آداب المتعلمین، ص ۸۲

امام علی (علیه السلام): خُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ النَّحْلَ يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهْرٍ أَزْيَنَهُ فَيَتَوَلَّدُ مِنْهُ جَوْهَرَانِ نَفِيسَانِ: أَحَدُهُمَا فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَ الْآخَرُ يُسْتَضَاءُ بِهِ؛ از هر دانشی بهترینش را انتخاب کنید، زنبورِ عسل از هر گلی زیباترینش را می‌خورد. در نتیجه دو جواهر گران بها از آن تولید می‌شود: یکی (عسل) برای مردم شفاست و دیگری (موم) که از آن روشنایی می‌گیرند. غرر الحکم، ح/ ۵۰۸۲

امام رضا (علیه السلام): رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمَرَنَا ... يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عِلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا؛ رحمت خدا بر بنده‌ای را که امر ما را زنده کند، دانش‌های ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند، از ما پیروی می‌کردند. معانی الأخبار، ص ۱۸۰، ح/ ۱

امام صادق (علیه السلام): وَ الْمُتَعَلِّمُ يَحْتَاجُ إِلَى رَغَبَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ فَرَاغٍ وَ نُسْكٍ وَ خَشْيَةٍ وَ حِفْظٍ وَ حَزْمٍ؛ دانش اندوز به شوق، اراده، فراغت، عبادت، ترس از خدا، مراقبت و آینده‌نگری نیاز دارد. مصباح الشریعه، ص/ ۱۵

پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله): إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ لِطَالِبِ الْعِلْمِ بِرِزْقِهِ خَاصَّةً عَمَّا صَمِنَهُ لِغَيْرِهِ؛ بی‌گمان خداوند متعال روزی جویای دانش را به‌طور ویژه، افزون بر آنچه برای دیگران تضمین کرده، به عهده گرفته است. منیة المريد، ص/ ۱۶۰

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ؛ هر کس در جستجوی دانش باشد تا با آن اسلام را زنده کند و مرگ او فرا رسد، در بهشت میان او و پیامبران تنها یک درجه فاصله است. منیة المريد، ص/ ۱۰۰

امام سجاد (علیه السلام): لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَانِيَالٍ : إِنَّ أَمَقَّتْ عَيْبِدَى إِلَى الْجَاهِلِ الْمُسْتَخِفِّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ ، التَّارِكِ لِلْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ وَ إِنَّ أَحَبَّ عَيْبِدَى إِلَى التَّقَى الطَّالِبِ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ الْأَلَزَمِ لِلْعُلَمَاءِ التَّابِعِ لِلْحُكَمَاءِ الْقَابِلِ عَنِ الْحُكَمَاءِ؛ اگر مردم می‌دانستند که در جستجوی دانش چه چیزی [نهفته] است، بی‌گمان در پی آن می‌رفتند، حتی اگر با ریخته شدن خون و فرو رفتن در اعماق دریا باشد. خدای تبارک و تعالی به دانیال وحی کرد: منفورترین بندگانم نزد من، نادانی است که حق اهل علم را سبک بشمارد و پیروی از ایشان را رها کند و محبوب‌ترین بندگانم نزد من، تقوا پیشه‌ای است که جویای پاداش فراوان، همراه دانشمندان، پیرو بردباران و پذیرای حکیمان باشد. کافی، ج ۱، ص ۳۵، ح/ ۵

امام علی (علیه السلام): كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَسَّعُ بِهِ؛ هر ظرفی که در آن چیزی ریخته شود پر می‌شود، مگر ظرف دانش که هر چه در آن ریخته شود جا باز می‌کند. نهج البلاغه، حکمت/ ۲۰۵

امام علی (علیه السلام): کُلَّمَا أَزْدَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَابَتُهُ بِنَفْسِهِ وَ بَذَلَ فِي رِيَاضَتِهَا وَ صَلَاحِهَا جُهْدَهُ؛ هر اندازه دانش انسان بیشتر شود، توجه او به خودش بیشتر می‌گردد و در ریاضت و رشد و اصلاح نفس، کوشش بیشتری می‌نماید. غرر الحکم، ح ۷۲۰۴

امام صادق (علیه السلام): اَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ ، فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ ، وَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا أَزْتَحَلَ عَنْهُ؛ دانش، با عمل همراه است، پس هر که دانست، عمل کرد و هر که عمل کرد، دانست و دانش، به عمل فرا می‌خواند. پس اگر او را اجابت کرد، چه بهتر وگرنه از او جدا می‌گردد. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۲

امام علی (علیه السلام): أَعَزُّ الْعِزِّ الْعِلْمُ ؛ لِأَنَّ بِهِ مَعْرِفَةَ الْمَعَادِ وَ الْمَعَاشِ، وَ أَذَلُّ الذُّلِّ الْجَهْلُ ؛ لِأَنَّ صَاحِبَهُ أَصَمُّ ، أَبْكَمُّ ، أَعْمَى ، خَيْرَانُ؛ عزیزترین عزت، دانش است، چرا که با آن معاد شناخته می‌شود و راه کسب معاش به دست می‌آید و خوارترین خواری، نادانی است، چرا که نادان کر و لال و کور و سرگردان است. نزهة الناظر، ص ۷۰، ح ۶۵

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَانِّهِ ، وَاقْتَسِمُوهُ مِنْ أَهْلِهِ؛ در پی دانش بودن، بر هر مسلمانی واجب است، پس دانش را از جایی که احتمال بودنش هست، بجوید و آن را از اهلش فراگیرید. امالی طوسی، ص ۵۶۹، ح ۱۱۷۶

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): إِذَا أَتَى عَلَى يَوْمٍ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا ، فَلَا بُورِكَ فِي طُلُوعِ شَمْسِ ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ هرگاه روزی بیاید که در آن بر دانشم نیفزاییم، پس طلوع خورشید آن روز بر من مبارک مباد. المعجم الأوسط، ج ۶ ص ۳۶۷ ح ۶۶۳۶

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ كَبِيتَ خَرِبٍ ، فَتَعَلَّمُوا وَعَلِّمُوا ، وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهْلًا ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِرُ عَلَى الْجَهْلِ؛ دلی که در آن حکمت نیست، همچون خانه‌ای ویران است. پس بیاموزید و آموزش دهید، بفهمید و نادان نمیرید که خدای عز و جل، بهانه‌ای را برای نادانی نمی‌پذیرد. الفردوس، ح ۴۵۹۰

امام علی (علیه السلام): يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ تَمَنُّ نَفْسِكَ فَاجْتَهِدْ فِي تَعَلُّمِهَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَ أَدَبِكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَ قَدْرِكَ، فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ؛ ای انسان با ایمان، در حقیقت این دانش و ادب، بهای توست، پس در آموختن آن بکوش، زیرا هرچه بر دانش و ادب افزوده شود، بر ارج و بهای تو افزوده می‌شود، چرا که با دانش به سوی پروردگارت هدایت می‌شوی. روضة الواعظین، ص ۱۱

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): اَلْعِلْمُ حَيَاةُ الْإِسْلَامِ وَ عِمَادُ الْإِيمَانِ... ؛ علم، حیات اسلام و تکیه‌گاه ایمان است. نهج الفصاحه، ح ۲۰۱۹

اهمیت علم در قرآن

پیدایش علم و دانش با خلقت انسان برابری می کند و همواره بشر در صدد آن بوده که بفهمد و درک نماید، علم و دانش در زندگی انسان دارای جایگاه ویژه ای است. نقش علم در زندگی انسان این است که راه سعادت، تکامل و راه ساختن را به انسان می آموزد. علم، انسان را توانا می کند که آینده را همان گونه که می خواهد بسازد. علم مانند ابزاری در اختیار خواست انسان قرار می گیرد و طبیعت را آن چنان که انسان بخواهد و فرمان دهد می سازد.

پیامبر اکرم (ص) پیروانش را به فراگیری علم و دانش تشویق می کرد. کودکان اصحابش را وادار کرد که سواد بیاموزند، برخی از یارانش را فرمان داد زبان سریانی بیاموزند. این تأکید و تشویق ها در باره علم سبب شد که مسلمانان با همت و سرعت بی نظیری به جست و جوی علم در همه جهان پرداختند، آثار علمی را هر کجا یافتند به دست آوردند و ترجمه کردند و خود به تحقیق پرداخته و از این راه علاوه بر این که حلقه ارتباطی شدند میان تمدن های قدیم یونانی و رومی و ایرانی و مصری و هندی و غیره، و تمدن جدید اروپایی، خود یکی از شکوهمندترین تمدن ها و فرهنگ های تاریخ بشریت را آفریدند که به نام تمدن و فرهنگ اسلامی شناخته شده و می شود

امروزه اهمیت علم و دانش بر بشریت مخفی نیست، همه مکاتب بشری و ادیان آسمانی بر کسب علم و دانش تأکید دارند و پیشرفت و ترقی در مسیر علم را افتخار آمیز می شمردند. لکن بدون تردید دین مبین اسلام بیش از هر دین و آیین دیگری به علم بها داده و انسان ها را به تعلیم و تعلم فراخوانده است.

ده ها آیه در قرآن کریم و صدها حدیث در مجموعه ارزشمند سخنان اهل بیت عصمت (علیهم السلام) در بیان اهمیت علم، جایگاه، تعریف، اقسام، شرایط و مسائل علم و آموزش و نیز مذمت جهل و آثار آن آمده است. با نگاهی گذرا به این مجموعه گرانسنگ و مقایسه آن با دیگر مکاتب، میتوان دریافت که هیچ مکتبی این همه توصیف و تأکید، آن هم با این مضامین بلند و نورانی در باره علم ندارند.

تعریف علم

نکته ای که نباید از آن غفلت ورزید این است که تعریف علم در مکاتب مختلف متفاوت است هر چند که وجه مشترکی نیز بین همه آن ها وجود دارد؛ وجه مشترك آن ها این است که همه به دانستن چیزی که انسان قبلا نمی دانست، علم می گویند، اما اسلام تنها دانشی را علم می نامد که جهت توحیدی داشته و بر خوف و خشیت او بیافزاید. لذا قرآن کریم در آیه ۲۸ سوره فاطر می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ از میان بندگان خدا، تنها عالمان از او می ترسند.» (فاطر ۲۸)

و در روایات متعددی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «كَفَى بِخَشْيَةِ اللَّهِ عِلْمًا؛ علم برای خشیت و ترس از خدا کافی است.» (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷)

بنابر این تفاوت عمده اسلام با مکاتب بشری در تعریف علم این است که اسلام علم را به عنوان يك واژه مقدس در جهت رشد، تعالی و سعادت بشر به خدمت می گیرد و لذا جهت گیری الهی را در آن شرط می داند و مطلق دانستن را علم نمی شمارد. از این رو اسلام علم را نوری می داند که خدا در قلب بندگان قرار می دهد؛ «الْعِلْمُ نَوْزٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» (مصباح الشریعة، ص ۱۶) به همین دلیل است که خداوند متعال در قرآن کریم، تعلیم سحر و جادو را شیطانی و باطل معرفی کرده است؛ «وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (البقرة ۱۰۲) زیرا سحر انسان ها را در مسیر توحید پیش نمی برد و از نورانیت الهی برخوردار نیست و دانشی شیطانی است.

نکته بسیار جالب توجهی که در آموزه های دینی ما به چشم می خورد این است که اسلام دو نوع جهل و نادانی معرفی کرده است: یکی جهلی که در برابر علم است و دیگری جهلی که در برابر عقل است؛ در روایت معروف و مفصلی که امام صادق (ع) جنود عقل و جهل را بر شمرده و ضدیت آن ها بیان فرمودند، علم را از جنود عقل شمرده و ضد آن را جهل دانستند و در عین حال ضد عقل را نیز جهل شمرند. (الکافی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱۴)

بنابر این اگر چه ندانستن جهل است، لکن مهم تر از آن این که خلاف عقل نیز جهل است. بنابر این علم در صورتی جهل نیست که مخالف عقل و شرع نباشد.

در نهج البلاغه، امیر مؤمنان (ع) علم را به دو قسم مطبوع و مسموع تقسیم کرده است؛ (نهج البلاغه، ص ۵۳۴، حکمت ۳۳۸)

علم مطبوع یعنی علمی که در طبیعت، سرشت و فطرت انسان نهاده شده است و علم مسموع یعنی علمی که با شنیدن به دست می آید.

علما و مفسران اسلامی نیز، علم را به دو قسم موهبتی یعنی خدادادی و اکتسابی تقسیم می کنند (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص: ۲۲۰)

و علم موهبتی را مصون از خطا و اشتباه می دانند و علوم انبیا را از این قسم به حساب می آورند، ولی علم اکتسابی را مصون از خطا نمی دانند.

این تقسیم نیز به جهاتی مشابه آن تقسیم است. لکن آن چه مهم است این است که از دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) هر علمی که بتوان از نگاه اسلامی علم نامید، نوری است جانب خداوند متعال که به روشن گری مؤمن می انجامد، حتی اگر این القای الهی به واسطه کسب و تلاش بنده مؤمن باشد و با هواس ظاهری به دست آمده باشد.

تفصیل و توضیح اقسام علم و ویژگی های هر یک، بحث مستقل و مفصلی است که مجال دیگری می طلبد لذا ما در این نوشتار در صدد تطبیق تعریف مذکور و ویژگی های یاد شده با اقسام علوم و علوم روز نیستیم و تنها سعی بر آن است که جایگاه علم و آموزش را از دیدگاه قرآن و روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) بکاویم. لذا طبیعی است که فضائل و مقاماتی که برای علم و علما در این نوشتار مورد بحث قرار می گیرد، مربوط به علم با تعریف اسلامی آن است که به برخی ویژگی های آن اشاره کردیم.

برتری علما

قرآن کریم در آیه ۱۱ سوره مجادله این آیه شریفه بر اهمیت علم، برتری علما و رفعت مقام آنان تصریح نموده و فرموده است: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (المجادلة/۵۸) آیه ۱۱) خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد. (ترجمه مکارم، ص ۵۴۳)

واژه «دَرَجات» که مطلق و بدون تعیین حد خاص برای آن به کار رفته است، در ادبیات قرآن کریم حاکی از عظمت و بزرگی آن است. در تفسیر این آیه شریفه، ابوذر (رحمه الله) گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای اباذر طالب علم را خدا و ملائکه و پیامبران دوست می دارند. و علم را دوست نمی دارد مگر انسان با سعادت، پس خوشا به حال طالب علم، روز قیامت. و کسی که از خانه اش خارج شود تا دری از علم را به روی خود بگشاید، خداوند متعال به هر قدمش ثواب شهیدی از شهدای بدر را می نویسد و طالب علم حبیب خدا است. و کسی که علم را دوست داشته باشد، بهشت بر او واجب می شود و صبح و شام در رضای خدا به سر می برد و از دنیا خارج نمی شود مگر آن که از کوثر می نوشد و از میوه بهشت می خورد و در جنت رفیق حضرت خضر (ع) خواهد بود. سپس حضرت فرمود: همه این فضیلت ها، تحت این آیه قرآن است که فرمود: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۸، جامع الأخبار، ص ۳۷)

تردیدی نیست که مقام علما نزد خداوند، همچون سایر مردم نیست و هرچه انسان عالم تر باشد، مقام و منزلت او نزد او بیشتر است. قرآن کریم علاوه بر آیه فوق در سوره زمر نیز به این مطلب مهم اشاره فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ (الزمر/۳۹) آیه ۹) آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟!» و امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ؛ (الكافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱) برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده بر دیگر ستارگان است.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیه فوق مینویسد: «در این معنا هیچ تردیدی نیست که لازمه ترفیع خدا درجه بنده ای از بندگانش را باعث زیادتیر شدن قرب او به خدای تعالی است، و این خود قرینه و

شاهدی است عقلی بر اینکه مراد از اینهایی که موهبت علمشان داده‌اند، علمایی از مؤمنین است. بنا بر این، آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه مؤمنین دو طایفه هستند، یکی آنهایی که تنها مؤمنند، دوم آنهایی که هم مؤمنند و هم عالم، و طایفه دوم بر طایفه اول برتری دارند، هم چنان که در جای دیگر فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۳۲۷، ر.ک المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۸۸)

علم و خلافت الهی

قرآن کریم در سوره بقره، آیات ۳۰ تا ۳۴ جریان خلقت حضرت آدم (ع) و مقام خلیفه الهی او را بیان کرده است که در این آیات، نکات بسیار مهمی در زمینه جایگاه علم و علم آموزی و مقام معلم و متعلم وجود دارد. ابتدا نگاهی به آیات و ترجمه آن می‌کنیم و سپس به برخی نکات مهم آن اشاره می‌کنیم: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)» (البقرة (۲)/ آیه ۳۰-۳۴) «(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است)، ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (۳۰) سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسمی اینها را به من خبر دهید!» (۳۱) فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی.» (۳۲) فرمود: «ای آدم! آنان را از اسمی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را میدانم؟! و نیز میدانم آنچه را شما آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید!» (۳۳) و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. ...» (۳۴) (ترجمه مکارم، ص ۶)

۱- علم لازمه خلافت و جانشینی خداوند

خلافت و جانشینی خدا در بین خلق، صرفاً يك مقام تشریفاتی نیست، بلکه خلیفه خدا کسی اولاً از اوامر و نواهی الهی آگاه باشد و ثانیاً توان اجرای آن در بین خلق را داشته باشد. لذا کسی که نه عرفان کامل به خداوند و اسمای او دارد و نه شناخت کافی به مخلوقات و افعال خداوند دارد، نمیتواند جانشین خدا در بین خلق باشد. از این رو میبینیم خداوند متعال وقتی میخواهد خلیفه بیافریند، همه اسمای یعنی هر علمی که لازمه خلیفه الهی است، به او میآموزد: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (البقرة (۲)/ آیه ۳۱).

کسی که میخواهد جانشین خدا باشد، باید از همه چیز آگاه باشد؛ مثلاً رسولان خدا و مقامات و اهداف آن‌ها را بداند تا بر خلاف سایر انبیا حرکت نکند و تضاد در بین آنان پیش نیاید و باید مؤمنان را از کفار بازشناسد تا در ارشادات و تشویق‌ها و تهدیدها و بشارت و انداز، دچار خطا نشود، و نیز باید همه موجودات و نیازهای آنان را بشناسد تا بتواند، جانشین خدا و حکم او حکم خدا باشد. بدین رو در برخی احادیث اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اسماء در آیه شریفه به اسمای انبیا، ائمه، شیعیان و دشمنان و در برخی دیگر به اسمای زمین‌ها، کوه‌ها، رودها، نباتات، درختان و حیوانات تفسیر شده است. (تفسیر الإمام، ص ۲۱۶، بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۱۷ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳، ح ۱۱-۱۲، بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۴۶، ح ۱۶-۱۹)

و نیز در حدیثی امام صادق علیه السلام که در پاسخ به سؤال از آیه شریفه با دست خود به آن سو و این سو اشاره کرده و همه چیز را مصداق تعلیم خداوند به حضرت آدم (ع) دانستند. (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳، ح ۱۳، بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۴۶، ح ۲۰)

همه این احادیث نشان‌گر جامعیت علم آدم (ع) است که لازمه جانشینی خدا است.

۲- علم، سبب برتری جانشینان خدا

تردیدی نیست که خلیفه و جانشین خداوند در عالم خلقت باید بر سایر مخلوقات شرافت و برتری داشته باشد، و اگر نه ترجیح بلا مرجح میشود که از دید حکمت لغو است و لغو در افعال خداوند متعال راه ندارد. بنابر این انبیا و ائمه (علیهم السلام) که خلفا و جانشینان خدا بر خلق هستند، باید بر سایر مخلوقات برتری داشته باشند. اکنون این سؤال مطرح میشود که وجه برتری خلفای خدا بر دیگر مخلوقات چیست؟

از دیدگاه قرآن کریم، این «علم» است که سبب برتری و بزرگی خلفا و جانشینان خدا است؛ هر مخلوقی که نسبت به اسماء و صفات و نیز افعال خداوند، عالم‌تر باشد، و از مخلوقات او آگاهی داشته باشد، برتر و در نتیجه جانشین خدا بر خلق است. لذا خداوند متعال که در سوره بقره، طی آیات ۳۰ تا ۳۴ جریان خلقت حضرت آدم به عنوان خلیفه خدا در زمین را گزارش نموده، علم حضرت آدم را

دلیل برتری او بر ملائکه دانسته و با آنان احتجاج نموده و فرموده است: «أَتَيْتُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ (البقرة (۲)/ آیه ۳۱) اگر راست می گوید، اسامی اینها را به من خبر دهید!» و ملائکه نیز در پاسخ به عدم علم خود در برابر علم آدم (ع) که همان علم الهی بود، اقرار کرده و راه تواضع را پیش گرفته و گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ (البقرة (۲)/ آیه ۳۲) منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی دانیم تو دانا و حکیمی.»

۳- علم سبب وجوب اطاعت و تواضع دیگران

نکته دیگری که در آیات فوق وجود دارد و حاکی از بلندی جایگاه علم و تعلیم و تعلم است، سجده ملائکه بر آدم (ع) به سبب برتری او از حیث علم است. بعد از آن که خداوند متعال علم اسما یعنی تمام علوم لازم برای خلیفه اللهی را به حضرت آدم (ع) آموخت و از ملائکه خواست که از آن علوم و اسما خبر دهند و آنان گفتند: «ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی دانیم» خداوند به حضرت آدم (ع) دستور داد که از آن علوم به ملائکه بیاموزد: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ؛ (البقرة (۲)/ آیه ۳۳) فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) آگاه کن.»

و حضرت آدم (ع) در مقام معلمی ملائکه از آن اسما به ملائکه آموخت و در نتیجه عالم‌تر بودن آدم (ع) از ملائکه به اثبات رسید، لذا خداوند به ملائکه دستور داد بر آدم (ع) سجده کنند: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ (البقرة (۲)/ آیه ۳۴) و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. ...»

سجده بالاترین مظهر تواضع و تسلیم است. یعنی ملائکه موظف شدند که تسلیم آدم (ع) باشند و طبق آیات قبل مکلف شدند علم را از حضرت آدم (ع) علم بیاموزند. لذا خدا همه انبیا را معلم بشر دانسته (البقرة ۱۲۹) و بر تمام بشر واجب کرده که آنان علم و حکمت بیاموزند و از دستورات آنان اطاعت کنند تا به سعادت دنیوی اخروی نایل شوند که در بحث بعدی بدان می پردازیم.

علم آموزی، هدف بعثت انبیا

از جمله نکاتی که اهمیت فوق العاده علم و علم آموزی را از دیدگاه قرآن کریم اثبات میکند، این است که تعلیم بشر توسط پیامبران را هدف بعثت آنان ذکر کرده است:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران (۳)/ آیه ۶۴)

«خداوند بر مؤمنان منت نهاد [نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.» (ترجمه مکارم، ص ۷۲)

بشر بدون تعلیم از سوی پروردگار متعال در جهالت است و تنها خالق هستی است که به همه خیر و شرها، صلاح و فسادها، سعادت و شقاوت‌ها، و ... عالم است. و بر او است که دست آفریده‌های خود را از جهالت خارج کند و به سوی حق و سعادت رهنمود شود. بی تردید خداوند متعال بدون کوچک‌ترین اهمال، هدایت و تعلیم بشر را به بهترین وجه ممکن انجام داده است: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن (۵۵)/آیه ۱-۴) خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او بیان را آموخت.»

لکن خداوند متعال برخی را خود تربیت نموده و آنان را رسولان خود قرار داده و دیگر انسان‌ها را به دست انبیای خود تعلیم داده است. لذا خداوند متعال در آیه فوق: «وَعَلَّمَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و آیات مشابه تعلیم بشر توسط پیامبران را یکی از اهداف بعثت ذکر کرده است. (به آیات ۲ از سوره جمعه و ۱۲۹ سوره بقره مراجعه شود)

و جوب علم آموزی

آیات کریمه ای که در بحث قبل بدان اشاره شده و مانند آن‌ها، علاوه بر بلندی جایگاه علم و علم آموزی، گویای آن است که تعلیم بر انبیا و آموختن علم بر امت‌های آنان واجب است. زیرا وقتی که علم آموزی هدف بعثت باشد، اگر پیامبران از این امر کوتاهی کنند، به وظیفه رسالتشان عمل نکرده‌اند و چنین تقصیری در باره انبیا محال است زیرا آنان معصوم بوده و ابداً از انجام رسالت الهی خود کوتاهی نمیکنند.

علاوه این که چنین اهمالی، اگر ممکن باشد، _نستجیر بالله_ نشانگر ضعف خدا در انتخاب رسولان میباشد و این نیز محال است. لذا بر پیامبران واجب است که آن چه مورد نیاز بشر و تأمین کننده سعادت آنان است، به آنان تعلیم نمایند. بر انسان‌ها نیز واجب است که از پیامبران (ع) علم بیاموزند و به مقتضای آن عمل کنند، زیرا اگر آموختن بر آنان واجب نباشد، وجوب تعلیم بر انبیا لغو میشود و خداوند حکیم کار لغو نمیکند. لذا خداوند انسان‌ها را نیز به آموختن علم از انبیا و حجت‌های او لازم شمرده و فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (الأنبياء (۲۱)/آیه ۷، به آیه النحل (۱۶)/آیه ۴۳ نیز رجوع شود) ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم! پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید» (ترجمه مکارم، ص ۳۲۲)

در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نیز بر وجوب طلب علم تأکید بسیار شده است. پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) میفرماید: «علم آموزی بر هر مسلمانی واجب است» (الکافی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۱، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۶، ح ۳۳۱۱۵، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۲۶) چنین تأکیدی بر آموزش علم در حد فریضه ای دینی، نشانگر اهتمام ویژه اسلام به علم و دانش و زدودن جهل و نادانی از مردم است. بدین مضمون روایات متعددی در منابع بسیاری نقل شده است؛

در برخی از این احادیث، اضافاتی آمده است که نکات قابل توجهی در آنها نهفته است؛ به سه نکته اشاره میکنیم:

۱- حد نداشتن علم

در ادامه حدیث فوق، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ بُغَاةَ الْعِلْمِ؛ (الکافی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۱، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۶، ح ۳۳۱۱۵، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۲۶) آگاه باشید که خداوند کسانی که بیش از حد طلب علم میکنند را دوست دارد.» «بغاة» جمع بغی به معنای «طلب توأم با تجاوز از حد» (قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۰۷) است. بدیهی است که تجاوز از حد در هر چیزی مذموم است مگر در علم آموزی. منظور این است که علم حد بردار نیست و ایستایی در آن راه ندارد و هیچگاه نمیتوان به نهایت و پایان علم دست یافت؛ ز گهواره تا گور دانش بجوی. بنابر این اگر چه هر مقدار که علم آموزی محبوب خداوند است ولی قطعاً کسانی که تلاش بیشتری در این مسیر دارند، محبوب‌ترند.

۲- علم آموزی زنان

هر چند که تعبیر «كُلُّ مُسْلِمٍ» اعم از زن و مرد را شامل میشود، با این حال در برخی از روایات مذکور، به وجوب علم آموزی زنان نیز تصریح شده است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؛ (عوالی اللآلی ۴، ۷۰، ح ۳۶، مصباح الشریعة، ج ۱۳، بحار الأنوار ۱، ۱۷۷، ح ۵۴، و ج ۲، ۳۱، ح ۲۰) علم آموزی بر هر مرد و زن مسلمان، واجب است.»

آری در مکتب همه انبیا، به خصوص اسلام، علم آموزی به جنس، گروه یا نژاد خاصی اختصاص ندارد. بلکه هر انسانی در مسیر علم و عمل به آن و دور شدن از جهل و نادانی، باید گام بردارد. زیرا بدیهی است که عدم حرکت در این مسیر افتادن به منجلاب جهل است و هدف بعثت پیامبران نیز نجات انسان‌ها از جهالت است. بنابر تردیدی نیست که همه انسان‌ها اعم از زن، مرد، پیر و جوان، کاسب، تاجر، کشاورز، همه و همه باید در کسب علم و دانش کوشش کنند، چون پیامبران معلمان تمام بشریت‌اند و نجات بشر در گرو علم است.

۳- تفسیر علم واجب

در ادامه برخی از روایات یاد شده چنین آمده است: «أَيُّ عِلْمٍ التَّقْوَى وَ الْيَقِينُ» (مصباح الشریعة، ص ۱۳، بحار الأنوار ج ۲، ص ۳۱، ح ۲۰) «یعنی علم تقوا و یقین است که طلب آن بر زن و مرد واجب است نه هر چیزی که علم نامیده شده باشد. و نیز در آیاتی که تعلیم را هدف بعثت بر شمردند، قید کتاب و حکمت آمده است: «وَّ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ».

بنابر این معنای وجوب طلب علم بر همگان اعم از زن و مرد و پیر و جوان، آموختن هر آن چیزی که بشر علم نامیده، نیست، بلکه مقصود علمی است که سعادت بشر در گرو دانستن آن‌ها است. بدین

رو است که در آیات و روایات قیودی مانند علم تقوا و یقین و نیز قید کتاب و حکمت آمده است. چنین علمی است که کسب آن‌ها بر همگان واجب است و کسی از ترك آن‌ها، معذور نیست. امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال کسی که در باره آیه شریفه «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ دلیل رسا (و قاطع) برای خدا است» (الأنعام (۶)/ آیه ۱۴۹) سؤال کرد، فرمود: «خداوند متعال روز قیامت به بنده میگوید: آیا عالم بودی؟ اگر بگوید: بله، میفرماید: پس چرا عمل نکردی به آن چه میدانستی؟! و اگر بگوید جاهل بودم، میفرماید: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟! پس این گونه با او احتجاج میکند و این است حجت [تام] و بالغه خدا» (الأمالی للمفید، ص ۲۲۷، ج ۶، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۵۸) اسلام هم به دنیا نظر دارد و هم به آخرت و خواهان حُسن هر دو است؛ «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» (البقرة (۲)/ آیه ۲۰۱) لکن از این دو آخرت را برتر و اصل میداند و دنیا را زمینه آبادانی آخرت معرفی میکند: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَآجُزُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (النحل (۱۶)/ آیه ۴۱)؛ آنها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آنها می‌دهیم و پاداش آخرت، از آن هم بزرگتر است اگر می‌دانستند!». در آیه دیگر می‌فرماید: «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (النحل (۱۶)/ آیه ۳۰)؛ و سرای آخرت بهتر است و چه خوب است سرای پرهیزگاران».

البته کسب علوم بشری و تجربی نیز ممکن است گاه به صورت کفایی واجب گردد؛ رفع نیازهای روز مره و توسعه اجتماع انسانی اسلامی و رسیدن به استقلال و بی‌نیاز از کفار و سد کردن راه تسلط کفار بر مسلمانان، از جمله ادله‌ای هستند که میتواند، کسب برخی علوم را بر عده‌ای به اندازه رفع نیاز واجب کند. لکن وجوب مطلق و بی‌قید و شرط، تنها بر علوم الهی و کسب معرفت تعلق دارد و همگان موظف‌اند، برای دریافت پیام انبیای الهی، تمام تلاش خود را به کار بندند.

البته این بدین معنا نیست که همه باید، دست از کار و زندگی بکشند و برای کسب علم به محضر پیامبران و یا ائمه (علیهم السلام) و یا امروزه مثلاً در حوزه‌های علمیه در محضر علما حاضر شوند، بلکه هر کس به هر طریقی که میتواند، باید این وظیفه الهی را سامان بخشد.

قرآن کریم در این باره بهترین فرمول قابل اجرا و حکیمانه‌ای را ارائه کرده است. از منظر قرآن کریم لازم نیست عموم مردم کوچ کنند و برای کسب علم به نزد پیامبر (ص) یا جانشینان او بروند، لکن واجب است عده‌ای هجرت علمی کنند و از ایشان کسب علم نمایند و سپس باز گشته و به دیگران برسانند؛ «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (التوبة (۹)/ آیه ۱۲۲) بر عده‌ای واجب است که علوم اسلامی را بیاموزند و برای تبلیغ دین به اقصی نقاط جهان هجرت کنند، بر مردم هم واجب است از

ارشادات اسلامی آنان بهره لازم را ببرند. (معصومه فریدونی روابط عمومی اداره تبلیغات اسلامی شهرستان دهگلان)

اهمیت علم آموزی و مذمت جهالت

بزرگترین مصیبت انسان جهل اوست. جهل ریشه تمام بدبختیها و فسادهای انسان است. علم و دانش در زندگی انسان دارای جایگاه ویژه ای است. نقش علم در زندگی انسان این است که راه سعادت، تکامل و راه ساختن را به انسان میآموزد. علم، انسان را توانا میکند که آینده را همان گونه که میخواهد بسازد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب کرام را به فراگیری علم و دانش تشویق میکرد. چنان که در آثار آمده است: «وَفَضَّلَ الْعَالِمُ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهماً، إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِظِّ وَافِرٍ» یعنی: «و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر دیگر ستاره هاست و اینکه علما میراثبر پیامبران اند و پیامبران درهم و دیناری به میراث نگذاشتند، بلکه علم را به ارث گذاشتند، کسیکه آن را گرفت بهره ی وافر گرفته است».

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقدری به مقام و منزلت عالم و طالب علم اهمیت میدادند که حتی این حدیث گهر بار را فرمایش کردند: «إِنَّ الْعَالِمَ وَالْمُتَعَلِّمَ إِذَا مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْ مَقْبَرَةِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ أَرْبَعِينَ يَوْماً» یعنی: هرگاه فرد عالم و طالب علمی از روستایی عبور کنند، خداوند از قبرستان آن محل، عذاب دادن را به مدت چهل روز متوقف میکند. وقتی که با عبور یک عالم، از یک روستا چنین میشود، حساب کنید اگر عالمان و طالبان زیادی در آن محل زندگی کنند چه میشود؟ خداوند در قرآن کریم میفرماید: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً» یعنی: تو بگو: بار خدایا علمم را زیاد کن. خداوند خود دستور به طلب زیاده ی علم میدهد، بنابراین نزد خداوند چیزی با اهمیت تر از علم نیست.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام میفرماید: علم بهتر از ثروت است، علم تو را محافظت مینماید اما تو ثروت را حفظ مینمایی، علم حکم و فرمان دهنده است و ثروت حکم پذیر و محکوم است، ثروت با خرج کردن کاسته میشود و علم با صرف نمودن افزون میگردد. در آیه ای دیگر خداوند متعال میفرماید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» یعنی: خداوند مقام و درجات کسانی را از شما که ایمان آورده اند و کسانی را که علم داده شده اند بالا میبرد. قرآن کریم علاوه بر آیه فوق در سوره زمر نیز به این مطلب مهم اشاره فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیا کسانی که میدانند با کسانی که نمیدانند یکسانند؟ ابن عباس رضی الله عنه میفرماید: درجه عالمان از مؤمنان دیگر بلندتر است. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یک حدیث دیگر میفرماید: «فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحِظِّ وَافِرٍ» یعنی: کسی که از علم مقداری بگیرد آن شخص سهم بزرگی گرفته است، و شخصی که علم نداشته باشد از آن سهم بزرگ جا مانده است.

در آن مورد بعضی سلف گفته اند: «الْمُتَعَبُّ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَجَمَارٍ يَدُورُ وَ لَا يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ» یعنی: کسی که بدون علم عبادت میکند مثل الاغی است که سنگ آسیاب را میچرخاند، هی راه میرود ولی به هیچ مقصدی نمیرسد، آدمی که بدون علم باشد هرچه قدر که عبادت کند مقامات الهی را نمیتواند طی کند. لذا ابی الدرداء رضی الله عنه میفرماید: اگر من یک مسئله را بدانم برایم از هزار رکعت نماز خواندن افضل است. ابوهریره و ابوذری رضی الله عنهما میفرمایند: پیامبر به ما گفت: هر کسی که در راه علم کشته شود به او درجه شهادت داده میشود. معاذ بن جبل رضی الله عنه میگوید: دانش پیاموزید که فراگیری آن ترس از خدا، و تلاش برای آن عبادت است و مطالعه اش تسبیح پروردگار و جستجوی آن جهاد، و یاد دادن آن به کسانی که نمیدانند صدقه و گسترش دادن آن در بین شایستگان مایه ی نزدیکی به خداوند میباشد. عمر بن عبدالعزیز بیان میدارد که آن کسی که بدون علم بندگی و عبادت مینماید بیش تر از آنکه به اصلاح و نیکی بپردازد تباه مینماید. پیامبر صلی الله علیه و سلم میفرماید: قلم عالمان در روز قیامت با خون شهیدان وزن کرده و مقایسه میشود و قطعا مداد علماء سنگینتر از خون شهداء خواهد شد. حال بیندیشید، آن کسی که از جان و مال و فرزند و همسر خود گذشته و رشادت به خرج داده و در راه اعتلای کلمة الله شهید شده، باز در مقایسه با عالمان که وقت صرف کرده و علم آموختند، از منزلت کمتری برخوردارند.

کلام در این باب زیاد است و وقت اندک، سخن را با این کلام شیرین از سلف صالح بیابان میرسانم: «مَنْ اتَّخَذَ الْحِكْمَةَ لِحَامًا اتَّخَذَهُ النَّاسُ إِمَامًا» یعنی: هر که حکمت و علم را لجام و محور خود قرار دهد، مردم، او را به امامت و رهبری برمیگزینند».

اهمیت علم و دانش در اسلام بقدری است که اولین کلمه ای که جبرئیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت؛ این بود: «اقرأ» (بخوان)!. بی گمان ارزش انسان در آموزه های قرآنی به دانش است؛ از این روست که تسخیر فرشتگان و هستی، زمانی برای انسان شدنی شد که خداوند به انسان اسمای خویش را تعلیم داد و انسان به دانش اسمایی آگاه شد. این آگاهی هر چند به شکل آگاهی حضوری و شهودی است که از آن به دانش وجودی نیز تعبیر می شود؛ زیرا در جان و وجود انسان جای می گیرد و بخشی بلکه همه وجود وی را شکل می بخشد که در تعبیر مولوی: ای برادر تو همه اندیشه ای - مابقی جز استخوان و ریشه ای. به خوبی تبیین شده است. با این همه، دانشی دارای ارزش است که انسان را به مقام خودش بازگرداند و از مقام هبوط، به عروج رساند...

پیامبر اکرم «ص»: «وقتی که عالم و عابد در روز قیامت بر صراط اجتماع کنند به عابد گویند به بهشت درآی و از عبادت خویش بهره مند شو و به عالم گویند که اینجا بمان و از هر کسی که می خواهی و دوست داری شفاعت نما زیرا هر که را تو شفاعت کنی پذیرفته خواهد شد، پس عالم در مقام پیامبران می ایستد و از دوستان و یاران خویش تا آنجا که می تواند شفاعت می نماید. زیرا در قیامت سه گروه شفاعت می کنند: پیامبران، دانشمندان و شهدا» [نهج الفصاحه، ج ۱، ص ۲۴]

حکایات علم و علماء

کوشش در تحصیل علم تا دم مرگ

شخصی با حال آشفته به حضور حضرت علی علیه السلام رسید عرض کرد: احساس می کنم که تا ساعتی دیگر خواهم مرد. فرمود: مرگ بیمی ندارد همه می میرند. عرض کرد: در این ساعت چه کاری کنم؟ فرمود: تحصیل علم کن!

پایداری میرزا مهدی نراقی در تحصیل علم

میرزا مهدی نراقی در ایام تحصیل بی نهایت فقیر و تهی دست بود به حدی که برای مطالعه قادر به تهیه چراغ روشنایی نبود و می رفت از چراغهایی که در جاهای دیگر مدرسه بود استفاده میکرد و هیچ کس از حال او با خبر نبود. با این سختی و تنگی معاش در تحصیل علوم بقدری جدی و کوشا بود که هر چه از وطنش به او نامه می رسید سرنامه را باز نمی کرد و نمی خواند و از ترس اینکه مبدا حرفی و مطلبی نوشته باشند که باعث تفرقه حواس و مانع از درس باشد همه نامه ها را به طور در بسته در زیر فرش میگذاشت. پدر او بنام ابوذر عاملین حکام بود، تصادفاً او را کشتند، خبر قتل پدرش را به او نوشتند آن مرحوم طبق معمول نامه را نخوانده به زیر فرش گذاشت. چون بستگان او از او مأیوس شدند کاغذ به استادش نوشتند که واقعه را به او خبر بدهند و او را برای اصلاح ورثه پدرش به نراق بفرستند. چون مرحوم نراقی به درس حاضر شد استاد را گرفته خاطر دید، عرض کرد: چرا مهموم و غصه دار هستید؟ استاد جواب داد: شما باید به نراق بروید. عرض کرد: برای چه؟ گفت: پدرت مریض است. مرحوم نراقی گفت: خداوند او را حفظ فرماید شما درس را شروع کنید. استاد به کشته شدن پدر او تصریح کرد و امر کرد که حتماً باید به نراق حرکت نماید، آن مرحوم به نراق رفت و فقط سه روز آنجا ماند و دوباره برگشت و به این ترتیب تحصیل کرد تا رسید به آن پایه از علم و فضل خارج از وصف.

شدت علاقه خواجه نصیر الدین طوسی به کسب علم

نوشته اند مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی آنچنان به تحصیل علوم عقلی و دینی علاقه داشت که شبها کمتر به خواب میرفت و کتب متنوع و گوناگون در نزد خود می گذاشت. اگر از یکی خسته می شد به دیگری می پرداخت و برای آنکه کسالت را از خود دور سازد همیشه شبها نزد خود آب داشت و با آن رفع کسالت و خواب می کرد. در این شبها و در این موقع بود که به کشف معضلات و مشکلات علمی نائل می آمد و از شدت فرح و انبساطی که در آن حالت وی را رخ میداد فریاد میزد: «این ابناء الملوك من هذه اللذه» شاید خواجه نصیر در دو بیت شعر مشهور خود اشاره به همین دوران شیرین زندگانی خود نموده که در خصوص اعتزال از لذائذ زندگی و بی اعتنائی به وجود و عدم آن و تمرکز افکار در یک نقطه و هدف عالی یعنی مطالعه و درس، میفرماید: لذات دنیوی همه

هیچ است نزد من - در خاطر از تغییر آن هیچ ترس نیست - روز تنعم و شب عیش و طرب مرا -
غیر از شب مطالعه و روز درس نیست
حاج ملا هادی سبزواری در کرمان

گویند حاج ملا هادی سبزواری در ایام تحصیل خود به کرمان رفت و بدون آنکه کسی او را بشناسد وارد مدرسه ای شد. از متولی مدرسه درخواست حجره نمود متولی که حاجی را نمی شناخت گفت آیا طلبه هستی؟ حاجی در جواب گفت: نه. متولی گفت: ما حجره را به طلبه می دهیم. بالاخره متولی را راضی کرد که در گوشه حجره او استراحت نماید بشرط آنکه در کارهای مدرسه به خادم کمک نماید. حکیم سبزواری گاه گاهی هم در مباحثه طلبه ها شرکت می کرد تا پس از چندی با دختر همان خادم مدرسه ازدواج نمود و بعد از چند سالی با زن و بچه به سبزواری برگشت. سالها گذشت که شهرت حاجی روز به روز زیادتر گردید و از اطراف برای تحصیل حکمت و فلسفه به سبزواری هجوم آوردند طلاب کرمانی به درس حکیم حاضر شدند و در مدرسه منتظر حکیم بودند که حکیم تشریف آورده منبر رفت و مشغول درس شدند. طلاب کرمانی که او را دیدند فهمیدند که او همان داماد خادم مدرسه کرمان است از آن که او را در آن مدت نشناخته و از مقام علمی او بی خبر بوده اند متأثر شده با هم بلند بلند حرف می زدند به طوری که حواس سایر طلاب را پراکنده ساختند. پس از آنکه درس تمام شد و استاد از مدرسه تشریف برد طلاب سبزواری به طلاب کرمان اعتراض کردند، طلاب کرمانی داستان را از اول نقل کردند و همه دانستند که آن حکیم بزرگوار مدتی را در حالت گمنامی سپری کرده است.

شهید مدرس و دو روز کارگری در هفته!

شهید مدرس در اوائل جوانی که در مدرسه علمیه اصفهان دوران طلبگی و تحصیل خود را می گذراند روزهای پنجشنبه و جمعه به کارگری می رفت و مزد این دو روز را صرف هزینه پنج روز تحصیل خود می نمود.

اراده و پشتکار مرحوم حجت

مرحوم آیت الله سید محمد حجت کوه کمری عشق فراوانی به مطالعه کتب داشت و در این زمینه احساس خستگی به او راه نمی یافت و عادت ایشان چنین بوده که هر سه چهار سال یک بار تمام کتب درسی حوزه را از مقامات گرفته تا کفایه بدقت مطالعه می کردند .

استقامت مرحوم امین (صاحب اعیان الشیعه) در دوران تحصیل

مرحوم امین در شرح احوال خود در دوران تحصیل و تدریس در نجف اشرف حکایت کرده است:
در عراق سه سال قحطی و گرانی به وجود آمد و هم زمان با آن در لبنان (جبل عامل) هم قحطی شده بود و در سال فقط پنج لیره عثمانی برای ما که آن موقع هفت سر عائله بودیم می آمد و به

جائی نمی رسید. از هیچ جای دیگری هم چیزی به ما نمی رسید. پس در سال اول قسمتی از لوازم منزل را که می شد از آن دست کشید فروختیم و در مخارج قناعت به کم و اکتفاء به اغذیه نامناسب را در پیش گرفتیم. سال اول با قحطی و گرانی روز افزون در عراق و لبنان گذشت و ما همچنان به درس و بحث مشغول بودیم و از مراجعه و استمداد از این و آن روی گردان بودیم و به گرانی و کمبود اعتنائی نمی کردیم. مثل اینکه وضع عادی است. در سال دوم، قسمتی از کتاب هائی را که ممکن بود بفروشیم فروختیم و آن سال را گذرانیدیم و در سال سوم، زیورآلات خانواده را فروختیم و سال چهارم آمد در حالی که ما هیچ چیز برای فروختن و امرار معاش نداشتیم و قحطی و گرانی هم همچنان ادامه داشت ما نیز بدون اعتناء به آن وضع به مطالعات و درس و بحث خود مشغول بودیم. خدا نیز ما را به حال خودمان رها نکرد و به فضل جاری و همیشگی اش ما را متنعم ساخت یک روز عصر که در منزل مشغول مطالعه بودم با صدای در برخاستم و در را باز کردم دیدم شیخ عبداللطیف العاملی الحدائی رحمه الله است. نامه ای به من داد. آن نامه از مردی بنام شیخ محمد سلامه عاملی بود. در آن نامه نوشته بود که: «حاج حسین مقدار ده لیره یا بیشتر، لیره طلای عثمانی به من داده است تا آن را برای شما بفرستم...» و من نه حاج حسین را می شناختم و نه تا آن وقت از شیخ محمد سلامه چنین سابقه ای دیده بودم. دانستم که این قضیه کار خدا است ...

دقت آیت الله بروجردی در تحصیل شاگردان

استاد فاضل موحدی از پدرشان نقل کردند که: روزی همراه آیه الله بروجردی برای درس می رفتیم از بازارخان که خارج شدیم، آقا دید یکی از طلاب بطرف دیگری غیر از سمت درس حرکت می کند. با تعجب فرمود این آقا در این موقع درس به کجا می رود و چه کاری دارد که از درس مهمتر است که درس را ترک می کند؟ آن آقا مرحوم شهید مطهری بود. یکی از آقایان که همراه بود بعداً "وقتی که فرمایش آیه الله بروجردی را به آقای مطهری گفته بود جواب داده بود من آن روز یک کار ضروری داشتم به دنبال آن می رفتم و من نمی دانستم که آقا این قدر حرکات مرا زیر نظر داشته و تا این حد به تحصیل و درس خواندن توجه و دقت دارند.

بیهوشی در پای درس

در پاورقی کتاب تعلیم و تعلم صفحه ۷۶ آمده است: از شادروان استاد جلال همائی نقل شده که در مصاحبه رادیویی می گفت: من با مرحوم آیه الله حاج شیخ هاشم قزوینی که از اساتید حوزه علمیه مشهد بود در دوران جوانی در اصفهان همدرس بودیم روزی در اثنای مباحثه ناگهان حال ایشان منقلب شد و بیهوش بر زمین افتاد. ما با وحشت و اضطراب طبیبی را به بالین او آوردیم، طبیب پس از معاینه لازم دستور داد به او شربت قند دادیم خوشبختانه مفید واقع شد بیمار چشمان خود را باز کرد بلافاصله کتاب را برداشت و پرسید از کجا ماند؟! جالب تر آنکه طبیب چون از حجره بیرون

رفت مرا با اشاره به نزد خویش طلبید و محرمانه به من گفت بی‌هوشی شیخ از گرسنگی است هر چه زودتر غذائی به او برسانید . چون ما تحقیق کردیم معلوم شد دو روز بوده ایشان غذا نخورده بود . علماء شیعه زحمت ها کشیده اند...

نویسنده کتاب لمعات می گوید: استاد ما جناب شیخ حسن (فرزند مرحوم شیخ جعفر صاحب کتاب کشف الغطاء) روزی فرمود : شیخ کبیر شبها پس از اندک خوابی برمی خاست و تا موقع نماز شب به مطالعه می پرداخت بعد به نماز و تضرع و مناجات مشغول می شد تا هنگام سپیده صبح. شبی ناله و گریه او را شنیدیم و مثل این بود که بر سر و روی خود می زد . ما برادران متوحش شده به خدمتش دویدیم او را با حالت منقلب مشاهده کردیم که دامنش از اشک دیدگانش تر شده بود و به سر و صورت خود می زد. ما دست او را گرفتیم و چگونگی این حالت را از او پرسیدیم . فرمود از من خطائی سر زده زیرا اول شب مسأله فقهیه ای در نظر من بود که علماء اعلام حکم آن بیان کرده اند . می خواستم دلیل آن را از احادیث اهل بیت علیهم السلام ملاحظه کنم چند ساعت کتب اخبار را ملاحظه کردم پیدا نکردم از کمال خستگی گفتم خدای تعالی علما را جزای خیر دهد حکمی کرده اند بدون دلیل. سپس خوابیدم در عالم خواب دیدم برای زیارت حضرت امیر علیه السلام روانه حرم مطهر هستم چون به کفشرداری رسیدم نگاه کردم دیدم که جلوی ایوان ، فرش است و منبر بلند پایه ای در صدر مجلس زده شده و شخص موقری با صورتی نورانی بر بالای منبر قرار گرفته مشغول درس دادن است و ایوان پر بود از علمای اعلام . از کسی پرسیدم این جماعت کیستند و آن آقای مدرس کیست؟ گفت او محقق اول صاحب شرایع است و این جماعت علمای امامیه اند من خرسند شدم و با خوشحالی جلو منبر رفته ، به محقق سلام کردم و متوقع بودم که ایشان هم به من اعتنائی و التفاتی کنند . دیدم هیچ توجهی نمی کنند و جواب سلام را با کمال بی توجهی دادند . من ناراحت شده گله کردم عرض کردم مگر من از علمای امامیه نیستم؟ دیدم محقق با کمال خشونت فرمود : ای جعفر علمای امامیه زحمتهای کشیده اند تا اخبار ائمه اطهار را از اطراف بلاد از رویان جمع نموده اند و هر حدیثی را هم در محل خود نوشته اند با اسامی روات و احوال راویان و تصحیح و توثیق و تضعیف آنها ، تا آنکه امثال شما بدون زحمت و مشقت دلیل احکام را ببینید . شما بقدر چهار ساعت بر روی فرش نشسته و چند کتاب از کتب حاضر را ملاحظه نموده و تمام کتب موجوده حاضره خود را هنوز ندیده به علماء اعتراض کردی و نسبت دادی که فتوی داده اند بدن مستند و حال آنکه همین مرد حاضر که در پای منبر نشسته است در چند موضع از کتاب خود حدیث این حکم را نوشته و در میان کتب شما نیز این کتاب حاضر است و مؤلف آن همین شخص است که ملا محسن فیض نام دارد . در این هنگام از کلام محقق لرزه بر اندامم افتاد و از خواب جستم و از گناه خود و ندامت و پشیمانی به این حالت افتاده ام .

شرط مقدس اردبیلی برای هم حجره شدن با یک طلبه

مرحوم مقدس اردبیلی در حجره ای تنها زندگی می کرد. یکی از طلاب مدرسه مایل شد که با مقدس هم حجره باشد و در این باره با شیخ حرف زد، شیخ قبول نکرد او زیاد اصرار و التماس نمود. شیخ فرمود: قبول می کنم با این شرط که هر چه از حال من اطلاع پیدا کنی به کسی نگوئی و اظهار نکنی. آن مرد قبول کرد. مدتی با هم بودند تا آنکه زمانی رسید که هر دو مبتلا به تنگی معاش شدند به حدی که قوت لایموت هم نداشتند و به کسی هم اظهار نمیکردند، تا آنکه آثار ضعف و ناتوانی از چهره آن مرد نمودار شد در آن حال کسی از کنار آن مرد عبور کرد. حال او را دید و علت ضعف و بی حالی او را پرسید، او چیزی نگفت ولی عابر زیاد اصرار ورزید و التماس نمود که علت را بگوید. آن مرد قضیه را فاش کرد که ما دو نفر طلبه علم دین مدت زیادی است غذا نخورده ایم.

آن شخص تا مطلع شد رفت غذائی تهیه کرده با مقداری وجه به آن طلبه داد و گفت نصف این غذا و پول مال تو و نصف دیگر را به رفیقت بده. وقتی که مقدس وارد حجره شد و آنها را دید سؤال کرد که از کجا رسیده، آن طلبه حکایت را نقل کرد. مقدس فرمود دیگر هنگام جدائی ما شد، پس آن غذا را خوردند اتفاقاً همان شب مقدس محتلم شد پس زود بلند شد رفت حمام که به نماز شب برسد.

در حمام بسته بود حمامی در را قبل از وقت باز نکرد مقدس به اجرت حمام افزود باز قبول نکرد آن قدر افزود که رسید به آن مقداری که از آن وجه سهمش شده بود. حمامی در را باز کرد، تمامی آن وجه را داده غسل کرد نماز شب را بجا آورد.

ملا محمد صالح مازندرانی وایستادگی در برابر فقر

پدر ملا محمد صالح مازندرانی گرفتار فقر بود. روزی به ملا صالح فرمود که من دیگر نمی توانم مخارج تو را تحمل نمایم تو خودت برای معاش فکری کن. ملا صالح ناچار به شهر اصفهان مهاجرت کرد و در یکی از مدرسه های آن شهر ساکن شد آن مدرسه موقوفه ای داشت که به هر نفر در روز دو غاز می رسید که کفایت زندگی روزانه را نمی کرد. مدتی در روشنائی چراغ بیت الخلاء مطالعه می کرد با این گرفتاری و سختی استقامت کرد و به تحصیل خود ادامه داد تا به حدی از فضل و علم رسید که توانست به درس ملا محمد تقی مجلسی شرکت کند که پس از مدتی یکی از شاگردان مبرز و فوق العاده فاضل گردد و در جرح و تعدیل مسائل چنان مهارت پیدا کرد که در نزد استاد مورد اعتماد گشته و مرتبت و منزلت بزرگی بدست آورد، که داستان آن چنین است: مرحوم ملا صالح از شدت کهنگی لباس خجالت می کشید که در مجلس درس استاد شرکت کند بلکه می آمد در بیرون در مدرسه می نشست و به درس استاد گوش می داد و آنچه تحقیق می کرد بر برگ چنار می نوشت. طلاب گمان می کردند که او برای گدائی آمده که چیزی بگیرد تا آنکه در یکی از ایام مسأله ای بر استادش (ملا محمد تقی مجلسی) مشکل شد، حل آن را به روز دیگر حواله کرد روز دیگر هم آن

مشکل حل نشد، به روز سوم حواله شد. در این اثناء، یکی از شاگردان گذارش به بیرون مدرسه افتاد دید که ملا صالح عبا را بسر خود پیچیده و برگ درخت چنار زیادی سیاه کرده و در پیش روی ریخته است. این شخص بر او وارد شد، ملا صالح برای اینکه زیر جامه نداشت برای او تواضع نکرد پس آن شخص دو سه برگ چنار را برداشته دید در آن حل مسأله استاد نوشته شده است. روز سوم به مجلس درس رفته مسأله مطرح شد ولی کسی نتوانست حل کند پس آن شاگرد شروع کرد به بیان کردن حل مسأله. ملا محمد تقی تعجب کرد و با اصرار گفت این جواب از تو نیست و از کسی دیگر یاد گرفته ای آخر الامر آن طلبه قضیه ملا صالح را نقل کرد. مرحوم مجلسی، چون از کیفیت حال ملا صالح آگاه شد و دید در بیرون در مدرسه نشسته فوری فرستاد لباسی برای او حاضر ساخته و او را به داخل مدرسه خواست. تحقیق این اشکال را شفاهاً از او شنید، پس برای او مقرری و ماهانه تعیین کرد و در درس ایشان جایگاهی ویژه یافت. ملا محمد به ازدواج مایل بود، استادش مرحوم مجلسی یک روز بعد از درس به او فرمود اگر اجازه بدهی برای تو همسری در نظر بگیرم. ملا صالح اذن داد. مرحوم مجلسی داخل خانه شد. دختر فاضله و عالمه اش آمنه بگم را که در علوم به حد کمال رسیده بود خواست و فرمود: ای دخترم همسری برای تو در نظر گرفته ام که بی نهایت فقیر و نیز بی نهایت فاضل و عالم و با تقوی است اکنون موقوف به اجازه توست. آمنه بگم عرض کرد: فقیر برای مرد عیب نیست. پس مرحوم مجلسی، مجلسی برپا کرد دخترش آمنه بگم را برای ملا محمد صالح عقد کرد. چون شب عروسی ملا محمد صالح برقع از صورت عروس برداشت و به او نظر کرد به جهت شکر خداوند به گوشه ای از اطاق رفته مشغول حمد الهی شد. پس مشغول مطالعه شد که درسهایش را حاضر نماید اتفاقاً مسأله مشکله ای پیش آمده بود که ملا در آن درمانده بود تا اینکه صبح شد بلند شد رفت به مسجد برای درس، عروس کاغذی برداشت و آن مسأله را کاملاً حل نموده به روی کاغذ نوشت و در میان کتاب گذاشت. ملا صالح وقتی از درس برگشت کتاب را باز کرد دید مسأله بوسیله همسرش حل شده از این جهت که همسرش عالمه است و این اندازه در فضل و دانش کامل است بسیار خوشحال شد و به سجده شکر افتاد.

استقامت و سخت کوشی در مذاکرات علمی

صاحب تکلمه فرموده است: جناب حاج کریم، فراش صحن مطهر سیدالشهداء علیه السلام گفت: من در سن بیست سالگی که در صحن خدمت می کردم یک شب منادی صحن ندا داد که درهای حرم بسته می شود، دیدم جناب آقای بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی که با هم مشغول مباحثه علمی بودند از داخل حرم بیرون آمدند و در رواق مطهر ایستادند و باز مشغول مذاکره شدند تا آنکه منادی دوباره ندا داد که درهای صحن بسته می شود. آن دو از درب قبله از صحن خارج شدند و در پشت در به مذاکره خود ادامه دادند، تا اینکه نزدیک صبح که من برای گشودن درهای صحن مطهر آمدم

دیدم هنوز ایستاده مباحثه می کنند. من از دیدن آن حال مبہوت گشتم. پس شیخ یوسف که امام جماعت بود رفت برای نماز. آقای بہبہانی ہم عباى خود را پهن کرد و نمازش را خواند و بہ خانہ خود رفت.

ارزش علم و احترام معلم نزد فخر رازی

در کتاب «معجم الادباء» از ابوطالب عزیز الدین از ادباء و علماء قرن ششم ہجری نقل شدہ است کہ: در زمانی کہ فخر رازی بہ مرو آمدہ بود منزلتی بزرگ و آوازہ ای بلند و ابہتی عظیم داشت بہ نحوی کہ بہ احترام او کسی سخنش را قطع نمی کرد و در مقابل او نفس نمی کشید. من برای استفادہ از محضر او بہ محضرش آمد و شد داشتم. روزی بہ من گفت: دوست دارم برای من دربارہ سلسلہ نسب طالبیون (فرزند ابوطالب) کتابی بنویسی تا آن را بخوانم چون نمی خواهم در این مورد جاہل باشم. گفتم می خواهید بہ صورت مشجر انساب ایشان را ترسیم کنم با یہ صورت نثر بنویسم؟ گفت: من چیزی می خواهم کہ آن را حفظ و از بر کنم و نوشتہ مشجر قابل حفظ کردن نیست، گفتم: سمعا" و طاعة" رفتم و کتابی را کہ اسم آن را «الفخری» گذاشتم نوشتم و برایش بردم.

چون آن کتاب را دید از مسند شخصی خودش پائین آمد و بر بوریائی کہ در آنجا بود نشست و بہ من گفت تو بر این مسند بنشین. من نشستن بر آن مسند را در حضور او جسارت دانستم ولی او با نہیبی سخت مرا مخاطب ساخت و گفت در جایی کہ من می گویم بنشین. از مہابت او بی اختیار در جایی کہ گفتہ بود نشستم و او در مقابل من نشست و آن کتاب را در حضور من قرائت کرد و مواردی را کہ برایش نامفہوم و پیچیدہ بود از من سؤال می کرد تا اینکہ تمام کتاب را نزد من خواند و سپس بہ من گفت: اکنون در ہر کجا کہ می خواہی بنشینی بنشین، کہ ہمانا این کتاب علم است و تو در این علم استاد من هستی و من شاگرد تو کہ در حضورت شاگردی می کنم و استفادہ می کنم و از ادب نیست کہ شاگرد جز روبروی استاد در جای دیگری بنشیند. پس من برخاستم و او در مسند خود نشست و من بر بوریائی کہ او نشستہ بود نشستم و بہ قرائت در حضور او پرداختم». (منبع: سایت صالحین)

اشعاری در مورد علم و دانش

ارزش انسان ز علم و معرفت پیدا شود - بی هنر گر دعوی بیجا کند رسوا شود
در مسیر زندگی هرگز نمی افتد به چاه - با چراغ دین و دانش گر بشر بیناشود
هر که بر مردان حق پیوست عنوانی گرفت - قطره چون واصل بدریا می شود دریا شود
آدمی هرگز نمی بیند ز سنگینی گزند - از سبک مغزی بشر چون سنگ پیش پاشود
سر فرو می آورد هر شاخه از بارآوری - می کند افتادگی انسان گر دانا شود
قیمت گوهر شود پیدا بر گوهر شناس - قدر ما، در پای میزان عمل پیدا شود

عقل تحصیلی مثال جوی ها - کآن رود در خانه ای از کوی ها
راه آبش بسته شد شه بی نوا - از درون خویشتن جو چشمه را

ز هر دانشی چون سخن بشنوی - از آموختن یک زمان نغوی
چو دیدار یابی به شاخ سخن - بدانی که دانش نیاید به بن

علم بالست مرغ جانت را - بر سپهر او برد روانت را
علم دل را به جای جان باشد - سر بی علم بدگمان باشد
دل بی علم چشم بی نورست - مرد نادان ز مردمی دورست
علم علم بر برین بالا - تا برو چون علم شوی والا
مهر از پای علم و دانش پی - تا به قیوم در رسی و به حی
علم عقلست و نفس علم خدای - بیش ازین بیخودی مکن به خود آی
زانچه بر جان نبشت در بوتات - شاخ علمست و میوه معلومات
نیست آب حیات جز دانش - نیست باب نجات جز دانش
هر که این آب خورد باقی ماند - چشم او در جمال ساقی ماند
مدد روح کن به دانش و دین - تا شوی همنشین روح امین
دین به دانش بلند نام شود - دین با علم کی تمام شود؟
نور علمست و علم پرتو عقل - روشنست این سخن چه حاجت نقل؟
علم داری مشو به راه ذلیل - علم بس راه را چراغ و دلیل
چون چراغ و دلیل و پرسیدن - هست، در شب چراست ترسید؟
علم نورست و جهل تاریکی - علم راحت برد به باریکی

دانشست آب زندگانی مرد - خنک آن کاب زندگانی خورد!
در پی کشف این و آن رفتن - جز به دانش کجا توان رفتن؟
نفس بیشه است و گر بزی شیرش - عقل بازو و علم شمشیرش
علم خود را مکن ز عقل جدا - تا بدانی که کیست عقل و خدا؟
تن به دانش سرشته باید کرد - دل به دانش فرشته باید کرد

بر گیر ثمر ز شاخ بار آور علم - شو بهره ور از گنج زر و گوهر علم
کز بهر فقیر روزی آرد زر علم - وز بهر غنی زیب شود زیور علم

از راه صواب اگر که راه تو جداست - هر راه که میروی 'بدان راه خطاست
اندر ره حق که بهترین راه بود - با علم برو که بهترین راهنماست

کس در ره کسب علم تا پا ننهد - از وادی جهل هر چه کوشد نرهد
دانش بمثل درخت پر برگ و بری است - کز دل رسته است و ز زبان میوه دهد

تا در ره علم ... نیستی خسته ... برو - یکدم منشین ز پا و پیوسته برو
هر چند که بحر علم بی پایان است - تا کشتی همت تو نشکسته برو

با تجربه و علم چو مقرون گردد - نیروی خرد کامل و موزون گردد
انوار چراغ عالم افروز خرد - از دانش و آزمایش افزون گردد

تا از پی کسب علم عازم نشوی - روشن ز فروغ عقل سالم نشوی
چون علم ترا عقل همی افزاید - عاقل مشوی اگر که عالم نشوی

علم است که عقل و روح را بنوازد - جهل است که جان و جسم را بگدازد
علم است و عمل که رستگارت سازد - جهل است که در تباهی ات اندازد

بی علم 'اگر کسی پرستد یزدان - همچون خر آسیا بود سرگردان
آخر به همانجاست که اوّل بوده است - هر چند به راه خود مدام است روان

میاسای زآموختن یکزمان - ز دانش میفکن دل اندر گمان
 زمانی میاسای زآموختن - اگر جان همی خواهی افروختن
 به آموختن گر ببندی میان - ز دانش روی بر سپهر روان
 توانا بود هر که دانا بود - ز دانش، دل پیر، برنا بود
 * * *

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را - برون کن ز سر باد و خیره سری را
 بری دان از افعال چرخ برین را - نشاید ز دانا نکوهش بری را
 همی تا کند پیشه، عادت همی کن - جهان مر جفا را، تو مر صابری را
 هم امروز از پشت بارت بیفگن - میفگن به فردا مر این داوری را
 چو تو خود کنی اختر خویش را بد - مدار از فلک چشم نیک اختری را
 به چهره شدن چون پری کی توانی؟ - به افعال مانده شو مر پری را
 تو با هوش و رای از نکو محضران چون - همی برنگیری نکو محضری را؟
 نگه کن که ماند همی نرگس نو - ز بس سیم و زر تاج اسکندری را
 اگر تو از آموختن سر بتابی - نجوید سر تو همی سروری را
 بسوزند چوب درختان بی بر - سزا خود همین است مر بی بری را
 درخت تو گر بار دانش بگیرد - به زیر آوری چرخ نیلوفری را
 * * *

همّت ز پی علم و هنر کن مصروف - تاآنکه شوی بفضل و دانش معروف
 و آنگاه عمل به علم کن تا گردی - از زمره اهل دانش و اهل وقوف
 * * *

تن آدمی شریفست به جان آدمیت - نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
 اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی - چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
 خور و خواب و خشم و شهوت، شَغَبست و جهل و ظلمت - حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت
 به حقیقت آدمی باش و گر نه مرغ باشد - که همین سخن بگوید به زبان آدمیت
 مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی - که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت
 اگر این درنده خوئی زطبیعتت بمیرد - همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
 رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند - بنگر که تا چه حدّست مکان آدمیت

عمل به علم در قرآن و روایات

شرح جمله عالم مُسْتَعْمِلِ عِلْمَهُ، گفتاری در باب دانشمندی که علم خود را به کار بندد
 قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ، عَالِمٌ مُسْتَعْمِلِ عِلْمِهِ، وَ جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرِفَتِهِ، وَ فَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرِفَتِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا. (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲، مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۵۴) ای جابر، پایداری دین و دنیا بر چهار پایه استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار بندد، نادانی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای که از دادن مال خود بخل نورزد و تهیدستی که آخرتش را به دنیا نفروشد. پس هرگاه دانشمند علم خود را ضایع کند (و بدان عمل نکند)، جاهل از آموختن خودداری نماید و هرگاه توانگر از بخشیدن مال، دریغ کرد و فقیر هم آخرت خود را به دنیا بفروشد. (قوام جهان به هم خواهد خورد).

علم باعمل و علم جدای از عمل

در فرهنگ قرآن و حدیث علم دو معنا دارد: الف: علمی که قابل تفکیک و جدا شدن از عمل نیست. ب: علمی که قابل تفکیک از عمل است. علم در معنای اول، مطلقاً ارزش است و علم در معنای دوم، در صورتی که همراه عمل صالح باشد ارزش می یابد.
 عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَ لَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ. [کافی (ط - دار الحديث)، ج ۱، ص ۱۰۷]؛ حضرت فرمودند: خداوند عمل را جز با معرفت و شناخت نمی پذیرد، و هیچ شناختی را جز با عمل نمی پذیرد، کسی که شناخت و معرفت دارد آن شناخت او را به عمل راهنمایی می کند، و کسی که عمل نکند در حقیقت معرفت و شناخت ندارد. اگر معرفت آمد حتماً عمل هم هست و اگر عمل نیست معلوم می شود معرفتی نیست.

در فرمایش دیگری حضرت فرمودند: الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا اِزْتَحَلَ عَنْهُ. [کافی (ط - دار الحديث)، ج ۱، ص ۱۰۹] علم و عمل همواره همراه هم و در یک ردیف هستند، از این رو کسی که دانست، عمل کرد و کسی که عمل کرد، دانست، علم عمل را به سوی خود فرا می خواند، اگر عمل به دنبال علم آمد، علم، می ماند و اگر عمل نیامد علم نیز می -رود. یعنی علم بدون عمل در خارج تحقق پیدا نمی کند.

علمی بطلب که به دل نور است سینه ز تجلی آن طور است، علمی بطلب که تو را فانی سازد ز علایق جسمانی. [شیخ بهایی] این علم همان «تُورُّ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ» [منية المريد، ص ۱۴۹] است که کم آن هم ارزشمند است و معیار ارزش انسان است.

بیانات آیه الله بهجت در باب عمل کردن به معلومات

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و اللعن على اعدائهم اجمعين.

خداوند توفیق بدهد به اینکه هر چه می دانیم عمل نمائیم؛ اگر عمل کردیم به آنچه که می دانیم و زیر پا نگذاشتیم و چشممان را نپوشانیدیم [کار درست می شود]؛ ولی اگر چشم را پوشانیدیم و [مثلاً] دست روی چشم بگذاریم، قسم می خوریم که الآن روز را نمی بینیم!! راست هم هست، دروغ نیست. تا کسی دستش را جلوی چشمش گذاشته روز و شب را نمی بیند، هیچ چیز دیگر را هم نمی بیند. عمل نکردن به معلومات هم همین طور است.

«من عمل بما علم أورثه الله علم ما لا يعلم» هر کسی به معلوماتش عمل کند، خداوند مجهولاتش را معلومات می کند به همان دلیلی که همین معلوماتی را که فعلاً دارد، در زمان صباوت و طفولیت نداشت.

همین معلومات را خداوند به تدریج به او یاد داد؛ پس به طور حتم اگر کسی معلوماتش را زیر پای خودش نگذاشت، بگو برو راحت باش، دیگر خاطرت جمع باشد. سر وقتش به آنچه که محتاجی عالم می شوی. بلکه از این هم بالاتر در روایت هست: «من عمل بما علم کفی ما لم يعلم» دیگر به او می گوید موقوف؛ ای کسی که عمل می کنی به معلومات، در فکر چیز دیگر نشو، بقیه امور با آنهاست. همانهایی که همین مقدار را به شما اعلام کرده اند، زیادی بر این مقدار را هم، آنها اعلام می کنند. تو دیگر در فکر نباش، یعنی غصه اش را نخور.

تا به حال کسی هست که بگوید من تا به حال پای وعظ هیچ واعظی ننشسته ام، از هیچ ناصحی چیزی شنیده ام، دروغ می گوید، بلی دروغ است این مطلب. خوب شنیدی، آیا عمل کردی یا نکردی؛ اگر عمل کرده بودی، حالا روشن بودی، چرا؟ به جهت اینکه خودشان با همان عمل کردن شما، مجهولات را بر شما اعلام می کنند، خاطرتان جمع باشد.

اما اگر عمل نکردی و می خواهی همش بشنوی و بشنوی، بشنوی، کی عمل می کنی؟ بعد از اینکه پرده برداشته شد آن وقت می خواهی عمل بکنی، پس باید بدانیم اگر نصایح را زیر پا گذاشتیم، نصیحت حالا و موعظه حالا را هم زیر پا می گذاریم، و اگر زیر پا گذاشتیم، خاطر جمع باشیم خبری نیست چرا؟ چون برای بازی که یاد نمی دهند!! برای اینکه بنویسی و بگذاری کنار، یاد نمی دهند؛ مثل اینکه نسخه از طبیب گرفتیم، گذاشتیم توی جیب بغل؛ دیگر کار نداریم برای اینکه توی جیب بغل ما باشد نسخه از طبیب گرفتیم چه قدر خرج کردیم پول دادیم و تا نسخه گرفتیم، نه باید عمل کنی.

اگر عمل کردیم دیگر روشنیم - این نصایح و مواعظ که شده اگر عمل شده بود، الآن روشن بودیم - آن سؤالات و آن درسها با کارمان هیچ منافاتی ندارد، مثل اینکه بخواهیم دواى این مرض را با ورق زدن کتاب پیدا بکنیم.

پس قهراً باید بدانیم که خودمان استاد خودمانیم، معلوماتمان را بیاییم نگاه کنیم، مبدا زیر پا مانده باشد.

محال است که عبودیت باشد، ترک معصیت باشد، با این فرض، انسان بیچاره باشد و نداند چه بکند چه نکند، محال است. «ما خلقت الجن و الانس إلا ليعبدون» برای اینکه عبودیت ترک معصیت است در اعتقاد و در عمل؛

پس اگر کسی گفت: نمی دانم، متوقفم؛ چون از این کارها خیلی کرده؛ معلومات را گذاشته زیر پا و می گوید: نمی دانم.

آیا کسی هست به من صدقه بدهد؟ راهنمایی بکند بابا این همه راهنماییها که شد... حساب کردی. پس قهراً «كونوا دعاة إلى الله بغیر السنتکم»؛ با عملتان دعوت به سوی خدا بکنید، نه با زبانی که آیا عمل بکنی یا نکنی.

خود آن کسی که می گوید، معلوم نیست عمل بکند یا نکند فضلاً از آن کسی که می شنود. به آن کسانی که اعتقاد دارید، به عملشان نگاه کنید، از عملشان سر مشق بگیرید.

همین دعوت است،

با کسی نشست و بر خاست بکنید که همین که او را دیدید، به یاد خدا بیفتید، به یاد طاعت خدا بیفتید،

نه با کسانی که در فکر معاصی هستند و انسان را از یاد خدا باز می دارند.

پس بدانید گیر، سر خودمان است والا کار ما درست است، بلکه انسان متأمل، انسان عاقل، بد کارها را می فهمد. نگاه می کند امروز، فردا، پس فردا، چطور شکست می خورند و هلاک می شوند، پس معلوم می شود بدی، هلاکت می آورد.

از بی ادبها هم آدم می تواند ادب را یاد بگیرد، فضلاً از با ادبها؛

پس انسانها دو قسمت می شوند: «متیقن» و «غیر متیقن»؛ یقین دار می رود تا به آخر به سوی یقین به شرط اینکه پایش را از یقینیات، از گلیم یقینیات، زیادتر دراز نکند و یقینیات را غیر یقین نداند - با یقین راه برود، با غیر یقین توقف کند تا به یقین تبدیل شود و احتیاط بکند تا یقین بشود.

پس قهراً اشکال در کارهای ما زیاد است از جمله همین است که ما با اینکه یقین داریم بی یقینیم، با یقینیم اما چنان یقین را کالعدمش کرده ایم که گویی یقینی نداریم و إلا اگر با یقین معامله یقین می کردیم، با لا یقین معامله یقین می کردیم، راحت بودیم. ولو یقین داشتیم به اینکه شهید می شویم نه

مگر شهید شدن چی است؟ شهید شدن شکست خوردن است؟ نه سید الشهداء علیه السلام شکست نخورد، غالب شد، حالا هم غالب است پیش اهل بصیرت.

یک زمانی هم خواهد آمد که نوع مردم، یقین پیدا خواهند کرد که چه راه خلافی بود ما رفتیم، راه بدی بود ما رفتیم؛ هفتاد و چند سال با شیوعیت [کمونیستی] زندگی کردند، بر ضد دین تبلیغات کردند، کارها [کردند] کشتند هر که را که با خودشان می گفتند مخالف است، بعد فهمیدند نه بابا آخرش چاه هلاکت است، آخرش هیچی است.

این درندگی و توحش از این است که از همان روز اول خدا را فراموش کردند. خاطرتان جمع باشد، اینهای دیگر هم، اینهای دیگری که حالا هستند با آن همه تخصصاتی که دارند، آخرش پشیمان می شوند؛ اما یک روزی که پشیمانی هم شاید به حالشان فایده ندارد.

آخرش محال است این خانه های کاغذی بقاء، دوام و ثبات داشته باشد. با این بادهای مخالف، محال است اینها بقاء داشته باشند.

همچنین بقایشان را که می بینید چیست، درنده ها هم این بقاء را دارند. شب و روز مشغول فکر در این هستند که طرف را چه جوری هلاک بکنند. به دین کسی هم کار ندارند، مگر آن مقداری که مقدمه ریاست خودشان و توسعه ملک خودشان است مقدمیت دارد لفظ دین.

اگر دین را بتوانند یک جوری بکنند که موافق با مقاصد سیاسی خودشان باشد همه شان متدین می شوند، همه شان می روند تو کنیسه، همه شان می روند عبادت می کنند؛ بله خیلی خیلی متعبد می شوند و فلان متعبدین را با خودشان قرار می دهند.

مقصود، خاطرتان جمع باشد یقین داشته باشید،

آن فردا را «سلمان» می دید، چون یقین داشت و لذا گفت به اینکه سید شباب اهل الجنه را که حالا ببینید سالهای بعد این قضیه واقع خواهد شد اگر دیدید خوشحالتان بیشتر است - همین را می گویند سیدالشهداء به یاد «زهیر» آورد که از جنگی بر گشته بود خوشحال - غنائمشان زیاد شده بود، فرمود اگر دیدید، اگر ادراک کردید سید شباب اهل الجنه «لکنتم اشد فرحاً».

مقصود، افراد روی زمین دو قسمند: متیقن و غیر متیقن.

متیقن سر فراز است و خدا می داند چه مقام عالی دارد. آیا هنوز آن مقام برای «سلمان» باقی است یا بالاتر رفته؟

همچنین «مقداد»، «ابوذر»، «عمار» و امثال اینها. آنهایی که هی روز به روز آمدند.

در فکر قول و مقال نباشیم، در فکر عمل باشیم. اگر در فکر عمل به معلومات باشیم دیگر خاطر جمع باشیم به این که شکست نخواهیم خورد روز به روز روشن تر می شویم. «والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته» (ماخذ: کتاب به سوی محبوب و کتاب برگی از دفتر آفتاب)

عمل کردن به علم و به کار بستن همت

به عمل پرداختن و نگفتن: خردمند بکند؛ ولی خود نگوید. بی خرد بگوید؛ ولی خود نکند. - کردار، نصیب باخرد است و گفتار نصیب بی خرد است. - خردمند از خادم خویش آموزد و بی خرد از مؤدب خویش خردنه آموزد. ابومنصور اوزجندی (این برگهای پیر (مرتع الصالحین)، ص ۳۰) حکیم به قول تنها مباش؛ بلکه به قول و عمل هر دو باش. محقق سبزواری (روضه الانوار عباسی، ص ۵۲۳)

معیار کار و تلاش: سخن به پایه است و کار به مایه. ابوحامد محمد غزالی (نصيحة الملوك، ص ۲۱۶)

به عمل کار برآید به سخن دانی نیست: هر علم را که کار نبندی چه فایده - چشم از برای آن بود آخر که بنگری (کلیات سعدی، ص ۶۹۵) سعدیا! گرچه سخندان و مصالح گوئی - به عمل کار برآید به سخن دانی نیست (کلیات سعدی، ص ۶۵۳) چو علم آموختی آنگه عمل کن چون که زشت آید - گرفته چنینان احرام و مکی خفته در بطحا (دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۵۴) عالم بی عمل: مَثَل کسانی که علم آموزند و بدان عمل نکنند، مثل چهارپایی باشد که برو کتابی چند بار کنند و چهارپای را هیچ فضیلتی حاصل نشود. - علم کز اعمال نشانیش نیست - کالبدی دارد و جانیش نیست (کمال الدین حسین کاشفی الرسالة العلیة، ص ۲۵۳) علم برای عمل: آگاهی ای که تو را به کار ناید، تو را فتنه باشد. (خواجہ عبداللہ انصاری طبقات الصوفیه، ص ۱۲۷)

علم برای عمل، نه ریاکاری: علم آن قدر تمام است که بدان کاری کنی؛ اما گر برای فروختن آموزی، هرگزت کار برنیاید. (عطار نیشابوری تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۹۲) علم بی عمل: علم بی عمل چون سوزن درزی (۱) دان که بی رشته بود؛ تو را اند (۲) مسئله از صفت وی حاصل شود (۳) (ابوالرجاء العمرکی)

(۱) درزی: خیاط. ۲. اند: چند. ۳. روضة الفریقین، ص ۵۴)

علم و عمل: علم آن بود که هر کجا که تو از برای آن آموخته باشی در آن جایگاه به کار داری، و بدانی که مرا این علم اینجا می باید (۱) شیخ احمد جام، به دانستن داروها، علت (۲) هزیمت نشود (۳) (۴) ابوالرجاء العمرکی. از ابراهیم ادهم می آید که: سنگی دیدم بر راه افکنده و بر آن سنگ نبشته که: «مرا بگردان و بخوان!» گفتا: بگردانیدمش. بر آن نبشته بود که: «تو به علم خود عمل می نیاری. مُحال (۵) باشد که نادانسته طلب کنی» (۶) هجویری

(۱) انس التائبین، ص ۶۷. ۲. علت: بیماری. ۳. هزیمت نشود: درهم شکسته نمی شود، درمان نمی شود. ۴. روضة الفریقین، ص ۲۶. ۵. محال: باطل، بیهوده. ۶. کشف المحجوب، ص ۱۸)

موارد عمل به علم

قال علی (علیه السلام): خُتِمَتِ التَّوَرَاتُ بِخَمْسٍ كَلِمَاتٍ فَأَنَا أَحَبُّ أَنْ أُطَالِعَهَا فِي صَبِيحَةِ كُلِّ يَوْمٍ: الْأَوَّلُ: الْعَالِمُ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ فَهُوَ وَابِلَيْسَ سَوَاءٌ؛ وَ الثَّانِي: سُلْطَانٌ لَا يَعْدِلُ بِرِعْيَتِهِ فَهُوَ وَفِرْعَوْنُ سَوَاءٌ؛ وَ الثَّالِثُ: فَقِيرٌ يَتَذَلَّلُ لِعِنَى طَمَعًا فِي مَالِهِ فَهُوَ وَ الْكَلْبُ سَوَاءٌ؛ وَ الرَّابِعُ: غَنِيٌّ لَا يَنْتَفِعُ بِمَالِهِ فَهُوَ وَ الْأَجِيرُ سَوَاءٌ؛ وَ الْخَامِسُ: امْرَأَةٌ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ ضَرُورَةٍ فَهِيَ وَ الْأَمَةُ سَوَاءٌ: [مواعظ العددیه صفحه ۲۶۳ و ۲۶۴] تورات با پنج کلمه پایان می‌پذیرد که من دوست دارم هر روز صبحم را با آن آغاز کنم: اول: عالمی که به علمش عمل نمی‌کند با ابلیس برابر است؛ و دوم: پادشاهی که به عدالت با فرمانبرانش رفتار نکند با فرعون برابر است؛ و سوم: فقیری که در برابر ثروتمند به خاطر مالش ذلیل شود با سگ برابر است؛ و چهارم: ثروتمندی که با سرمایه‌اش نفعی نرساند با کسی که اجیر می‌شود برابر است؛ و پنجم: زنی که بدون ضرورت از خانه شوهر خارج شود با کنیز برابر است.

۱. رابطه دانش و عمل

العمل مقرون بالعمل؛ فمن علم عمل؛ و العلم يهتف بالعمل؛ فان اجابه و الارتحل عنه. (حکمت ۳۳۶) دانش در کنار عمل است، پس هر کس بداند عمل کند و علم فریاد به عمل بر می‌آورد، پس اگر اجابت کرد (علم) بماند وگرنه کوچ کند و برود.

۲. پست‌ترین و والاترین دانش

اوضع العلم ما وقف على اللسان، و ارفعه ما ظهر في الجوارح و الاركان. (حکمت ۹۲) پست‌ترین دانش، آن است که تنها بر سر زبان است و والاترین دانش آن است که در اعضای بدن دانشمند آشکار گردد.

۳. عمل نیک و بد

اعلم ان لكل عمل نباتا، و كل نبات لا غنى به عن الماء، و المياه مختلفه؛ فما طاب سقيه، طاب غرسه و حلت ثمرته، و ما خبث سقيه، خبث غرسه و امرت ثمرته. (خطبه ۱۵۴) بدان هر عملی نبات و رویشی است و هر نبات و رویشی بی‌نیاز از آب نیست، و آب‌ها مختلف‌اند، آنچه آبیاری‌اش خوب باشد، درختش نیکو و میوه‌اش شیرین است و آنچه آبیاری‌اش بد و ناپاک باشد، درختش پلید و میوه‌اش تلخ خواهد بود.

۴. عمل برای روز حساب

اعملوا لیوم تذخر له الذخائر و تبلى فيه السرائر. (خطبه ۱۲۰) برای آن روزی که اندوخته‌ها را پس‌انداز می‌کنند و اسرار فاش می‌گردد، عمل کنید.

۵. پند امام - علیه السلام -

قال علیه السلام لرجل سألہ ان یعطہ: لا تکن ممن یرجو الآخرہ بغير العمل، و یرجى التوبہ بطول الامل، یقول فی الدنیا یقول الزاہدین، و یعمل فیہا بعمل الراغبین. (حکمت ۱۵۰) امام علیہ السلام در جواب کسی کہ پندی خواست، فرمود: آن کس مباش کہ عمل ناکردہ، امید ثواب آخرت دارد و بہ آرزوی دراز، توبہ را بہ تاخیر اندازد، و مباش مثل آنکہ گفتار زاهدان دارد و کردار دنیا پرستان.

۶. تدارک و عمل برای آخرت

فلیعمل العامل منکم فی ایام مہلہ قبل ارهاق اجلہ، و فی فراغہ قبل اوان شغلہ، و فی متنفسہ قبل ان یؤخذ بکظمہ، ولیمہد لنفسہ و قدمہ، و لیتزود من دار طعنہ لدار اقامتہ. (خطبہ ۸۶) آنان کہ اہل علم اند، پیش از آن کہ اجلشان فرا رسد در ایام مہلت باید بہ عمل پردازند و در ایام فراغت پیش از آن کہ گرفتار شوند تلاش کنند و قبل از آن کہ راہ گلو بسته شود نفس بکشند! و برای خود و جایی کہ می روند آمادہ کنند و از این سرا کہ سرانجام باید کوچ کرد برای منزلگاہ ابدی تدارک ببینند.

۷. حرکت با علم

العامل بالعلم کالسائر علی الطريق الواضح، فلینظر ناظر. اسائر هو ام راجع. (خطبہ ۱۵۴) آن کہ از روی آگاہی و علم عمل می کند، مانند رھروی است کہ در جادہ روشن قدم برمی دارد، پس باید بنگرد کہ بہ پیش می رود یا بہ عقب برمی گردد.

۸. جہل، قاتل عالمان!

رب عالم قد قتلہ جہلہ و علمہ معہ لا ینفعہ. (حکمت ۱۰۷) بسا عالمی کہ جہلش او را کشت و با این کہ علمش با او بود، ولی سودی بہ حالش نکرد.

۹. عمل بہ مقررات پیمان ها

اعتصموا بالذمم فی اوتادھا. (حکمت ۱۵۵) پیمان ها را با عمل بہ مقرراتش، محکم نگہ دارید.

۱۰. عمل با یقین

لا تجعلوا علمکم جہلا، و یقینکم شکا، اذا علمتم فاعملوا، و اذا تیقنتم فاقدموا. (حکمت ۲۷۴) دانش خود را نادانی و یقینتان را شک قرار ندهید، ہرگاہ دانستید بہ دنبال عمل باشید و چون یقین پیدا کردید، اقدام نمایید.

۱۱. عالم بی عمل بہ چہ ماند؟

الداعی بلا عمل، کالرامی بلا وتر. (حکمت ۳۳۷) خوانندہ بی کردار، چون تیرانداز بی زہ است.

۱۲. فاصلہ بین دو کردار

شتان ما بین عملین! عمل تذهب لذتہ و تبقی تبعتہ، و عمل تذهب مؤنتہ و یبقی اجرہ. (حکمت ۱۲۱) چہ بسیار دور است فاصلہ میان دو کردار: کرداری کہ لذتش می رود و گناہش می ماند و کرداری کہ رنجش می گذرد و پاداشش می ماند.

علم و عمل (دانستن، مقدمه انجام است)

از محمد نوری

انسان دردمندی که انبان بزرگ ابهام‌های خود را گشوده و چشم انتظار دستورالعمل است، از این دستورالعمل‌ها چه بهره‌ای در نظر دارد؟ آیا جز این است که می‌خواهد پس از یافتن راه، حرکت کند و پس از گرفتن دستور، اجرا نماید؟ اگر این گونه نیست و قصد عمل وجود ندارد، آگاهی از این بیهوده است. کسی که آهنگ حرکت ندارد، چرا بی‌جهت، وقت و فکر و نشاط خود را صرف یافتن و آموختن نقشه مسیر کند؟ همان بهتر که در بی‌خبری بماند؛ زیرا دانستن، مقدمه انجام دادن است و عمل، نتیجه علم.

۱. دانستن برای عمل

امام امیرالمؤمنین فرمود: تَمَرَّه الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ (غرر الحکم، ح ۴۶۲۴) میوه دانش، به کار بستن آن است.

عالم ربانی، حضرت آیت الله بهجت در این باره می‌فرماید: جماعتی هستند که وعظ و خطابه و سخنرانی را که مقدمه عملیات مناسبه می‌باشند، با آن‌ها معامله ذی المقدمه می‌کنند؛ [آن را هدف نهایی می‌دانند، نه مقدمه هدف] کأنه دستور این است که بگویند و بشنوند؛ برای اینکه بگویند و بشنوند، و این اشتباه است. تعلیم و تعلم، برای عمل مناسب است و استقلال ندارند. (به سوی محبوب، ص ۳۵)

این هشدار اولیه، از آن رو است که گمان نشود «علم» به تنهایی کافی است. به دست آوردن علم و شناخت نقشه مسیر، آغاز راه است نه پایان راه، بنابر این هر کس باید تصمیم بگیرد «آنچه یاد می‌گیرد، انجام دهد» و بر این تصمیم، صادق و استوار باشد.

۲. می‌دانی؛ عمل کن

کسی که بنا دارد با یافتن دستور عمل، برنامه زندگی خود را تنظیم کرده و پیش برود، در معرض این سؤال قرار می‌گیرد: آیا در مواردی که به وظیفه آگاهی داشته‌ای و «به یقین» می‌دانستی چه چیز تو را به سمت کمال پیش می‌برد، عمل کرده‌ای که اکنون در پی دستور جدید هستی؟ «گزاره‌های یقینی ما» برای آغاز حرکت کافی است و عمل به همین گزاره‌ها، صداقت ما را در ادعایمان و تصمیممان روشن می‌کند. نقل شده است نقش انگشتر مبارک امام حسین علیه السلام این جمله بود: عَلِمْتَ فَأَعْمَلْ (ارشاد القلوب، ص ۱۵۱) دانستی؛ پس عمل کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: عَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَا عَلِمَ، ثُمَّ يَطْلُبَ تَعَلُّمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (غرر الحکم، ح ۶۱۹۶) بر عالم است آنچه را می‌داند به کار بندد، سپس به دنبال دانشی رود که نمی‌داند.

انَّكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِمَا عَلِمْتُمْ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى تَعْلَمِ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ. شما به عمل کردن آنچه می دانید، نیازمندترید، تا آموختن آنچه نمی دانید.

باز، سخنی از حضرت آیت الله بهجت را از نظر می گذرانیم: آقایانی که طالب مواظ هستند، از ایشان سؤال می شود: آیا به مواظی که تا به حال شنیده اید، عمل کرده اید یا نه؟.... آیا اگر عمل به معلومات- اختیاراً - ننماید، شایسته است توقع زیادی معلومات؟ (به سوی محبوب، ص ۳۹)

هر کس برای آینده تصمیم گرفته است آنچه یاد می گیرد، انجام دهد، به گذشته بازگردد که تاکنون چه یاد گرفته است و به همان عمل کند. هر کس اعتراف دارد که علم، مقدمه عمل و عمل، نتیجه علم است، انبوه مقدمات بی نتیجه ای را که فراهم آورده است، به نتیجه برساند.

راه خداوند است (يَا مَنْ سَبِيلُهُ وَاضِحٌ لِلْمُنِيبِينَ) (مصباح کفعمی، ص ۲۵۷؛ مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر) نباید توقع داشته باشیم استادی خبیر، توصیه ویژه ای برای ما صادر کند که هیچ پیامبر و امام و عالمی آن را بیان نفرموده و در هیچ کتاب و دفتری سابقه نداشته است.

۳. فقط هر چه می دانی عمل کن؛ نمی دانی، عمل نکن

بزرگان علم و عمل توصیه کرده اند آدمیان برای حرکت خود، مسیری مطمئن و مستحکم انتخاب نمایند و همه عمل خود را بر مدار «علم و یقین» تنظیم کنند؛ یعنی تا هنگامی که از «صحت» و نیز «فایده یا ضرورت» کاری مطمئن نشده اند، به آن اقدام ننمایند. اقدام به کار، بدون ایمان و اطمینان به آن، زبانه های تزلزل، تردید و دودلی را در وجود ما شعله ورتر می سازد؛ پس هر چه می دانیم «صحیح و مفید» است و فقط هر چه می دانیم «صحیح و مفید» است عمل کنیم.

امام صادق علیه السلام: الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ، فَلَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا؛ (امالی صدوق، ۳۴۳) کسی که بدون بینش عمل کند، همچون کسی است که در بیراهه رود، چنین کسی هر چه تند رود، از راه دورتر می افتد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ، كَانَ مَا يَفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يَصْلَحُ؛ (محاسن، ۳۲۴) کسی که بدون علم، عمل کند، آنچه خراب می کند، بیش از آن است که درست می کند.

باز هم سخنانی از عالم بزرگوار حضرت آیت الله بهجت: آنچه را که دانستیم، عمل نماییم و آنچه را که ندانستیم، توقف و احتیاط نماییم تا معلوم شود، هرگز پشیمانی و خسارت در ما راه نخواهد داشت. این عزم، اگر در بنده ثابت و راسخ باشد، خدای بزرگ، اولی به توفیق و یاری خواهد بود. (به سوی محبوب، ص ۲۳)

خداوند، توفیق مرحمت فرماید که آنچه را می دانیم، زیر پا نگذاریم و آنچه نمی دانیم توقف و احتیاط نماییم تا معلوم شود؛ نباشیم از آن ها که گفته اند: پی مصلحت مجلس آراستند - نشستند و گفتند و برخاستند (به سوی محبوب، ص ۴۰)

خداشناس، مطیع خدا می‌شود و سر و کار با او دارد. آنچه می‌داند موافق رضای اوست، عمل می‌نماید، و در آنچه نمی‌داند، توقف می‌نماید تا بداند. و آن به آن، استعلام می‌نماید و عمل می‌نماید یا توقف می‌نماید. عملش، از روی دلیل، و توقّفش، از روی عدم دلیل. (به سوی محبوب، ص ۴۶) ملتفت باشید. خیلی احتیاط نکنید. احتیاط شما هم فقط در همین است که از یقین تجاوز نکنید. (به سوی محبوب، ص ۷۲)

۴. عمل کنی، می‌یابی

«عمل به آنچه می‌دانیم»، يك تأثیر بسیار مهم و شگفت‌انگیز به دنبال دارد و آن «روشن شدن مجهولات و مشتبهات» ما است.

همان گونه که مطالعه، مباحثه و حضور در مجلس درس، از راه‌های تحصیل علم محسوب می‌شوند، یکی از راه‌های کسب و افزایش علم، «عمل به معلومات» است. در آیات و روایات، به صراحت و با زبان‌های مختلف، بر این واقعیت تأکید شده است که: عمل، نور دانشی جدید فرا راه انسان می‌تاباند و مسیر حرکت او را روشن می‌کند.

در قرآن کریم آمده است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. (سوره انفال: ۲۹) ای مؤمنان! اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برای شما فرقان [= قدرت تشخیص حق از باطل] قرار می‌دهد.

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. (سوره عنکبوت: ۶۹) کسانی که در راه ما مجاهدت و کوشش نمایند، محققاً به راه‌هایمان هدایتشان می‌کنیم.

اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ. (سوره بقره: ۲۸۲) تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را می‌آموزاند.

وَ إِن تُطِيعُوا تَهْتَدُوا. (سوره نور: ۵۴) اگر خدا را اطاعت کنید، هدایت خواهید یافت.

(این آیات نیز به این مضمون اشاره دارد: «وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (سوره تغابن: ۶)، «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (سوره بقره: ۲) «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (سوره حجر: ۹۹)، «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى... إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (سوره لیل: ۵-۱۲)؛ «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (سوره ابراهیم: ۷). «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (سوره طلاق: ۲ و ۳)؛ «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» (سوره محمد: ۱۷)؛ «اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمَنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ» (سوره حدید: ۲۸)؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ.» (سوره یونس: ۹)؛ «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيَوْمِنَا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (سوره بقره: ۱۸۶))

روایات نورانی پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز این حقیقت درخشان را چنین بیان داشته است:

امام صادق علیه السلام: الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ، فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ عِلِمَ؛ (منیه المريد، ص ۱۸۱) علم و عمل به هم بسته شده‌اند؛ هر کس بداند، عمل کند و هر کس عمل کند، بداند. رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَّثَهُ (عَلَّمَهُ) اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ (حلیه الاولیاء، ج ۱۰؛ اعلام الدین، ص ۳۰۱) هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند، آنچه را ندانسته به او می‌آموزد.

امام صادق علیه السلام: مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ (توحید، ص ۴۱۶؛ ثواب الاعمال، ص ۱۶۱) هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، از آنچه نمی‌داند کفایت شود. رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ (میزان الحکمه، ج ۴۸۰۵) هیچ بنده‌ای برای خدا چهل روز خالص نگردد، مگر آنکه چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شود.

عارف ربانی، حضرت آیت الله بهجت در دستورالعمل‌های خود به طالبان حقیقت بر این قانون الهی بسیار تأکید می‌ورزد: آیا می‌دانید که هر که عمل کرد به معلومات خودش، خداوند مجهولات او را معلوم می‌فرماید؟ آن چیزهایی را که می‌داند اگر عمل کند، آن چیزهایی را که نمی‌داند می‌فهمد... وقتی به آن‌ها عمل کردی، روشن می‌شود. به همان دلیلی که این‌ها را برای شما روشن کرد، آن‌ها دیگر را هم روشن می‌کند. استاد، علم است و معلّم، واسطه است. عمل به معلومات بنماید و معلومات را زیر پا نگذارید، کافی است. (به سوی محبوب، ص ۳۹ و ص ۵۶)

برای درک بهتر از این واقعیت شگرف، راننده‌ای را در نظر بگیریم که قصد دارد در تاریکی شب به مسافرت رود. لامپ‌های اتومبیل، تنها مسافت بیست متری پیش روی او را روشن کرده و راننده فراتر از این مسافت، دید ندارد. اگر این شخص، به بهانه این که تمام مسیر جاده در معرض دید او نیست از حرکت باز ایستد، آیا در نظر خردمندان محکوم نمی‌شود؟

روش عاقلانه این است که با استفاده از همین روشنایی حرکت کند و پیش رود. اگر این مسیر روشن را طی کند، بیست متر بعدی برای او معلوم می‌شود. از اوّل نمی‌توان انتظار داشت کل مسیر، روشن و تابناک باشد و حرکت را نمی‌توان متوقف بر چنین انتظاری نمود. حرکت را باید با مقدار مسلّم آغاز کرد.

کسی که آدرس منطقه ای دور دست را می‌پرسد، نباید توقّع داشته باشد تا پایان راه را قدم به قدم برای او ترسیم کنند. جاده اوّلیه را نشان می‌دهند و به او می‌گویند: «پیش رو، به دو راهی که رسیدی، آن جا پیرس یا تابلوهای نصب شده بر سر دو راهی، مسیر حرکت آینده تو را روشن می‌کند». در هر صورت، این مرحله نخست را باید طی کنی تا مرحله دوم را بیابی، و مرحله دوم را باید طی کنی تا توان درک مرحله بعد را داشته باشی.

بله؛ اگر از ابتدا برای تو معلوم نیست که این جاده تو را به هدف می‌رساند یا نه، نباید در آن پا بگذاری؛ ولی اگر اطمینان داری از همین جاده، باید رفت، و نمی‌دانی پس از رسیدن به دو راهی چه باید کرد، این مقدار معلوم را طی کن، به دو راهی که رسیدی، برای تو معلوم خواهد شد.

مجهولات ما هر چند فراوان و چشمگیر، به منزله نیمه خالی لیوان است و نباید تمام توجه ما را به خود جلب کند. بخشی از این لیوان پر است که باید از آن بهره جست. این، کلید زرّین نجات از سرگردانی و تحیر است. تزلزل و تردید، توقف ایجاد می‌کند و در مقابل، ایمان، حرکت و نشاط، می‌آفریند. با دانستن این حقیقت تابناک، به دارایی علمی و یقین موجود خود توجه می‌کنیم و با نهایت ایمان و اطمینان پیش می‌رویم، نه این که با تمرکز در کانون مجهولات و مشتبهات، به تحیر و توقّف مبتلا شویم. انسان (با استفاده از سرمایه علمی خود) می‌تواند در صعود به قله کمال يك لحظه هم متوقّف نشود؛ به شرط این که از این دارایی علمی استفاده کند:

علم ۱ ؟ عمل ۱ ؟ علم ۲ ؟ عمل ۲ ؟ علم ۳ ؟ عمل ۳

۵. عمل نکنی، نمی‌یابی

کسی که بنای عمل ندارد، باید بداند که قابلیت هدایت ندارد. کسی که نمی‌خواهد برود، نمی‌تواند نقشه کل مسیر را درک کند. علم و آگاهی، یکباره حاصل نمی‌شود. نباید برای به دست آوردن همه مجهولات، اصرار بیهوده ورزید. تربیت و تکامل انسان، تدریجی و وابسته به عمل است. با عمل کردن و پیش رفتن ظرفیت انسان برای فهم افزایش می‌یابد. (شبیه این قانون در آموزش فنون، هنرها و حرفه‌ها نیز وجود دارد؛ تا هنگامی که آموخته‌های تئوری به عمل، تجربه و تمرین گره نخورد، دریافت کاملی از آن‌ها به دست نمی‌آید)

امام صادق علیه السلام فرمود: الْعَمَلُ وَعَاةُ الْفَهْمِ ؛ (اعلام الدین، ص ۹۶) عمل، ظرف (و زمینه‌ساز) فهم است.

بنابراین کسی که عمل نمی‌کند، نباید توقع فهم و هدایت داشته باشد؛ زیرا ظرفیت لازم را ندارد. (مربیان بزرگ، بر اساس همین قاعده در تربیت انسان به نحو تدریجی اقدام می‌کنند. آیت الله بهجت می‌فرماید: «بعضی‌ها می‌خواهند معلّم را تعلیم نمایند کیفیت تعلیم را از متعلّمین یاد بگیرند» (به سوی محبوب، ص ۳۵))

آنچه می‌دانید عمل کنید، و در آنچه نمی‌دانید احتیاط کنید تا روشن شود، و اگر روشن نشد، بدانید که بعضی معلومات را زیر پا گذاشته‌اید. طلب موعظه از غیر عامل، محل اعتراض است. قطعاً مواظبی را که شنیده‌اید و می‌دانید، عمل نکردید و گرنه روشن بودید. (به سوی محبوب، ص ۲۸)

اگر دید باز هم توقف دارد، بداند - به طور یقین - بعضی از معلومات را زیر پا گذاشته است. کفشش ریگ دارد؛ خوب دقت نکرده که این ریگ را خارج کند. (۲۷). به سوی محبوب، ص ۷۸)

پس قاعده هدایت الهی این گونه است: کسی که عمل کند، حتماً هدایت می‌شود؛ ولی کسی که بنای عمل ندارد، هدایت نمی‌شود.

۶. خطر از دست دادن یافته‌ها

کسی که عمل نمی‌کند، علاوه بر این که از به دست آوردن علم محروم می‌شود، با يك خطر سهمگین نیز مواجه است که از دست دادن یافته‌ها است. همان طور که با عمل به یقینیات امور مشتبه یقینی می‌شود عمل نکردن به یقینی‌ها امور یقینی مشتبه می‌گردد. آن کس که به حقیقتی دست یافته است، باید با عمل خود، شکرگزار این نعمت باشد وگرنه آن را از دست خواهد داد. آنکس که عمل نمی‌کند، در وجود خود، ابهام و ظلمت می‌آفریند؛ یعنی پس از این که به صحت، حقانیت یا فایده کاری یقین یافت، دوباره در آن تردید می‌کند.

این فرایند را می‌توان این گونه بیان کرد: کسی که می‌داند و خلاف دانسته خود عمل می‌کند از دلخواه خود پیروی کرده است. او در حقیقت نتوانسته است از هوای نفس خود دست بردارد و «خوب» را بر «خوش» ترجیح دهد. این ضعف و ناتوانی در مخالفت با خواهش نفس، بسیار ناموجه و در نظر شخص، بی‌درنگ محکوم است. انسان، برای نجات از این محکومیت، به توجیه حرکت خود می‌پردازد و با فلسفه بافی و استدلال تراشی، در حق جلوه‌دادن تصمیم خود و نجات از عذاب وجدان می‌کوشد. همین تلاش نامبارک، آرام آرام چهره حقیقت را غبارآلود کرده و تردید می‌آفریند. در این موقعیت، شخص، بافته‌های خود را باور و یافته‌های خود را از دست داده و از مسیر هدایت گمراه شده است.

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. (سوره ص: ۲۷) از خواسته دل پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام: من اتبع هواه اعماه و أضمه و أذله و أضله ؛ (غرر الحکم، ح ۹۱۶۸) هر کس از دلخواه خود متابعت نماید، [این متابعت یا هوای نفس] او را کور و خوار و گمراه می‌کند. آفه العقل الهوی. (غرر الحکم، ح ۳۹۲۵) آفت عقل، هوای نفس است.

بر پایه روایات، پیروی از خواهش‌های نفس و عمل نکردن به حق، ابزار ادراکی و قدرت تشخیص آدمی را از کار می‌اندازد. همین هشدار - گویا و صریح - در نهج البلاغه چنین آمده است. لا تجعلوا علمکم جهلاً و یقینکم شکاً، اذا علمتم فاعملوا، و إذا تیقنتم فأقدموا. (نهج البلاغه، ح ۲۷۴) علم خود را به جهل، و یقین خود را به شک تبدیل نکنید. هر گاه دانستید، عمل کنید و هر گاه یقین کردید، اقدام نمایید.

دانستن و عمل نکردن، گونه‌ای از نفاق است که به از دست دادن باور می‌انجامد. با از دست دادن باور و فراهم آمدن تردید، استحکام و اطمینان زندگی از بین می‌رود و انسان در صحنه‌ای سراسر حیرت و ظلمت قرار می‌گیرد.

ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لایبصرون. (سوره بقره: ۱۷) خداوند، نور منافقان را می‌زداید و آن‌ها را در تاریکی‌ها چنان رها می‌کند که هیچ نمی‌بینند. یخرجونهم من النور الی الظلمات. (سوره بقره: ۲۵۷) [خداوند] آنان را از نور، به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برد.

یادآوری: توجّه فراوان به مجهولات و بزرگ‌نمایی گزاره‌های متزلزل، اغلب برخاسته از کوتاهی و ناتوانی در انجام وظایف مسلم و مسؤولیت‌های قطعی است. کسی که به وظایف خود پایبند نیست، برای توجیه سستی و کوتاهی خود به دنبال بهانه می‌گردد، و چه بهانه‌ای بهتر از «نمی‌دانم»؟ با این بهانه، تا مدتی می‌توان در پیشگاه خود و جامعه سرافراز باشد.

سید شهدای انقلاب اسلامی، آیت الله بهشتی می‌نویسد: تمایل به بی‌بندوبار زیستن، زمینه قبول هر مطلب جدی را - هر قدر هم روشن و مستدل باشد - در ما ضعیف کرده یا از بین برده است. گویی دوست داریم همواره در حال شك باقی بمانیم، مبادا گرفتار وظیفه شویم.. این بیماری واگیر یعنی رواج سفسطه و وسواس در يك جامعه، که نتیجه مستقیم آن، رواج شك‌های بی‌هدف و غیر تحقیقی است، جامعه را با خطر بزرگی روبه‌رو می‌کند؛ خطر بی‌مسئولیتی. در چنین جامعه‌ای، به زحمت می‌توان چهارتا آدم هم فکر پیدا کرد. به محض این که چهار نفر دور هم جمع شدند، آن قدر از این طرف و آن طرف، در کارشان وسواس و سفسطه و شك‌های بی‌اساس نفوذ می‌کند که قابل توصیف نیست. در این چنین جامعه‌ای، دیگر نه وحدتی پیدا می‌شود و نه مسلکی پا می‌گیرد. وقتی جامعه‌ای بی‌مسئولیت شود، به راحتی و بدون مقاومت قابل توجه، برده دیگران می‌شود، به همین سبب، یکی از برنامه‌های مؤثر استعمارگران در سرزمین‌های استعمار زده، شك پراکنی و مبارزه با ایمان به هر نوع مسلک سازنده و مؤثر است. (ایدئولوژی اسلامی، ص ۱۳)

پس استقبال از شك و سؤال پیش از پرداختن به آگاهی‌ها و باورها، اغلب برای رهایی از قید تعهد و فرار از سختی مسؤولیت است. کسی که بنای انجام وظیفه و ادای تکلیف دارد، از مسلمات آغاز می‌کند و در میانه امواج سهمگین تردید، به گزاره‌های یقینی چنگ می‌زند.

انسان، همیشه مکلف است، هر چند میان انبوه مجهولات قرار گیرد و نمی‌تواند از دایره مسؤولیت خارج شود، هر چند محدودیت‌های فراوان او را احاطه کند. این امانت سنگین بر دوش او باقی است؛ زیرا خدا او را صاحب اختیار و اراده آفریده است.

آیت الله بهجت: ما از عهده تکلیف خارج نمی‌شویم؛ بلکه باید از عمل نتیجه بگیریم و محال است عمل ما بی نتیجه باشد و نتیجه، از غیر عمل حاصل شود. (به سوی محبوب، ص ۳۷)

«علم»، «توان» و «توجه» سه شرط عمده تکلیف است. کسی که «نمی‌داند»، «نمی‌تواند» یا «توجه ندارد»، تکلیف ندارد؛ (رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي... الْخَطَاءَ وَ النَّسْيَانُ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا اضْطَرُّوْا إِلَيْهِ وَ مَا اسْتَكَرْهُوا عَلَیْهِ؛ [تکلیف، در] این موارد از امت من برداشته شده است: اشتباه، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه توانش را ندارند، آنچه بدان ناچارند، آنچه بدان مجبور شوند... (کافی، ج ۲، ص ۴۶۳). در این حدیث، عنوان اول به شرطیت «توجه»، عنوان دوم و سوم به شرطیت «علم» و عناوین بعد، به شرطیت «توان» اشاره دارد. «قدرت» عبارت است از امکان انجام و ترك. کسی که امکان انجام عملی را ندارد «عاجز» و نیز کسی که امکان ترك عملی را ندارد «مجبور و مضطر» است و دارای قدرت نیست)

اما خداوند ساختار وجودی انسان را چنان قرار داده است که بهانه ای برای فرار از تکلیف در دست نداشته باشد.

اکنون به بررسی شروط سه گانه تکلیف می‌پردازیم:

شرط اول: علم

انسان، در تراکم شدید سؤال‌ها و ابهام‌ها نیز از علم تهی نمی‌شود. ما گاهی تصور می‌کنیم مشکل عمده ما در پیمودن مسیر کمال، «جهل» است و باید این ناآگاهی‌ها و سرگردانی‌ها برطرف شود تا مسیر حرکت ما هموار گردد؛ ولی چنین نیست و ما همیشه به اندازه لازم برای حرکت، آگاهی داریم. گزاره‌های یقینی ما برای آغاز راه کافی است و بهانه کمبود علم، از ما پذیرفته نمی‌شود. انسان در هر موقعیت و شرایط، به اولیات و وظایف خود آگاه است.

«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (سوره شمس: ۸) «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (سوره بقره: ۲۵۶)

خداوند شر و خیر انسان را به او الهام کرد. راه هدایت از گمراهی، تبیین و روشن شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: إِنَّ لَكُمْ عِلْماً فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ؛ علم [همیشه] برای شما هست؛ پس به علم خود، هدایت جوید. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶)

آیت الله بهجت: هیچ کس نیست که بگوید هیچ چیز نمی‌دانم. [اگر بگوید]، دروغ می‌گوید. هر کسی - غیر معصوم - بعضی چیزها را می‌داند و بعضی چیزها را نمی‌داند؛ آن چیزهایی را که می‌داند، اگر عمل کند، آن چیزهایی را که نمی‌داند، می‌فهمد. (به سوی محبوب، ص ۷۸)

شرط دوم: توان و اختیار

یکی دیگر از شرایط تکلیف، توان است؛ یعنی نمی‌توان کسی را که بر انجام کاری قدرت ندارد، به آن کار تکلیف یا توصیه کرد. با زوال قدرت، تکلیف هم ساقط می‌شود، بنابراین، مسؤولیت ما همیشه در

دایره توانایی ما محصور است. مراد از قدرت در این جملات، تنها نیروی بازو و قدرت بدنی نیست؛ نیروی فکری، عادات و توانمندی‌های روحی، ابزار و وسایل، همکار و همراه (نیروی انسانی)، قوانین و فرهنگ عمومی، و خلاصه مجموعه امکانات مادی و معنوی، در «اختیار» ما در انجام يك کار تأثیر دارد.

دردآور و تأسفانگیز این که ما همیشه با محدودیت مواجهیم. بسیاری از کارهایی را که لازم می‌دانیم، به سبب نداشتن سرمایه مالی، و امور دیگری را به سبب نداشتن ابزار و وسایل کافی نمی‌توانیم انجام دهیم. گاهی عادات گذشته ما مانع از انجام يك عمل می‌شود. گاهی فرهنگ عمومی و شرایط اجتماعی، اجازه حرکت به ما نمی‌دهد. گاهی نیاز به همکاری دیگران داریم و هیچ کس یاری نمی‌کند. گاهی فرصت کافی برای عمل باقی نمی‌ماند. گاهی سرزنش دیگران، روحیه ما را خرد و انگیزه ما را سست می‌کند. گاهی خستگی شدید بر ما فشار می‌آورد. گاهی سر و صدای محیط، تمرکز ما را بر هم می‌زند، و خلاصه درگیری با انواع محدودیت‌ها و جبرها ما را به ستوه می‌آورد. در چنین شرایطی چه باید کرد؟

۷. تو می‌توانی

این درست است که انواع محدودیت‌ها و ناکامی‌ها ما را احاطه کرده و اجازه فعالیت‌هایی از ما سلب شده است؛ ولی نمی‌توان انکار کرد که در بدترین شرایط و با وجود بالاترین حجم محدودیت، انسان از اختیار و توان تهی نمی‌شود و همیشه توان و اختیاری - هر چند اندک - اجازه فعالیت‌هایی - هر چند کوچک - برای او باقی می‌ماند. همین توان اندک، محدوده مسئولیت ما را مشخص می‌کند. همیشه و در همه جا «ما می‌توانیم»، و به همان اندازه که می‌توانیم وظیفه‌مندیم؛ پس هیچ وقت بدون تکلیف نمی‌مانیم.

مهم‌ترین وجه امتیاز انسان از حیوان، همین اختیار و آزادی او است. انسان، در بدترین شرایط «می‌تواند» بهترین باشد و در بهترین شرایط، «می‌تواند» بدترین شود. کمبود امکانات و بدی شرایط، بهانه پذیرفته شده‌ای برای فرار از مسئولیت نیست.

اگر از ما درباره کافر نمونه و الگوی کفر بپرسند، به احتمال قوی یکی از سردمداران کفر، مثل ابوسفیان را معرفی می‌کنیم. ولی قرآن کریم، همسر نوح و همسر لوط را نمونه اعلای کفر می‌شناسد؛ زیرا آن‌ها تحت نظر دو پیامبر خدا و دو بنده صالح او بودند و بالاترین دارایی برای رشد معنوی را در اختیار داشتند، اما کمترین بهره را نبردند؛ یعنی با اختیار خود همه این امکانات را ضایع کردند. در مقابل، آسیه همسر فرعون را مؤمنِ ایده‌آل نمونه و ضرب‌المثل ایمان معرفی می‌کند؛ زیرا در بدترین شرایط رشد معنوی و در فقر شدید امکانات، ارتباط خود را با خدا حفظ می‌کند و بیشترین بهره انسانی را برای خود فراهم می‌آورد:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَهُ نُوحٍ وَ امْرَأَهُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (سوره تحریم: ۱۰-۱۱) خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: «با داخل شوندگان داخل آتش شوید.» و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آنگاه که گفت: «پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان.» قرآن کریم در وصف فرعون می‌گوید:

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ. (سوره زخرف: ۵۴) قومش را ذلیل و زبون داشت و آنان همه مطیع او شدند. پس از بیان این جمله قرآن به جای این که به عتاب و ملامت فرعون بپردازد، قوم او را محکوم می‌کند:

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ، آن‌ها مردمی فاسق و نابکار بودند.

یعنی در شرایط سختی که فرعون برای مردم پدید آورده بود، قدرت و اختیار مردم و مسؤولیت آن‌ها ساقط نشد. پس هیچ کس نباید برای شانه خالی کردن از بار تکلیف، شرایط اجتماعی را بهانه کند؛ زیرا در تراکم انبوه مشکلات و محدودیت‌ها، باز هم «می‌توان» و به قدر همان توان «می‌باید» حرکت کرد.

توجه دائم به نیمه پر لیوان (توانایی‌ها) و اعتقاد راسخ به امکان حرکت، ایمان و امید را در دل ما زنده می‌کند و حرکت می‌آفریند. این اعتقاد راسخ، اگر با آلودگی به شبهات و توجه به کمبودها و محدودیت‌ها و تکرار آیه یأس، آسیب ببیند و ایمان و امید، به شک و تردید بدل شود، باعث توقف حرکت می‌گردد. باید بدانیم تا در این دنیا هستیم، دست به گریبان کاستی‌ها و محدودیت‌ها خواهیم بود، و هیچ وقت نمی‌توانیم همه امکانات مطلوب خود را فراهم آوریم. باید باور کنیم در این عالم، به شرایط ایده‌آل و صد در صد رضایت بخش، دست نخواهیم یافت و همه آرزوهای ما برآورده نخواهد شد. همیشه آرمان‌های ما با واقعیت موجود فرسنگ‌ها فاصله دارد؛ زیرا طبع بی‌نهایت طلب انسان، به حدّ مشخصی قانع نیست و به محدود، رضایت نمی‌دهد.

بنابر این توقع داشته باشیم تمام شرایط و امکانات آماده شود تا به راه افتیم، هیچ وقت از جای خود حرکت نمی‌کنیم. باید از امکانات موجود بهره گرفت و در حیطه اختیار، مسؤولیت خود را انجام داد. تأمین شرایط ایده‌آل و امکانات کامل، آرزویی دست‌نیافتنی است که نباید منتظر تحقیق نشست و عمل را به تأخیر انداخت. باید همیشه این گونه فکر کرد که: «من می‌توانم و مسؤولیت دارم.»

شرط سوّم: توجّه

یکی از مهم‌ترین شرایط تکلیف «توجّه» است. انسان در حین غفلت، تکلیف ندارد، و به شرطی که اسباب غفلت را خود فراهم نکرده باشد، آدمی در برابر عمل اشتباه خود بازخواست نمی‌شود؛ امّا چنین نیست که همیشه بی‌توجّه و غافل باشد. توجّه و تذکر در مواردی وجود دارد و در همان موارد انسان وظیفه‌مند است. در لحظه‌ای که غفلت انسان به توجه تبدیل می‌شود، در همان لحظه تکلیف بر عهده او می‌آید.

إِمَّا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تُقْعَدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، و اگر شیطان از یاد تو برد، پس از تذکر با گروه ستمگران منشین.

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَهُ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ لَمْ يَصْرُوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. (سوره آل عمران: ۱۳۵) آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند... و بر آنچه مرتکب شده‌اند - در حالی که می‌دانند - پافشاری نمی‌کنند.

هیچ کس حق ندارد به بهانه غفلت در يك مورد، در همه موارد، از عمل دست بکشد. به محض از بین رفتن عارضه غفلت، انسان مکلف می‌شود برابر توجّه خود، عمل کند.

حضرت آیت الله بهجت می‌فرماید: يك دقیقه خود را در یاد خدا دیدید، اختیاراً خود را منصرف ننمایید. و به انصراف و غفلت غیر اختیاری اهمیت ندهید. (به سوی محبوب، ص ۵۷)

به این ترتیب روشن شد راه حرکت انسان برای قدم اول همیشه باز است. انسان مجموع امکانات لازم، شامل «آگاهی»، «توانایی» و «توجّه» را برای پیمودن قدم اول در اختیار دارد. این امکانات همیشه از حد نصاب، بالاتر است و انسان را از عذر و بهانه خلع سلاح می‌کند، پس مشکل عمده ما در راه عمل، ندانستن یا نتوانستن نیست. مشکل اصلی ما سستی و کوتاهی است و نا آگاهی، ناتوانی یا غفلت، تنها در جایگاه پوششی برای مخفی نگاه داشتن آن به کار می‌رود.

۸. برکت استفاده از سرمایه

اگر انسان از سرمایه علم، توان و توجّه خود به خوبی بهره گیرد، سرمایه او افزایش می‌یابد و دایره اختیار او وسیع‌تر می‌شود. این وعده ضمانت شده الهی و قانون هستی است. اگر انسان، آن جا که می‌داند و می‌تواند و توجّه دارد عمل کند، بهره دانش و توان و توجه او افزون‌تر می‌شود.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا. (سوره طلاق: ۴) هر کس تقوا ورزد، خداوند به فرمان خود برای او گشایش و سهولت قرار دهد.

تقوا عبارت است از انجام وظیفه. و وظیفه به علم و قدرت و توجه مشروط است؛ بنابر این تقوا یعنی آن جا که می‌دانی و می‌توانی و توجّه داری، عمل کنی. بر پایه این آیه مبارک، اگر چنین کنی، خداوند

گستره امکانات و اختیار تو را بیشتر می‌کند؛ یعنی سرمایه آگاهی، توان و توجه تو را افزایش می‌دهد و تو را از بن‌بست‌ها و محدودیت‌ها خارج می‌کند.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. (سوره طلاق: ۲ و ۳) هر کس تقوا ورزد، خداوند برای او محل خروج [از مشکلات] قرار می‌دهد و او را از جایی که گمان نمی‌برد، روزی می‌بخشد.

إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصِرْكُمْ وَ يَنْبِتْ أَقْدَامَكُمْ. (سوره محمد: ۷) اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند و ثابت قدمتان می‌گرداند.

تمام آنچه به نظر ظاهری از روی تصادف، برای انسان پیش می‌آید، بر اساس حساب و کتاب و برنامه دقیقی است که خداوند متعال طراحی آن را بر عهده دارد.

این حساب و کتاب و برنامه دقیق، به پشتوانه اعمال اختیاری انسان است؛ یعنی هر کس باید ببیند آن جا که می‌دانسته و می‌توانسته و توجه داشته، چه کرده که برای او چنین امری - خیر یا شر - مقدر شده است؟

گاهی انسان با دست یافتن بر کتابی یا آشنایی با شخصی یا شنیدن مطلبی، از خطر بزرگی رهایی می‌یابد و سرنوشت آینده‌اش بیمه می‌شود. ما این حادثه را يك اتفاق یا شانس می‌بینیم؛ در حالی که این مقدرات، به اعمال اختیاری ما گره خورده و برخاسته از عمل ما است. در مقابل، گاهی انسان از قرار گرفتن در محیطی یا آشنایی با شخصی یا مشاهده منظره‌ای یا شنیدن سخنی، در معرض آسیبی سخت قرار می‌گیرد. نعمت‌ها و بلاها، توفیق‌ها و گمراهی‌ها و خلاصه انواع مقدرات ما، بی‌سبب و بدون محاسبه بر ما وارد نمی‌شوند. حوادث ریز و درشت جهان هستی، از دست کارگردان حکیم خارج نمی‌شود. این رخدادها به ظاهر تصادفی، در پشت پرده هستی به تناسب عمل ما تهیه و تولید شده و تنها با تغییر رویه ما، تغییر می‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا يُقَوْمُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. (سوره رعد: ۱۱) خداوند، حال هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند، تا خود آن قوم، حالشان را تغییر دهند.

العالم بلا عمل عالم بی عمل

روی انس بن مالک قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مررت ليلة أُسرى بي على أناس تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت من هؤلاء يا جبرئيل؟ فقال هم خطباء من اهل الدنيا ممن كانوا يأمرون الناس بالبر وينسون أنفسهم. (تفسير نور الثقلين ۱/ ۷۵ البحار ۲۲۳/ ۷۲) انس بن مالک می‌گوید: پیامبر خدا (ص) فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، بر گروهی عبور کردم که لب‌هایشان را با

مقراض های آتشین می بریدند. از جبرئیل پرسیدم: اینها کیانند؟ فرمود: اینها گویندگانی از اهل دنیا هستند که مردم را به کار نیک فرمان می دادند ولی خود را فراموش می کردند.

عن علی علیه السلام: أشد الناس ندما عند الموت العلماء الغير العاملين. (غرر الحکم / ۱۹۷) از علی (ع) نقل شده است: پشیمان ترین مردم در دم مرگ، دانشمندانی هستند که به آنچه می گویند عمل نمی کنند.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أشد الناس عذابا عالم لا ينتفع من علمه بشي ء. (البحار ۳۷ / ۲) از امام صادق (ع) نقل شده است: از میان مردم، دانشمندی که از دانش خود هیچ بهره ای نمی برد سخت ترین کیفر را خواهد داشت.

عن النبي صلى الله عليه وآله: يا ابن مسعود من تعلم العلم و لم يعمل بما فيه حشره الله يوم القيامة أعمى ... الخبر. (البحار ۱۰۲ / ۷۷) پیامبر (ص) به ابن مسعود فرمود: ای پسر مسعود! هر که دانش فرا گیرد و به آن عمل نکند خداوند او را روز قیامت نابینا محسور می کند ...

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن أشد الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلا ثم عمل بغيره. (تفسير نور الثقلين ۱ / ۷۵ البحار ۲۲۳ / ۷۲) از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: روز قیامت پر حسرت ترین مردم کسی است که عدالت را توصیف نموده و بر طبق آن عمل نکرده است.

عن علي عليه السلام: العالم من شهد بصحة أقواله أفعاله. (غرر الحکم / ۶۷) از علی (ع) نقل شده است: دانشمند کسی است که کردارش بر درستی گفتارش گواهی دهد.

عن علي عليه السلام: أحسن المقال ما صدقه حسن الفعال. (غرر الحکم / ۲۰۶) از علی (ع) نقل شده است: نیکوترین سخن، سخنی است که عمل نیکو آن را تصدیق کند.

عن الصادق عليه السلام: في قول الله تعالى: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» قال: يعني بالعلماء من صدق فعله قوله، و من لم يصدق فعله قوله فليس بعالم. (الكافي ۱ / ۳۶ المحجة البيضاء ۱ / ۱۳۵) امام صادق (ع) در باره گفتار خداوند: «از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او بیم دارند» فرمود: مقصود از دانشمندان کسانی هستند که کردارشان گفتارشان را تصدیق کند. هر کس کردارش گفتارش را تصدیق نکند دانشمند نیست.

عن علي عليه السلام: لا ينفع قول بغير عمل. (غرر الحکم / ۸۴۸) از علی (ع) نقل شده است: سخنی که با عمل توأم نیست سود ندارد.

عن علي عليه السلام: يقبح بالرجل أن يقصر عمله عن علمه و يعجز فعله عن قوله. (غرر الحکم / ۸۸۰) از علی (ع) نقل شده است: برای آدمی زشت است که عملش از دانشش و کردارش از گفتارش درماند.

عن علیّ علیه السّلام: العلم بغير عمل وبال. (غرر الحکم/ ۶۱) از علی (ع) نقل شده است: دانشی که با عمل همراه نباشد مایه گرفتاری است.

عن علیّ علیه السّلام: علم بلا عمل کسجر بلا ثمر. (غرر الحکم/ ۴۹۸) از علی (ع) نقل شده است: دانشی که با عمل توأم نیست مانند درختی است که میوه ندارد.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا رأيتم العالم محباً لدنياه فاحذروه على دينكم فإنّ كلّ محبّ لشيء يحوط ما أحبّ. و قال: أوحى الله إلى داود عليه السلام: لا تجعل بيني وبينك عالماً مفتوناً بالدنيا فيصدّك عن طريق محبّتي فإنّ أوّلئك قطع طريق عبادي المریدین، إنّ أدنی ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتي من قلوبهم. (الكافي ۱/ ۴۶ الفصول المهمة/ ۲۴۱) از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: هر گاه دیدید دانشمند دنیای خود را دوست دارد، از وی بر دین خویش بترسید، زیرا هر کس چیزی را دوست داشته باشد آن را در بر می گیرد. سپس فرمود: خداوند به داود (ع) وحی فرستاد: دانشمندی را که شیفته دنیاست میان من و خودت قرار مده که ترا از راه محبّت من منصرف می کند، زیرا این گونه افراد راهزنان بندگان مرید من هستند و کمترین کاری که من در حقّ آنان انجام می دهم این است که شیرینی مناجات خود را از دلهایشان سلب می کنم.

العالم السوء دانشمند ناشایسته

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: الفقهاء أمناء الرّسل ما لم يدخلوا في الدنيا، قيل يا رسول الله: و ما دخولهم في الدنيا؟ قال: اتّباع السّلاطین فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم. (الكافي ۱/ ۴۶ البحار ۲/ ۱۱۰ الفصول المهمة/ ۲۴۱) از امام صادق (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: فقیهان، امین پیامبرانند بشرط آنکه وارد دنیا نشوند. پرسیدند: ای پیامبر خدا! ورود آنان در دنیا چگونه است؟ فرمود: پیروی کردن از سلطان. اگر چنین کردند از آنان بر دین خود بترسید.

عن النبي صلّى الله عليه وآله: من ازداد في العلم رشدًا فلم يزد في الدنيا زهدًا لم يزد من الله إلاّ بعدا. (البحار ۲/ ۳۷ الوسائل ۱۴/ ۳۷) از پیامبر (ص) نقل شده است: هر که دانشش افزون شود و زهدش نسبت به دنیا افزون نگردد، جز بر دوری خویش از خدا نیافزوده است.

قال عيسى عليه السلام: مثل علماء السوء مثل صخرة وقعت على فم التّهر لا هي تشرب الماء ولا هي تترك الماء يخلص إلى الزّرع. (مجموعة ورام ۱/ ۸۴ المحجة ۱/ ۱۳۰) عیسی (ع) فرمود: مثل دانشمندان ناشایسته مثل سنگ بزرگی است که بر دهانه نهر قرار می گیرد که نه خود آب می آشامد و نه آب را به کشتزارها می کند.

قال عیسی علیه السلام: کیف یكون من أهل العلم من یشار به إلى آخرته و هو مقبل علی دنیاہ و ما یضّرہ أشهى إلیه ممّا ینفعه، (مجموعه ورام ۸۳/۱) عیسی (ع) فرمود: چگونه از اهل دانش است کسی که آخرت به او شناسانده می شود ولی او به دنیای خود روی می آورد، و به آنچه برای او زیان آور است تمایل بیشتر دارد تا آنچه برای او سودمند است؟! و قال صلی اللہ علیہ و آلہ: شرار العلماء الذین یأتون الأمراء و خیار الأمراء الذین یأتون العلماء، (المحجة البیضاء ۱/۱۴۴) پیامبر (ص) فرمود: دانشمندان ناشایسته کسانی هستند که نزد زمامداران می آیند، و زمامداران برگزیده کسانی هستند که نزد دانشمندان حضور می یابند. قال صلی اللہ علیہ و آلہ: صنفان من امتی إذا صلحا صلحت الأمة و إذا فسادا فسدت الأمة الأمراء و الفقهاء، (مجموعه ورام ۲/۲۲۸) پیامبر (ص) فرمود: دو دسته از امت من هر گاه شایسته گردیدند امت شایسته می شود و هر گاه فاسد شدند امت فاسد می گردد: زمامداران و دانشمندان، عن علیّ علیه السلام: لا یزکو العلم بغير ورع، (غرر الحکم / ۸۴۲) از علی (ع) نقل شده است: بدون پرهیزگاری دانش رشد نمی کند عن علیّ علیه السلام: لا علم لمن لا حلم له، (غرر الحکم / ۸۴۷) از علی (ع) نقل شده است: کسی که بردباری ندارد دانش نخواهد داشت.

زَلَّةُ الْعَالَمِ لَغْزَشِ دَانِشْمَنْدِ

عن علیّ علیه السلام: زَلَّةُ الْعَالَمِ کَانْکَسَارِ السَّفِیْنَةِ تَغْرُقُ و یَغْرُقُ مَعَهَا غَیْرَهَا، (غرر الحکم / ۴۲۶) از علی (ع) نقل شده است: لغزش دانشمند مانند شکست برداشتن کشتی است که باعث غرق شدن خود و همراهانش می شود. عن علیّ علیه السلام: زَلَّةُ الْعَالَمِ کَبِیْرَةُ الْجَنَایَةِ، (غرر الحکم / ۴۲۷) از علی (ع) نقل شده است: لغزش دانشمند جنایتی بس بزرگ است. عن علیّ علیه السلام: زَلَّةُ الْعَالَمِ تَفْسِدُ الْعَوَالِمَ، (غرر الحکم / ۴۲۶) از علی (ع) نقل شده است: لغزش دانشمند جهانیان را فاسد می کند. عن طلحة بن زید قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی الطریق لا یزیده سرعة السیر من الطریق إلاّ بعدا، (الکافی ۱/ ۴۳ البحار ۱/ ۲۰۶ جامع احادیث الشیعة ۱/ ۱۰۲) طلحة بن زید می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: کسی که بدون بینش عمل کند مانند کسی است که بیراهه می رود که هر چه سریعتر برود از راه دورتر می شود. عن ابي عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آلہ: من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أكثر ممّا یصلح، (جامع احادیث الشیعة ۱/ ۱۰۲ الکافی ۱/ ۴۴ البحار ۱/ ۲۰۸ تحف العقول /

(۳۳) از امام صادق (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: هر که از روی نادانی عمل کند تباهکاریش بیش از اصلاح است.
 عن علیّ علیه السلام: من لم یصلح نفسه لم یصلح غیره. (غرر الحکم / ۷۰۲) از علی (ع) نقل شده است: کسی که به اصلاح خود نپرداخته دیگران را اصلاح نخواهد کرد.
 عن علیّ علیه السلام: کیف یصلح غیره من لم یصلح نفسه. (غرر الحکم / ۵۵۵) از علی (ع) نقل شده است: کسی که خود را اصلاح نکرده چگونه دیگری را اصلاح می کند؟!
 عن علیّ علیه السلام: کیف یهتدی الضّلیل مع غفلة الدّلیل. (غرر الحکم / ۵۵۳) از علی (ع) نقل شده است: با غفلت راهنما چگونه گمراه هدایت می یابد؟!

ما اخذ الله علی العلماء پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته

فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. (س ۹/ آیه ۱۲۲) چرا از هر گروه ایشان، دسته ای سفر نمی کنند تا در امر دین دانش بیاندوزند و چون بازگشتند قوم خود را بیم دهند شاید آنان بترسند.
 ... عن محمد بن ابی عمیر العبدی قال: قال أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام: ما أخذ الله ميثاقاً من أهل الجهل بطلب تبيان العلم حتى أخذ ميثاقاً من أهل العلم تبیان العلم للجهال، لأنّ العلم كان قبل الجهل. (أمالی المفید / ۴۹) از محمد بن ابی عمیر عبدی نقل شده که گفت: امیر المؤمنین (ع) فرمود: خداوند از مردم نادان پیمان نگرفته که در جستجوی آشکار شدن دانش باشند مگر آنکه از دانشمندان پیمان گرفته که دانش را برای آنان بیان کنند، زیرا دانش پیش از جهل بوده است.

قال امیر المؤمنین علیه السلام: من نصب نفسه للنّاس إماماً فعليه أن یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره و لیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه و معلّم نفسه و مؤدّبها أحقّ بالإجلال من معلّم النّاس و مؤدّبهم. (نهج البلاغة فیض / ۱۱۰۷) امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر که خود را پیشوای مردم قرار دهد باید قبل از آموختن به دیگران نخست خود را تعلیم دهد، و باید پیش از آنکه دیگران را به زبان خود تأدیب کند با رفتار خویش تأدیب نماید. کسی که آموزگار و تأدیب کننده خویش است، به احترام سزاوارتر است از کسی که آموزگار مردم و تأدیب کننده آنان است.

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله: إذا ظهرت البدع فی أمّتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعليه لعنة الله. (الفصول المهمة / ۲۰۱ الوسائل ۱۱ / ۵۱۰ کافی ۱ / ۵۴) پیامبر خدا (ص) فرمود: هر گاه بدعتها میان امت من آشکار گردید باید دانشمند دانش خود را آشکار کند که هر که نکند لعنت خدا بر او باد!

عن عبد الرحيم القصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار. (الفصول المهمة/ ۲۰۳ الكافي ۵۷/ ۱ الوسائل ۵۱۲/ ۱) از عبد الرحيم قصير از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش خواهد بود.

عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أفتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السماوات والأرض. (عيون اخبار الرضا ۴۶/ ۲ تفسير نور الثقلين ۲۴/ ۲ جامع احاديث الشيعة ۹۵/ ۱) از علي بن ابي طالب (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: هر که از روی نادانی برای مردم فتوی دهد فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت خواهند کرد.

... عن أبي عبد الله (ع) قال: إياك و خصلتين مهلكتين، أن تفتي الناس برأيك، و أن تقول ما لا تعلم. (المحاسن ۲۰۵/ ۱) از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: از دو خصلت که مایه هلاکت است بپرهیز: اینکه به رأی خود برای مردم فتوی بدهی، و اینکه چیزی را بگوئی که نمی دانی.

... عن أبي عبيدة قال: قال أبو جعفر عليه السلام: من أفتى الناس بغير علم و لا هدى من الله، لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب، و لحقه وزر من عمل بفتياه. (الوسائل ۱۶۱/ ۱۸ المحاسن ۲۰۵/ ۱) از ابو عبیده نقل شده که امام باقر (ع) فرمود: هر که از روی نادانی و بدون هدایت الهی برای مردم فتوی بدهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، او را لعنت خواهند کرد و گناه کسی که به فتوای وی عمل کرده است به او خواهد پیوست.

عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال: نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن الحكم بالرأى و القياس و قال: أول من قاس إبليس، و من حكم في شيء من دين الله برأيه خرج من دين الله. (جامع احاديث الشيعة ۲۸۴/ ۱) از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: پیامبر خدا (ص) داوری بر اساس رأی و قیاس را نهی کرد و فرمود: نخستین کسی که قیاس کرد شیطان بود، و هر کس در چیزی از دین خدا بر اساس رأی خود داوری کند، از دین خدا خارج شده است.

عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام: في كتاب أدب أمير المؤمنين عليه السلام قال: لا تقيسوا الدين فإن أمر الله لا يقاس و سيأتي قوم يقيسون و هم أعداء الدين. (المحاسن ۲۱۵/ ۱) جامع احاديث الشيعة ۲۸۳/ ۱ الوسائل ۳۳/ ۱۸) محمد بن مسلم از امام صادق (ع) نقل کرده که در کتاب ادب - امیر المؤمنین (ع) آمده است که آن حضرت فرمود: دین را قیاس مکنید، زیرا کار خدا قیاس شدنی نیست. به زودی در آینده گروهی می آیند که قیاس می کنند. اینان دشمنان دینند.

عن البرنطی، عن ابان عن العلاء عن محمد عن ابي جعفر عليه السلام قال: من علم باب هدى كان له أجر من عمل به و لا ينقص أولئك من أجورهم، و من علم باب ضلال كان له وزر من عمل به و لا ينقص أولئك من أوزارهم. (البحار ۱۹/ ۲ المحاسن ۲۷/ ۱) از برنطی از ابان از علاء از محمد از امام

باقر (ع) نقل شده که فرمود: هر که بخشی از هدایت را به دیگران تعلیم دهد پاداش تمام کسانی را که به آن عمل می کنند خواهد داشت و از پاداش آنان چیزی کاسته نمی شود. و هر که بخشی از گمراهی را به دیگران بیاموزد گناه تمام کسانی که به آن عمل می کنند برای او خواهد بود و از گناه آنان چیزی کم نمی گردد.

عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال: یا حفص یغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل أن یعفر للعالم ذنب واحد. (الكافی ۴۷/۱ المحجة ۱/۱۲۹) حفص بن غیاث از امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: ای حفص! هفتاد گناه از نادان آمرزیده می شود پیش از آنکه یک گناه از دانشمند آمرزیده شود. (منبع: الحکم الزاهرة نویسنده: علی رضا صابری یزدی مترجم: محمد رضا انصاری محلاتی)

نکوهش تحصیل علم برای اهداف دنیوی

«یا أَبَا ذَرٍّ؛ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَا يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ، وَ مَنْ طَلَبَ عِلْماً لِيُضَرِّفَ بِهِ وَجْهَهُ النَّاسِ إِلَيْهِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ. یا أَبَا ذَرٍّ؛ مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ لِيُخَدَعَ بِهِ النَّاسُ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ. یا أَبَا ذَرٍّ؛ إِذَا سُئِلْتَ عَنْ عِلْمٍ لَا تَعْلَمُهُ فَقُلْ لَا أَعْلَمُهُ تَنْجُ مِنْ تَبَعَتِهِ وَلَا تُفْتِ النَّاسَ بِمَا لَا عِلْمَ لَكَ تَنْجُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. یا أَبَا ذَرٍّ؛ يَطْلُعُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيَقُولُونَ: مَا أَدْخَلَكُمُ النَّارَ وَ قَدْ دَخَلْنَا الْجَنَّةَ بِفَضْلِ تَأْدِيبِكُمْ وَ تَعْلِيمِكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: إِنَّا كُنَّا نَأْمُرُ بِالْخَيْرِ وَ لَا نَفْعَلُهُ.»

فرجام عدم عمل به علم و کسب منزلت اجتماعی به وسیله آن در این بخش، خطاب حضرت به دانشمندان است؛ حضرت علما را تشویق می کنند که به علم خود عمل کنند و آثار عمل نکردن به علم را یادآور می شوند.

گرچه بیانات حضرت روشن است و نیاز به توضیح ندارد، ولی برای اینکه مطلب هرچه بیشتر، جهت تثبیت در قلوب، روشن گردد، به برخی از روایاتی که مضمونش با سخنان پیامبر، در این فراز یکسان است، اشاره می کنیم. ولی پیش از آن یادآور می شویم که از نظر اسلام انسان عاقل نمی تواند بدون مسئولیت باشد، اما میزان و محدوده مسئولیت ها متفاوت است. پس انسان جاهل و عالم در مسئولیت داشتن مشترکند، گرچه مسئولیت عالم بیش از مسئولیت جاهل است.

بنابراین از آنجا که جاهل نیز مسئولیت دارد، موظف است تکالیف الهی و مسائل دینی مورد نیازش را فراگیرد و ندانستن مسائل دینی، موجب سقوط تکلیف نمی گردد؛ لذا امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه شریفه: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» می فرماید:

«أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي؛ أَكُنْتُ عَالِماً؟ فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَمِلْتُ؟ وَ إِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلاً قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ...» (بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۵) (در روز

قیامت وقتی بنده، به جهت ترك وظایف و تكالیف خود، مورد بازخواست قرار می‌گیرد) خداوند متعال به آن بنده می‌گوید: آیا به وظایف و تكالیف خود آگاه بودی؟ اگر او در جواب گفت: بله، بدان آگاه بودم. خداوند می‌فرماید: چرا به آنچه بدان آگاه بودی عمل نکردی؟ و اگر بنده گفت: من جاهل بودم، خداوند می‌فرماید: چرا نرفتی وظایف را فراگیری تا بدان عمل کنی؟

تفاوت اساسی عالم و جاهل در این است که حجت الهی بر عالم تمام شده است و در مقابل ترك وظیفه، هیچ عذری از او پذیرفته نخواهد شد و نسبت به آن سخت‌گیری می‌شود. در این باره امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «يُعْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُعْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ...» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷) پیش از آنکه يك گناه از عالم بخشیده شود، هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود.

نباید توهّم شود که ما از تحصیل علم صرف نظر کنیم، تا تکلیفمان سخت‌تر نشود و وضعمان بدتر از جاهلان نگردد، چون از کسی که دنبال کسب علم و آگاهی نرفته است نیز سؤال می‌شود و با فرار از تحصیل علم و آگاهی مسؤولیت از انسان سلب نمی‌گردد. علاوه چرا ما از آن دسته علمایی نباشیم که به علمشان عمل کردند و همان‌طور که در دنیا دیگران حسرت مقام آنها را می‌خورند، در آخرت نیز به مقام آنها غبطه بخورند.

در جوامع روایی ما، بابهای متعددی، با عناوین گوناگونی، در فضیلت تحصیل علم وارد شده است، تا آنجا که در برخی از روایات آمده است که حتی پرندگان هوا و وحوش بیابان و ماهیان دریا، برای کسی که علوم الهی را تحصیل می‌کند، استغفار می‌کنند.

به هر جهت حضرت در این فراز می‌فرماید: عالمی که به علمش عمل نکند، در روز قیامت منزلت و مقام او از همه پست‌تر است و بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد. چه بسا کسی که به دنبال تحصیل علم می‌رود، در ابتدا نیتش خدمت به دین و انجام وظایف است و در بین راه موانعی پیش می‌آید که او را از رسیدن به هدف باز می‌دارد؛ ولی برخی از هنگام اشتغال به تحصیل علم، انگیزه و نیت الهی و خدایی ندارند. نه تنها در تحصیل اخلاص ندارند، بلکه نیت‌های بدی در سر دارند، مثل اینکه برای جلب توجه مردم و محبوبیت مردمی و کسب شهرت و مقام، به دنبال تحصیل می‌روند. طبیعی است که چنین فردی از ابتدا رو به انحراف و سقوط می‌رود و در نتیجه به منجلاب خواری و ذلت و بدبختی گرفتار می‌آید و در قیامت بوی بهشت را نخواهد چشید.

شاید کسی که علوم دنیایی را وسیله کسب مقام و موقعیت و یا کسب روزی قرار دهد، مورد مذمت و سرزنش قرار نگیرد، اما کسی که علوم الهی را که برای کسب سعادت اخروی وضع شده‌اند، در جهت دنیا به کار گیرد، باید مورد سرزنش قرار داده شود. در واقع چنین شخصی شأن و منزلت دنیا را فراتر از دین می‌داند و به تعبیر دیگر به دنیا اصالت می‌دهد نه به دین. این تفکر ناشی از بی‌اعتقادی

به مبانی و ارزشهای دینی است و سرانجامی جز دوری از خداوند ندارد؛ چنانکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «مَنْ أَزْدَادَ فِي الْعِلْمِ زُشْدًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا زُهْدًا لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا.» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۷) کسی که بر آگاهی و علم او افزوده گردد و به دوری و گریز از دنیا روی نیآورده باشد، از خدا دورتر شده است.

فرجام کسب علم، جهت فریفتن مردم «یا اباذر؛ من ابتغى العلم ليخدع به الناس لم يجد ربح الجنة.» کسی که برای فریفتن مردم علم بیاموزد، بوی بهشت را نچشیده است. برخی نه تنها برای کسب شهرت و مقام به تحصیل علم می‌پردازند، بلکه بالاتر برای فریب دادن مردم و سوء استفاده و انحراف دیگران علم می‌آموزند.

تا این بخش از این فراز روایت، به اهمیت عمل کردن به علم و تصحیح نیت اشاره شد؛ اینکه انسان بنگرد به چه نیتی به دنبال تحصیل علم می‌رود و نکند نیت‌های شیطانی در دلش پدید آید. برای کسب عناوینی چون «حجة الاسلام»، «آیت الله» و یا «فیلسوف» و «مفسر» و جلب احترام مردم به دنبال کسب علم نرود.

کسانی که به هدف شهرت، زحمت تحصیل علم را بر خود هموار می‌سازند، شاید پیش خود می‌پندارند که هر کس بین مردم مشهورتر است، نزد خداوند نیز عزیزتر است. این پندار باطلی است. مگر هر کس بین مردم شهرت دارد، به وظیفه‌اش عمل کرده است تا نزد خداوند عزیز گردد و به سعادت نایل شود؟ گرچه او بین مردم شهرت دارد، ولی نزد خداوند از همه سرافکنده‌تر و شرمنده‌تر است، چرا که ملاک ارزش‌دهی انسان، علم، عمل و تقواست. ملاک این است که انسان نزد خدا عزیز باشد، نه نزد مردم.

اعتراف به جهل، ویژگی عالمان الهی

در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيَصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عُرْفَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۸) هر کس علم الهی را که فقط برای خدا باید فرا گرفته شود، برای دستیابی به هدف و مقام دنیوی فرا گیرد، در روز قیامت، بوی بهشت را نخواهد چشید.

یا اباذر؛ اذا سئلت عن علم لاتعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته و لا تفت الناس بما لا علم لك تنج من عذاب الله يوم القيامة» ای ابوذر؛ هرگاه از تو چیزی را پرسیدند که نمی‌دانی، بگو نمی‌دانم، تا از عواقب آن در امان بمانی و به آنچه نمی‌دانی فتوا نده تا از عذاب خداوند در روز رستاخیز، برهی. (روا نیست که انسان چیزی را بگوید که بدان علم ندارد، چه بسا آن سخن موجب انحراف و گمراهی دیگران بشود.)

یکی از آفت‌های بزرگی که ممکن است شخص عالم به آن مبتلا شود، این است که اگر چیزی را نمی‌داند، خجالت بکشد به جهل خود اعتراف کند. این اعتراف برای جاهل آسان است، اما وقتی کسی به عنوان عالم شناخته شد، از گفتن «نمی‌دانم» طفره می‌رود. وقتی چیزی از او می‌پرسند و او نمی‌داند، برایش دشوار است که سؤال را بی‌جواب بگذارد، چون نگران است که مردم به او بگویند: تو چه عالمی هستی که مسأله نمی‌دانی!

چه اشکال دارد که در جواب مردم بگوید نمی‌دانم، مگر برای هر کس واجب شده که همه چیز را بداند؟ فقط خداست که همه چیز را می‌داند و دیگران را از دانش خود، به قدر قطره‌ای بهره‌مند کرده است. چنانکه در قرآن می‌فرماید: «... وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء / ۸۵) آنچه از علم به شما دادند بسیار اندک است.

مرحوم علامه طباطبایی، رضوان الله تعالی علیه، شبهای پنجشنبه و جمعه جلساتی داشتند که عده‌ای از شاگردان خدمت ایشان می‌رسیدند و بحثهای فلسفی و غیر فلسفی مطرح می‌گشت. ما اگر سؤالی داشتیم، قبل از شروع جلسه و یا در بین راه خدمت ایشان می‌رسیدیم و سؤالاتمان را مطرح می‌ساختیم. يك شب در بین راه از ایشان سؤالی فلسفی کردم، فرمودند: نمی‌دانم. سؤال دوم را مطرح کردم، خیلی راحت فرمودند نمی‌دانم، سپس مدتی تأمل کردند و آنگاه فرمودند: ببینید به این صورت می‌توان جواب داد؟ سپس بیان دلنشین و قانع کننده‌ای را افاده فرمودند. آن شب ایشان فرمودند: ما باید مجهولات خود را با معلومات خداوند مقایسه کنیم، در آن صورت خواهیم دید که چیزی نمی‌دانیم و مجهولات ما به مانند معلومات خداوند بی‌نهایت است.

این روش تربیت شدگان مکتب انبیا و اولیای خدا است که اگر به چیزی یقین نداشتند با تردید پاسخ می‌دادند. چه بسا جوابی که ایشان بیان می‌کرد، از آنچه ما به آن اطمینان داشتیم، اطمینان بخش‌تر بود، ولی اگر به آن علم و یقین نداشت، مقید بود که در ابتدا بگوید نمی‌دانم! در واقع این شیوه بر اثر مبارزه با نفس و سرکوب آن حاصل گشته بود.

این روش کسانی است که شصت، هفتاد سال از عمر پربرکت خود را در راه تزکیه و تعلّم و تعلیم صرف کرده‌اند. حال ما با یاد گرفتن چهار کلمه و اصطلاح، وقتی به شهرمان می‌رویم و از ما سؤال می‌کنند، برایمان سخت است بگوییم نمی‌دانم! باید تمرین کنیم و خود را عادت بدهیم به اینکه اگر چیزی را نمی‌دانیم، راحت بگوییم، نمی‌دانیم و اگر به چیزی ظنّ داریم بگوییم: احتمال دارد چنین باشد. در این صورت خود را از گرفتاری‌های آخرت نجات داده‌ایم.

بزرگترین حسرت عالم در قیامت

«یا اباذرّ؛ یطلع قوم من أهل الجنة علی قوم من أهل النار، فيقولون: ما أدخلکم النار؟ وقد دخلنا الجنة بفضل تادیبکم وتعلیمکم. فيقولون: انا کنا نأمر بالخير ولا نفعله» ای ابوذر؛ در روز قیامت گروهی از

بهشتیان بر گروهی از جهنمیان اشراف می‌یابند، سپس از آنان سؤال می‌کنند: چگونه شما وارد جهنم شدید؟ با اینکه ما به برکت تربیت و تعلیم شما وارد بهشت گردیدیم. در جواب می‌گویند: ما دیگران را به اعمال شایسته فرمان می‌دادیم و خود به آن عمل نمی‌کردیم.

یکی از صحنه‌هایی که در قرآن از قیامت ترسیم شده، این است که بهشتیان بر جهنمیان اشراف دارند و آنان را می‌بینند و با آنان گفتگو می‌کنند. گویا بهشت در مکان رفیعی قرار دارد و جهنم در مکانی پست و از این جهت بهشتیان بر آنها اشراف دارند.

تعبیر قرآن این است که گاهی بهشتیان جهنمیان را مخاطب قرار می‌دهند و گاهی بالعکس جهنمیان بهشتیان را مخاطب می‌سازند: «وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (اعراف / ۴۴) بهشتیان دوزخیان را ندا کنند که آنچه (پیامبران) به ما وعده دادند (از مقامات بهشتی) حق یافتیم، آیا شما نیز آنچه را خدا به شما وعده داد، حق یافتید؟ آنها گفتند: بله (ما نیز به سزای خود رسیدیم) آنگاه در بین آنان منادی ندا کند که لعنت خداوند بر ستمکاران باد.

بله چنانکه در این روایت آمده است، بهشتیان به گروهی از جهنمیان می‌گویند: ما به پاس راهنمایی‌ها و هدایت‌گری‌های شما و به برکت تعلیم و تربیت شما به بهشت دست یافتیم، چه شد که شما گرفتار جهنم و عذاب الهی شدید؟ آنها با حسرت و ندامت جواب می‌دهند: ما به آنچه گفتیم عمل نکردیم، شما را به انجام کار نیک و شایسته دعوت کردیم، ولی خود از آن کناره گرفتیم. شما را به انجام مستحبات دعوت کردیم، ولی خود عمل نکردیم. شما را به دوری از گناه و غیبت راهنمایی کردیم، ولی خود به غیبت و گناه آلوده گشتیم. شما به گفته‌های ما گوش دادید و عمل کردید و در آن منزل برین جای گرفتید، اما ما با همه دانشمان عمل نکردیم و به این سرنوشت نکبت‌بار و دردناک دچار شدیم.

این رسوایی و حسرت، سرانجام کسانی است که به علمشان عمل نمی‌کنند. مسلم برای آنان این حسرت دردناکتر از سوختن به عذاب الهی است، چرا که عذابهای روحی از عذابهای جسمانی سوزنده‌تر است. درد شماتت دشمن، بیش از درد شکنجه و سوازدن است.

دردآور است که انسان احساس کند، دیگران به واسطه راهنمایی‌های او به بهشت راه یافتند و او با اینکه می‌توانست با بهره‌بردن از داشته‌های خود درجات عالی‌تری را کسب کند، به مهلکه جهنم درافتد و مریدانش به تماشای او بنشینند! آنها در بهشت متنعم گشته‌اند و او در جهنم معذب است. اگر او هیچ غذایی نداشت، جز محروم گشتن از نعمت‌هایی که تربیت شدگان او بدان رسیده‌اند، برایش کافی بود.

با توجه به نکته‌هایی که در این حدیث شریف ذکر گردیده است، ما باید از ابتدا، نیتمان را تصحیح کنیم و برای خدا و انجام وظیفه، به کسب علم روی آوریم و از ابتدا به آنچه می‌گوییم عمل کنیم تا این ویژگی برای ما ملکه شود و اگر چنانچه به معلومات بیشتری دست یافتیم، بتوانیم به آن عمل کنیم. اگر از اول بنا را بر سهل انگاری و تسامح گذاشتیم، ابتدا وظیفه‌ای را ترک کردیم و بعد وظیفه دیگری را، ملکه عصیان در ما تقویت می‌گردد و دیگر مبارزه با نفس مشکل خواهد بود.

تقسیم‌بندی علماء در بیان علی (علیه السلام)

در تقسیم‌بندی و دسته‌بندی علما و دانشمندان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ، رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ رَجُلٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَدُّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَ إِنَّ أَشَدَّ أَهْلَ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ.» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۴)

دانشمندان دو دسته‌اند: دسته اول دانشمندی که به علم خویش عمل می‌کند و رستگار می‌گردد. دسته دوم دانشمندی که به علم خود عمل نمی‌کند و هلاک می‌گردد و بی‌تردید جهنمیان از بوی بد عالم بی‌عمل، اذیت می‌شوند. همانا پشیمان‌ترین و حسرت زده‌ترین اهل جهنم، کسی است که دیگری را به سوی خدا دعوت کند و دیگری از او بپذیرد و خدا را اطاعت کند و سپس خدا او را به بهشت داخل سازد، اما دعوت کننده را، به جهت عمل نکردن به علم خویش، وارد جهنم می‌نماید.

در حدیث قدسی، خداوند خطاب به حضرت داوود می‌فرماید: «إِنَّ أَهْوَنَ مَا أَنَا صَانِعٌ بِعَالِمٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ عُقُوبَةً أَنْ أُخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ خَلَاوَةٌ ذُكْرَى...» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲) کمترین عقوبتی که عالم بی‌عمل را به آن مبتلا می‌کنم، از هفتاد عقوبت و عذاب سخت‌تر است و آن اینکه شیرینی مناجاتم را از دلش خارج می‌کنم (و پس از آن از یاد من لذت نمی‌برد). (ره‌توشه جلد اول - درس پنجم: نکوهش تحصیل علم برای اهداف دنیوی آیه الله مصباح یزدی)

رابطه دانش و عمل

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «الْعَالِمُ مَنْ شَهِدَتْ بِصِحَّةِ أَقْوَالِهِ أَعْمَالُهُ» «غرر الحکم/ ۶۷»؛ عالم کسی است که رفتار او راستی گفتارش را تصدیق کند.

عالم عامل و عالم بی‌عمل

رسول خدا می‌فرماید: «مردم دانشمند دو قسمند: دانشمندی که علم خود را بکار بسته و این [گروه] رستگار است، و دانشمندی که علمش را کنار گذاشته و این [گروه] هلاک شده است. همانا دوزخیان از بوی گند عالم بی‌عمل در اذیتند و میان دوخیان ندامت و حسرت آن کس سخت‌تر است که در دنیا بنده‌ی بی‌سوی خدا خوانده، و او پذیرفته و اطاعت خدا کرده و خدا به بهشتش

درآورده است و خود دعوت کننده را بسبب عمل نکردن و پیروی هوس و درازی آرزویش به دوزخ در آورده است.» «اشد الناس عذاباً يوم القيامة عالم لم ينفعه علمه» روز قیامت عذاب دانشمندی که از دانش خود بهره نمی برد، از همه مردم سخت تر است.

عالم از دیدگاه پیامبر اعظم

عالم کسی است که علم دارد. بعضی از عالمان به علم خود عمل می نمایند و بعضی دیگر از عالمان به علم خود عمل نمی نمایند. عالمی از نظر اسلام ارزش دارد که به علم خود عمل می نماید. ارزش عالمانی که به علم خود عمل می نمایند، در اسلام وصف ناپذیر است.

علامه طباطبایی در سنن النبی در باره برخورد پیامبر اعظم (ص) با اهل علم می نویسد: «یکی از روش های پیامبر (ص) این بود که اهل فضل و دانش را همه وقت می پذیرفت، و به هرکس به مقدار دانش و بینش که در دین داشت، احترام می گذاشت، بعضی را به يك حاجت، بعضی را به دو حاجت، و بعضی را بیشتر، پیامبر خدا به رسیدگی حوایج اهل فضل می پرداخت و آن ها را به اصلاح عیوبشان وامی داشت و درباره امت از آنان سوال کرده و مطالب مهم را برایشان بازگو نموده و می فرمود: می بایست که حضار [آموخته ها را] به گوش افراد غایب برسانند و نیاز و حاجت اشخاص که به من دسترسی ندارند را به من ابلاغ نمایید، و آگاه باشید هرکس که نیاز شخص ناتوانی را نزد سلطانی باز گو کند، خداوند نیز قدم های او را در روز قیامت محکم و استوار می سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به علمای بی عمل چنین فرمود: اشد الناس ندماً عند الموت العلماء غیر العالمین «غرر الحکم/ ۱۹۷» «پشیمان ترین مردم هنگام مرگ عالمانی هستند که به علم خود عمل نکرده اند».

روز قیامت؛ حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که کسب علم و دانش کند و علم خود را به کار نبندد، خداوند روز قیامت او را محشور می گرداند در حالی که کور است.

نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند: روز قیامت عده ای از اهل بهشت و کسانی که از عالمی کسب علم کرده اند و به وسیله آن داخل بهشت شده اند - اطلاع پیدا می کنند که آن عالم در جهنم است. از او می پرسند: چه چیز باعث شد که تو داخل جهنم شوی؟ در جواب می گوید: من شما را امر به معروف و نهی از منکر کردم، اما خود، آن ها را انجام ندادم و به همین جهت داخل آتش شدم. نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند: یا أباذر یطلع قوم من أهل الجنة علی قوم من أهل النار فیقولون: ما أدخلکم النار و قد دخلنا الجنة لفضل تأدیبکم و تعلیمکم؟ فیقولون: إنا كنا نأمر بالخير و لانفعله «مکارم الاخلاق». ای اباذر گروهی از اهل بهشت، اساتید و آشنایان خود را در جهنم می بینند و با تعجب سوال می کنند که ما بواسطه تعلیم و تربیت شما به بهشت آمدیم پس چگونه است

که خودتان به جهنم رفتید؟ و آن عالمان بی عمل و مرییان بی تربیت پاسخ می دهند که ما دیگران را به کارهای خیر امر می کردیم اما خودمان به گفته ها و دانسته هایمان عمل نمی کردیم! بعضی از مردم استاد شیطان و بعضی شاگرد، بعضی رفیق و دوست، بعضی برادران و پیروان او بوده اند. عده ای هم هستند که با شیطان در درجه و رتبه و عذاب و شکنجه مساوی و با او در یک ردیف اند.

از جمله: کسانی که با زحمت و رنج بسیار، دانش اندوخته و به مقامی رسیده اند، ولی به دانش خود عمل نمی کنند و به اصطلاح عالم بی عمل هستند. چنین اشخاصی با شیطان برابرند. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: تورات بر پنج کلمه ختم شده است. من دوست می دارم در اول هر صبحی آن کلمه را بخوانم و در آن ها دقت نمایم. اولین از فقرات آن، این است: العالم الذی لا يعمل بعلمه فهو و ابلیس سواء «مواظب العدیدیه صفحه ۲۶۳ و ۲۶۴» «عالمی که به دانش خود عمل نکند او با ابلیس هم سنگ و برابر است»

ابلیس هم یکی از دانایان و دانش مندان بود، ولی به علم خود عمل نکرد و با اینکه هزاران سال در بهشت بود آخر الامر بدین سرنوشت ناگوار دچار گشت و از آن محروم شد و باید همیشه در آتش و عذاب خدا به سر برد.

عالمی هم که به علم خود عمل نکند جایگاهش در قیامت همان جایگاه ابلیس است، و در حسرت بهشت باید به عذاب و شکنجه با آن ملعون مساوی و تا ابد گرفتار گردد.

شیخ سعدی شیرازی می نویسد که عالمان بی عمل به زنبوران بی عسل مانند. در تعبیر قرآنی آنان را به خران باربری همانند می سازد که انبانی از کتاب را بردوش خویش حمل می کنند و یا به سگانی تشبیه می کند که به زمین چسبیده اند و پارس های بیهوده می کنند و برخی از ایشان که از علم و دانش خویش سخن می گویند و بدان عمل نمی کنند را به اهل مقت می شناساند. مقت به معنای شدت خشم است و آنان کسانی هستند که خداوند نسبت به ایشان بسیار خشمگین می باشد؛ زیرا چیزهایی را می گویند که خود بدان عمل نمی کنند.

علم مورد تأیید سعدی، علم همراه عمل است. این مطلب با عبارات گوناگون مورد توجه او بوده است. «هر که علم خواند و عمل نکرد، بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند، علم چندان که بیشتر خوانی - گر عمل در تو نیست نادانی - نه محقق بود نه دانشمند - چارپایی بر او کتابی چند - آن تهی مغز را چه علم و خبر - که بر او هیزم است یا دفتر - مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». «یکی را گفتند: عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت: به زنبور بی عسل». این برداشتی است از کلام امام علی علیه السلام که رابطه علم و عمل را این گونه بیان نموده است: «دانش، با عمل و کوشش همراه

است. دانشمند به عمل دست می زند و علمش را با عمل همراه می سازد. علم دارنده اش را به عمل صدا می کند، اگر پاسخش گفت و عمل کرد، خوب است؛ و گرنه آن علم از عالم می گریزد».

تشبیه روایی

عالم بی عمل همچون چراغی است که خودش می سوزد ولی نورش به دیگران می رسد (پیامبر).

عالم بی عمل چون تیرانداز بی خشاب است. (رسول خدا)

عالم بی عمل چون درخت بی ثمر و گنجی است که انفاق نمی شود. (حضرت علی علیه السلام)

موعظه عالم بی عمل چون باران بر روی سنگ است که در دلها نفوذ نمی کند. (امام جعفر صادق علیه السلام)

عالم بی عمل مثل چراغی است بر پشت بام ولی حیاط و اتاقها تاریک. (حضرت عیسی علیه السلام)

تشبیه قرآنی

عالم بی عمل همانند الاغی است که بار کتاب حمل می کنند و کوچکترین بهره ای از این حمل بار عایدشان نمی شود: «كَمْثَلُ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» الاغی است که بار کتاب حمل می کنند و کوچکترین بهره ای از این حمل بار عایدشان نمی شود: «كَمْثَلُ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»

پی آمدهای علم بی عمل

اگر مردم عالم دینی را از عمل به آنچه می گوید دور دیدند، آثار زیانباری به دنبال خواهد داشت که در اینجا به مواردی اشاره می شود:

۱. عدم نفوذ در قلبها

اگر مبلّغ اهل عمل نباشد، خداوند نفوذ کلام او را از بین می برد و نمی تواند مردم را به سوی حق هدایت کرده، از زشتیها باز دارد. این امر گاهی به دلیل بی روح بودن کلام فرد بی عمل است و گاهی به جهت شناخت مردم از عالم بی عمل.

هنگامی که مردم عالمی را دنیا دوست و مادی احساس کردند، اگر از دوری دنیا سخن بگویند، همه در دل، او را مسخره می کنند.

البته در موارد بسیاری به زبان هم بیان می کنند و به طور کلی سخن او فاقد تأثیر می گردد و این امر به معنای هدر دادن عمر تحصیلی و تبلیغی مبلّغ می باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا؛

همانا اگر عالم به علم خود عمل نکند، مواظ او از قلبها می گذرد [و در آن نفوذ نمی کند]؛ همان گونه که آب باران از سنگ غیرقابل نفوذ عبور می کند.

۲. بی رغبتی مردم به علم

گاهی رفتار نامطلوب مبلّغ یا عالم دین موجب عدم اهتمام به فراگیری علم دین در بین مردم گشته، آنان را از این فریضه الهی دور می سازد.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّمَا زَهَّدَ النَّاسُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَثْرَةُ مَا يَرَوْنَ مِنْ قِلَّةٍ مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلِمَ؛ همانا مردم از جستجوی علم سرباز می زنند، به دلیل آنکه فراوان شاهد کمبود عالم با عمل هستند.»

۳. پشیمانی هنگام مرگ

زمانی که مرگ فرا می رسد و پرده ها کنار می رود، آدمیان همانند برق، گذشته و کارهای نیک یا بد خود را مرور می کنند. عالم بی عمل تازه چشم می گشاید و حتما از جاهلان بیشتر پشیمان می شود؛

زیرا اگر آنان عمل نکردند، بی اطلاع بودند؛ اما آنکه می دانسته و عمل نکرده، بیش از همه از بی عملی خویش پشیمان می شود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «أَشَدُّ النَّاسِ نَدَمًا عِنْدَ الْمَوْتِ الْعُلَمَاءُ غَيْرَ الْعَامِلِينَ؛ هنگام مرگ عالمان بی عمل از همه مردم سخت تر پشیمان می شوند.»

۴. عذاب اخروی

دانشمندان بی عمل در قیامت عذابیهای ویژه ای دارند که جدا تأمل برانگیز بوده و باید از این حالت به خدای بزرگ پناه برد.

ریشه یابی علم بدون عمل

دوری کردار از آگاهیها می تواند به تناسب هر علمی علل ویژه ای داشته باشد و نیاز به بحث و کنکاش فراوان دارد، لیکن بد نیست به صورت گذرا علت کاستی عملی عالمان دین را در لسان روایات بررسی کنیم.

۱. نمودی از نفاق

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «أُظْهِرَ النَّاسُ نِفَاقًا مَنْ أَمَرَ بِالطَّاعَةِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا...؛ آشکارترین منافقین کسی است که امر به اطاعت می کند و بدان عمل نمی نماید.»

۲. حماقت و نادانی

علی علیه السلام می فرماید: «أَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ أَتَكَرَّ عَلَى غَيْرِهِ رَذِيلَةً وَ هُوَ مُقِيمٌ عَلَيْهَا؛ نادان ترین مردم کسی است که کار زشتی را بر دیگران بد شمارد، در حالی که خود اهل آن عمل ناپسند است.» همچنین آن حضرت می فرماید:

فاصله بین دانستن و گفتن با عمل

رفتار سازمانی

به نام خدا. مدت‌ها است که تبیین فاصله بین آنچه «می‌دانیم» با آنچه واقعا «انجام» می‌دهیم از جمله موضوعات کلیدی برخی حوزه‌های علوم انسانی بوده است. در حوزه دانش و هنر مدیریت، افراد مختلفی بر اهمیت کم کردن این فاصله در مدیران و سازمان‌ها تأکید کرده‌اند، و این مفهوم را در سطوح مختلف فردی و سازمانی مورد بررسی قرار داده‌اند. در روان‌شناسی نیز موضوع فاصله بین دانش و نگرش با بروز رفتار از موضوعات مبنایی شناخت ریشه‌های بروز رفتار انسانی بوده است. این موضوع در یادگیری حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی و به خصوص مدیریت و رفتار سازمانی دارای اهمیت بیشتری می‌شود، چرا که تعامل اثربخش بین حوزه اندیشه و عمل در این زمینه‌ها نقش اصلی را در اثرگذاری نهایی بر محیط پیرامونی دارد. هدف از پرداختن به این موضوع تنزل جایگاه اندیشه، نظریه، و یا دانش نیست، بلکه اهمیت دادن به سطحی از تعادل و تناسب بین دانش و عمل است. همچنین تأکید است بر یادگیری از انواعی از تجارب عملی که بتواند یک محقق را نیز در یادگیری یکپارچه‌تر و اثربخش‌تر یاری بخشد، و از این طریق دانش ذهنی اثرگذار تری ایجاد کند.

در این یادداشت، با تمرکز روی کاربرد این موضوع در یادگیری دانش عرصه‌های سازمانی و مدیریتی و در سطح فردی، ضرورت و ریشه‌های احتمالی موضوع به اختصار مرور می‌شود. هر چند در انتهای یادداشت، رویکردهایی نیز درباره اینکه چگونه بتوان از دانش همین موضوع در عمل استفاده کرد پیشنهاد می‌شود.

ضرورت پرداختن به موضوع

ضرورت پرداختن به این موضوع را می‌توان از ابعاد مختلفی بررسی نمود، اما در این یادداشت ضرورت بررسی موضوع حداقل از زوایای زیر قابل تأمل است:

۱. فاصله زیاد بین آنچه می‌دانیم، و به خصوص آنچه که درباره آن صحبت می‌کنیم، با آنچه واقعا انجام می‌دهیم، می‌تواند در حوزه‌هایی اثرگذاری انسان را به شدت کاهش دهد؛

۲. فاصله این دو پدیده امکان یادگیری را کاهش داده و انسان را در فضای ذهنیات محصور می‌دارد، و اگر این ذهنیات مسیری اشتباه و غیر واقع بینانه را در پیش گیرند، ممکن است فرد را به مقصدی فاقد اثربخشی لازم و واقعی بر زندگی خود و دیگران سوق دهد؛

۳. غرق شدن در اندیشه‌ها و افزایش دانش بدون تعامل لازم با دیگران، و پرهیز از به چالش کشیدن دانستنی‌های خود در عمل، ممکن است در بلندمدت توهم «زیاد دانستن درباره پدیده‌ها» را ایجاد کند. از این منظر، تصویر غیر واقعی از خود داشتن شاید یکی از عوامل کلیدی برای شکست باشد.

ریشه‌های این فاصله

برخی محققان و اندیشمندان مدیریت مانند ففر و ساتون (۲۰۱۳)، ریشه‌هایی مانند موارد زیر را برای این فاصله مطرح کرده‌اند:

۱. ترس از شنیدن انتقاد دیگران از عملکرد خود در صورت پذیرفتن مسئولیت‌هایی برای تحقق دانش خود در عمل؛
 ۲. تعهد کمتر در بیان و حرف زدن در مقایسه با عمل کردن و نتیجه گرفتن؛ به بیان دیگر حرف زدن درباره دانش خود مسئولیت عاملیت نمی‌آورد؛
 ۳. کیفیت و کمیت صحبت در همان لحظه قابل ارزیابی است، که باعث می‌شود ارائه حرف‌های خوب جذابیت بیشتری پیدا کند؛
 ۴. قابلیت ضعیف‌تر برخی افراد در تعاملات رفتاری و کار با دیگران، در مقایسه با امکان صحبت کردن بدون نیاز به تعامل جدی با افراد دیگر در عمل؛
 ۵. باهوش دیده‌تر شدن در زمان نقد دیگران، به جای پذیرش مسئولیت عملی و خود را در معرض نقد دیگران قرار دادن.
- شاید بتوان با استفاده از تعالیم روان‌شناسی اجتماعی نیز برخی ریشه‌های احتمالی دیگر را نیز به این لیست اضافه کرد:

۱. نظام تربیتی مبتنی بر دانسته‌ها به جای تقویت رفتارهای اثرگذار؛
۲. بها دادن زیاد به هوش‌شناختی و حجم یادگیری به جای بها دادن کافی به احساس مسئولیت و تاثیر گذاری در عمل؛
۳. جدا کردن تئوری و دانش از موفقیت این حوزه‌ها در عمل؛
۴. تجربه و تمرین اندک برای به کار گیری دانش در عمل برای ایجاد اعتماد به نفس لازم برای به کار گیری دانش در بارهای بعد (بر اساس بعد باور به کنترل رفتار نظریه آجزن، ۱۹۸۵)؛
۵. کم بودن مهارت‌های ارتباطی و رابطه‌ای و هوش هیجانی که مانع تعامل با دیگران برای به کارگیری دانش در عمل می‌شود؛
۶. ریسکی بودن و امکان هزینه زیاد دادن در قبال پذیرش مسئولیت عمل کردن به دانش خود، در مقایسه با افزایش دانش و حتی در مقایسه با صحبت کردن درباره دانش خود (بر اساس بعد هنجاری نظریه آجزن)؛
۷. کمبود یادگیری در حوزه «هیجانی و نگرشی» در مقایسه با یادگیری در حوزه «شناختی» (بر اساس نظریه یادگیری بلوم (آندرسون و دیگران، ۲۰۰۱))؛
۸. فقدان آشنایی و تمرین لازم با تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها، و ابزارهای به کارگیری دانش خود در عمل و تأکید زیاد و صرف بر حوزه اندیشه به جای رشد متوازن اندیشه و عمل؛

۹. فعالیت زیاد و انحصاری در محیط‌هایی که صرفاً نظام ارزشگذاری آن‌ها بر حوزه اندیشه است تا عمل (بر اساس بعد هنجاری نظریه آجن)؛
۱۰. قرار گرفتن در یک چرخه که تقویت ارزشگذاری بر دانش بدون عمل باشد و در نتیجه آن تقویت مستمر این چرخه.

رویکردهایی عملی برای جلوگیری از افزایش این فاصله

۱. پذیرش مسئولیت‌هایی عملی حتی اندک در حوزه‌های دانشی خود و تن دادن به پاسخگویی؛
 ۲. تعامل نسبی بیشتر با افرادی که به بعد عملی کردن دانش خود الویت می‌دهند؛
 ۳. ایجاد تعادل در یادگیری اندیشه‌های نظری و یادگیری از تجربیات عملی افراد دیگر؛
 ۴. پرهیز از نقدهای غیر ضروری از دیگران به صرف اینکه دانش نظری محدودی در آن حوزه‌ها داشته باشیم؛
 ۵. تلاش برای یادگیری تکنیک‌ها و ابزارهای لازم در کنار رشد دانش نظری خود، برای به کارگیری دانش خود در عمل؛
 ۶. تلاش برای دریافت فیدبک از نتایج اقدامات عملی خود به جای ابراز نظر صرف؛
 ۷. تعامل با محیط‌هایی که غیر از فیدبک دادن به حوزه دانشی ما، فیدبک‌هایی در زمینه رفتار و اثرگذاری عملی هم به ما بدهند.
- تأمل بیشتر روی این موضوعات برای دانشجویان حوزه‌های علوم انسانی و مدیریت می‌تواند مهم باشد، چرا که افزایش مستمر دانش از یک طرف، و تن دادن به عملی کردن آموخته‌ها در سطوح مختلف و با روش‌های گوناگون، می‌تواند یادگیری اثربخش بر محیط را موجب شود.

منابع:

Ajzen, I. (1985). From intentions to actions: A theory of planned behavior (pp. 11-39). Springer Berlin Heidelberg

...

Anderson, L. W., Krathwohl, D. R., & Bloom, B. S. (2001). A taxonomy for learning, teaching, and assessing: A revision of Bloom's taxonomy of educational objectives. Allyn & Bacon

...

Pfeffer, J., & Sutton, R. I. (2013). The knowing-doing gap: How smart companies turn knowledge into action. Harvard Business Press

ازوبسایت سیدبابک علوی

چه باید کرد؟

از آنجا که در آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به شدت از علم بی عمل مذمت گشته و آدمی را به عذاب دردناک آخرت وعده داده اند، لازم است مبلغان چند مطلب را رعایت کنند:

۱. موعظه خویشتن: همه باید تصمیم جدی داشته باشیم که هرگز از کنار آیات و روایات و مطالبی که برای مردم بیان می کنیم، سهل انگارانه نگذریم؛ بلکه بیش از هر کس اهتمام به عمل داشته باشیم. هنگامی که آیه و یا روایتی را برای سخنرانی می نویسیم، مانند مغازه دارانی که به فروش می اندیشند نباشیم؛ بلکه ابتدا خود مصرف کنیم و با عمل، لذت اطاعت را درک کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: *أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ عِطْ نَفْسَكَ فَإِنْ اتَّعَطْتَ فَعِطَ النَّاسُ وَإِلَّا فَاسْتَحْيَ مَنِّي*؛ خداوند بزرگ به بعضی از انبیاء بنی اسرائیل وحی کرد که نفس خود را موعظه کن. اگر موعظه پذیرفتی، مردم را موعظه کن وگرنه از من حیا کن.»

۲. عمل گرایی: از مهم ترین حالات خدایسندانه مبلغان، آن است که اعمال و کردارشان مردم را به حق و پرهیز از گناه دعوت کند. اگر مبلغ اهل عمل بود، مردم نه تنها به او بلکه به عالمان دینی گرایش یافته و زمینه هدایت آنان فراهم می گردد. اساسی تر از همه اینها آنکه، زمینه توجه بیشتر به اهل بیت عصمت و طهارت و سعادت دنیا و آخرت مردم فراهم می گردد. گاهی رفتار ناپسند ما موجب دوری مردم از دین ائمه اطهار علیهم السلام می شود که خود وزری دیگر است. امام صادق علیه السلام به مفضل فرمودند: *«أَيُّ مَفْضَلٍ قُلْ لِشِيعَتِنَا كُونُوا دُعَاةً إِلَيْنَا بِالْكَفِّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَاجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ وَاتِّبَاعِ رِضْوَانِهِ فَإِنَّهُمْ إِذَا كَانُوا كَذَلِكَ كَانَ النَّاسُ إِلَيْنَا مُسَارِعِينَ*؛ ای مفضل! به شیعیان ما بگو، مردم را بسوی ما بخوانید به وسیله پرهیز از محرمات الهی و خودداری از نافرمانی خداوند و دنبال کردن خشنودی خداوند. پس اگر شیعیان چنین بودند، مردم به سوی ما شتاب می گیرند.» اگر عمل شیعیان تا این حد مؤثر باشد، رفتار عالمان شیعه به مراتب تأثیرگذارتر خواهد بود.

۳. سکوت: اگر مبلغ نتواند اهل عمل باشد، چه نیکو است که حداقل آنچه را که عمل نمی کند به مردم نگوید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: *«كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يَعْظُمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ إِلَى أَنْ قَالَ وَكَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْأَخْلَاقِ فَالزُّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا*؛ در گذشته برادری دینی داشتم. او در چشم من بزرگ بود از آنجا که دنیا در چشم اش کوچک بود. تا اینکه فرمودند: او همواره آنچه می گفت عمل می کرد و آنچه عمل نمی کرد نمی گفت. تا آنجا که فرمودند: بر شما باد به این اخلاق، پس آن را رعایت کرده، همه همت خود را برای آن بکار برید.»

مردان علم در میدان عمل و داستانهایی از علما

شیر دادن با وضو

مرحوم حجة الاسلام دکتر هادی امینی فرزند علامه امینی می گوید: مادر بزرگم (مادر علامه امینی) یک روز آمده بودند منزل ما در نجف. من مطالبی درباره زندگی علامه از ایشان پرسیدم. مادر بزرگم به یکی از نکات عجیبی که اشاره کردند این بود که می گفت: من بعد از اینکه ایشان متولد شد تا دو سال تمام هیچ وقت بدون وضو به ایشان شیر نمی دادم و هر وقت موقع شیر دادن ایشان می شد مثل اینکه به من القاء می شد و من می رفتم وضو می گرفتم و بعد به ایشان شیر می دادم، به یاد ندارم بدون وضو به ایشان شیر داده باشم و برکات زیادی در این وضو گرفتن و شیر دادن نصیبم شد. سیراب شدن علامه امینی

از قول فرزند علامه امینی قدس سره نقل می کند: وقتی پدرم را دفن کردیم، یکی از بزرگان آمد و به من تسلیت گفت و فرمود: من در این فکر بودم بینم مولا امیرالمؤمنین علیه السلام چه مرحمتی در مقابل زحمات و خدمات مرحوم امینی می نمایند. در عالم خواب دیدم: حوضی است و آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بر لب آن ایستاده اند. افراد می آیند و مولا از آن حوض، به آنها آب می دهند. گفتند: این حوض کوثر است. در این حال آقای امینی به نزدیک حوض رسید حضرت ظرف را گذاشتند، آستینها را بالا زده و دستان مبارکش را پر از آب کردند و به علامه آب خوراندند و خطاب به او فرمودند: بیض الله وجهک کما بیضت وجهی (پروردگار رو سفید کند تو را کما اینکه مرا رو سفید کرد)

علامه نسبت به حضرات معصومین علیه السلام بسیار ادب داشت. وقتی وارد حرم مطهر حضرت امیر علیه السلام می شد از پایین به بالای سر نمی رفت. روبروی حضرت می ایستاد و گریه شدیدی می نمود. خود ایشان به من فرمودند: «از آن وقتی که در نجف هستم از سمت بالای سر حرم نرفته ام.» از پایین وارده شده و از همان سمت خارج می شدند.

سفارشات علامه امینی

مرحوم حجة الاسلام دکتر امینی چنین می نویسد: پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم پدر بزرگوارم علامه امینی نجفی یعنی سال ۱۳۹۴ هجری قمری، شب جمعه ای قبل از اذان فجر ایشان را در خواب دیدم. او را شاداب و خرسند یافتم. جلو رفته و پس از سلام و دست بوسی عرض کردم: پدر جان! در آنجا چه علمی باعث سعادت و نجات شما گردید؟ گفتند: چه می گویی؟ مجدداً عرض کردم: آقا جان! در آنجا که اقامت دارید، کدام عمل موجب نجات شما شد؟ کتاب الغدير... یا سایر تألیفات.... یا تأسیس و بنیاد کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام؟ پاسخ دادند: نمی دانم چه می گویی. قدری واضح تر و روشن تر بگو! گفتم: آقا جان! شما اکنون از میان ما رخت بر بسته اید و به

جهان دیگر منتقل شده اید. در آنجا که هستید کدامین عمل باعث نجات شما گردید از میان صدها خدمت و کارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی؟ مرحوم علامه امینی درنگ و تأملی نمودند. سپس فرمودند: فقط زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام. عرض کردم: شما می دانید اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار است و راه کربلا بسته، چه کنم؟ فرمود: در مجالس و محافلی که جهت عزاداری امام حسین علیه السلام برپا می شود شرکت کن. ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را به تو می دهند. سپس فرمودند: پسر جان! در گذشته بارها تو را یادآور شدم و اکنون به تو توصیه می کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش نکن. مرتباً "زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت دارای آثار و برکات و فوائد بسیاری است که موجب نجات و سعادت‌مندی در دنیا و آخرت تو می باشد ... و امید دارم. آری! علامه امینی با کثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف مواظبت کامل به خواندن زیارت عاشورا داشتند و سفارش به زیارت عاشورا می نمودند و به این جهت (خودم) حدود سی سال است مداوم به زیارت عاشورا می باشم.

پشتکار برای تحصیل معارف

از قول فرزند علامه امینی نقل شده است: بعضی ها خیال می کنند کتاب الغدیر به راحتی تألیف شد است. مرحوم علامه امینی سختی ها متحمل شد که توصیف آن از عهده زبان خارج است. مقابل خانه ما کتابخانه مرحوم کاشف الغطاء قرار داشت ایشان یک مدرسه ای هم داشتند که در جنب این کتابخانه بود و دارای ده، دروازه حجره بود. کتابهای این کتابخانه از پدرشان شیخ علی کاشف الغطاء به ایشان رسیده بود و هیچگونه امکانات رفاهی نداشت. مرحوم امینی از این کتابخانه به لحاظ نزدیکی، خیلی استفاده می کردند. ایشان از صبح می رفتند برای مطالعه و آن چنان غرق در مطالعه می شدند که حتی گذشت زمان را هم فراموش می کردند. یک بار مدیر کتابخانه هنگام عصر از کتابخانه بیرون می آید و در کتابخانه را قفل می زند. غافل از اینکه علامه امینی داخل کتابخانه است. آن روز سپری می شود. روز بعد او وقتی به کتابخانه می آید می بیند علامه در حال مطالعه هست. به ایشان می گوید: شما کی آمده اید؟ علامه پاسخ می دهد: از دیروز که من را در این کتابخانه زندانی کردی تا الآن در اینجا به سر می برم!

ارادت به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

مرحوم علامه تهرانی در کتاب معاد شناسی خود می نویسد: از شخص موثق شنیدم که می گفت: روزی یکی از معممین برای عیادت مرحوم علامه امینی در منزل موقت ایشان که در منطقه پیچ شمیران تهران بود رفته بود. علامه امینی (ره) سخت مریض و به پشت خوابیده بودند. آن شخص ضمن احوالپرسی و صحبت از آقا سؤال کرده بود: اگر انسان به حضرت عباس علیه السلام علاقه و

محبت نداشته باشد به ایمان او صدمه می خورد؟ علامه متغیر شده و با آن حال نقاهت نشستند و گفتند: به حضرت ابوالفضل علیه السلام که سهل است، اگر به بند کفش من که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل علاقه و محبت نداشته باشد از این جهت که نوکرم، والله به رو در آتش خواهد افتاد!

سفارش شهید مدرس

شخصی دائم به مدرس مراجعه و اصرار می نموده که ایشان سفارش کنند که فرماندار یکی از شهرستانها شود. این مراجعه و اصرار آن قدر ادامه داشت که بالاخره شهید مدرس روی تکه کاغذی می نویسد: وزیر کشور، حامل نامه از مزاحمین من و همکار شماست!، یکی از گردنه ها را هم به ایشان واگذار کنید!

آیت الله حائری و مخالفت با هوای نفس

از مرحوم ملا علی همدانی نقل شده که فرمود: در منزل حاج شیخ ابوالقاسم قمی که یکی از علمای با فضیلت بود نشسته بودیم دیدیم مرجع وقت حاج عبدالکریم حائری تشریف آوردند پس از نشستن، مسئله ای را مطرح فرمودند و به حاج شیخ ابوالقاسم فرمودند: نظر شما در این مسئله چیست؟ ایشان مقداری تأمل کرده سپس جواب مسئله را بیان کردند حاجی شیخ فوری خادمش را صدا زد فرمود: از اراک این مسئله را از من سؤال کرده اند و من جوابش را نوشته ام که بیایند ببرند زود برو نگذار آن کاغذ را ببرند آن جوابی که من نوشته ام اشتباه بوده همین جوابی که آقا بیان فرمودند بنظرم صحیح تر است.

مرحوم مقدس اردبیلی و مخالفت با هوای نفس

در مجلسی، مرحوم ملا عبدالله تستری از مرحوم مقدس اردبیلی مسئله ای را سؤال کرد مقدس فرمود: بعداً" می گویم. پس از اتمام مجلس دست تستری را گرفت و از مجلس بیرون آورد. و رفتند به صحرا و در آنجا جواب مسئله را شرح داد. ملا عبدالله گفت: چرا این مطالب را در مجلس نفرمودید. مقدس فرمود: اگر در آنجا در حضور مردم صحبت می کردیم شاید مایه نقصان من و تو می شد چون هر یک خواهان پیروزی خود بودیم و این نفس سرکش استفاده سوء می نمود و از شائبه ریا و خود خواهی خالی نبود و گناهکار می شدیم ولی الآن در این بیابان جز من و تو و خدا کسی اینجا نیست ریا و شیطان و نفس هیچ گونه دخالتی ندارند.

بهره مندی مقدس اردبیلی از ولایت حضرت علی علیه السلام

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب تحفه الرضویه آورده است: وقتی که مرحوم مقدس اردبیلی از دنیا رفت، یکی از مجتهدین او را در خواب دید که با وضع خوبی از روضه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمده، از آن مرحوم پرسید: شما از کجا به این مقام و مرتبه رسیدید؟ مقدس اردبیلی

(ره) پاسخ داد: بازار عمل را کساد دیدم (یعنی عملی که به درجه قبول برسد خیلی کم است) ولی ولایت صاحب این قبر (حضرت علی علیه السلام) به ما بهره وافر داد. سیلی در مقابل سیلی!

یکی از بزرگان قم نقل کرده است: من مدت دوازده سال از قم به تهران رفتم تا آنکه یک کار ضروری برایم پیدا شد که ناچار شدم به تهران بروم. در آن ایام رضاشاه قلدر دستور کشف حجاب را داده بود و مأمورین این دستور را با شدت اجرا می کردند. من در تهران در یکی از خیابانها می رفتم دیدم زنی با چادر می رود تا چشم یکی از افسران به آن زن افتاد با شدت یک سیلی به او زد و چادر را از سرش کشید به طوری که من وحشت زده شدم. ناگهان دیدم یک کالسکه در همانجا ایستاد و مرحوم سید ابوالقاسم کاشانی از آن پیاده شد و از پشت سر یک سیلی محکم به آن افسر زده و او را به لرزش درآورد باز سوار کالسکه شده رفت آن افسر مانند کسی که استخوانی در گلویش گیر کند دیگر نتوانست کلمه ای حرف بزند.

ثواب کربلای نرفته!

آیه الله شهید حاج آقا مصطفی اصفهانی از اولیاء الله و از علمای درجه یک شهر اصفهان بود. یک بار قصد زیارت کربلا می کند و آماده می شود که با عیال به زیارت برود. در مرز مسؤل گمرک متعرض می شود که می خواهم همسرتان را با عکس و گذرنامه تطبیق کنم. ایشان می فرماید: یک زن باید این کار را انجام دهد ولی مسؤل گمرک می گوید: نه، من خودم می خواهم مطابقت کنم. ایشان می فرماید: ما معذوریم از انجام این کار. حاج آقا بهشتی سه روز آنجا می ماند. تمام زوار کنترل شده و به زیارت امام حسین علیه السلام می روند ولی آن مرحوم موفق نمی شود. بالاخره عازم کرمانشاه می شوند و به منزل شهید آیه الله حاج آقا عطاء الله اشرفی اصفهانی اقامت نموده و سپس به اصفهان برمی گردند. وقتی به اصفهان مراجعت می کنند مردم از ایشان می پرسند: چرا به زیارت مشرف نشدید؟ آقای بهشتی می گویند: امام حسین علیه السلام ما را نطلبید. این قضیه می گذرد. زائران همگی از سفر برمی گردند و به خدمت آقای بهشتی می رسند و می گویند: آقا! ما آمدم یک معامله بکنیم و آن اینکه تمام ثواب زیارات خود را بدهیم به شما و در عوض شما ثواب کربلای نرفته را به ما بدهید! حالا اینکه امام حسین علیه السلام چه صحنه ای را برای آن زائران بوجود آورده که حاضر شده اند اینگونه بگویند خدا می داند.

من شایسته مرجعیت نیستم!

هنگامی که پس از ارتحال میرزای شیرازی اول، برای قبول و پذیرش مرجعیت به آیه الله حاج سید محمد فشارکی مراجعه می کنند او می گوید: «من شایسته مرجعیت نیستم. زیرا ریاست دینی و مرجعیت اسلامی به غیر از علم فقه امور دیگری لازم دارد از قبیل: اطلاع از مسائل سیاسی و

شناختن موضعگیریهای درست در هرکار. و اگر من در این امر دخالت کنم به تباهی کشیده می شود. برای من غیر از تدریس کار دیگری جایز نیست.» و بدین گونه آن عالم وارسته مردم را به آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی ارجاع داد. (ماخذ: کتابهای مردان علم درمیدان عمل و داستانهای از علما)

تشبیه عمل به پارچه

از عطای سلمی که یکی از مشاهیر اهل حال است نقل شده که: در اوایل حال، نساجی داشته و از آن شغل کسب معاش می نموده. روزی پارچه ای بافت، پارچه ای که برای بافت آن وقت بسیار صرف کرده بود و نهایت دقت را در آن به کار برده بود و اعتقاد داشت در نهایت محکمی و خوبی است. پارچه را به بازار می برد و به بزاری که متخصص پارچه و قیمت بود ارائه می کند، بزاز از قیمتی که عطا در نظر داشت کم تر قیمت می کند؛ زیرا عیوبی در پارچه بود که بزاز به آن اشاره می کند در حالی که آن عیوب از دید عطا دور مانده بود. عطا پس از علم به عیوب، در وسط بازار، شروع می کند به بلند گریه کردن، بزاز از کرده پشیمان می شود و به عطا می گوید: مرا ببخش به هر قیمتی که می خواهی از تو می خرم، عطا می گوید: گریه من از کمی قیمت پارچه نیست، بلکه از این است که من با وجود سعی بسیاری که در بافت این پارچه کرده ام و به اعتقاد خود آن را بی عیب می دانستم، معیوب از آب در آمد و من از عیب آن غافل بودم، شاید عمل های من هم مثل این پارچه پر از عیب باشد و چون روز قیامت به نظر خبیر بصیر برسد، عیب هایش ظاهر گردد، در حالی که من از آن غافل بودم و آن روز چه کنم؟! (منبع: پایگاه عرفان)

رطب خورده منع رطب کی کند

در زمان پیغمبر اکرم (ص)، طفلی بسیار خرما می خورد. هر چه او را نصیحت می کردند که زیاد خوردن خرما ضرر دارد، فایده نداشت. مادرش تصمیم گرفت او را به نزد پیغمبر (ص) بیاورد تا او را نصیحت کند. وقتی او را به حضور پیغمبر آورد، از پیغمبر خواست تا به طفل بفرماید که خرما نخورد، اما آن حضرت فرمود: امروز بروید و او را فردا دوباره بیاورید. روز دیگر زن به همراه فرزندش خدمت پیغمبر (ص) حاضر شد. حضرت به کودک فرمود که خرما نخورد.

در این هنگام زن، که نتوانست کنجکاوی و تعجب خود را مخفی کند، از ایشان سؤال کرد: یا رسول الله، چرا دیروز به او نفرمودید خرما نخورد؟

حضرت فرمود: دیروز وقتی این کودک را حاضر کردید، خودم خرما خورده بودم و اگر او را نصیحت می کردم، تاثیری نداشت.

امام صادق (ع) فرمود: به راستی هنگامی که عالم به علم خودعمل نکرد، موعظه او در دل های مردم اثر نمی کند، همان طور که باران از روی سنگ صاف می لغزد و در آن نفوذ نمی کند!

روی از تربیت نا صحن بگردانیدن

فقیه زاده ای پدر را گفت: هیچ ازین سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمی کند. به حکم آن که نمی بینم مرایشان را فعلی موافق گفتار! ترک دنیا به مردم آموزند - خویشتن سیم و غله اندوزند - عالمی را که گفت باشدو بس - هر چه گوید نگیرد اندرکس - عالم آن کس بود که بد نکند - نه بگوید به خلق و خود نکند. آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید. (آیه ۴۴ سوره بقره) پدر گفت: ای پسر به مجرد خیال باطل شاید روی از تربیت نا صحن بگردانیدن، و علما را به ضلالت منسوب کردن و در طلب معصوم از فواید علم محروم ماندن.

برخورد با ابلهان

جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان دانشمند زده و بی حرمتی همی کرد، گفت: اگر این این نادان نبودی کار وی با نادانان بدینجا نرسیدی. دو عاقل را نباشد کین و پیکار - نه دانایی ستیزد با سبکسار - اگر نادان به وحشت سخت گوید - خردمند به نرمی دل به جوید - دو صاحب دل نگره دارند مویی - همیدون سرکشی و آزر م جوئی - وگر بر هر دو جانب جاهلانند اگر زنجیر باشد بگسلانند - یکی را زشت خوئی داد دشنام - تحمل کرد و گفت ای خوب فرجام - بترزانم که خواهی گفتن آئی - که دانم عیب من چون من ندانی (منبع: انجمن فرزندگان کویر)

قلت عمل در برابر کثرت ثواب

می گویند: گروهی به عیادت مریضی رفتند، در میان آنان جوان لاغر اندامی بود، مریض به او گفت: این لاغری تو از چیست؟ پاسخ داد: علّتش امراض و اسقام است. گفت: تو را به خدا قسم حقیقت حالت را به من بگو. جوان گفت: شیرینی دنیا را چشیدم تلخ بود، زر و زیورش نزد من کوچک است، طلا و سنگش پیشم یکسان است، گویی عرش حق را برای تماشایم ظاهر کرده اند و من آن را آن چنان که هست می بینم، رفتن مردم را به سوی بهشت و جهنّم مشاهده می کنم، با تماشای این حقایق روزم به روزه می گذرد و شبم به بیداری، در آنچه هستم، از عبادت و عمل به چشم نمی آید؛ زیرا معلمم در برابر ثواب حق بسیار کم است. (منبع: پایگاه عرفان)

آموختن در سنین کهولت

نوشته اند که ارسطا طاليس بعد از هفتاد سال، برپت زدند می آموخت. شاگردان وی را ملامت و سرزنش کردند که: شرم ندارم که با موی سفید برپت زدند می آموزی؟ ارسطا طاليس گفت: شرم آن گاه دارم که: در میان جمعی باشم که ایشان می دانند و من ندانم و شک نیست که بر جهت جهل کسی راضی نباشد. ارسطا طاليس گفته است: طالب العلم كالغائص فی البحر لا یصل الجواهر الکریمة الا بالمخاطرة العظيمة. جوینده دانش چون غواصی است در دریاها که به دست نیارد گوهرهای گرانبهای را جز با مخاطره و زحمت طاقت فرسا. (پاسدار اسلام بهمن ۱۳۷۲ شماره ۸۲)

اشعار علم و عمل

نیست از بهر آسمان ازل - نردبان پایه به ز علم و عمل
 علم باشد دلیل نعمت و ناز - خنک آنرا که علم شد دمساز
 علم خوان گر ز آدمی ست رگی - زان که شد خاص شه به علم سگی
 ننگ دارد بسی به جان و به دل - سگ عالم ز آدمی جاهل
 کار بی علم تخم در شور است - علم بیکار زنده در گور است
 کار بی علم بار و بر ندهد - تخم بی مغز چون ثمر ندهد
 حجت ایزدی است در گردن - خواندن علم و کار ناکردن
 آنچه دانسته ای بکار در آر - خواندن علم جوی از پی کار
 تا تو در علم با عمل نرسی - عالمی فاضلی ولی نه کسی
 علم در مزبله فرو ناید - که قدم با حدث نمی پاید
 چند از این ترهات محتالی - چشمها درد و لاف کحالی
 دانش آن خوبتر ز بهر بسیج - که بدانی که می ندانی هیچ

چو صاحب سخن زنده باشد سخن - به نزد همه رایگانی بود
 یکی از بود طعنه در لفظ او - یکی را سخن در معانی بود
 چو صاحب سخن مرد آنگه سخن - به از گوهر و زر کانی بود
 زهی حالت خوب مرد سخن - که مرگش به از زندگانی بود
 (سرمایه سخن ج ۱ ص ۴۳۳)

علم و دانش کسب بنما ای پسر - کاو تو را باشد همیشه راهبر
 در خصوص علم صدها گفته است - از زبان خالق و خیر البشر
 گفت از گهوازه تا ماوای گور - تا توانی کسب کن علم و هنر
 با سلاح علم از هر فتنه ای - می کند عالم به آسانی گذر
 وقت مردن از تو می گردد جدا - هر چه داری ملک و مال و سیم وزر
 لیک علم است و عمل همراه تو - توشه راه و رفیقان سفر
 درس خوان و سعی بنما کار کن - تا به خود باشی همیشه مفتخر
 جاهلان در جامعه بی ارزشند - می کند جاهل به جای خیر شر
 ارزش انسان به علم است و عمل - ورنه او باشد ز هر حیوان بتر

گر حسینی را نشد توفیق علم - نیست تقصیرش که بودی در بدر

مگو تا بگویند شکر هزار - چو خود گفתי از کس توفه مدار
بزرگان نکردند در خود نگاه - خدا بینی از خویشان بین خواه
پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست - که پنداشت چون بسته مغزی در اوست

گر راه را ز چاه شناسند رهروان - از پرتو هدایت آل محمد است
آیت اگر ز آل محمد طالب کنند - دانش بزرگ آیت آل محمد است
روزی رسان خداست ولیکن کلید رزق - در کف با کفایت آل محمد است .
کسب رضای حق بعمل ممکن است لیک - شرط عمل ولایت آل محمد است

عالم اندر میان جاهل را - مثلی گفته اند صدیقان
شاهدی در میان کوران است - مصحفی در سرای زندیقان
علم خوان گرت ز آدمست رگی - زانکه شد خاص حق به علم سگی
ننگ دارد بسی بطوع و به دل - سگ عالم به آدم جاهل
(سنائی)

کسی است زنده که از فضل جامه ای پوشد - نه آنکه هیچ نیرزد اگر شود عریان
چو آب و رنگ به چهره ز علم نیست چه سود - ز رنگ جامه زریفت و زیور رخشان
برای گردنت و دست زن نکو پروین - سزاست گوهر دانش نه گوهر الوان
(پروین)

ز دانش در بی نیازی بجوی - اگر چه از آن سختی آید بروی
بیاموز و بشنو ز هر دانشی - که یابی ز هر دانشی رامشی
تمتعی که من از فضل در جهان بردم - همان جفای پدر بود و سیلی استاد
پیرس هر چه ندانی که ذل پرسیدن - دلیل راه تو باشد به عز دانائی
(سعدی)

درخت این جهان را نزد دانا - خردمند است بار و بی خرد خار

نعمت نطق و بیان برای عالم

شرح جمله عالمِ ناطق، گفتاری درباب دانشمندی که علم خود را بیان کند

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ، قَوَامُ الدِّينِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ، عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٌ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ، فَاذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا تَخَلَّ الْغَنَى بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ. (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲، مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۵۴)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوَامُ الدِّينِ بِأَرْبَعَةٍ بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ وَبِعَنِي لَا يَبْخُلُ بِفَضْلِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ وَبِفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَبِجَاهِلٍ لَا يَتَكَبَّرُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَبَخَلَ الْغَنَى بِمَالِهِ وَبَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَاسْتَكْبَرَ الْجَاهِلُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ رَجَعَتِ الدُّنْيَا إِلَى وَرَائِهَا الْفَهْقَرَى فَلَا تَعْرِئُكُمْ كَثْرَةُ الْمَسَاجِدِ وَأَجْسَادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ الْعَيْشُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَقَالَ خَالِطُوهُمْ بِالْبِرَّانِيَةِ يَعْنِي فِي الظَّاهِرِ وَخَالِفُوهُمْ فِي الْبَاطِنِ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَهُوَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَانْتَظِرُوا مَعَ ذَلِكَ الْفَرَجَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (خصال شیخ صدوق)

دریک حدیث دارد عالمِ مُسْتَعْمِلِ عِلْمَهُ ودر حدیث دیگر دارد بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ. دانشمند گویا که بدانش خویش عمل کند. عالم ناطق کسی است که با نطق و بیان شیوای خود ارشادکند، موعظه کند، نصیحت کند، امر به معروف و نهی از منکر کند، ابلاغ رسالات الله کند، احکام الهی را به مردم منتقل کند، حلال و حرام را برای مردم روشن کند، مسائل مبتلا به مردم را بگوید، و...

بیان نعمت خدادادی است

بیان نعمت خدادادی است که: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید؛ پس از آن که انسان را آفریدم به وی سخن گفتن آموختم: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ [الرحمن، ۳، ۴] انسان را آفرید، و به او «بیان» آموخت.

«بیان» یعنی ظاهر و روشن کردن. [مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، ج ۱۶، ص ۷۰، تهران، مرکز نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰ش]

راغب در مفردات می‌گوید: «بیان» به معنای کشف از چیزی است و اعم از نطق است؛ زیرا نطق مختص انسان است. [راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق، داودی، صفوان عدنان، ص ۱۵۶، دمشق، بیروت، دارالقلم، الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق]

با توجه به این معنا، مفسران نظریات متفاوتی را در ارتباط با مقصود این آیه بیان کرده‌اند؛ مانند:

۱. مقصود از تعلیم بیان، همان سخن گفتن با زبان است. انسان مکنونات ضمیر خویش را؛ امور پنهانی که در لندرونش وجود دارد، برای دیگران آشکار می‌کند و دیگران برای او آشکار می‌کنند. [مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۷، ص ۳۲، تهران، صدرا، ۱۳۸۱ ش]
۲. یعنی نام‌های هر چیزی را به انسان آموخت. [ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۷۷، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق، حکمت، علی اصغر، ج ۹، ص ۴۰۶، تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ ش]
۳. نام‌های هر چیز و لغات گوناگون را به انسان آموخت. [طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه، بلاغی، محمد جواد، ج ۹، ص ۲۹۹، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش]
۴. راه هدایت و گمراهی را به وی آموخت. [سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۱۴، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق]
۵. خداوند آنچه از معارف دین و دنیا، از حلال و حرام، معیشت و زندگی، منطق و... را که مورد نیاز انسان است، به وی آموخت؛ دلیل این معنا آن است که این لفظ را به صورت مطلق آورده است. [طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۷، ص ۶۷، بیروت، دار المعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق]
۶. «بیان» از نظر لغت معنای گسترده دارد، و به هر چیزی گفته می‌شود که آشکار کننده چیزی باشد. بنابر این نه فقط نطق و سخن را شامل می‌شود که حتی نوشتن، انواع استدلالات عقلی و منطقی که مبین مسائل مختلف و پیچیده است، همه در مفهوم بیان جمع است، هر چند شاخص این مجموعه همان سخن گفتن است. [مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹۹، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش]
۷. با توجه به اهمیت بیان در زندگی بشر و با عنایت به این که کلمه بیان در آیه مورد بحث به معنای پرده‌برداری از هر چیز است، منظور از بیان در این جا کلامی است که از آنچه در ضمیر وجود دارد پرده برمی‌دارد؛ لذا از عظیم‌ترین نعمت‌های الهی است، و تعلیم آن نیز از بزرگ‌ترین عنایات خدایی به انسان‌ها است؛ لذا کلام، صرف آواز نیست که ما آن را با به کار بردن ریه و نای و تارهای صوتی و حلقوم از خود سر دهیم. همان‌طور که حیوانات از خود سر می‌دهند. همچنین صرف تنوع دادن به صوتی که از حلقوم بیرون می‌آید نیست که در نتیجه فرق ما با سایر حیوانات این باشد که ما می‌توانیم از حلقوم خود صدا در آورده، و در فضای دهان آن را تکه تکه نموده به اشکال مختلف در آوریم. بلکه انسان با الهامی طبیعی که موهبتی است از ناحیه خدای سبحان، با یکی از این صوت‌های تکیه‌دار بر مخرج دهان که آن را حرف می‌نامند، و یا با چند حرف از این حروف که با هم

ترکیب می‌کند، علامتی درست می‌کند که آن علامت به مفهومی از مفاهیم اشاره دارد، و به این وسیله آنچه از حس شنونده و ادراکش غایب است را برای او مجسم می‌سازد، و شنونده می‌تواند تمامی اوضاع عالم مشهود - چه روشن و درشت آن و چه باریک و دقیقش، چه موجودش و چه معدومش، چه گذشته‌اش و چه آینده‌اش - را در ذهن خود احضار کند، و پس از حضور مفاهیم به هر وضعی از اوضاع، معانی غیر محسوس را محسوس جلوه می‌دهد، به عبارت دیگر؛ یعنی گوینده با صدایی که از خود در می‌آورد، با حروف ترکیب نیافته و ترکیب یافته‌اش تمامی اینها را که بیان شد در ذهن شنونده خود حاضر می‌سازد، و در پیش چشم دلش مجسم می‌سازد، به طوری که گویی - هم اعیان آنها را و هم معانی آنها را - می‌بیند.

نقش این نعمت (سخن گفتن) در زندگی انسان نیاز به توضیح ندارد؛ چرا که همه می‌دانیم زندگی آدمیان اجتماعی و مدنی است، و این زندگی در آغاز پیدایش بشر صورت نگرفت، و به ترقی و تکامل امروزش نرسید، مگر از همین راه که برای هر چیزی نامی نهاد، و بدین وسیله باب تفهیم و تفهم را به روی خود گشود، و اگر این نبود هیچ فرقی میان او و حیوان بی‌زبان نبود، زندگی او نیز مانند حیوانات جامد و راکد می‌ماند.

بهترین و قوی‌ترین دلیل بر این که الهام الهی بشر را به سوی بیان هدایت نموده، و این که مسئله بیان و سخن گفتن ریشه در اصل خلقت دارد، اختلاف لغت‌ها و زبان‌ها در امت‌های مختلف و حتی طوایف مختلف از یک امت است؛ زیرا می‌بینیم که اختلاف امت‌ها و طوایف در خصایص روحی و اخلاق نفسانی و نیز اختلاف آنان به حسب مناطق طبیعی که در آن زندگی می‌کنند اثر مستقیم در اختلاف زبان‌هایشان دارد، همچنان که قرآن کریم به این نعمت بزرگ اشاره نموده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافُ اللِّسَنِيَّكُمْ وَاللَّوَانِيَّكُمْ»؛ [روم، ۲۲] و از نشانه‌های قدرت او است آفرینش آسمان‌ها و زمین، و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های‌تان.

روشن است که منظور از این که فرمود: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»، این نیست که خدای سبحان لغات را برای بشر وضع کرده، و سپس به وسیله وحی به پیامبری از پیامبران و یا به وسیله الهام به همه مردم، آن لغات را به بشر تعلیم داده باشد؛ به دلیل آن که خود انسان بدان جهت که به حکم اضطرار در ظرف اجتماع قرار گرفت طبعاً به اختراع (اعتباری) تفهیم و تفهم، وادار شد، نخست با اشاره و سپس با صدا و در آخر با وضع لغات یعنی قرارداد دسته جمعی به این مهم خود پرداخت، و این همان تکلم و نطق است که گفتیم اجتماع مدنی بشر بدون آن تمام نمی‌شد.

علاوه بر این فعل خدای تعالی عبارت است از تکوین و ایجاد، و قهراً شامل امور اعتباری نمی‌شود؛ زیرا امور اعتباری عبارت است از قرارداد دسته جمعی. و این امر اعتباری حقیقت خارجی ندارد، تا خلقت و تکوین خدای تعالی شامل آن نیز شده باشد و بگوییم زبان‌های مختلف را خدا خلق کرده

است. آنچه خدا خلق کرده انسان و فطرت او است، فطرتی که او را به تشکیل اجتماع مدنی، و سپس به وضع لغات واداشت، و او را به این معنا رهنمون شد که الفاظی را علامت معانی قرار دهد، به طوری که وقتی فلان کلمه را به شنونده القا می کند ذهن شنونده منتقل به فلان معنا شود. نظیر این که گوینده خود معنا را به او نشان داده باشد. همچنین او را رهنمون شد به این که اشکال مخصوصی از خط را علامت آن الفاظ قرار دهد، پس خط خود مکمل غرض کلام است، و کلام را ممثل می سازد، همان طور که کلام معنا را مجسم می ساخت. [طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۹۵ - ۹۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق؛ طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه، موسوی همدانی، سید محمد باقر، ج ۱۹، ص ۱۵۷ - ۱۵۹، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش]

۷. البته روایاتی نیز وجود دارند که ناظر به برخی بطون این آیه هستند، مانند: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَّمَهُ بَيَانَ كُلِّ شَيْءٍ مِمَّا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ»؛ [صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، محقق، مصحح، کوچه باغی، محسن بن عباسعلی، ج ۱، ص ۵۰۶، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق]

منظور از این آیه، وجود مقدس امام علی (ع) است که خداوند بیان آنچه مورد نیاز مردم است را به وی آموخت. طبیعی است که این روایت ناظر به یکی از کامل ترین مصادیق آیه بوده و بر همین اساس، به شمول آیه نسبت به دیگر انسان ها ضروری وارد نخواهد کرد.

سخن گفتن در آیات قرآن

اعراض از لغو درسختن گفتن

مومنان کسانی هستند که از لغو اعراض و دوری می کند و روشن است که آیه منحصر در رفتار لغو و بیهوده نیست بلکه شامل گفتار لغو هم می شود «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» در حقیقت لغو همان گونه که بعضی از مفسرین گفته اند هر گفتار و عمل است که فایده قابل ملاحظه این داشته باشد.

نرمش درگفتار

برای نفوذ و تأثیر بر افراد باید به نرمی سخن گفت تا مخاطب احساس کند که گوینده قصد خیرخواهی دارد نه دشمنی و عداوت. قرآن کریم در اهمیت این اصل مهم به حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام می فرماید: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»؛ به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، اما به نرمی سخن گویند شاید متذکر شود و یا از خداوند بترسد.

نیک بودن گفتار

از معیارهای سخن ارزشی آن است که نیک و پسندیده باشد و به همین خاطر دستور داده شده است که با یتیمان سخن نیک و پسندیده بگویید «و سخن شایسته به آن ها بگویید».

گفتن بهترین سخن

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ به بندگانم بگو سخنی بگویید که بهترین باشد .

انصاف در گفتار

«وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»؛ زمانی که سخن می گوئید، رعایت عدالت در گفتار را بکنید.

بلیغ و رسا بودن گفتار

«وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»؛ و آن ها را اندرز ده و با بیانی رسا نتایج اعمال شان را به آن ها گوشزد کن. بلاغت در لغت به معنای وصول و انتها است و در اصطلاح عبارت است از مطابقت کلام با مقتضای حال و مقام .

مهربانی و تواضع و نرمی در گفتار

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» و از روی مهربانی و لطف، بال تواضع خویش را برای آنان فرود آور و بگو: پروردگارا! بر آن دو رحمت آور، همان گونه که مرا در کودکی تربیت کردند.

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»

و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هر گاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو! (اسراء، ۲۳)

«وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا»

و هر گاه از آنان [مستمندان] روی برتابی، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو! (اسراء، ۲۸)

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»

اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد! (طه، ۴۴)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید. (احزاب، ۷۰)

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم؟!» (فصلت، ۳۳)

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ»

گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت‌های آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است و خداوند، بی نیاز و بردبار است. (بقره، ۲۶۳)

«طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ»

(ولی) اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا در آیند) برای آنها بهتر می باشد! (محمد، ۲۱)

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»

و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک بگویید. (بقره، ۸۳)

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا»

ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید! (احزاب، ۳۲)

«وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»

اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید و از آن، به آنها روزی دهید! و لباس بر آنان بپوشانید و با آنها سخن شایسته بگویید! (نساء، ۵)

«وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»

و اگر به هنگام تقسیم (ارث)، خویشاوندان (و طبقه‌ای که ارث نمی‌برند) و یتیمان و مستمندان، حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید! و با آنان به طور شایسته سخن بگویید! (نساء، ۸)

«وَ لِيُخْشَى الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»

کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند. (نساء، ۹)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عَظِيمٌ وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»

آنها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند، می‌داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن! و آنها را اندرز ده! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما! (نساء، ۶۳)
(منبع: پایگاه پرسمان قرآن)

نقش کلیدی زبان در فرهنگ قرآن و احادیث

(الف) اهمیت زبان و بیان در قرآن

خداوند متعال در سوره الرحمن، نعمت‌های بسیاری را که به انسان بخشیده یادآوری می‌کند که بالاترین این نعمت‌ها پس از آموختن قرآن و آفرینش انسان، آموختن بیان است: الرَّحْمَنُ؛ عَلَّمَ الْقُرْآنَ؛ خَلَقَ الْإِنْسَانَ؛ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. (الرحمن: ۱ - ۴) خداوند رحمان، قرآن آموخت، انسان را آفرید و به او «بیان» را تعلیم کرد.

علامه طباطبائی رحمه الله درباره چگونگی آموختن بیان در تفسیر آیه «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» می‌گوید:

در این جا منظور از بیان کلامی است که ضمیر و باطن انسان را آشکار می‌کند.

منظور از تعلیم بیان این نیست که خداوند لغت‌ها را برای بشر وضع کرده باشد و سپس به وسیله پیامبران به بشر تعلیم داده باشد؛

این خود انسان بود که با قرارداد دسته جمعی به این مهم پرداخت، بلکه خداوند به واسطه فطرتی که در او به ودیعه نهاده است، او را به تشکیل زندگی اجتماعی و مدنی و سپس به وضع لغت واداشت و این چنین الهام الهی، بشر را به سوی بیان هدایت فرمود و زندگی انسان از راه کلام و بیان به تکامل و پیشرفت رسانید. به واسطه آن راه فهماندن و فهمیدن بر روی بشر گشوده شد.

اگر این نعمت الهی نبود، هیچ فرقی میان او و حیوان نبود و زندگی انسان مانند حیوانات ایستا می‌ماند. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۹۹ با گزینش)

بنابراین، با توجه به نعمت بیان که در زبان انسان متجلی می‌شود، به نقش مهمی که زبان در خوش بختی و بدبختی انسان دارد می‌توان پی برد.

تبیین اصول عقاید، تحقق بخشیدن به احکام شرعی مانند آموزش‌های علمی و دینی، امر به معروف و نهی از منکر، ذکرهای واجب در نماز و حج و...، شهادت‌ها و بر طرف کردن اختلاف‌ها و درگیری‌ها نقش زبان را نشان می‌دهد.

شایسته است انسان حق این نعمت الهی را به جای آورد و در گفتار خود اندیشه کند و بی پروا لب به سخن نگشاید؛

زیرا قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛ سپس در همان روز است که از نعمت [روی زمین] پرسیده خواهید شد». (تکاثر: ۸)

امام سجاد علیه السلام درباره ادای حق نعمت بیان و زبان می فرماید: حق اللسان اکرامه عن الخنا و تعویده الخیر و ترک الفضول التي لا فائدة لها، و البر بالناس و حسن القول فیهم. (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۶) حق زبان گرامی داشتن آن از دشنام است و عادت دادن آن به گفتار نیک و پرهیز از زیاده گویی بی فایده و نیکی به مردم و خوش سخنی در میان آنان است.

ب) زبان، کلید خیر و شر

از امام باقر علیه السلام درباره نقش کلیدی زبان چنین رسیده است: کان ابوذر یقول: یا مبتغی العلم انّ هذا اللسان مفتاح خیر و مفتاح شرّ، فاختم علی لسانک كما تختتم علی ذهبک و ورقک. (۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷۱، ص ۳۰۱) ابوذر می گفت: ای دانش جو این زبان کلید خیر و شرّ است؛ پس زیانت را آن گاه که کلید شر باشد، محافظت کن؛ هم چنان که از طلا و نقره نگهداری می کنی.

در حدیث های دیگری، معیار خیر و شر بودن کلام، معین شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: فَرِّزْ کلامک و اعرضه علی العقل و المعرفة فان کان لله فتکلم به و ان کان غیر ذلك فالسکوت خیر منه. (مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق علیه السلام، برگردان و شرح: حسن مصطفوی، ص ۱۹۰، باب ۴۶؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۵)

... پس سخنت را بسنج و بر عقل و معرفت عرضه دار. پس اگر برای خدا و در راه خدا بود، به آن تکلم کن و اگر غیر از آن باشد، سکوت بهتر است.

هم چنین حضرت علی علیه السلام می فرماید: انّ لسان المؤمن من وراء قلبه و ان قلب المنافق من وراء لسانه لان المؤمن اذا اراد ان یتکلم بکلام تدبره فی نفسه فان کان خیرا ابداه و ان کان شرا واره و ان المنافق یتکلم بما اتی علی لسانه لا یدری ماذا له و ماذا علیه. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶)

زبان مؤمن پشت قلب اوست و قلب منافق در پشت زبانش؛ زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید با خودش می اندیشد، آن گاه اگر خیر باشد آشکار می کند و چنان چه ناپسند باشد، پنهانش می دارد، ولی منافق آن چه بر زبانش آمد می گوید، نمی اندیشد که کدام به سود و کدام به زیان اوست.

با بررسی و مقایسه این دو حدیث روشن می شود که این دو، از حیث تعبیر متفاوت و از حیث معنی یکی هستند.

برای نمونه، در حدیث نخست تعبیر «زِنْ کلامک» و در حدیث دوم تعبیر «تَدَبَّرْه فی نفسه» آمده است که منظور از این دو تعبیر، سنجش گفتار و ژرف نگری در بیان است.

نکته مهمی که در این دو حدیث به چشم می خورد، هماهنگی و رابطه تنگاتنگ میان زبان و عقل و اندیشه است.

این نوع هماهنگی را در رفتار و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام می توان دید.

قرآن در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ... (آل عمران: ۱۵۹) از پرتو رحمت الهی در برابر آن ها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگ دل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. این آیه هم خشونت در کلام (فَظًّا) و هم سنگ دلی (غلیظ القلب) را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نفی می کند.

این چنین، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پرتو رحمت الهی دارای منشی بزرگوار می باشد. (نک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، ۵ مجلد، ج ۱، ص ۵۲۶؛ تفسیر نمونه، زیر نظر: ناصر مکارم شیرازی، ۲۷ مجلد، ج ۳، ص ۱۴۱ - قلم، ۴: «انک لعلی خلق عظیم؛ تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه ای هستی»)

(ج) اختلاف زبان با نهاد آدمی

گاهی هماهنگی و موازنه میان بیان و اندیشه به هم می خورد؛

یعنی زبان از اظهار آن چه در درون است، خودداری می ورزد و بر خلاف واقعیت درونی گزارش می دهد؛

انسان با پوشاندن اندیشه یا در جهت ثبات حق است و یا در باطل پافشاری می کند. قرآن رفتار گروه نخست را اجازه می دهد و می فرماید: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيْمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (نحل: ۱۰۶) کسانی که پس از ایمان آوردن کافر شوند، به جز آن ها که زیر فشار واقع شده اند، در حالی که قلبشان آرام به ایمان است، آری آن ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا و عذاب عظیمی در انتظار آن ها است.

قرآن رفتار گروه دوم را «يقولون بافواههم ما ليس في قلوبهم» (آل عمران: ۱۶۷) دروغ معرفی کرده می فرماید: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ. (منافقون: ۱) هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، می گویند ما شهادت می دهیم که حتماً تو رسول خدایی - خداوند می داند که تو به یقین رسول او هستی - ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند.

قصد منافقین خبر دادن از رسالت الهی پیامبر نبود و این که چگونه خداوند متعال نسبت دروغ به آنان می دهد در حالی که، خبر آنان درست بود،

باید گفت که نسبت دروغ به منافقان به خاطر اعتقاد نداشتن آنان به گفتار و گواهی خودشان است. در واقع، چون گوینده بر خلاف باور درونی خود اقرار به شهادت می کند، دروغ شمرده می شود. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۹۱؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۹۱)

(د) نقش زبان در قرآن

برای نمونه یابی نقش زبان در قرآن، بررسی آیه به آیه قرآن برای رسیدن به هدف مورد نظر لازم است. در مرحله بعد، بررسی موضوعی مسأله در قصه ها و احکام تشریعی، امر و نهی ها و پند و اندرزهای قرآنی باید صورت گیرد. در مواردی که زبان و بیان نقش اساسی دارد، باید نمونه های آموزنده به دقت بررسی شوند.

امام صادق علیه السلام از امام علی علیه السلام در مورد کارایی زبان حدیثی نقل می کنند که بسیار آموزنده است.

امام علی علیه السلام می فرماید: ان فی الانسان عشر خصال یظهرها لسانه: شاهد یخبر عن الضمیر و حاکم یفصل بین الخطاب و ناطق یردّ به الجواب و شافع یدرک به الحاجة و واصف یعرف به الاشیاء و امیر یأمر بالحسن و واعظ ینهی عن القبیح و معز تسکن به الاحزان و حاضر تجلّی به الضغائن و مونق تلذذ به الاسماع. (الروضة من الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی، تصحیح: علی اکبر غفاری، ص ۲۰؛ میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، ۱۰ مجلد، ج ۸، ص ۴۹۲)

ده ویژگی در انسان است که زبان آن را آشکار می کند: گواهی که از باطن خبر می دهد؛ داوری که گفت و گوی دو طرف دعوا را پایان می بخشد؛ سخن گویی که با آن پاسخ داده می شود؛ واسطه گری که نیاز با آن برآورده می شود؛ توصیف گری که اشیا به واسطه آن شناخته می شود؛ فرماندهی که به نیکی فرمان می دهد؛ اندرزگویی که از زشتی بر حذر می دارد؛ تسلی بخشی که اندوه ها با آن التیام می یابد؛ موجودی که با آن کینه ها زدوده می شود و شگفت آوری که گوش ها به واسطه آن لذت می برند.

براساس این معیار و با توجه به چند نمونه، نقش زبان را بررسی می کنیم.

۱ - ذکر بسم الله هنگام ذبح

یکی از شرایط حلال بودن گوشت حیوان، نام خدا به زبان آوردن در هنگام آن است. در غیر این صورت، فسق و خارج شدن از راه و رسم بندگی و فرمان برداری خدا شمرده می شود. ذکر خدا در هنگام ذبح، نشان دهنده توحید و یگانه پرستی و اعتقاد به خداوند است.

این کار، واکنشی در برابر قربانی های مشرکان برای بت ها و ذکر نام بت ها هنگام ذبح حیواناتشان بوده است. در واقع، برای برچیده شدن آثار شرک و تثبیت یکتا پرستی صورت گرفته است؛ (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، صص ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۷۸؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۳؛ التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، وهبة الزحیلی، ۳۲ مجلد، ج ۸، ص ۲۰)

این عمل زبانی به عنوان گواهی است که از باطن خبر می دهد.

قرآن درباره ذکر نام خدا در هنگام ذبح می‌فرماید: وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ... (انعام: ۱۲۱) از آن‌چه نام خدا بر آن برده نشده نخورید و این کار گناه است. (نک: آیات ۱۱۸ و ۱۴۵ همین سوره)

۲- زبان و نقش داوری

از وظایف‌های زبان حل و فصل درگیری‌هاست که نمونه بارز آن را می‌توان در مسأله لعان دید. هنگامی که آیه قذف «و الذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدۃ و لا تقبلوا لهم شهادۃ ابدًا و اولئک هم الفاسقون؛ و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد بر ادعای خود نمی‌آورند، آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنید. شهادتشان را هرگز نپذیرید و آن‌ها فاسقاند» نازل شد، حوادثی رخ داد که مردم در تنگنا قرار گرفتند.

از این رو، خداوند آیه لعان را برای پایان بخشیدن مشکلات مردم نازل کرد. (اسباب النزول، سید محمدباقر حجتی، ص ۱۰۴ به بعد)

این آیه می‌فرماید: کسانی که همسران خود را متهم (به عمل منافی عفت) می‌کنند و گواهی‌های جز خودشان ندارند، هر يك از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راست‌گویان است و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ‌گویان باشد! آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند. به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که مرد (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغ‌گویان باشد! در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راست‌گویان باشد! (نور: ۷-۹)

با توجه به آیات مربوط به لعان و با حکمی که خداوند مقرر فرمود، حد قذف از همسر و حد زنا از زن برداشته می‌شود و این منوط به اقرار زبانی است و عمل زبان به عنوان پایان این ماجرا می‌باشد؛ یعنی داوری است که درگیری دو طرف دعوا را پایان می‌بخشد.

۳- زبان و از هم پاشیدن خانواده

از باورهای نادرست عصر جاهلیت، مسأله ظهار (مجادله، ۱ - ۴) بود؛ وقتی که مرد از همسرش ناراحت می‌شد و می‌خواست او را در تنگنا قرار دهد، عبارت «أَنْتِ عَلَى كَظْهَرِ أُمِّي؛ تو نسبت به من همچون مادرم هستی» را بر زبان جاری می‌کرد. با گفتن این عبارت، از آن پس، زن از شوهرش جدا می‌گشت و حتی دیگر نمی‌توانست همسر دیگری برگزیند. قرآن کریم این رفتار آنان را زشت و ناپسند و دروغین و غیر واقعی بر شمرد و با تعیین کفاره بر این عقیده باطل خط بطلان کشید. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۴۷؛ اسباب النزول، ص ۷۶ به بعد)

بنابراین، به زبان راندن واژه‌های ناهنجار و خلاف واقع که از عقیده باطل سرچشمه می‌گیرد، از ویژگی‌های زبان است.

۴ - زبان و شفاعت و نجات جان

پس از این که مادر موسی به فرمان خداوند او را در دریا نهاد، مأموران فرعون او را از آب گرفتند و با نشانه‌هایی که در نوزاد دیدند، دریافتند که این همان نوزاد از بنی اسرائیل است و تخت و تاج فرعون را به هم خواهد زد. از این رو، تصمیم به قتل او گرفتند. در این میان، همسر فرعون (آسیه) رو به همسرش کرد و با بیانی همراه با عاطفه و نرمی، عواطف او را تحریک کرد که او نور چشم من و شماست. او را نکشیم و به فرزندی برگزینیم. فرعون مکثی کرد. فوراً آسیه استدلالی متین آورد که «عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولداً؛ شاید برای ما مفید باشد و یا او را پسر خود برگزینیم». (قصص: ۹) با این روش آنان را از تصمیمشان منصرف ساخت. با این شفاعت همسر فرعون، حضرت موسی علیه‌السلام از مرگ نجات یافت. (التفسیر المنیر، ج ۲۰، ص ۶۹؛ تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۹؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، صص ۱۱ و ۱۲)

۵ - زبان و حبط اعمال

قرآن حتی به زیر و بم صداها آرام و بلند حرف زدن دقت می‌کند و ما را به مسایلی آگاه می‌کند که پیش‌تر، از آن‌ها آگاهی نداشتیم. قرآن بلند کردن صدا را از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بلند سخن گفتن را در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم موجب باطل شدن اعمال می‌داند. حال چه با قصد توهین و چه به عنوان بی‌ادبی باشد، در هر صورت موجب حبط اعمال می‌شود. یا أیہا الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجہر بعضکم لبعض أن تحبط أعمالکم و أنتم لا تعلمون. (حجرات: ۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (داد و فریاد نکنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند. مبدا اعمال شما نابود گردد؛ در حالی که نمی‌دانید! (مجمع البیان فی التفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۳۰؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۳۱۲؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، صص ۱۳۸ و ۱۳۹)

۶ - زبان و خطر سقوط در پرتگاه‌ها

از ویژگی‌های قرآن، ژرف نگری در هر موضوعی و پی آمدهای آن است. قرآن نرمش و فروتنی در سخن را برای زنان در برخورد با مردان موجب سوء استفاده و طمع افرادی می‌داند که در دل مرض شهوت و فسق و فجور دارند که با این گونه سخن گویی زمینه ورود به تباهی و فساد برای هر دو گروه فراهم می‌شود. از این رو، می‌فرماید: یا نساء النبی لستن کأحد من النساء إن اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً. (احزاب: ۳۲) ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان

معمولی نیستید؛ اگر تقوی پیشه کنید. بنابراین، به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید.

۷ - زبان و پیام رسانی

حضرت موسی علیه السلام برای رساندن رسالت الهی به فرعون، افزون بر سعه صدر و آسانی مشکلات در انجام رسالت، قدرت بیان و گره‌گشایی زبان را از خداوند خواستار می‌شود تا با سعه صدر و مدد الهی و قدرت بیان، بتواند پیام الهی را به فرعون که ادعای «رب اعلائی» می‌کرد، برساند!

اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. (طه: ۲۴ - ۲۸)

برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است! عرض کرد پروردگارا سینه مرا گشاده دار! کار مرا بر من آسان گردان و گره از زبانی بگشا تا سخنان مرا بفهمند.

۸ - زبان و ابزار تعلیم و تعلّم

به واسطه کلام و بیان انسان‌ها در فهماندن و فهمیدن نقش ایفا می‌کنند.

اگر این نعمت الهی نبود هیچ فرقی میان انسان و حیوان نبود و زندگی انسان مانند حیوانات ایستا می‌ماند. (المیزان فی تفسیر القرآن، ص ۹۹، ذیل آیه «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ») (وبسایت فن بیان)

آداب سخن گفتن از منظر قرآن

یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند به بشر زبان و توانایی سخن گفتن است. بدون توان سخن گفتن آدمی ناتوان از ارتباط با دیگری و انتقال یافته‌ها و دانش‌های خویش است. توانایی سخن گفتن به انسان این امکان را می‌دهد که بتواند به سادگی و آسانی با دیگری ارتباط برقرار کرده و دانش و عواطف و احساسات خود را منتقل کند. نقش زبان و سخن گفتن در انسان تا آن اندازه است که برخی بر این باورند که انسان با سخن گفتن فکر می‌کند هر چند که این سخن‌گویی درونی است ولی شکلی از سخن گفتن است. متفکر و اندیشمندی که در گوشه‌ای نشسته است با سخن گفتن درونی تفکر می‌کند و می‌اندیشد. از این روست که برخی اندیشیدن را به معنای سخن گفتن دانسته‌اند و فلاسفه و علمای دانش منطق عنوان نطق و سخن گفتن را به معنا و مفهوم تفکر دانسته و از انسان عاقل و خردمند به ناطق تعبیر کرده و گفته‌اند؛ انسان حیوانی ناطق است. این گونه است که دانش منطق به معنا و مفهوم شیوه و روش تفکر و اندیشه است و کسی را منطقی می‌گویند که به روش و شیوه‌ای درست تفکر کند و به علم و دانش دست یابد. با این همه قرآن برای سخن گفتن به عللی آداب و نیز آفاتی را بیان می‌کند که هدف از بیان این آداب در حقیقت شیوه و روش درست اندیشیدن و سخن گفتن است و رهایی از آسیب‌ها و آفات فردی و اجتماعی آن است.

به ویژه سخن گفتن به شکل ظاهری و معمولی آن ارتباط تنگاتنگی با حوزه عمل اجتماعی انسان و روابط عمومی وی دارد. این نوشتار بر آن است تا راه های درست سخن گفتن و نیز آداب و آفات سخن گفتن را از منظر قرآن تبیین کند. البته قرآن افزون بر بیان خصوصیات و شیوه های بیان و سخن گفتن به مسایل دیگری چون محتوای سخن و پیام ها و مفاهیمی که گویندگان و سخن گویان با سخنان خویش به دیگری القا می کنند نیز توجه می دهد که این مسایل هر یک در جای خود بررسی می شود. در این جا هدف آن است تا تنها نقش ابزاری سخن برای انتقال مقاصد و مطالب بیان شود و آداب و آفات آن در روش و شیوه بیان گردد. مطلب را با هم از نظر می گذرانیم:

آداب سخن

سخن به معنا کلام، قول، گفتار، بیان و نطق آمده است. (لغت نامه دهخدا ج ۸ ص ۱۱۹۰۶) قرآن برای این که پیام و سخن آدمی تاثیر مثبت و درستی در مخاطب و شنونده به جا گذارد اموری را به عنوان آداب سخن بیان می کند که در این جا بدان ها اشاره می شود.

سلام و درود

یکی از آدابی که قرآن برای سخن گفتن بیان می کند شروع سخن با سلام و درود است. به این معنا که در آغاز سخن گفتن شخص مخاطب را عزیز و گرامی شمارد و با درود و سلام بر وی سخن خویش را آغاز کند. این گونه سخن گفتن موجب می شود تا شخص احساس آرامش کرده و به مخاطب اعتماد نماید. آغاز سخن با سلام به معنا و مفهوم آن است که شخص سخنی که بر زبان می آورد به قصد مهر و محبت است و عشق و علاقه خود را نسبت به شنونده این گونه القا می کند و عواطف و احساسات وی را برمی انگیزد. بی گمان ایجاد اعتماد در مخاطب نسبت به گوینده و تحریک عواطف و احساسات وی از گام های مهم در جلب توجه و اهتمام مخاطب به گوینده و پیامی است که گفته می شود. از آن جایی که هدف گوینده از سخن گفتن انتقال پیام به شنونده است می بایست نخست عواطف و احساسات پراکنده وی را به سوی خود جلب و متوجه سازد تا بتواند در مقام استماع و شنودگی قرار گیرد و همه هوش و حواس وی متوجه گوینده باشد. این زمانی ممکن است که عواطف و احساسات شنونده پیش از همه در اختیار گوینده قرار گیرد و برای تحقق این هدف سلام کردن می تواند احساسات و عواطف وی را برانگیزد و متوجه گوینده کند. این روشی است که فرشتگان در دیدارهای خویش با پیامبران داشتند و خداوند در آیات ۶۹ سوره هود و نیز ۵۱ و ۵۲ سوره حجر و هم چنین ۲۴ و ۲۵ سوره ذاریات بدان اشاره کرده است. تاثیر این شیوه برای جلب مخاطب تا آن اندازه است که خداوند در آیه ۵۴ سوره انعام از پیامبر (ص) می خواهد در ارتباط با مردم به ویژه مؤمنان از این شیوه بهره گیرد و پیش از آن که سخنی را به زبان آورد و پیامی را حتی

از سوی خداوند به گوش شنوندگان و دیدارکنندگان خود برساند با سلام آغاز کند و هرگاه مؤمنان به سوی وی آمدند با سلام شروع و آغاز کند.

روی خوش

دومین ادبی که قرآن برای سخن گوی بیان می کند بشاش بودن و روی خوش نشان دادن گوینده است. سلام گفتن بیان گر حالت درونی فرد است و گوینده که سلام می کند می کوشد تا آرامش و نشاط و بشاشیت خود را به نوعی به مخاطب منتقل کند و با واژگان احساسی عواطف شنونده را برانگیزد. از این روست که به نشاط و سرور وی توجه می دهد و برای تاثیرگذاری سخن از گوینده می خواهد که با روی خوش با مخاطب مواجه شود. این روشی بود که پیامبر همواره بدان عمل می کرد و تبسم هرگز از روی چهره وی محو نمی شد. آغاز کلام با خبر خوش

دلیل دیگری که برای لزوم بشاش و سرور در گوینده می توان یافت افزون بر آیات پیشین، ادب دیگری است که در سخن گفتن در آیات قرآنی بیان شده است. خداوند از جمله آداب سخن گفتن را آغاز کلام با اخبار خوش و بشارت می شمارد و از گوینده می خواهد اگر انذار و هشدار و یا خبر ناخوشی در میان است اول کلام خویش را با بشارت و مژده ای شروع کند تا عواطف و احساسات مخاطب و شنونده به سوی گوینده جلب و جذب شود. از این روست که در داستان فرشتگان و حضرت ابراهیم (ع) با آن که برای عذاب قوم لوط به زمین آمده بودند در دیداری که با آن حضرت داشتند نخست بشارت تولد کودکی برای ساره و ابراهیم (ع) را بیان می کنند و سپس به ماموریت خویش در ارتباط با عذاب قوم لوط می پردازند. (هود آیه ۶۹ به بعد و نیز ذاریات آیه ۲۴ تا ۳۱ و نیز حجر آیه ۵۱ به بعد)

لطافت و مهربانی

الرَّحْمَنُ [خدای] رَحْمَانٌ عَلَّمَ الْقُرْآنَ قرآن را یاد داد خَلَقَ الْإِنْسَانَ انسان را آفرید عَلَّمَهُ الْبَيَانَ به او بیان آموخت (سوره الرحمن آیه ۱ تا ۴)

از این آیات می توان به نتیجه رسید که صحبت کردن یکی از بزرگترین نعمت هایی است که خداوند به ما عنایت فرموده ، لذا ما باید از این نعمت الهی به درستی و آنگونه خداوند دستور داده استفاده کنیم.

أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (سوره طه آیه ۴۳) به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (سوره طه آیه ۴۴) و با او سخنی نرم گویید شاید که پند پذیرد یا بترسد.

خداوند در این آیات خطاب به حضرت موسی و هارون می فرماید: نزد فرعون بروید زیرا سرکشی کرده و با او به نرمی سخن بگویید شاید پند پذیرد! بنابراین اولین تکنیکی که خداوند در قرآن برای

صحبت کردنو معاشرت به ما می آموزد نرم و آرام سخن گفتن است زیرا که اینگونه سخن گفتن مخاطب را بیشتر متاثر می کند.

بنابراین در قدم اول بیاموزیم که در هنگام صحبت کردن با دیگران ار لحنی آرام استفاده کنیم و تند خوئی نکنیم.

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (سوره لقمان آیه ۱۹) و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازه بانگ خران است. از این آیه می توان دریافت که داد و فریاد کردن (اریده کشی) کاری بسیار زشت و ناپسند است و خداوند انسان را از این کار منع کرده است.

بنابراین در قدم دوم باید یاد بگیریم که هرگز صدایمان را بلند نکنیم زیرا این کار به حدی ناپسند است که خداوند آن دسته از افراد که چنین صفتی دارند را به الاغ تشبیه می کند. وَقُلْ لِّلْعِبَادِ يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (سوره اسراء آیه ۵۳) و به بندگانم بگو آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را بهم می زند زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

خداوند در این آیه از انسان می خواهد که به هنگام صحبت کردن از بهترین کلمات و واژه ها استفاده نماید حتی به هنگام عصبانیت.

بنابراین در قدم سوم باید بیاموزیم که همواره به هنگام صحبت کردن از کلماتی محترمانه استفاده نماییم.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ به راستی که مؤمنان رستگار شدند الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ همانان که در نمازشان فروتنند وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ و آنان که از بیهوده رویگردانند (مؤمنون ۱ تا ۳) خداوند در این آیه انسان را از به زبان آوردن لغویات باز می دارد. بنابراین باید همیشه به این نکته توجه داشته باشیم که هرگز نباید به هنگام صحبت کردن از کلمات لغو و بیهوده استفاده کنیم زیرا به مرور زمان زبانمان به این کلمات عادت می کند و در نتیجه شخصیتمان را زیر سوال می برد.

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود - پسته بی مغز چون لب و ا کند رسوا شود

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (سوره همزه آیه ۱) وای بر هر بدگوی عیبجویی.

خداوند در این آیه از انسان می خواهد هرگز از دیگران عیب جویی نکنیم و شخصیت دیگران را زیر سوال نبریم و عیب های دیگران را به رخشان نکشیم.

قدم چهارم این است که در صحبت کردن از لغویات بپرهیزیم.

همیشه باید به این نکته توجه داشته باشیم که حتی اگر مخاطب ما با ما بد صحبت کرد ما هرگز نباید مقابل به مثل کنیم بلکه باید با نرم صحبت کردن او را نیز آرام کنیم.

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (فرقان آیه ۶۳)

و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند.

وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (سوره فصلت آیه ۳۴) و نیکی با بدی یکسان نیست [بدی را] آنچه خود بهتر است دفع کن آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می گردد.

خداوند در این آیات می فرماید: بندگان خاص من کسانی هستند که با غرور و تکبر روی زمین راه نمی روند و اگر انسانی جاهل با او بد خلقی کند خشم خود را فرو برده و به ملایمت با او برخورد می کند.

کم گوی و گزیده گوی چون در - تا از سخت جهان شود پر

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي ، أَمَرَنِي رَبِّي بِالسَّخَاءِ وَ الْبِرِّ وَ نَهَانِي عَنِ الْبُخْلِ وَ الْجَفَاءِ وَ مَا شِئْتُ أَبْغِضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْبُخْلِ وَ سُوءِ الْخُلُقِ ، وَ إِنَّهُ لِيَفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يَفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسْلُ؛ من ادب آموخته خدا هستم و علی، ادب آموخته من است . پروردگارم مرا به سخاوت و نیکی کردن فرمان داد و از بخل و سختگیری باز داشت . در نزد خداوند عَزَّوَجَلَّ چیزی منفورتر از بخل و بد اخلاقی نیست . بد اخلاقی ، عمل را ضایع می کند ، آن سان که سرکه عسل را . « مکارم الاخلاق ، ص ۱ »

اثر کم سخن گفتن

قال علی علیه السلام: ان احببت سلامة نفسك و ستر معايك فاقبل كلامك و اكثر صمتك يتوفر فكرك و يستيز قلبك. «غرر الحکم / ۳۷۲۵» اگر سلامت نفس و وجودت و نیز پوشانده ماندن عیوبت را دوست داشتی گفتارت را کم کن و سکوتت را بسیار تا آنکه اندیشه ات بسیارودلت روشن شود و مردم از دست تو در امان باشند.

آداب سخن گفتن در قرآن:

سخن گفتن، همچون دیگر کارهای شرعی، ادب خاص خود را می طلبد که در این مختصر به آن می پردازیم و یادآور می شویم آنچه در این بحث مطرح می شود، عملی کردن آن مختص به گروهی خاص نمی باشد، بلکه عمومیت دارد و لازم است در رابطه با تمامی انسانها اعم از مرد و زن، مؤمن و کافر، بزرگسال و خردسال، دانا و نادان به اجرا درآید.

۱ - نیکو سخن گفتن و رعایت عفت کلام: در آیات مختلف قرآن کریم، خداوند متعال با پیامبران، ملائکه، مؤمنان، عموم مردم و حتی با کفار و مشرکان، ادب در کلام را کاملاً رعایت می کند. به مؤمنان نیز دستور می دهد با دیگران زیبا سخن گفته و از به زبان آوردن گفتار زشت و بی ادبانه

(حتی در مقابل کافران و ابلهان) دوری گزینند: «با مردم (به زبان) خوش سخن بگویند» و نیز می فرماید: «و به بندگانم بگو آنچه را که بهتر است بگویند، که شیطان میانشان را به هم می زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.»

۲- آهستگی در کلام: آهسته سخن گفتن از بهترین و زیباترین آداب گفتار و نشانه ادب است. قرآن کریم مسلمانان را به رعایت این خصلت بزرگ و با ارزش دعوت کرده و صدای افرادی که با فریاد سخن می گویند را به صدای درازگوش تشبیه نموده است: «[لقمان به فرزند خود گفت: ای پسر من] در راه رفتن خود میانه رو باش، و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازه بانگ درازگوشان است»

۳- پرهیز از بیهوده گویی: ادب اقتضای آن را دارد که گوینده در گفتار خود از سخنان لغو و بیهوده دوری نموده و کلمات شیوا و مفید را به زبان آورد.

بیهوده گویی یکی از اخلاق ناپسند است که ایزد منان دوری از آن را یکی از ویژگیهای مؤمنان برشمرده است: «[مؤمنان رستگار شدند] و آنان که از بیهوده روی گردانند». در قرآن کریم برای هر گفت و شنودی، نوع و شیوه ای خاص از گفتار توصیه شده، مانند قول حسن، قول معروف، قول کریم و استفاده از بعضی شیوه ها مانند مکالمه با صدای بلند، یا با ناز و کرشمه مورد نهی قرار گرفته است. ۴- استواری کلام: با پایه و اساس سخن گفتن را خداوند متعال به مؤمنان دستور می دهد و به آنان تأکید می کند که این گونه با یکدیگر سخن بگویند: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی از یکی از بزرگترین نعمتهایی که خداوند به انسان ارزانی داشته است، نعمت زبان و توانایی تکلم است. تا آنجا که خداوند خود در آیه چهارم سوره «الرحمن»، تعلیم نطق و بیان به انسان را به عنوان يك نعمت مهم، پس از مقام آفرینش وی با او یادآوری می کند و در آیات هشتم و نهم سوره مبارکه بلد می فرماید: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ؛ آیا به او دو چشم ندادیم؟ و زبانی و دو لب؟».

به باور نگارنده از میان معجزات انبیاء معجزه پیامبر اسلام (ص)، قرآن، که با عظمت ترین معجزه است، خود از سنخ کلام است و خود قرآن عظیم الشان، کلام خویش را به زیبایی، «بیان» معرفی می کند.

خداوند در آیه شریفه ۱۳۸ سوره مبارکه آل عمران می فرماید تدثیر این بیان آسمانی و خارق العاده تا بدانجا بوده است که کفار با شنیدن آن از شدت و شکوه و شگفتی از آن به سحر تعبیر می کردند. همچنین تأثیر کلام شیوا و فصیح تا بدانجاست که بر طبق نص صریح قرآن مجید از جمله اولین دعاها حضرت موسی (ع) پس از مبعوث شدن به رسالت همین امر بوده است، آن جا که می فرماید: «و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی؛ گره از زبانم بگشا تا سخنم را دریابند».

اما بعضی از آداب سخن گفتن:

عدم اهانت و تحقیر:

پیامبر (ص) در این زمینه می فرماید: خدای تعالی فرمود هر کس به یکی از دوستان من اهانت کند پس با من اعلان جنگ کرده است.

هم چنین می فرماید: هر کس یکی از بندگان مومن را خوار کند با من جنگ کرده است. (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۲)

خداوند نیز در قرآن می فرماید: انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا (همانا شما را به دو شکل مذکر و مونث آفریدیم و شما را به قبائل و شعبه شعبه کردیم تا یکدیگر را بشناسید).

هم چنین می فرماید: ان اکرمکم عندالله اتقاکم (گرامی ترین شما نزد خدا با تقوا ترین شماست).

یک مسلمان و مومن نباید خود را از هیچ کس حتی کافر برتر بداند.

چرا خود را از کافر برتر ندانیم؟ چون ممکن است کافر مسلمان شود و به مرحله ی اولیا خدا برسد.

عدم صدای بلند:

نصیحتهای لقمان حکیم به فرزندانش آن قدر مهم و با ارزش بوده که در قرآن ذکر شده است. در بخشی از این نصیحتها می فرماید: و اغضض من صوتک ان انکرا لا صوات لصوت الحمیر (صدایت را کوتاه کن همانا زشتترین صداها صدای خران است).

اظهار دوستی:

امام صادق (ع) می فرماید: هر گاه شخصی را دوست داشتی او را به آن آگاه ساز زیرا که آن دوستی میان شما را پابرجا می سازد.

عدم اشاعه فحشا:

پیامبر (ص) در این زمینه می فرماید: من اذاع فاحشه کان کمبتدئها (کسی که فساد و فحشایی را اشاعه دهد مانند کسی است که آن را از اول انجام داده است).

در زمان پیامبر (ص) به یکی از زنان پیامبر (از نظر شیعه به ماریه قبطیه و از نظر اهل تسنن به عایشه) تهمت زدند در همان زمان این آیه نازل شد: لولا اذسمعتموه ظن المؤمنین و المؤمنات بانفسهم خیرا (چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان مومن نسبت به خود گمان خیر نبردند).

آیت الله مطهری در این زمینه می فرماید: «اگر چیزی شنیدید که از آن خبرندارید بگویید دروغ است».

اگر هم از آن مطمئن بودید پرده پوشی کنید.

عدم جزع و بی تابی

شخصی نزد امام صادق (ع) آمد و جزع و بی تابی می کرد و امام فرمود برای این شخص مقداری پول بیاورید آن شخص گفت من می خواستم برایم دعا کنید پول نخواستم امام صادق (ع) فرمودند برای دعا می کنم ولی هیچ گاه بی تابی هایت را برای مردم تشریح نکن چون دو اثر سوء دارد: وانمود می شود که تو در صحنه های زندگی شکست خورده ای. در نظر مردم حقیر می شوی و شخصیت و احترامت از میان می رود. (بحار الانوار ج ۱۱ ص ۱۱۴)

عدم تندی در لحن حتی در مقابل دشمنان:

فردی به نام ابن ابوالعوجاء در زمان امام صادق (ع) زندگی می کرد که فردی شکاک و کافرو زندیق بود اعتراف کرده که ۴۰۰۰ حدیث را جعل کرده حرام را حلال و حلال را حرام کرده. این فرد همراه با دوستانش به مسجد النبی آمدند اشاره به قبر پیامبر (ص) کرد و شخصیت پیامبر (ص) را زیر سؤال برد یکی از یاران امام صادق (ع) به نام مفضل بن عمر آنجا عبادت می کرد تاب نیاورد و شروع کرد به داد و بیداد. ابن ابوالعوجاء گفت تو کیستی اگر از متکلمین هستی دلیل بیاور و اگر از یاران جعفر بن محمد هستی جعفر بن محمد این گونه با ما برخورد نمی کند اگر با او سخن داشته باشیم خوب به شبهات و سوالات ما گوش می دهد و دلیلهای ما را می شنود آنچنان که ما فکر می کنیم او مغلوب ما شده است بعد چنان متین دلیل و استدلال می آورد که همه دلایل ما را باطل می کند و ما را مغلوب خویش می کند اگر تو از یاران جعفر بن محمد هستی نباید داد و بیداد کنی.

خداوند متعال نعمتهای زیادی را به بندگان ارزانی داشته که هر کدام از آنها شکر مخصوص به خود دارند؛ چرا که علاوه بر شکر زبانی هر نعمتی سزاوار شکر عملی است که عبارت است از استفاده کردن هر نعمت در جایی که خداوند فرموده است.

یکی از نعمتهایی که خداوند در قرآن کریم به آن اشاره فرموده، نعمت زبان است: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ» (بلد / ۸ - ۹)

این نعمت با آنکه حجم کوچکی نسبت به سایر اعضای بدن دارد، اما کارایی بسیار زیادی دارد و به همین علت هم می بینیم گناهان زیادی را برای این عضو بر شمرده اند.

در این گفتار در صدد آنیم که از دید قرآن کریم برخی خصوصیات گفتار و استفاده های صحیح و ناصحیح آن را بشناسیم تا سعی کنیم استفاده ما از این عضو بدن، قرآنی باشد.

۱. در سخن گفتن مواظب باشید؛ چرا که تمام سخنانتان نوشته می شود: «وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لَحَافِظِينَ، کِرَامًا کَاتِبِينَ» انفطار ۱۰- ۱۱

۲. چه کسی از خداوند راستگوتر است؟ ... وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا «نساء/ ۸۷»

۳. چه کسی گفتارش نیکو تر است از کسی که به سوی خدا دعوت می کند؟ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ ... «فصلت/۳۳»
 ۴. آدمی زیر زبانش پنهان است: ... فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ «یوسف/۵۴»
 ۵. قرآن سخنی سنگین و با عظمت: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا «زمل/۵»
 ۶. پاکان، در سخن گفتن نیز به پاکی هدایت یافته اند: وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ ... «حج/۲۴»
 ۷. سلام کردن، بهترین شروع برای آغاز سخن با مؤمنان: وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ... «انعام/۵۴»
 ۸. سلام، اولین سخن ملائکه هنگام قبض روح پاکان: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ... «نحل/۳۲»
 ۹. سلام، بهترین جواب ابلهان: ... وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا «فرقان/۶۳»
 ۱۰. کسانی مورد شفاعت قرار می گیرند که گفتارشان مورد رضایت خداوند باشد: يُؤْمِنُ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا «طه/۱۰۹»
 ۱۱. محکم و مستدل حرف بزنید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا «احزاب/۷۰»
 ۱۲. در نصیحت دیگران سخن گفتن با نرمی احتمال تأثیرش بیشتر است: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى «طه/۴۴»
 ۱۳. با پدر و مادر بزرگوارانه سخن بگوئید: ... وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا «اسراء/۲۳»
 ۱۴. با مردم به نیکی سخن بگوئید: ... وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ... «بقره/۸۳»
 ۱۵. سخنان را بشنوید، اما به بهترینش عمل کنید: ... فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... «زمر/۱۷-۱۸»
 ۱۶. وقتی سوار بر مرکب می شوید، این ایه را بخوانید: ... سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ «زخرف/۱»
- اهمیت کلام:
- قرآن کریم از سنخ کلام است خود را به عنوان بیان معرفی کرده است: «هذا بيان للناس» (آل عمران، ۱۳۸/۳) گر چه بیان، مفهومی است گسترده و بر هر چیزی که مبین مقصود و مراد انسان باشد اطلاق می شود، خواه سخن یا خط یا اشاره، لکن شاخص همه آنها سخن است و لذا قرآن به آداب سخن، بیش از خط یا اشاره پرداخته است.
- به حسب عادت، سخن گفتن مسأله ساده‌ای به نظر می رسد لکن با اندک تأمل خواهیم دانست که این امر از پیچیده‌ترین و ظریف‌ترین اعمال انسانی است.

این ظرافت عظمت، از يك سو به نحوه همکاری اعضای دستگاه صوتی برای ایجاد اصوات مختلف و نیز به وضع لغات و چینش آنها به دنبال یکدیگر مربوط است و از سوی دیگر به تنظیم استدلالات و بیان احساسات از طریق عقل مربوط می شود. عظمت زبان، این عضو كوچك و فعال، و سخن که فعل آن است، از نکات زیر دریافت می شود:

۱. آن گونه که از آیات ۱ تا ۴ سوره الرحمن استفاده می شود، یکی از مهم ترین نعمت های الهی بعد از نعمت آفرینش، نعمت بیان است. در این آیات آمده است: «الرحمن، علم القرآن. خلق الانسان. علمه البيان» خدای رحمان، قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت. گویا مفهوم این سخن آن است که انسان است و بیانش.

۲. در قیامت از مسؤولیت زبان سؤال می شود. در سوره بلد آیات ۸ و ۹ می خوانیم: «الم نجعل له عینین. و لسانا و شفتین» آیا دو چشمش ندادیم، و زبانی و دو لب. شاید تعقیب آیه فوق به آیه ۱۰ این سوره: «و هدیناه النجدين» و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم، این مطلب را می فهماند که زبان یکی از ابزار هدایت است.

۳. سخن بهترین ابزار انتقال افکار و حتی تأثیر گذاری است که در کلام پیامبر به عنوان سحر به آن اشاره شده. فرمود: ان من البیان سحرا. (محمدی ری شهری، میزان الحکم، حدیث شماره ۱۸۴۷)

۴. از میان معجزات انبیا، با عظمت ترین معجزه، معجزه خالده نبوی یعنی قرآن، از سنخ کلام است. تأثیر این معجزه تا بدانجا بوده که کفار با شنیدن این کلام، از آن به سحر تعبیر می کردند: «فقال ان هذا الاسحر یؤثر» (مدثر، ۷۴ / ۲۴) گفت: این قرکن جز سحر نیست. و گاه تا بدانجا پیش می رفتند که می گفتند: «و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه لعلکم تغلبون» (فصلت، ۴۱ / ۲۶) کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید شاید شما پیروز شوید.

تعبیر به سحر و نهی از استماع قرآن، هر کدام به نوعی حکایت از نفوذ تأثیر کلام الهی بر مردم دارد. ۵. از جمله نخستین خواسته های موسی پس از مبعوث شدن به رسالت، برای موفقیت در انجام مسولیت خویش، زبان رساست. فرمود: «و احلل عقدة من لسانی. یفقهوا قولی». (طه ۲۰ / ۲۷، ۲۸) و از زبانم گره بگشای، تا سخنم را بفهمند.

۶. وجود آفات برای سخن در فرمایش امیر المؤمنین، نشان دیگری از اهمیت و شأن کلام است. فرمود: للكلام آفات (۱ - محمدي ری شهری، میزان الحکم، ح ۱۷۹۵۹) در بیانی دیگر امام علی علیه السلام، سخن را یکی از ابزار وضع و رفع نعمت دانسته است: رب كلمة سلبت نعمة و جلبت نقمة (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱، فیض الاسلام)

فیض کاشانی در محجة البیضا آفات زبان را تا ۲۰ مورد بر شمرده است.

آداب حرف زدن در سیره امامان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام با خضر علیه السلام ملاقات کرد موسی علیه السلام به وی گفت: مرا موعظه کن. خضر گفت: ای کسی که جویای دانشی! بدان که گوینده کمتر از شنونده خسته می شود، پس هیچ گاه اهل مجلس خود را خسته مکن. (بحار / ۱ / ۲۶۲)

۱ اثر کم سخن گفتن

قال علی علیه السلام: ان احببت سلامة نفسک و ستر معایبک فاقبل کلامک و اکثر صمتک يتوفر فکرک و يستیز قلبک. (غرر الحکم / ۳۷۲۵) اگر سلامت نفس و وجودت و نیز پوشانده ماندن عیوبت را دوست داشتی گفتارت را کم کن و سکوتت را بسیار تا آنکه اندیشهات بسیار و دلت روشن شود و مردم از دست تو در امان باشند.

۲ اثر زیاد سخن گفتن

قال علی علیه السلام: من کثر کلامه کثر خطاؤه و من کثر خطاؤه قلّ حیاؤه و من قلّ حیاؤه قلّ ورعه و من قلّ ورعه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار. (بحار / ۷۱ / ۲۸۶) هر که کلامش زیاد شود، اشتباهاتش زیاد می شود و هر کس خطایش زیاد شود، شرم و حیاءش کم می شود و آنکه حیاءش کم شود، ورع و پرهیزگاری اش کم شود، و هر کسی خداترسی اش کم شود، قلبش می میرد و آنکه قلبش مُرد، در آتش افکنده شود.

۳ بهترین سخن

الف - سخن راست؛ قال علی علیه السلام: خیر الکلام الصدق. (غرر / ۴ / ۹۹) بهترین حرف، حرف راست است.

ب - همراه با عمل؛ خیر المقال ما صدقه الفعال. (سفینة البحار / ۷ / ۳۸۳) بهترین گفتار کلامی است که عمل و رفتار ثابتش کند.

ج - ملال آور نباشد؛ قال علی علیه السلام: خیر الکلام ما لا یملّ و لا یقلّ. (غرر الحکم / ۴۹۶۹) بهترین کلام، گفتاری است که خسته کننده نباشد و از گوینده نکاهد. [یعنی جایگاه گوینده اش را پایین نیاورد]

د - منظم و همه فهم؛ قال علی علیه السلام: احسن الکلام ما زانه حسن النظام و فهمه الخاص و العام. (غرر الحکم / ۳۳۰۴) نیکوترین گفتار، کلامی است که منطق و نظم زیبایش کرده باشد و همه فهم باشد.

ه - متقن و استوار؛ قال علی علیه السلام: احسن القول السداد. (غرر الحکم / ۲۸۶۵) نیکوترین کلام، کلام استوار و محکم است.

۴ - آداب سخن گفتن

- ۱ پاکیزه باشد؛ قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: ثلاث من ابواب البر: سخا النفس و طيب الكلام و الصبر على الاذى. (محاسن / ۱ / ۶۶) سه چیز است که از جمله راهها و درهای نیکی است: بخشنده‌گی و سخاوت، خوبی گفتار و صبوری در مقابل آزارها
- ۲ زیبا باشد؛ قال علی علیه السلام: اجملوا فی الخطاب تسمعو اجمیل الجواب. (غررالحکم / ۲۵۶۸) در گفتار خود اختصار را پیشه کنید تا جوابهای نیکو بشنوید.
- ۳ خریدار داشته باشد؛ قال علی علیه السلام: لا تتکلمن اذا لم تجد للكلام موقعا. (غررالحکم / ۱۰۲۷۴) هرگاه برای حرف خود جایی نمی‌بینی حرف نزن
- ۴ نرم و ملایم باشد؛ قال علی علیه السلام: عود لسانک لین الکلام و بذل السلام یكثر محبوك و یقل مبغضوک. (غررالحکم / ۶۲۳۱) زبانت را به گفتار نرم بگردان و سلام را هدیه کن تا دوستدارانت زیاد و دشمنانت کم شوند.
- ۵ از روی علم و آگاهی باشد؛ قال علی علیه السلام: لا تقل بما لا تعلم فتتهم باخبارک بما تعلم. (غررالحکم / ۱۰۴۲۶) چیزی را که علم به آن نداری نگو که اگر اینچنین شد چیزهائی را هم که علم به آنها داری قبول نمیکنند.
- ۶ بی فایده نباشد؛ قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: من حسن اسلام المرء ترکه الکلام فیما لا یعنیه. (بحار / ۲۸ / ۱۳۶) از نشانه‌های خوبی ایمان شخص این است که ایمانش او را از کلامی که سودی برایش ندارد باز دارد.
- ۷ مستهجن نباشد؛ قال علی علیه السلام: ایاک و مستهجن الکلام فانه یوغر القلوب. (غررالحکم / ۲۶۷۵) از کلام مستهجن بپرهیز که قلبها را به دشمنی و کینه می‌اندازد.
- ۸ پاسخ آن انسان را ناراحت ننماید؛ قال علی علیه السلام: لا تقولن ما یسئوک جوابه. (غررالحکم / ۱۰۱۵۵) حرفی که جوابش ناراحتت می‌کند را نگو

هنگام حرف زدن شش کار نکنید

بیشتر مواقع مستمعین از طریق چشم هایشان به سخنان شما گوش می‌سپارند. ایما و اشاره های شما بیانگر چیست؟ آیا در هنگام سخنرانی در يك جلسه مهم و معتبر، مطمئن و موثق ظاهر می شوید و یا اینکه فاقد اعتماد به نفس، عصبی و دستپاچه هستید؟ مشکل از طرز ایستادن، حرکات صورت و ژست هایی که به خود می‌گیرید، آغاز می‌شود.

آقای "جو الن دیمتریوس" عضو مشاوران مشهور هیئت منصفه دادگاه می‌گوید: "زمانی که از هیئت منصفه دلیل قبول شهادت افراد را جویا می‌شویم، آنها اظهار می‌دارند که حرکات و ایما اشاره

دو برابر چیزهای دیگر تاثیر گذار هستند." اما چگونه می توانید مهارت های غیرکلامی خود را افزایش دهید؟ از انجام حرکات نامناسب پرهیز کنید و در عوض حرکات جایگزینی که مناسب شرایط موجود هستند را انجام دهید. با این کار شما متوجه تفاوت شگرفی که در زندگی شما به وجود می آید، خواهید شد.

در اینجا به شش حرکت گُشده که انجام آن باعث می شود مستمعین نسبت به گفته های شما بی اهمیت شده و تحت تاثیر قرار نگیرند اشاره می کنیم. سعی نمایید از انجام آنها اجتناب کنید، آنگاه با یک چنین کار کوچکی تغییرات چشمگیری در زندگی شما به وجود خواهد آمد.

نگاه به زمین به جای مخاطبان :

این کار یعنی اینکه شما دچار کمبود اعتماد به نفس هستید، برای سخنرانی آماده نیستید و به همین دلیل عصبی و دستپاچه شده اید. در طول سخنرانی در حدود ۹۰ درصد از کل زمان را به چشم های حضار نگاه کنید. بسیاری از افراد بیشتر وقت خود را صرف نگاه کردن به زمین، پرده اسلاید و یا میزی که پیش روی آنها قرار دارد، می کنند. رهبران و مدیران موفق در حین صحبت کردن مستقیماً به چشم های شنوندگان خود نگاه می کنند.

خمیدگی:

با داشتن چنین حالتی یعنی شما فاقد قدرت هستید و اعتماد به نفس خود را از دست داده اید. اگر قرار است در طول مدت سخنرانی در جایی ثابت بایستید، بهتر است پاهای خود را به عرض شانه باز کنید و اندکی به سمت جلو گرایش داشته باشید. در این حالت شانه ها نیز باید اندکی به سمت جلو متمایل شوند. در این وضعیت شما اندکی مردانه تر جلوه می کنید. توجه داشته باشید که سر و ستون فقرات باید راست باشد. سعی کنید از تریبون و یا سکویی که در جلوی شما قرار دارد به عنوان دستاویزی برای تکیه دادن استفاده نکنید.

تکان خوردن، جنبیدن و پیچ و تاب خوردن :

اگر شما مدام تکان بخورید مفهومش این است که شما عصبی، دستپاچه و نا آرام بوده و از آمادگی لازم برخوردار نیستید. از تکان خوردن، دست بکشید. تکان های بی جا و بی مورد هیچ هدفی را در بر ندارند. این کارها کمبود صلاحیت و شایستگی و عدم توانایی کنترل امور را بیان می کند.

بی حرکت ایستادن:

این روش هم نشان می دهد شما انعطاف پذیر نبوده و فرد کسل کننده، بی انرژی و خسته کننده ای هستید. سعی کنید راه بروید، حرکت کنید. بیشتر افرادی که برای آموزش آداب سخنرانی مراجعه می کنند، دارای این تصور غلط هستند که یک سخنران خوب باید سفت و سخت بر سر جای خود میخکوب شود. روشی که به آنها توصیه می شود این است که نه تنها راه رفتن قابل قبول است، بلکه

خوشایند نیز می‌باشد. بسیاری از تجار بزرگ به میان مردم می‌روند و دائماً در حال حرکت هستند؛ البته حرکت هدفمند! شاید يك سخنران پویا و پر انرژی برای هدف خاصی از يك سمت اتاق به طرف دیگر آن حرکت کند، اما اگر هیچ کسی در آن قسمت از اتاق حضور نداشته باشد بالطبع این حرکت او بی‌مورد است و جزء موارد هدفمند به شمار نمی‌آید. علت اینکه من به متقاضیان خود پیشنهاد می‌کنم که قسمت کوتاهی از سخنرانی هایشان را ضبط کنند نیز این است که می‌خواهم بدانم آیا حرکات خارج از محدوده انجام می‌دهند یا خیر؟

قرار دادن دست‌ها در داخل جیب:

چنین حالتی به این مفهوم است که شما علاقه خاصی به مطلب مورد بحث ندارید و غیر متعهد و ناآرام هستید. در این قسمت راه حل ساده‌ای برای شما داریم؛ دست‌های خود را از جیب‌تان در آورید. تجار بزرگ هیچ‌گاه در حین سخنرانی هردو دست خود را درون جیب هایشان قرار نمی‌دهند. قرار دادن یکی از دست‌ها در داخل جیب، در زمانی که با دست دیگر در حال ژست و فیگور گرفتن هستید، قابل قبول می‌باشد.

استفاده از ژست‌های ساختگی:

خیلی خوب است که بتوانید ژست‌های متفاوتی به خود بگیرید، فقط باید توجه داشته باشید که این کار را به حد افراطی انجام ندهید. پژوهش‌ها ثابت کرده‌اند ژست‌هایی که افراد به خود می‌گیرند منعکس‌کننده افکار بسیار پیچیده‌ای است و همین ژست‌ها هستند که صلاحیت و شایستگی شما را به شنوندگان نشان می‌دهند. اما زمانی که از ایما و اشاره‌های ساختگی استفاده می‌کنید، درست مثل انسان‌های متزور و ریاکار جلوه خواهید کرد. به عنوان مثال آقای بوش همیشه در سخنرانی‌های خود از ژست‌هایی استفاده می‌کرد که هیچ ارتباطی با گفته‌های او نداشت. شاید او بیش از اندازه تحت آموزش قرار گرفته بود. درست مثل زمانی که صدا يك چیز باشد و تصویر چیز دیگر (منبع: وبسایت حسن وافی)

حرف مرا می‌فهمی؟

خوب حرف زدن یکی از راه‌های احترام به فرد مقابل است. ما باید یک گفت و گوی خوب و متعادل را آغاز کنیم، حرف بزنیم و بشنویم، یعنی علاقه به شنیدن صحبت‌ها و نقطه نظرات طرف مقابل هم داشته باشیم.

باید طوری عمل کنیم که طرف مقابل با اطمینان صحبت‌های ما را بشنود و مطمئن شود که با درک و همدلی با او به گفت و گو نشسته ایم.

ما حتی اگر حرف هم زنیم به واسطه حرکات و فیزیک و ظاهر خود می توانیم درونیات خود را به فرد مقابل منتقل کنیم. پس بهتر است در صحبت کردن ظاهر خود را نظز همانند نیت درونی خود مثبت و محبت آمیز جلوه دهیم. یک گوینده خوب و توانا باید قادر به تغییر ایده ها و عقاید با لحنی مناسب باشد. او ضمن اینکه باید اعتقاد عمیق به گفته های خود داشته باشد می بایست پذیرای شنیدن آرا و عقاید دیگران نیز باشد.

باید خوب حرف بزیم و خوب گوش کنیم. در صحبت کردن است که با تفکرات و عقاید دیگران آشنا می شویم. گاهی اوقات نزدیکان ما دوست دارند از آنها پرسیم که فکر آنها را چه چیزی به خود مشغول کرده است. باید توانایی سوال کردن داشته باشیم و نترسیم از اینکه ممکن است پاسخ ها آنچه انتظارش را داریم نباشند. ما باید نقد پذیری را در خود تقویت کنیم، تایید و رد شویم تا بتوانیم ارتباط برقرار کنیم. سوال و جواب های صحیح، روابط آسیب دیده را احیاء کرده و باعث نزدیکی انسان ها می شود.

دکتر شهین اولیایی زند (جامعه شناس) معتقد است برای خوب حرف زدن سه فاکتور اساسی وجود دارد: گوینده ابتدا باید درک درستی از جامعه خود داشته باشد و بداند مخاطبان او چه کسانی هستند. اگر بهترین حرف ها را بزیم، ولی مخاطب را نشناسیم، کار بیهوده ای کرده ایم. خطیبی که می خواهد بحثی را ارائه کند باید شناخت درستی از جامعه اش داشته باشد. متأسفانه روشنفکرها و دست اندرکاران نمی دانند با مردم عادی چطور صحبت کنند، یعنی مخاطب شناسی نمی کنند.

فاکتور دوم این است که بر آنچه می خواهیم بگوییم مسلط باشیم. بعضی تصور می کنند صرف داشتن مدرک تحصیلی یا تخصصی نشان دهنده تیزهوشی و ژرف نگری است، اما همه این را می دانیم که همیشه از بین هزاران دکتر هم یکی چیره تر است، پس بر آنچه می گوییم مسلط باشیم. اولیایی زند زمان شناسی و مکان شناسی را سومین فاکتور مهم می داند: باید بدانیم چه زمانی برای مخاطب حرف بزیم ممکن است حرف های خوبی برای گفتن داشته باشیم، ولی آن را در یم زمان نامناسب هدر بدهیم. دکتر سید مهدی میرشفا، متخصص روانشناسی بالینی و آسیب شناسی خانواده، معتقد است در یک گفت و گو سه عنصر اساسی وجود دارد: اول فرستنده (گوینده)، دوم شنونده (گیرنده) و سوم موضوع.

اول، خوب گوش کردن است، این کار پایه صحبت کردن و یک هنر است. در کلاس هایی که برای روانشناسان برگزار می شود به آنها می آموزند که چطور خوب گوش کنند تا بتوانند مراجعان و بیماران خود را درمان کرده و به نکات کلیدی دست یابند.

دکتر میر شفا در ادامه می گوید: نوع فیزیک بدن، توجه کامل به طرف مقابل و نوع نگاه نیز حائز اهمیت بالایی هستند. ما باید بتوانیم آنچه را که در دل داریم خوب بیان کنیم. یعنی بدرستی بیان احساس کرده و دریافتی های خود را با شیوه های ظریف و هنرمندانه منتقل کنیم. در صحبت کردن باید سن، جنس، نژاد، قومیت و مذهب فرد مقابل را هم در نظر بگیریم و بعد از آن با او وارد مذاکره شویم. در هنگام صحبت هم باید به لحن توجه کرده و کش و قوس های لازم را رعایت کنیم.

میر شفا معتقد است در مجموع باید صادق، ساده و صمیمی باشیم. از پیچیدگی و لفاظی خودداری کنیم. حین صحبت به چشم طرف مقابل نگاه کنیم و به حالت های او توجه کنیم، ببینیم در میان صحبت های ما آرام است، عصبانی یا هیجان زده می شود یا حوصله اش سر می رود. گاهی در این صحبت ها لازم است سکوت کنیم. سکوت به تنهایی بسیار موثر بوده و انتقال دهنده بسیاری از درونیات است.

دکتر میر شفا در میان صحبت هایش به عنوان نمونه به یکی از مراجعان خود اشاره می کند: مردی استاد دانشگاه بود، ولی با پسر ۲۱ ساله خود مشکل داشت و نمی توانست ارتباط کلامی خوبی با او برقرار کند. من متوجه شدم اشکال او نداشتن تماس چشمی است. او هنگام صحبت کردن به در و دیوار نگاه می کرد، در نتیجه ارتباط کلامی خوبی برقرار نمی کرد به او گفتم از این پس روزی ۱۰ تا ۱۵ دقیقه در آینه نگاه کرده و هنگام صحبت هم در چشمان طرف مقابل نگاه کن. او با رعایت این نکته حال توانسته ارتباط خوبی با پسرش برقرار کند. حتی نوع نشستن هم به مخاطب ما می فهماند که ما چقدر برای او ارزش و احترام قائل هستیم. در صحبت کردن موضوع ارتباط را باید بدانیم، اینکه در چه زمینه ای می خواهیم صحبت کنیم. آیا قرار است صحبت ما دو طرفه و به صورت پرسش و پاسخ باشد که در این صورت حالت مذاکره پیدا می کند، مذاکره می کنیم و با پیروی از یک موضوع واحد به نتیجه می رسیم. اگر در صحبت کردن از این شاخه به آن شاخه بپریم، کلام قطع شده و رشته اصلی ارتباط از دست ما خارج می شود. در روابط داخل خانواده هم همین قوانین حکمفرماست. این آسیب شناس خانواده عقیده دارد روابط حاکم بر خانواده از درجه اهمیت بالاتری نسبت به روابط اجتماعی برخوردارست. مادر خانواده در این زمینه نقش محوری دارد. او باید اعضای خانه را دور هم جمع کرده و موضوع صحبت را مشخص کند که این را در اصطلاح مراسم گفت و گوی خانواده می گویند. در این دور هم جمع شدن ها اعضای خانواده دلخوری های بوجود آمده یا اشتباهات خود را مطرح می کنند، یعنی در یک شرایط مطلوب به گفت و گو پرداخته و نتیجه می گیرند. این شرایطی است که در یک خانواده منسجم برقرار می شود، اما در یک خانواده غیرمنسجم هر کدام از افراد در هر

شرایطی که می خواهد حرف خود را می زند و عملاً روابط مخدوش است و اغلب گفت و گو ها همراه با توهین و تحقیر است و به نتیجه مطلوبی نمی رسد. پس اگر خواستید ارتباط رضایت بخشی با اعضای خانواده یا افراد اجتماع خود داشته باشید سعی کنید ابتدا مخاطب خود و زمان و مکان را بشناسید، بر موضوع گفت و گو اشراف کامل داشته و مسلط صحبت کنید، به چشمان مخاطب خود نگاه کنید، از لفاظی پرهیزید و صادق و ساده و صمیمی باشید. مطمئناً خاطره خوبی از آن گفت و گو در ذهنتان باقی می گذارید.

سخن گفتن در ادبیات

در متون ادبی و فرهنگ گذشته ما پرگویی، زایل کننده عقل و سکوت به موقع، سبب آرامش روان و پرورش فکر معرفی شده است. پرحرفی، نشانه کم خردی فرد است و گاهی خود شخص نیز از بیان نابجا و بیش از حد در گفتار خود به رنج و پشیمانی می افتد. صائب تبریزی، بارها در دیوان خود، خاموشی و کم گویی را ستوده است. از نظر صائب، اگر شخصی بخواهد بزرگی عقل خویش را در جمعی حفظ کند، سخن را کم کند تا به وسیله این موازنه، از صفت کم خردی در امان بماند:

شکوه عقل را بسیاری گفتار کم سازد دو لب را در نظرها خامشی تیغ دودم سازد
به عقیده این شاعر بزرگ، خاموشی، بهترین پاسخ ابلهان و هرزه گویان است، چنان که خود می گوید: خاموشی خوب می گوید جواب هرزه گویان را نسیم بی ادب را غنچه ای تصویر می سازد

پیام متن:

سینه ها را خامشی گنجینه گوهر کند - یاد دارم از صدف این نکته سربسته را . صائب
آن کس که به قرآن و خبر زو نرهی - آن است جوابش که جوابش ندهی . سعدی
خاموشی به موقع و رهایی از سرزنش دیگران

سعدی در گلستان، خاموشی بجا را عامل دور شدن از سرزنش دیگران می داند و در این باره چنین حکایت می کند: «بازرگانی در تجارت هزار دینار زیان دید و به پسر خود سفارش کرد که این موضوع را با کسی در میان نگذارد. وقتی فرزند سبب را پرسید، بازرگان مصلحت این کار را این گونه عنوان کرد که بیان کردن این ضرر، سبب دو برابر شدن غم و اندوه می شود: یکی به دلیل از دست رفتن سرمایه و دیگری به سبب سرزنش همسایه».

پیام متن:

مگوی انده خویش با دشمنان - که لاحول گویند شادی کنان . سعدی

رعایت فصاحت و پرهیز از تکرار سخن

یکی از آداب سخن گفتن در ادب فارسی، پرهیز از تکرار سخن است. سعدی در گلستان آورده است: «سحبان بن وائل، فردی بود بی همتا در خوش سخنی و نیک گفتاری و دلیل آن، این بود که اگر یک سال برای مردم سخن می گفت، یک کلمه را دوبار بر زبان نمی آورد و اگر باز می خواست همان کلمه را به زبان بیاورد، کلمه ای هم معنی آن می گفت، نه خود آن واژه را».

سخن گرچه دلبنده و شیرین بود - سزاوار تصدیق و تحسین بود

چو یک بار گفتی مگو باز پس - که حلوا چو یک بار خوردند، بس

پیام متن:

پرهیز از تکرار در سخن در مواقع غیر ضروری و تنوع در سخن در صورت تکرار، موجب فصاحت و زیبایی سخن است.

پرهیز از شتاب زدگی در پرسش

گاهی با صبرپیشگی در پرسیدن، خودمان می توانیم به پاسخ برخی مسائل برسیم. حکایت است: «روزی لقمان حکیم نزد داوود علیه السلام رفت. در حالی که او به ساختن زره مشغول بود و لقمان تا آن زمان زره ندیده بود. از دیدن آن تعجب کرد و خواست از داوود علیه السلام سؤال کند که چه چیزی می سازد، ولی بهره مندی او از حکمت موجب شد که چیزی نپرسد و منتظر بماند تا ساخت زره تمام شد. داوود برخاست و آن را بر تن کرد و گفت: زره لباس خوبی برای جنگ است در این وقت لقمان گفت: سکوت حکمت است و کسی هم که به آن عمل کند، کم است».

سخن دان پرورده پیر کهن - بیندیشد، آن گه بگوید سخن - مزنی بی تأمل به گفتار دم - نکوگوی، اگر دیرگویی چه غم . سعدی

پیام متن:

اگر گاهی در پرسیدن شتاب نکنیم، پاسخ خود را به مرور زمان خواهیم یافت.

پرهیز از سخن نابجا

بسا دشمنی ها و کینه ها که با سخنی نابجا شکل می گیرند و با سکوتی به موقع یا سخنی منطقی برطرف می شوند. گاه نیز ریشه برخی اختلاف های عمیق، گفتاری ناروا و خاستگاه روابط اجتماعی ناشایست، سخنی باطل است.

مولوی می گوید: نکته ای کان جست ناگه از زبان - هم چو تیری دان که جست از آسمان - وانگردد از ره آن تیر ای پسر - بند باید کرد سیلی را ز سر - چون گذشت از سر، جهانی را گرفت - گر جهان ویران کند، نبود شگفت

پیام متن:

با کنترل زبان و پرهیز از سخن نابجا می توان راه بسیاری از دشمنی ها و اختلاف ها را سد کرد.
رعایت احترام، هنگام سخن گفتن دیگران
هیچ کس از اینکه میان کلام او دیگری سخن بگوید، خرسند نمی شود و این کار را بی ادب و بی نزاکت می داند. پس شایسته است آنچه برای خود نمی پسندیم، برای دیگران نیز نپسندیم و بدون ضرورت، گفتار کسی را قطع نکنیم.
پیام متن:

سخن را سَرسَست ای خردمند و بن - میاور سخن در میان سَخُن - خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش -
نگوید سخن تا نبیند خموش * گلستان سعدی

اهمیت سخن و سخنوری در ادبیات

ای زبان! هم گنج بی پایان تویی - ای زبان! هم رنج بی درمان تویی - هم صغیر و خدعه مرغان تویی - هم انیس وحشت هجران تویی . مولوی
نردبان آسمان است این کلام - هر که زین بر می رود آید به بام - نی به بام چرخ، کو اخضر بُود - بل به بامی کز فلک برتر بُود . مولوی
تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد - هر بیشه گمان مبر که خالی است - باشد که پلنگ خفته باشد . سعدی
زبان در دهان، ای خردمند چیست؟ - کلید در گنج صاحب هنر - چو در بسته باشد چه داند کسی - که جوهر فروش است یا پيله ور . سعدی
حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان - این نقش ماند از قلمت یادگار عمر . حافظ
ز بهتر سخن نیست پاینده تر - وزو خوشتر و دل فزاینده تر . اسدی طوسی
به گوینده، گیتی برازنده است - که گیتی به گویندگان زنده است . ادیب

آثار سخن و سخنوری در ادبیات

ظالم آن قومی که چشمان دوختند - زان سخنها عالمی را سوختند - عالمی را یک سخن ویران کند - رویهان مُرده را شیران کند . مولوی
آن سخنهای چو مار و کژدُمَت - مار و کژدم گردد و گیرد دُمَت . مولوی
آدمی مخفی است در زیر زبان - این زبان پرده است بر درگاه جان - چون که بادی پرده را در هم کشید - سَرِّ صحنِ خانه شد بر ما پدید - کاندَر آن خانه، گُهر یا گندم است؟ - گنج زر یا جمله مار و کژدم است؟ - یا در او گنج است و ماری برکران - زانکه نَبُود گنج زر بی پاسبان . مولوی

بوی کبر و بوی حرص و بوی آز - در سخن گفتن بیاید چون پیاز . مولوی
یک سخن از دوزخ آید سوی لب - یک سخن از شهر جان در کوی لب . مولوی
در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل - میل دیدن هر که دارد، در سخن بیند مرامخفی

ویژگیهای سخن

۱. الهی بودن
این سخن همچون ستاره است و قَمَر - لیک بی فرمان حق، نَدهد اثر . مولوی
۲. نرم و لین
سخن، نرم و لطیف و تازه می گوی - نه بیرون از حدّ و اندازه می گوی . عطار
۳. نظام مندی سخن
سخن را مَطْلَع و مَقْطَع بیاید - که پر گفتن ملالت می فزاید . نظامی
بیار ای سخنگوی چابک سرای - بساط سخن را یکایک به جای . نظامی
۴. سنجیده سخن گفتن
نباید سخن گفت ناساخته - شاید بریدن، نینداخته - تأمل کنان در خطا و صواب - به از ژاژخیانِ
حاضر جواب . سعدی
۵. پرهیز از تکرار گویی
سخن گرچه دلبنده و شیرین بُود - سزاوار تصدیق و تحسین بُود - چو یک بار گفتی، مگو باز پس -
که حلوا چو یک بار خوردند، بس . سعدی
۶. کوتاه گویی
درخشنده روشن روان کسی - که کوتاه گوید به معنی بسی - سخن گوید آن سان که دلخواه تر -
زلفظ آن گزیند که کوتاه تر
سخن کم گوی تا در کار گیرند - که در بسیار، بد بسیار گیرند . نظامی
گفتار دراز مختصر باید کرد - از یار بدآموز حذر باید کرد . ابوسعید ابوالخیر
۷. زیبا سخن گفتن
نطق زیبا زخامُشی بهتر - ورنه در جان، فرا مُشی بهتر . سنایی
۸. دُر گویی نه پُر گویی
در سخن دُر بیایدت سَفْتن - ورنه گنگی به از سخن گفتن - گنگ اندر حدیث کم آواز - به که
بسیار گوی بیّهده تاز - گوی سوی همه سخنها دار - آنچه زو به، درون جان بنگار . سنایی

با آنکه سخن به لطف آب است - کم گفتن هر سخن، صواب است - آب ارچه همه زلال خیزد - از خوردن پر، ملال خیزد - کم گوی و گزیده گوی چون در - تا زاندک تو جهان شود پُر - لاف از سخن چو دُر توان زد - آن خشت بُود که پُر توان زد - یک دسته گُل دماغ پرور - از خرمن صد گیاه بهتر . نظامی

۹. سخن گفتن در حد ضرورت

سخن آن گه کند حکیم آغاز - یا سرانگشت سوی لقمه دراز - که ز ناگفتنش خلل زاید - یا زناخوردنش به جان آید - لا جَرَم حکمتش بُود گفتار - خوردنش تندرستی آرد بار . سعدی

۱۰. پرهیز از پراکنده گویی

سخن را سر است، ای خردمند و بُن - میاور سَخُن در میان سَخُن

۱۱. راست و صادقانه سخن گفتن

تا نیک ندانی که سخن عینِ صواب است - باید که به گفتن، دهن از هم نگشایی - گر راست سخن گویی و در بند بمانی - به زان که دروغت دهد از بند رهایی - سعدی

۱۲. با صواب سخن گفتن

تا ندانی که سخن عینِ صواب است مگوی - و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است، مگوی . سعدی
دل بیارامد به گفتارِ صواب - آن چنان که تشنه آرامد به آب

۱۳. هوشمندانه سخن گفتن

ندهد مرد هوشمند جواب - مگر آن گه کز او سؤال کنند - گر چه بر حق بُود فراخ سخن - حمل دعویش بر مُحال کنند . سعدی

سخن گفتنِ کج زیچارگیست - به بیچارگان بر نباید گریست . فردوسی

۱۴. سمعی و بصری سخن گفتن

آن که یک دیدن کند ادراک آن - سالها نتوان نمودن از زبان . مولوی

۱۵. انصاف در انتقاد

عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز بگو - نفی حکمت مکن از بهرِ دلِ عامی چند . حافظ

۱۶. بجا سخن گفتن

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف - هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد . حافظ

بسیج سخن گفتن آن گاه کن - که دانی که در کار گیرد سَخُن . سعدی

اگر چه پیش خردمند، خامُشی ادب است - به وقت مصلحت، آن به که در سخن کوشی - دو چیز

طیره عقل است: دم فرو بستن - به وقتِ گفتن و، گفتن به وقتِ خاموشی . سعدی

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش - نگوید سخن، تا نبیند خموش . سعدی

حرامش بود نعمت پادشاه - که هنگام فرصت ندارد نگاه - مجال سخن تا نبینی زپیش - به بیهوده گفتن میر قدر خویش . سعدی

نه هر کس که برآید، بگوید اهل شناخت - به سرّ شاه، سرّ خویشتن نشاید باخت . سعدی
توضیح: دانا هر چه را بر زبان تواند آورد، نمی گوید؛ زیرا با آشکار ساختن راز پادشاه، سرّ (جان) خود را نباید از دست داد.

۱۷. سخن نو گفتن

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر - سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر . فرخ

۱۸. مستند سخن گفتن

خرد گر سخن برگزیند همی - همان را گزیند که بیند همی . فردوسی
دلایل قوی باید و معنوی - نه رگهای گردن به حجت قوی . سعدی
چون و چرا بیار که بر جاهل - گیتی چو حلقه تنگ از این جا شد

۱۹. آسیب سخن

سخن چون برابر بود با خرد - زگفتار گوینده رامش برد . فردوسی
سخن کو از سر اندیشه ناید - نوشتن را و گفتن را نشاید . نظامی

۲۰. فکر کردن قبل از سخن

سخن دان پرورده، پیر کهن - بیندیشد، آن گه بگوید سخن - مزن بی تأمل به گفتار دم - نکو گو گر
دیر گویی چه غم؟ - بیندیش و آنگه بر آور نفّس - و زان پیش بس کن که گویند بس - به نطق،
آدمی بهتر است از دواب - دواب از تُو به، گر نگویی صواب . سعدی

۲۱. پرهیز از سخن در بیماری

سخن در تن درستی، تن درست است - که در سستی، همه تدبیر سست است - نشاید کرد خود را
چاره کار - که بیمار است رأی مردِ بیمار

۲۲. نرم گویی

درشتی زکس نشنود، نرم گوی - سخن تا توانی به آزم گوی . فردوسی

۲۳. شیرین سخنی

به گفتار شیرین فریبده مرد - کند آنچه نتوان به شمشیر کرد - سخن همچو جان زان نگردد
کهن - که فرزند جان است شیرین سخن . اسدی طوسی

به شیرین زبانی و لطف و خوشی - توانی که پیلی به مویی کشی . سعدی

۲۴. عالمانه سخن گفتن

زدانش چو جان تو را مایه نیست - به از خامشی هیچ پیرایه نیست . فردوسی

سخن باید به دانش درج کردن - چو زر سنجیدن، آنگه خرج کردن - نخست اندیشه کن، آنگاه گفتار - که نامحکم بود بی بیخ، دیوار . فردوسی
ای که در معنا ز شب خامش تری - گفتِ خود را چند جویی مشتری؟ . مولوی
زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم - به از کسی که زبانش نباشد اندر حکم . سعدی
۲۵. احتیاط در استخدام الفاظ مشترک
اشتراک لف ۱ دائم، رهن است - اشتراک گبر و مؤمن در تن است . مولوی
۲۶. زیبا گویی
نطق زیبا ز خاموشی بهتر - و نه در جهان فراموشی بهتر . سنایی

ویژگیهای سخنور

اگر هست مرد از هنر بهره ور - هنر، خود بگوید نه صاحب هنر . سعدی
۱. اطلاعات کافی
قدر مجموعه گل، مرغ سحر داند و بس - که نه هر کاو ورقی خواند معانی دانست . حافظ
۲. دقت و تیزبینی
مرد باید که سخن دان بود و نکته شناس - تا چو می گوید از آن گفته پشیمان نشود . سنایی
۳. جامع نگر بودن
عشق و شباب و رندی، مجموعه مراد است - چو جمع شد معانی، گوی بیان توان زد . حافظ
چون نداری کمال و فضل آن به - که زبان در دهان نگه داری - آدمی را زبان فزیه کند - جوز
بی مغز را سبکساری . سعدی
۴. عمل به گفته
ها ترک دنیا به مردم آموزند - خویشتن سیم و غله اندوزند - عالمی را که گفت باشد و بس - هر
چه گوید نگیرد اندر کس - عالم آن کس بود که بد نکند - نه بگوید به خلق و خود نکند . سعدی
کار کن و بگذر از گفتار - کاندرا این راه، کار دارد کار . سنایی
عنان به میکده خواهیم تافت زاین مجلس - که وعظ بی عملان، واجب است نشنیدن . حافظ
در مجلس دل، خلوص تصویب نشد - دلها ز ریا و ریب تهذیب نشد - گفتیم بسی سخن، ولی متن
عمل - یک مرتبه هم، تجزیه ترکیب نشد . محدثی
بزرگی سراسر بگفتار نیست - دو صد گفته چون نیم کردار نیست . فردوسی
۵. سوز داشتن

بیان شوق، چه حاجت، که سوز آتش دل - توان شناخت زسوزی که در سخن باشد . حافظ
تا دلی آتش نگیرد حرف جانسوزی نگوید - آنچه که از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند
شور و شوق آمد سخن را تار و پود - هر که شورش بیش، او خوشتر سرود
آن را که دل از عشق پر آتش باشد - هر قصه که گوید همه دلکش باشد
۶. مخاطب شناسی

بشنو موعظه اهل عقول - کَلِّمِ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولٍ - اصل، معنی است نه تزیین کلام - سخن آن
است که فهمند عوام

سَماعِ ای برادر نگویم که چیست - مگر مستمع را بدانم که کیست - حکایت بر مزاج مستمع گوی -
اگر دانی که دارد با تو میلی - هر آن عاقل که بامجنون نشیند - نباید کردنش جز ذکر لیلی . سعدی
۷. تأثیر مخاطب در گوینده

فهم سخن چون نکند مستمع - قَوَّتْ طَبِيعُ از متکلم مجوی - فُسَحَتْ میدان ارادت بیار - تا بزند
مرد سخنگوی گوی . سعدی

مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد - غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد . صائب تبریزی
این سخن شیر است در پستان جان - بی کشنده خوش نمی گردد روان - مستمع چون تشنه و
جوینده شد - واعظ ار مرده بُود، گوینده شد . مولوی

روش سخنوری

به کارگیری انواع شیوه ها

به تکلم، به خموشی، به تبسم، به نگاه - می توان بُرد به هر شیوه، دل آسان از من کلیم - گر بساط
سخن امروز کساد است «کلیم» - تازه کن طرز که در چشم خریدار آید کلیم . کاشانی
اجمال و تفصیل

زان نَبی مُجَمَّل رساند اول پیام - که در آن، منظور بودش خاص و عام - رفته رفته عقلها چون شد
قوی - یافت بسطی، مُجَمَّلَات معنوی . شیخ بهایی

با تو گفتم مجمل این اسرار را - مختصر آوردم این گفتار را - گر مفصل بایدت فکری بکن - تا به
تفصیل آید اسرار کهن - هم بر این اجمال کاری، این خطاب - ختم شد و الله أعلم بالصواب . جامی
شش. آداب سخن

۱. توجه به خواسته مخاطب

سخن را نباید شنیدن نخست - چو دانا شوی پاسخ آری درست . فردوسی

- سخن بشنو و بهترین یاد گیر - نگر تا کدام آیدت دلپذیر . فردوسی
۲. پرهیز از رنجش دیگران
سخن خوب است ز اول خاطر کس را نرنجاند - که بعد از گفت و گو، سودی ندارد لب گزیدنها
۳. پرهیز از فتنه انگیزی و تحریک
در فتنه بستن، دهان بستن است - که گیتی به نیک و بد آستن است - پشیمان زگفتار دیدم
بسی - پشیمان نگشت از خموشی کسی
۴. مأمور به وظیفه بودن
گر چه دانی که نشنوند، بگوی - هر چه دانی ز نیکخواهی و پند - زود باشد که خیره سر بینی - به
دو پای او فتاده اندر بند - دست بر دست می زند که دریغ - نشنیدم حدیث دانشمند . سعدی
۵. دانسته سخن گفتن
ای که از عالم خبری نیست تو را - بهتر از مَهر خموشی هنری نیست تو را . صائب تبریزی
بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست - یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش . حافظ
۶. پرهیز از سطحی نگری
مرد کم گوینده را فکر است زفت - قشر گفتن چون فزون شد، مغز رفت . مولوی
قدم زنند بزرگان دین و دم زنند - که از میان تهی بانگ می زند خشخاش
۷. اندازه گویی
سخن را به اندازه ای دار پاس - که باور توان کردنش در قیاس
۸. شفاف گویی
سخنی در نهان نباید گفت - که بر انجمن نشاید گفت . سعدی
۹. پرهیز از جدال با نادان
آن کس که به قرآن و خبر زو نَرهی - آن است جوابش که: جوابش ندهی . سعدی
۱۰. سخن بجا گفتن
نظر کردم به چشم رای و تدبیر - ندیدم به زخاموشی خصالی - نگویم لب ببند و دیده بردوز -
ولیکن هر مقامی را مقالی . سعدی
- درست گوی و بهنگام گوی و نیکو گوی - که سخت مشکل کاری است کار گفت و شنود - اگر
سلامت خواهی به هر مقام، زبان / مکن دراز که آن خنجریست خون آلود . ملک الشعرای بهار
۱۱. ملاطفت و نرم خویی
تو با دبو مردم، خرد پیشه کن - به نرمی و آهستگی ران سخن - درشتی و تندى نیاید به کار - به
نرمی برآید زسوراخ، مار . فردوسی

دل مشکل پسند من به گرد آن سخن گردد - که دل بیش از زبان آماده گردد حرف تحسین را .

صائب تبریزی

۱۲. انتقادپذیری

چو بشنوی سخنِ اهل دل، مگو که خطاست - سخن شناس نه ای جان من، خطا اینجاست . حافظ

(منبع: ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان شماره ۸۷ - رحیم فاطمی)

عنه عليه السلام : قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ مِنَ الدُّنْيَا : رَجُلٌ عَلِيمُ اللِّسَانِ فَاسِقٌ ، وَ رَجُلٌ جَاهِلُ الْقَلْبِ نَاسِكٌ ، هَذَا يَصُدُّ بِلِسَانِهِ عَنِ فِسْقِهِ ، وَ هَذَا يُسْكِبُهُ عَنْ جِهْلِهِ ، فَأَتَقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ ، وَ الْجَاهِلَ مِنَ

الْمُتَعَبِّدِينَ، أُولَئِكَ فِتْنَةٌ كُلُّ مَفْتُونٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ، هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَي (كُلِّ) مُنَافِقٍ عَلِيمٍ اللِّسَانِ. (الخصال: ۱۰۳/۶۹) امام علی علیه السلام: در دنیا دو کس پشت مرا شکستند: مرد زبان باز تبهکار و مرد نادانِ روانِ عبادت پیشه. او با زبان خود تبهکاریش را می پوشاند و این با عبادتِ خود نادانیش را. پس، از علمای تبهکار و عبادت پیشگانِ نادان بهره‌یزید که اینان مایه اغوای هر ساده لوح اغوا شده‌ای هستند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید: ای علی! هلاکت امت من به دست منافقان زبان باز است. الإمام الباقر علیه السلام: إِيَّاكُمْ وَ الْجُهَالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ، وَ الْفُجَارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ؛ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةٌ كُلُّ مَفْتُونٍ. (قرب الإسناد: ۲۲۶/۷۰) امام باقر علیه السلام: زنهار از عابدانِ نادان و علمای نابکار؛ زیرا اینها مایه فریب هر فریب خورده‌ای هستند.

در کتاب غررالحکم، که بخشی از حکمت‌ها و سخنان حضرت امام علی(ع) را در خود جای داده، چنین آمده است: «ما قسم ظهري إلا رجلا ن عالم متهتك و جاهل متنسك هذا ينفر عن حقّه بتهتكه و هذا يدعو إلى الباطل بتنسكه»؛ [تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، محقق، مصحح، رجائی، سید مهدی، ص ۶۹۶، قم، دار الکتاب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق] فقط دو شخص کمرم را شکستند؛ عالمی که از انجام گناه ابائی ندارد و نادانی که اهل عبادت باشد. آن عالم با ارتکاب گناهان، مردم را از دینداری فراری می‌دهد و این نادان، به خاطر جهلش، مردم را به سمت باطل می‌کشانند.

در این روایت، از دو نفر نام برده شده است که موجب دور شدن مردم از دین و راه حق می‌شوند. این دو گروه عبارت‌اند از:

۱. عالم متهتك: متهتك به کسی گفته می‌شود که از رسوا شدن باکی ندارد. [بستانی، فؤاد افرام، مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۷۸۰، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش] طبیعتاً کسی که از رسوا شدن، ترسی نداشته باشد، از انجام هیچ خطا و گناهی ابایی ندارد. چنین افرادی، با اعمال ناشایسته خود، موجب بدبینی مردم نسبت به علم و دین می‌شوند، و آنان را دین‌گریز می‌کنند.

۲. جاهل متنسك: یعنی شخص «نادانی» که اهل زهد و انجام عبادات است. [بستانی، فؤاد افرام، مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۶۵] و در انجام عباداتش سخت‌کوش است. [فیض کاشانی، محمد محسن، نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین، محقق، مصحح، انصاری قمی، مهدی، ص ۳۰، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۱ش] چنین افرادی، ظاهری زیبا و فریبنده دارند ولی باطنی تاریک و خالی از نور علم و معرفت. درباره این که این اشخاص، چه

طور موجب کشانده شدن مردم به سمت باطل می‌شوند، احتمالات مختلفی داده شده و تفاسیر متفاوتی ارائه گردیده است.

برخی گفته‌اند که منظور از باطل، همان جهلی است که یک عابد دارد، و مردم به خاطر عباداتی که از او می‌بینند، به جهل او رغبت پیدا می‌کنند و آن را امر مثبتی تلقی می‌کنند. [آقا جمال خوانساری، محمد، شرح بر غرر الحکم و درر الکلم، محقق و مصحح: حسینی ارموی محدث، جلال‌الدین، ج ۶، ص ۹۸، دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ش]

برخی دیگر گفته‌اند که منظور این است که این فرد جاهل، به خاطر جهلش، موجب ایجاد بدعت در عبادات و دین می‌شود و مردم هم از او پیروی می‌کنند و به باطل کشیده می‌شوند. ممکن است که این دو نظریه، به یک موضوع اشاره داشته باشند.

تفسیر دیگری می‌گوید: وقتی مردم، نادانی و جهل این شخص عابد را می‌بینند، نسبت به زهد و عبادات بی‌رغبت شده و راهی خلاف آنچه که او می‌رود طی خواهند کرد و در نتیجه از عبادات دوری خواهند کرد. [بحار الانوار، ج ۱ ص ۲۰۸]

جاهل متنسک (کم خرد لجوج)

این دسته از افراد همانطوریکه از اسم آن پیداست کسانی هستند که در چهارچوبی قرار گرفتند و بر آن پافشاری می‌کنند لجاجت و خرده گیری و تظاهر از ویژگیهای این دسته است و تظاهر به زهد و تعبد را همیشه برای خود یدک می‌کشند. افق دیدشان بسیار ضعیف و محدود است و تنها به درک جریانات واقع شده توان دارند و قدرت ارزیابی حوادث آینده را ندارند. اگر فردی مورد اعتماد آنان خبری را از اینسو دهد به اینطرف غلطیده و اگر خبری از آنسو دهد به آنطرف می‌غلطند. به همین خاطر آنچه را که می‌بینند حقیقت دانسته و مورد قضاوت قرار می‌دهند.

این دسته افراد کم تحرکی بوده و هیچگاه آرمان و هدفی را تعقیب نمی‌کنند و به آنچه که هست دل خوش می‌دارند تمام اسلام را آن درک محدود خود پنداشته اند و بر آن پافشاری می‌کنند.

امام علی [ع] در سفارشی که به کمیل بن زیاد دارد مردم را سه دسته می‌کند درباره ویژگی این دسته می‌فرماید: [او منقادا لحملة الحق لالبصيرة له في احنائهم ينقدح الشك في قلبه الاول عارض من شبهة] «نهج البلاغه حکم ۱۴۷ ص ۴۹۶ صبحی صالح». کسی است که تسلیم صاحب حق است ولی بینائی و بصیرتی در زوایای حق ندارد با نخستین شبهه ای که عارض می‌شود شک در دلش جای می‌گیرد (و تحت تاثیر واقع می‌شود)

بالاخره اینان زود فریب می‌خورند زود تحریک می‌شوند شایعه را به زودی قبول می‌کنند البته نباید تصور کنیم چنین افرادی تنها در میان مردم عامی و بی سواد جامعه یافت می‌شوند چه بسا افراد دانش آموخته و آشنا با مفاهیم علمی و اسلامی نیز دارای چنین خصلتی هستند.

خطراین دسته را نمی توان کوچک شمرد بزرگترین ضربه ها در طول تاریخ اسلام ازاین متعبدین گول خورده از شیاطین به وجود آمده است.

نمونه بزرگ این را گروه [مارقین] در زمان حکومت علی[ع] می باشد. اینان با ظاهری آراسته به تعبد و [تزهده] آنچنان ضربه ای بر حکومت عدالت گستر او وارد کردند که ایشان فرمود: [قسم ظهري عالم متهتك و جاهل متنسك فالجاهل يغش الناس والعالم يخرهم بتهتكه]. عالم بی پروا و جاهل لجوج کمر مرا شکستند نادانان با کم خردی مردم را گمراه می کنند (چون تظاهر به دین و مقدسات دارند) و دانایان بی پروا مردم را فریب می دهند (زیرا وارستگی و تقوا پیشگی ندارند). از طرفی دیگر این گروه با خشک اندیشی خود مانع از شکوفا شدن مفاهیم عالیه اسلام و پیاده شدن آن هستند بدون تردید مکتبی هماننداسلام باید طراوت و جذابیت برای هر عصر و زمانی داشته و پاسخ گوی نیازهای واقعی هر نسلی باشد.

و صدافسوس که این خشک اندیشان کم خرد نه تنها خود با زمان پیش نیامده و قدرت تفکر درامور تازه را ندارند بلکه با هراندیشه نو و برداشت صحیحی ازاسلام مخالفت کرده و بی درنگ چوب تکفیر را براو می زنند. همانطوریکه [مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه موسس حوزه علمیه قم به فکرافتادند یک عده از طلاب را بزبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتواننداسلام را در محیطهای تحصیل کرده جدید بلکه در کشورهای خارج تبلیغ نمایند.... وقتی که این خبر منتشر شد گروهی به قم رفتند و اولتیماتوم دادند که این پولی که مردم به عنوان سهم امام می دهند برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند. اگراین وضع ادامه پیدا کند ما چنین و چنان خواهیم کرد! آن مرحوم هم دید که ادامه این کار موجب انحلال حوزه علمیه و خراب شدن اساس کاراست موقتاً منظور عالی خود صرف نظر کرد].

البته این داستان باین معنا نیست که این کم خردان هم اکنون با تحصیل زبان خارج مخالفت می ورزند اینان اکنون با مسائل دیگر و حیاتی مخالفت می کنند زیرا همیشه اززمان عقب تر واز واقعیات جامعه دورترند. تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل. (حوزه - تیر ماه ۱۳۶۳ - شماره ۵ - عالم متهتك و جاهل متنسك)

دلالت آیه «نفر» بر لزوم تعلیم و تعلم

آیه ۱۲۲ سوره «توبه» می فرماید: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» «چرا از هر گروهی طایفه ای کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را انذار نمایند...». این آیه نه تنها فراگیری آیین الهی را واجب می شمرد بلکه تعلیم دادن آن را بعد از فراگیری نیز لازم می داند. در این آیه به

جهت بیان اهمیت مهاجرت برای فراگیری دانش از واژه «نفر» که مربوط به کوچ کردن به سوی «میدان جهاد» است، استفاده شده است.

تعبیر به «نفر» نشان می دهد که منظور کوچ کردن به سوی میدان جهاد است. زیرا این تعبیر در آیات مختلف قرآن به همین معنا به کار رفته بنابراین مسلمانان موظف بودند که در غیر موارد ضرورت همگی به میدان جهاد با دشمن نروند؛ بلکه گروهی به جهاد روند و گروهی برای جهاد با جهل در مدینه بمانند و احکام الهی را فرا گیرند و به دیگران بعد از بازگشت تعلیم دهند. تفسیر دیگر آیه این است که مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند: گروهی برای حفظ مدینه در آن جا بمانند و گروهی که به میدان جهاد رفته اند آثار عظمت الهی و امدادهای غیبی و پیروزی های اعجاز آمیز مسلمین را با چشم خود در میدان جهاد مشاهده کنند؛ و به هنگام بازگشت به دیگران بیاموزند.

احتمال سوّمی در تفسیر آیه نیز داده شده است که بر مردم اطراف مدینه لازم بود گروهی در شهر و آبادی خود برای حفظ نظم زندگی عمومی بمانند، و گروهی به مدینه نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آیند و احکام الهی را فرا گیرند و به دیگران برسانند. (۱)

هریک از این تفسیرهای سه گانه مزیتی دارد که در دیگری نیست (۲) ولی هر کدام را بپذیریم برای آنچه ما به دنبال آن هستیم تفاوتی ندارد که هم فراگیری علم واجب است و هم تعلیم دادن به دیگران، و تاکید بر این دو واجب، دلیل روشنی بر امکان و لزوم مساله معرفت و شناخت است. (۳)، (۴)

پی نوشت این قسمت: (۱). مفاتیح الغیب، فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ قمری، چاپ: سوم، ج ۱۶، ص ۱۷۱، سورة توبة، آیه ۱۲۲...؛ المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی سید محمد حسین، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ قمری، چاپ: پنجم، ج ۹، ص ۴۰۴ (بیان) ...؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ شمسی، چاپ: سوم، ج ۵، ص ۱۲۸ (المعنی...).

(۲). در تفسیر اوّل مرجع ضمیر «ها» در جمله «لیتفقها» و «لینذروا» اسم محذوفی است و در تقدیر چنین است و «تبقى طائفة»، و این مخالف ظاهر محسوب می شود، در حالی که «نفر» به معنای جهاد آمده، و این نقطه قوت آن است. در تفسیر دوّم مرجع ضمائر همان مذکور است (طائفة) ولی مشکل این تفسیر آن است که میدان جهاد مرکز فراگیری احکام دین نیست مگر با توجیهی که در بالا ذکر شد، و در تفسیر سوّم باز محذوفی در تقدیر است ولی با روایات زیادی که «نفر» را به معنای (کوچ برای تفقه در دین) تفسیر می کند هماهنگ است (در تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، تحقیق: سید هاشم رسولی محلات، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵

قمری، چاپ: چهارم، ج ۲، ص ۲۸۲، سورة توبة، آیات ۱۱۹ الی ۱۲۲، ۹ روایت در این زمینه نقل شده است). (۳). امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لَوَدِدْتُ أَنْ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِأَسْيَاطٍ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا»؛ (من دوست می دارم یارانم را با تازیانه به دنبال علم و دانش بفرستم) الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ قمری، چاپ: چهارم، ج ۱ ص ۳۱، باب (فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه...). (۴). گرد آوری از کتاب: پیام قرآن، ناصر، مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۶ شمسی، چاپ: نهم، ج ۱، ص ۵۸.

جهل و اقسام آن

جهل در لغت به معنای ندانستن است، [ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، چاپ علی اکبر غفاری، قم ۱۳۶۳ ش. - احمد بن محمد برقی، کتاب المحاسن، چاپ جلال الدین محدث ارموی، قم ۱۳۳۱ ش] راغب اصفهانی آن را سه گونه تحلیل کرده است: خالی بودن نفس از علم و آگاهی، که معنای اصلی واژه است؛ اعتقاد به چیزی برخلاف آنچه در واقع هست؛ انجام دادن کاری برخلاف آنچه باید انجام شود، چه آن را صحیح بداند چه نداند. [سماعیل بن حماد جوهری، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، چاپ احمد عبدالغفور عطار، قاهره ۱۳۷۶، چاپ افست بیروت ۱۴۰۷] جهالت نیز به معنای انجام دادن ناآگاهانه یک عمل است. [خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم ۱۴۰۹،

همچنین جهل در معنایی اعم از معنای «حُمق» جهل به امور جاری عادی) به کار رفته است. [حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، چاپ محمد سید کیلانی، بیروت] جهل، مقابل علم بوده و به معنای نبود آگاهی و علم در کسی است که استعداد دانستن را دارد؛ بنابراین، به جمادات و حیوانات، جاهل و عالم اطلاق نمی شود، زیرا نسبت میان علم و جهل، نسبت عدم و ملکه است. در برخی مباحث علم اصول، جهل به عنوان یکی از حالات مکلف (شک، ظن و علم) نسبت به حکم واقعی، مطرح می شود و برای انسانی که دارای چنین جهلی است احکام خاصی مقرر شده است. [طباطبائی، المیزان. - طوسی، التبیان. - حسن بن عبدالله عسکری، الفروق اللغویه، قاهره ۱۳۵۳، چاپ افست قم. - محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر، او، مفاتیح الغیب، بیروت ۱۴۲۱/۲۰۰۰]

جهل بر دو قسم است

۱_ جهل در مقابل علم: آنچه که در آیه ۹۹ سوره مبارکه اعراف آمده است از این نوع جهل است یعنی شما را دنیا آوردیم در حالیکه جاهل بودید (علم نداشتید). این نوع از جهل ذاتا بد نیست

بلکه باقی ماندن بر آن بد است . لذا میبینید در روایات ما را به علم جوئی تشویق کرده و راه رسیدن به علم را به ما یاد داده و فرمودند : مفتاح العلم السؤال . یعنی کلید دستیابی به علم سوال کردن است . و یا در سوره زمر خداوند در قالب سوال ، برتری عالم بر جاهل را اینچنین مطرح میفرماید که :
هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ؟

۲- جهل در مقابل عقل : آنچه که در آیه ۸۷ سوره مبارکه نحل آمده است از این نوع جهل است . جهل در مقابل عقل یعنی انسان بمقتضای آنچه که عقل درک کرده عمل نکند و یا بعبارت ساده تر انسان به آنچه که از حق درک کرده عمل نکند و روی گرداند . خداوند در آیه ۸۷ سوره مبارکه نحل میفرماید : ای پیغمبر از کسانی که حق را درک کردند اما حاضر به قبول آن نیستند ، روی گردان . روایتی در همین زمینه داریم که میفرماید : صدیق کل امریء عقله و عدوه جهله یعنی دوست هر کسی عقل اوست و دشمنش جهل اوست . مراد از این جهل به مقابله عقل ، جهل به معنای دوم یعنی جهل به معنای عمل نکردن به مقتضای عقل است . (ماخذ : تفسیر بیان تالیف دکتر محمد علی انصاری ذیل تفسیر سوره مبارکه یوسف آیه ۳۳)

جهل یا جهل بسیط است یا جهل مرکب

۱- جهل بسیط : جهل بسیط عبارتست از «خالی بودن نفس انسان از علم» . این نوع جهل گرچه در ابتدای امر مذموم نیست ولی دوام آن و باقی ماندن انسان بر جهل ، مایه شقاوت و بدبختی و باعث هلاکت او خواهد شد . مرحوم نراقی برای از بین بردن آن سه راه را بیان می کند که اگر انسان به آن سه راه توجه کند یقیناً صفحه جاننش از ظلمت جهل پاک می شود و به نور علم منور می شود ، آن سه راه عبارتند از : الف) اگر انسان بداند که جاهل با حیوان فرقی نمی کند پس به دنبال علم می رود . ب) به آیات و روایات که درباره نتایج و خطرات جهل آمده است ، بیندیشد ، به عنوان نمونه رسول خدا(ص) می فرماید : در قیامت شش دسته اند که بدون حساب وارد جهنم می شوند ، یکی از آن شش دسته بادیه نشینان و دهاتی ها هستند که به خاطر جهلشان وارد جهنم می شوند . (بحار ، ج ۲ ، ص ۱۹۰ ، این حدیث از امیرالمؤمنین نقل شده است) ج) به آیات و روایاتی که درباره فضیلت علم آمده است ، بیندیشد .

۲- جهل مرکب : جهل مرکب آنست که : انسان با وجود آنکه عالم نیست معتقد باشد که عالم است و به تعبیر دیگر نمی داند که نمی داند . در این جا یک سؤال پیش می آید و آن اینست که : چرا جهل مرکب از جهل بسیط زشت تر و خطرناک تر است ؟ در جواب باید گفت که : چون در جهل بسیط ، جاهل به جهل خود معترف بوده و خود را نیازمند به معلم و تحصیل می بیند ولی جاهل به جهل مرکب خود را غنی و بی نیاز از تحصیل دانسته و هیچگاه به سراغ علم و دانش نمی رود و اذا برای

همیشه در آن جهلش باقی می ماند و در قیامت نیز طبق نظر حکمای بزرگ، جهل مرکب است که باعث عذاب است نه جهل بسیط.

آن کس که بداند و نداند که بداند - بیدارش نمائید که بس خفته نماند

آن کس که نداند و بداند که نداند - لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کس که نداند و نداند که نداند - در جهل مرکب ابدالدهر بماند

آن کس که نداند و نخواهد که بداند - حیف است چنین جانوری زنده بماند

منشأ جهل مرکب دو چیز قلمداد شده است: انحراف سرشت شخص که سودمندترین روش درمان آن تشویق فرد به یادگرفتن علوم ریاضی است، و خطا در استدلال که راه برطرف کردن آن سنجیدن نحوه دلیل آوردن فرد با نحوه استدلالات اهل فن است و اگر ناشی از نوعی عصبیت و تقلید باشد، باید بکوشد آن را ریشه کن سازد. [اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، چاپ احمد عبدالغفور عطار، قاهره ۱۳۷۶، چاپ افست بیروت ۱۴۰۷]

قصوری و تقصیری

در منابع فقهی و حقوقی، جهل از نظر منشأ تحقق آن به جهل قصوری و تقصیری تقسیم شده است. در جهل قصوری، شخص متصف به جهل در شرایطی است که به هیچ وجه امکان دسترسی و آگاهی از احکام شرعی و قوانین را ندارد، مانند شخصی که در محلی دورافتاده زندگی می کند و نمی تواند با علما و مراکز علمی و دینی ارتباط داشته باشد. در جهل تقصیری، جاهل قدرت دستیابی به علم و قانون را دارد، ولی بر اثر کوتاهی و سهل انگاری خود همچنان در جهل باقی می ماند. [خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم ۱۴۰۹. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، چاپ محمد سیدکیلانی، بیروت. - طباطبائی، المیزان]

جهل به حکم و موضوع

تقسیم بندی مهم دیگر جهل، باتوجه به چیزی که جهل به آن تعلق می گیرد، جهل به حکم و جهل به موضوع است. جهل به حکم (یا جهل به قانون) به این معناست که شخص از حکم یا قانون آگاهی نداشته باشد. مثلاً نداند که در اسلام نوشیدن خمر حرام است و آن را مرتکب شود. [طوسی، التبیان. - حسن بن عبدالله عسکری، الفروق اللغویه، قاهره ۱۳۵۳، چاپ افست قم. - محمد بن عمر فخررازی، التفسیر الکبیر، او، مفاتیح الغیب، بیروت ۱۴۲۱/۲۰۰۰]

جهل به موضوع آن است که مکلف، از اصل حکم شرعی یا قانونی آگاه باشد، اما به موضوع آن ناآگاه باشد. مثلاً بداند که نوشیدن خمر حرام است، ولی نداند که مایعی که قصد نوشیدنش را دارد شراب است یا آب. [محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحيط، چاپ یوسف الشیخ محمد بقاعی، بیروت ۲۰۰۵. - کلینی، الکافی]

جهل معذر و غیر معذر

تقسیم دیگر جهل، انقسام آن به جهل معذر (عذرآور) و غیر معذر است. جهل غیر معذر آن است که نمی‌تواند عذری قانونی یا اخروی برای جاهل به‌شمار رود، مانند جهل به عقاید و ارکان دین. در مقابل، جهل معذر آن است که فرد متصف به آن مشمول عقاب نیست، مانند جهل آن دسته از مسلمانان بیرون از دارالاسلام که به آنجا مهاجرت نکرده و از احکام شرعی بی‌اطلاع‌اند. [مجلسی، بحار الانوار]

اصولیان اهل سنت معمولاً در بحث تکلیف و ذیل مبحث اهلیت، از جهل سخن گفته و جهل معذر را از موانع اهلیت دانسته‌اند. [محمدفؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، قم ۱۳۸۰ ش. - محمد مهدی بن ابی‌ذر نراقی، جامع السعادات، چاپ محمد کلانتر، نجف ۱۳۸۷/۱۹۶۷، چاپ افست بیروت]

وظیفه علماء یاد دادن و جهال یاد گرفتن است

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ ع : إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَالِ عَهْدًا يَطْلُبُ الْعِلْمَ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ. (الكافي ج ۱، بابُ بَذْلِ الْعِلْمِ، ح ۱۱) طلحه از امام صادق نقل می‌کند که امام (ع) می‌فرمایند: من این مطلب را در کتاب جدم دیدم که خداوند هیچ جایی عهد نگرفته از جاهل به طلب علم و فرمان به طلب علم به جاهل نداده است تا این که قبل از آن از عالمان عهد گرفته است که علمشان را در اختیار دیگران قرار دهد و این هم، حکمت مسئله است که رتبه علم قبل از جهل است.

این حدیث، در نهج البلاغه، حکمت ۴۷۸ نهج البلاغه با اندکی تعبیری آمده است: وَ قَالَ عَلِيٌّ (ع) : مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا. مؤاخذه نمی‌کند که بر اهل جهل که علم را بیاموزید حتی ... این مطلب در امالی مفید در خصائص الائمه، تبعاً در وافی، و همچنین در بحار در همان باب کتمان علم، یکی دو روایت در همین مضمون نقل شده است. در منية المرید نیز، این روایت بدون سند نقل شده است که ظاهراً همین روایت کافی است که امام صادق می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَالِ عَهْدًا يَطْلُبُ الْعِلْمَ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ. باز همین مضمون، در روایت شصت و هفتم اوالی اللثالی نیز آمده است. سند این روایت در کافی معتبر است و در مسانید دیگر نقل شده است که تقریباً همه این احادیث و اسنادش به امیر المؤمنین (ع) نقل شده است و در کافی از امام صادق از امیر المؤمنین نقل شده است.

من کتاب له علیه السلام الی قثم بن العباس وهو عامله علی مکه: واجلس لهم العصرین فافت المستفتی وعلّم الجاهل وذاکر العالم؛ (نهج البلاغه، نامه ۶۷) صبح و عصر برای رسیدگی به امور مردم بنشین، به کسانی که پرسشی دارند پاسخ ده و جاهلان را بیاموز و با دانشمندان مذاکره کن. امام علیه السلام در دستورالعملی که برای فرماندار مکه می نویسد می فرمایند: در اقامه حج و انجام مناسک، مردم را راهنمایی کن و ایام الله را به آنها یادآوری نما و صبح و عصر که در سرزمین حجاز وقت مناسبی برای مراجعات است، به امور مردم رسیدگی نما و پرسش آنها را پاسخ ده و به آموزش آنها پرداز و با دانشمندان مذاکره نما.

تعلیم و تعلم، اساس دین و دنیا

وقال علیه السلام لجابر بن عبدالله الانصاری: یا جابر قوام الدین والدنیا ربعة: عالم مستعمل علمه و جاهل لا یستنکف ان یتعلم ... فاذا ضیع العالم علمه استنکف الجاهل ان یتعلم؛ (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲) ای جابر! دین و دنیا بر چهار چیز استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و نادانی که از فراگیری سرباز نزند... هر گاه عالم علمش را ضایع کند، جاهل از فراگیری خودداری می کند.

نظیر این کلام نیز از حضرت علیه السلام نقل شده است: قوام الدین ربعة: بعالم ناطق مستعمل له ... وبجاهل لا یتکبر عن طلب العلم فاذا اکتتم العالم علمه ... واستکبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنیا علی تراثها قهقری؛ (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۸) دین به چهار چیز پابرجاست: به عالمی که می گوید و به گفته خویش عمل می کند... و به جاهلی که از پرسیدن ابایی ندارد. پس هر گاه عالم علم خود را کتمان کند... و جاهل از پرسیدن و طلب علم تکبر ورزد، دنیا به عقب بر خواهد گشت. ظاهراً مراد از تضییع علم، عمل نکردن و نشر ندادن آن است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: ان من العلماء من یحب ان یخزن علمه ولا یؤخذ عنه فذاک فی الدرک الاول من النار؛ (خصال، صدوق، ۳۵۲) گروهی از علما کسانی هستند که مایلند علم خود را پنهان نموده و نشر ندهند، این دسته در درک اول جهنم قرار دارند.

میثاق الهی بر تعلیم و تعلم

قال علیه السلام: ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا؛ (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۸) خداوند از جاهلان، پیمان فراگیری دانش نگرفته، مگر این که قبلاً از دانشمندان پیمان یاد دادن گرفته است.

ملازمه بین یادگیری و یاد دادن واضح است و با در نظر گرفتن این ملازمه، بیان تکلیف در یک طرف کافی است؛ برای تکلیف در طرف دیگر، در عین حال به علت اهمیت مطلب به هر دو تکلیف تصریح فرموده اند.

در بعضی از روایات دیگر نیز به هر دو جهت تصریح شده است، هم تعلیم و هم تعلم: امام پنجم حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: ان الذی یعلم العلم منکم له مثل اجر المتعلم وله الفضل علیه فتعلموا العلم من حملة العلم وعلموه اخوانکم كما علمکموه العلماء؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵) آن که از شما به دیگری دانش آموزد، مزد او به مقدار مزد دانش آموز است و برای معلم مزد بیشتری است، پس، از علما دانش بیاموزید و آن را به برادرانتان یاد دهید، همان طوری که علما به شما یاد دادند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: قرات فی کتاب علی علیه السلام ان الله لم یأخذ علی الجہال عهدا بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجہال لان العلم کان قبل الجہل؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱) در کتاب علی علیه السلام خواندم که خدا از نادانان ها پیمانی برای آموختن دانش نمی گیرد، مگر این که از علما پیمان گرفته است برای یاد دادن علم به نادانان، زیرا علم مقدم بر جهل است.

در روایت دیگر می فرمایند: لو وددت ان اصحابی ضربت رؤوسهم بالسیاط حتی یتفقهوا؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱) می خواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنم تا دین را بفهمند. امام باقر علیه السلام در لزوم آموزش و یاد دادن می فرمایند: زکاة العلم ان تعلمه عباد الله؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱) زکات دانش آن است که آن را به بندگان خدا بیاموزی. و امام صادق علیه السلام نیز در لزوم یادگیری و آموختن می فرمایند: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: طلب العلم فريضة على كل مسلم الا ان الله يحب بغاة العلم؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰) رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: فراگیری دانش بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا طالبان علم را دوست دارد.

آثار سوء جهل در آیات قرآن

جهل آثار و نتایج سوئی را به دنبال دارد. جهل باعث دوزخی شدن است (سوره های اعراف و ملک)؛ جهل مایه سقوط آدمی است (سوره انفال)؛ جهل نابینایی است (سوره های رعد و فاطر)؛ زندگی با جهل ارذل العمر است (سوره های حج و نحل)؛ جهل عامل اصلی شکست است (سوره انفال). با توجه به آیات قرآن، جهل آثار و نتایج سوئی را به دنبال دارد:

۱. دوزخیان جاهلان اند:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (سوره اعراف، آیه ۱۷۹)؛ (به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها [عقلها] یی دارند که با آن [اندیشه

نمی کنند، و [نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند] چون امکان هدایت دارند و بهره نمی گیرند).

«ذَرَّا» از ماده «ذَرَأَ» (بر وزن زَرَعَ) به معنای خلقت و ایجاد و آفرینش است؛ ولی به طوری که از مقایسه اللغه برمی آید ریشه آن به معنای بذر افشاندن است، و شاید به همین دلیل راغب در مفردات معنای اصلی آن را اظهار و آشکار ساختن ذکر کرده، و بعضی مانند «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» معنای اصلی آن را بسط و گسترش می دانند.

در آیه مورد بحث اگر منظور خلقت و آفرینش باشد معنای آیه این است که این گونه افراد که از مواهب خداداد که منابع و ابزار معرفت و شناخت است، مانند: قلب و گوش و چشم بهره نمی گیرند سرنوشتی جز دوزخ ندارند و گویی برای آن آفریده شده اند؛ و اگر به معنای بسط و گسترش باشد باز اشاره به این است که این گونه افراد به صورت گسترده در دوزخ پخش می شوند.

به هر حال بیانگر این واقعیت است که سرانجام جهل و از کار انداختن وسایل و ابزار شناخت چیزی جز آتش جهنم نخواهد بود.

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (سوره ملک، آیات ۱۰ - ۱۱)؛ (و می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم. - این جاست که به گناه خود اعتراف می کنند؛ دور باشند دوزخیان [از رحمت خدا]).

آری گناه بزرگ آنها همین است که عقل خود را به کار نینداختند و به سخنان حق گوش فرا ندادند، و به این ترتیب درهای معرفت و دانش را به روی خود بستند و درهای دوزخ را گشودند.

لحن آیه دوّم که گناه را نسبت به دوزخیان می دهد و آنها اعتراف می کنند که اگر عقل خود را به کار انداخته بودند جای آنان در دوزخ نبود - اعترافی که حاکی از ندامت و پشیمانی است - دلیل بر آن است که آنها این راه را با اختیار خود برگزیدند، و اگر به زعم بعضی همچون فخر رازی آیه اوّل را دلیل بر جبر گرفته اند آیه دوّم می تواند مفسّر آن باشد چرا که «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا». به هر حال رابطه میان دوزخ و جهل از دیدگاه قرآن مسلم است و بحث های آینده آن را آشکارتر می سازد. (در حدیثی از پیغمبر اکرم آمده است که فرمود: خداوند به من چنین وحی کرد: «إِنَّهُ مَنْ سَلَكَ مَسْلَكًا يَطْلُبُ فِيهِ الْعِلْمَ سَهَّلْتُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ»؛ (هرکس در طریقی گام بگذارد که علم و دانش طلبد راهی به سوی بهشت برای او می گشایم) بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق/ مصحح جمعی از محققان، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ قمری، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۷۳، باب ۱ (فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه و ثواب العالم و المتعلم))

۲. جهل مایه سقوط آدمی است:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (سوره انفال، آیه ۲۲)؛ (به یقین بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لال [و کوردلی] هستند که اندیشه نمی کنند).

این آیه صریحاً و آیه قبل تلویحاً این مطلب را بیان می کند که هرگاه انسان از اسباب و ابزار شناخت که خدادار اختیارش قرار داده استفاده نکند چنان سقوط می کند که از تمام جنبندگان روی زمین پست تر می شود. چرا چنین نباشد که او می توانست به اوج قلّه افتخار و «أَعْلَى عَلِيَّيْنِ» و جوار قرب حق پرواز کند و به جایی رسد که جز خدانبیند ولی چون به همه این امکانات پشت پا زد به «أَسْفَلُ السَّافِلِينَ» سقوط کرد.

بعلاوه انسان هنگامی که در طریق خیر و هدایت قرار نگیرد، آن مواهب بزرگ و استعدادهای خداداد را در طریق شرّ به کار می گیرد؛ دست به جنایات هولناک و اختراع اسباب و وسایل وحشتناکی می زند که مسلماً هیچ حیوان درنده ای به پای او نمی رسد، همان گونه که نمونه های آن را در عصر خود در میان انسان های دور افتاده از خدا و خلق مشاهده می کنیم. (امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «الْجَهْلُ مَطْيَةٌ شُمُوسٍ مِّن رَّكِبِهَا زَلٌّ، وَمَنْ صَحِبَهَا ضَلٌّ»؛ (جهل مرکب سرکشی است، هرکس بر آن سوار شود زمین می خورد، و هرکس با آن همراه گردد گمراه می شود) غرر الحکم و درر الکلم، تیممی آمدی، عبد الواحد بن محمد، محقق / مصحح: رجائی، سید مهدی، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ قمری، چاپ دوم، ص ۱۰۹، ح ۱۹۹۰)

۳. جهل نابینایی است:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَنْذَرُكَ أَوَلُوا الْأَلْبَابِ» (سوره رعد، آیه ۱۹)؛ (آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکر می شوند).

در این جا در یک طرف عالمان و آگاهان قرار گرفته اند و در نقطه مقابل آنها نابینایان! این تقابل نشان می دهد که جهل با نابینایی یکسان است. همین معنا به تعبیر دیگر در آیات دیگر قرآن آمده است:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ»؛ ([بدانید] نابینا و بینا هرگز برابر نیستند و نه تاریکی ها و روشنایی و نه سایه [آرام بخش] و باد داغ و سوزان و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند، خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می رساند و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور [خفته] اند برسانی). (سوره فاطر، آیات ۱۹ تا ۲۲؛ همچنین پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى ذُلِّ التَّعْلِيمِ سَاعَةً بَقِيَ فِي ذُلِّ الْجَهْلِ أَبَدًا»؛ (کسی که ساعتی تن به زحمت تعلیم ندهد تا ابد در ذلت و

زحمت جهل باقی می ماند) بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح جمعی از محققان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ قمری، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۷۷، باب ۱ (فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه و ثواب العالم و المتعلم))

۴. زندگی با جهل ارذل العُمُر است:

«وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً» (سوره حج، آیه ۵)؛ (و بعضی از شما به نامطلوب ترین مرحله عمر می رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی چیزی نمی دانند). همین معنا با تفاوت بسیار کمی در سوره نحل آیه ۷۰ نیز آمده است.

«ارذل» از ماده «رذل» به طوری که از بسیاری از منابع لغت مانند مقایس و صحاح اللغه و مفردات و غیر آنها استفاده می شود به معنای موجود پست است. یا به تعبیر دیگر موجودی که قابل اعتنا نیست و ارزشی ندارد؛ بنابراین منظور از «ارذل العمر» بی ارزش ترین روزهای عمر انسانی است. قرآن روزهای نهایت پیری را که غالباً توأم با فراموشی و از دست دادن علوم و دانش های گذشته است «ارذل العمر» شمرده؛ بنابراین بهترین روزها و ساعات عمر انسان ساعات علم و آگاهی و معرفت است. علی (علیه السلام) فرمود: «الْجَهْلُ فِي الْإِنْسَانِ أَضَرُّ مِنَ الْآلَةِ فِي الْإِبْدَانِ»؛ (جهل در انسان زیان اش از خوره بیشتر است). غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، محقق / مصحح: رجائی، سید مهدی، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ قمری، چاپ دوم، ص ۹۹، ج ۱۸۵۵) ۵. جهل عامل اصلی شکست است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (سوره انفال، آیه ۶۵)؛ (ای پیامبر! مومنان را به جنگ [با دشمنان خطرناک] برانگیز. هرگاه از شما بیست نفر با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند).

این آیه که ظاهراً در مورد جنگ بدر نازل شده و ناظر به نابرابری تعداد مسلمانان با مشرکان مکه است؛ افسانه موازنه قوا را درهم می شکند و به عنوان یک دستور اسلامی فرمان می دهد که حتی اگر تعداد سپاهیان اسلامیک دهم سپاهیان دشمن باشد از میدان جنگ عقب نشینی نکنند؛ اما آنچه این نابرابری صوری و ظاهری را جبران می کند (طبق صریح خود آیه) دو چیز است: نخست صبر و استقامت و پایداری در مومنان، و دوم جهل و نادانی و بی خبری در دشمنان؛ و این به خوبی نشان می دهد که استقامت و صبر سرچشمه پیروزی و جهل و نادانی عامل شکست است. جهل هایی مثل: جهل به استعدادها و نیروهای خدادادی وجود خویش. جهل به قدرت و توانایی پروردگار. جهل به فنون و اصول جنگی و جهل های دیگر. (پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ عَمِلَ

عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يَفْسُدُ أَكْثَرُ مِمَّا يَصْلَحُ»؛ (هرکس بدون آگاهی عمل کند خرابکاریش بیش از اصلاحات او است!) مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، طبرسی، علی بن حسن، چاپ دوم، ص ۱۳۴، (الفصل الثامن فی العلم والعالم وتعلیمه و تعلمه واستعماله) (گردآوری از کتاب: پیام قرآن، ناصر، مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۶ شمسی، چاپ: نهم، ج ۱، ص ۸۲)

چهل زمینه ها و آثار

زمینه های چهل: عوامل مختلفی در زمینه چهل وجود دارد که در اینجا به چند نمونه اشاره میشود:

۱- بادیه نشینی و دوری از فرهنگ اجتماعی:

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «بادیه نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است و به نا آگاهی از حدود و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند و خداوند دانا و حکیم است.» [توبه: آیه ۹۷]

این آیه شامل پیامهایی است از قبیل: ۱- بادیه نشینی موجب دوری از فرهنگ و آداب دینی می شود. ۲- محیط فرهنگی و اجتماعی انسان، در بینش و موضع گیری او در مورد حقایق و معارف مؤثر است. ۳- افراد نا آگاه و دور از فرهنگ، گاهی آلت دست کافران و منافقان قرار می گیرند و از خود آنها هم بی منطق تر می شوند. ۴- کفر و نفاق، درجانی دارد. ۵- یکی از عوامل کفر و نفاق، نا آگاهی است. ۶- دانستن احکام دین لازم است وگرنه اعرابی هستیم. ۷- شهر نشینان جاهل به حدود الهی، به منزله اعراب و بادیه نشینان بلکه بدتر از آنان هستند. [قرائتی، محسن؛ نور، ج ۵، ص ۱۳۲]

۲- دل مردگی: در سوره انعام آمده است: «پاره ای از آنها به (سخنان) تو، گوش فرا می دهند ولی بر دلهای آنان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند و در گوش آنها، سنگینی قرار داده ایم و (آنها بقدری لجوجند که) اگر تمام نشانه های حق را ببینند، ایمان نمی آورند تا آنجا که وقتی به سراغ تو می آیند که با تو پر خاشگری کنند، کافران می گویند: اینها فقط افسانه های پیشینیان است.» [انعام؛ ۲۵]

در این آیه اشاره به وضع روانی بعضی از مشرکان شده که در برابر شنیدن حقائق کمترین انعطاف از خود نشان نمی دهند و در حقیقت تعصبات کورکورانه جاهلی و فرو رفتن در منافع مادی و پیروی از خوی و هوسها، آن چنان بر عقل و هوش آنها چیره شده که گویا در زیر پرده ای قرار گرفته است نه حقیقتی رامی شنوندونه درک صحیح از مسائل دارند. [مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج ۵، ص ۱۹۰]

۳- شیطان: در آیه ای می خوانیم: «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گامهای شیطان پیروی نکنید! چه اینکه او، دشمن آشکار شماست. او شما را فقط به بدیها و کار

زشت فرمان می دهد (و نیز دستور می دهد) آنچه را نمی دانید، به خدا نسبت دهید.» [بقره؛ آیات ۱۶۸ و ۱۶۹] در این آیات، پایه های پیروی از شیطان معرفی می شود؛ یعنی سوء فحشاء و سخن بدون علم. مراد از پیروی خطوات شیطان این است که بنده خدا، چیزی را تعبد کند و آن را عبادت و اطاعت خدا قرار دهد که خدای تعالی هیچ اجازه ای در خصوص آن نداده است؛ چون خداوند هیچ مشی و روشی را منع نکرده، مگر آن روشی را که آدمی در رفتن بر طبق آن پای خود به جای پای شیطان بگذارد و راه رفتن خود را مطابق راه رفتن شیطان کند، در اینصورت است که روش او پیروی گامهای شیطان می شود. از اینجا این نکته بدست می آید که دعوت شیطان منحصر است در دعوت به عملی که یا سوء است و یا فحشاء و یا گفتن سخن، بدون علم و دلیل. [طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان، ج ۱، ص ۶۳۴]

آثار جهل: جهل و نادانی به عنوان صفتی ناپسند در اسلام و قرآن دانسته شده و از مؤمنان خواسته شده که از آثار زیانبار آن آگاهی یابند؛ چون نه تنها در زندگی دنیوی برای انسان زیانبار است بلکه خطر آن همواره در زندگی اخروی دامنگیر انسان می شود و او را گرفتار شقاوت و بدبختی می کند. جهل در وجود انسان ها با گذشت زمان ریشه دوانیده و با تأثیرات منفی عمیق، آن ها را در گمراهی شدید قرار می دهد:

۱ - نقش جهل در بت پرستی: خداوند در قرآن کریم می فرماید: «بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، با تواضع و خضوع گرد آمده بودند. به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار بده. همانگونه که آنها معبودانی دارند. گفت: شما جمعیتی نادانید.» (اعراف/۱۳۷)

این آیه به صراحت بیانگر این است که سرچشمه بت پرستی، جهل و نادانی بشر است؛ از یک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناخت ذات پاک او بر اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و ماندی برای او تصور نمی شود؛ از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان، که گاهی حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافاتی مثل «بت» نسبت می دهد؛ و از سوی سوم جهل انسان به جهان ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او، تا آنجا که خارج از مسائل حسی را باور نمی کند. این نادانی ها در طول تاریخ، انباشته شده و سرچشمه بت پرستی شده اند. [مکارم شیرازی، ناصر؛ نمونه، ج ۶، ص ۳۳۵]

۲ - نقش جهل در انکار دین: یکی دیگر از تأثیرات جهل که قرآن به آن اشاره فرموده، انکار و ردّ دین و مظاهر آن می باشد؛ مانند انکار قرآن کریم که در واقع عامل انکار، جهل و عدم آگاهی انسان ها از محتوا و حقیقت آن بوده و قرآن آن ها را از جمله ظالمان شمرده و می فرماید: «و بیشتر آنها، جز از گمان پیروی نمی کنند (در حالیکه) گمان، هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد، به یقین، خداوند از آنچه انجام می دهند، آگاه است.» (یونس/۳۶)

در حقیقت بشر هیچگونه دلیلی بر نفی دین، مبدء و معاد و... ندارد و تنها جهل و عدم آگاهی اوست که ناشی از خرافات و تقلید از مذهب نیاکان بوده و سد راهشان شده است. [مکارم شیرازی، ناصر؛ نمونه، ج ۸، ص ۲۰۵]

۳- جدایی و اختلاف: تفرقه ناشی از جهل و نادانی است؛ چرا که جهل عامل شرک بوده و شرک عامل پراکندگی است: «...آنها را متحد می‌پنداری، در حالیکه دل‌هایشان پراکنده است این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی‌کنند» (حشر/۱۴)

دل‌های کسانی که به خلاف عقل عمل می‌کنند، پراکنده بوده و با هم اختلاف دارند؛ چون اهداف و هواها مختلف و متفاوت بوده و حال آنکه داعی عقل یکی است؛ عقلی که دعوت به سوی طاعت خدا و نیکی کردن در فعل می‌کند، یاران خود را به یک سو برده و آن‌ها را از تفرقه و جدایی بر حذر می‌دارد. [طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲، چاپ سوم، ج ۹، ص ۳۹۶]

۴- کفر: «هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نمائیم. آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟)» (بقره/۱۷۰)

کافران زمان پیامبر یکی از دلایلی که برای کفر خود می‌آوردند و آن را توجیحی در برابر پیامبر قرار می‌دادند پیروی از نیاکانشان بود. خداوند در برابر استدلال آنان می‌فرماید: نباید انسان بدون اندیشه از کسی پیروی کند؛ بلکه باید اندیشه کند؛ چون کسانی که از آنها پیروی می‌کنید، شاید جاهل بوده‌اند و هدایت نیافته‌اند و به راه اشتباه رفتند. [طباطبایی، محمد حسین؛ المیزان، ج ۱، ص ۴۱۹]

با نگاهی به آیات قرآن می‌توان دریافت که جهل در قرآن دارای آثار متعدد و گوناگونی است که در ادامه به صورت فهرست وار به آنها اشاره می‌شود:

انحصار طلبی و نفی ارزش دیگران (بقره/۱۱۳)، انحرافات جنسی و بی بند و باری (یوسف/۳۳) بی ادبی و ناسزاگویی (فرقان/۶۳)، تعصب بی جا در عقیده و رفتار (بقره/۱۱۳ و انفال/۳۱)، درخواست‌های بیجا از خدا و پیامبر و مردم (هود/۴۷)، پذیرش شایعه و تحت تأثیر قرار گرفتن (نور/۱۱)، در پیش گرفتن رفتاری ظالمانه و ستمگرانه در حق دیگران (یوسف/۸۹)، لجابت و مقاومت در برابر حق (حج/۳)، بدعت‌گزاری (انعام/۱۴۰)، یاوه‌گویی (فرقان/۶۳)، استهزاء و مسخره کردن (مائده/۵۸).

راه درمان جهل:

در قرآن کریم برای زدودن جهل راه‌هایی بیان شده که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - تحقیق و تبیین: یکی از راه‌های زدودن جهل، تحقیق و تبیین است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید. مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.» (حجرات/۶) اینکه در آیه شریفه دستور به تحقیق و بررسی خبر فاسق را به عدم ضرر رساندن به برخی افراد تعلیل نموده، لازمه این امر در حقیقت، رفع جهالت است. [طباطبایی، محمد حسین؛ المیزان، ج ۲، ص ۳۱۲]

۲ - پرسش از اهل ذکر: «بیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم! اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید، (تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است.)» (نحل/۴۳)

درست است که طبق احادیث و آیات دیگر، مراد از «اهل ذکر» ائمه اطهار می‌باشند، اما این اختصاص با عمومیت آیه منافات ندارد به اینکه اهل بیت (ع) مصداق اتم و اکمل باشند. بنابراین پرسش از اهل خبره برای جاهل، به حکم عقل بوده و رجوع جاهل به عالم در حقیقت، ارشاد به حکم عقلی است. [طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۷۸، چ دوم، ج ۸، ص ۱۲۸]

۳ - بینش و بصیرت: یکی دیگر از راه‌هایی که برای مقابله با جهل و جهالت می‌توان از قرآن کریم استخراج کرد، کسب بینش و بصیرت می‌باشد؛ چرا که ثمره عدم بینش، جهل و نادانی است: «مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می‌زند ولی آنها جز سر و صدا نمی‌شنوند (و در واقع) کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی‌فهمند» (بقره/۱۷۱) منظور از کری گنگی و کوری در اینجا بعد معنوی و روحانی است که همان بینش و بصیرت بوده که نتیجه آن، منتفی شدن عقل و عدم تمییز و تشخیص خواهد بود و راه درمان این جهالت، کسب بینش و بصیرت است. [مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰، چ اول، ج ۲، ص ۳۲۵]

آثار جهل در وجود انسانها و تأثیرات منفی آن

جهل در وجود انسان ها با گذشت زمان ریشه دوانیده و با تأثیرات منفی عمیق، آن ها را در گمراهی شدید قرار می دهد. از جمله ی آن:

۱ - نقش جهل در بت پرستی:

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» [اعراف/۱۳۸] «به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!»

این آیه به صراحت بیانگر اینست که سرچشمه ی بت پرستی، جهل و نادانی بشر است؛ از يك طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناخت ذات پاك او بر اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و مانندی برای

او تصور نمی‌شود؛ از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان، که گاهی حوادث را به يك سلسله علل خیالی و خرافی مثل "بت"، نسبت می‌دهد؛ و از سوی سوم جهل انسان به جهانِ ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او، تا آنجا که خارج از مسائل حسی را باور نمی‌کند. این "نادانی‌ها" در طول تاریخ، انباشته شده و سرچشمه ی بت‌پرستی شده اند. [تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۳۵]

۲- نقش جهل در انکار دین:

یکی دیگر از تأثیرات جهل که قرآن به آن اشاره فرموده، انکار و ردّ دین و مظاهر آن می‌باشد؛ مانند انکار قرآن کریم که در واقع عامل انکار، جهل و عدم آگاهی انسانها از محتوا و حقیقت آن بوده و قرآن آنها را از جمله ی ظالمان شمرده و می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» [یونس/۳۹] «(ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛) بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است. پیشینیان آنها نیز همین-گونه تکذیب کردند؛ پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود!»

در حقیقت بشر هیچگونه دلیلی بر نفی دین، مبدء، معاد و... ندارد و تنها جهل و عدم آگاهی اوست که ناشی از خرافات و تقلید از مذهب نیاکان بوده و سد راهشان شده است. [تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۹۵]

۳- نقش جهل در اختلاف و جدایی:

تفرقه ناشی از جهل و نادانی است؛ چرا که جهل عامل شرك بوده و شرك عامل پراکندگی: «...تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» [الحشر/۱۴]

«...آنها را متحد می‌پنداری، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است این به خاطر آن است که آنها قومی هستند که تعقل نمی‌کنند!» دل‌های کسانی که بخلاف عقل عمل کنند، پراکنده بوده و با هم اختلاف دارند؛ چون اهداف و هواها مختلف و متفاوت بوده و حال آنکه داعی عقل یکی است؛ عقلی که دعوت به سوی طاعت خدا و نیکی کردن در فعل می‌کند، یاران خود را به یک سو برده و آن‌ها را از تفرقه و جدایی بر هذر میدارد. [طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، چاپ سوم، ج ۹، ص ۳۹۶]

۴- نقش جهل در کفر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» [بقره/۱۷۰] «و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!»

کافران زمان پیامبر یکی از دلایلی که برای کفر خود میآوردند و آن را توجیحی در برابر پیامبر قرار میدادند، پیروی از نیاکانشان بود. خداوند در برابر استدلال آنان میفرماید: نباید انسان بدون اندیشه از کسی پیروی کند؛ بلکه باید اندیشه کند؛ چون کسانی که از آنها پیروی میکنید، شاید جاهل بوده اند و هدایت نیافته اند و به راه اشتباه رفتند. [تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱۹]

صفات جاهلان از منظر قرآن

یکی از مباحثی که در قرآن کریم باید مورد توجه قرار گیرد، صفاتی است که قرآن کریم برای جاهلان به کار برده است. این صفات را اینگونه می توان بیان نمود:

۱ - استهزاء و مسخره کردن:

یکی از صفات نادانان در قرآن کریم مسخره کردن است که قرآن در دو آیه، این صفت را جزء صفات جاهلان شمرده: «وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» [مائده/۵۸] «آنها هنگامی که (اذان می گوید، و مردم را) به نماز فرا می خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند این بخاطر آن است که آنها جمعی نابخردند»، در این آیه، علت اینکه کفار نماز را به مسخره می گرفتند، سبکسری و نادانی آنها بیان شده؛ چون آنان به اعمال دینی و عبادت حقیقی نمیتوانند بنگرند و فواید آن را که انسان را به خدای متعال نزدیک کرده و تحصیل سعادت دنیوی و اخروی بوده، درک کنند. [تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۸ و تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۳۷ و مصطفوی، حسن؛ تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول، ج ۷، ص ۱۳۴]

دومین آیه ای که در این زمینه قابل استدلال است، مربوط به جریان حضرت موسی و ذبح گاو بنی اسرائیل است که آنها این امر الهی را تمسخر می دانستند: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوءًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» [بقره/۶۷] «و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد). گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!» این آیه نشان می دهد که استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است که پیامبران الهی هرگز نادان و جاهل نبودند. [مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۴ و رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد؛ کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش، چاپ پنجم، ج ۱، ص ۲۲۶]

به بازی گرفتن دیگران کار مردم پست و نادانان است؛ کسانی که جهل وجود آنان را فرا گرفته و موجب تمسخر دیگران شده که در حقیقت، جهالت به ارزش و مقام انسانیت دارند که نه به خود

ارزش قائلند و نه به دیگران و در واقع به مقام انسانی احترام نمی گذارند. [طالقانی، سید محمود؛ پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۱۹۰]
۲- توقع بیجا:

یکی دیگر از صفاتی که قرآن برای جاهلان بیان کرده، داشتن توقع و خواسته های بیجاست که معقول و مناسب نیست: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» [هود/۴۶] «فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته ای است]! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی!» در حقیقت اگر حضرت نوح(ع) در سخن خود درخواست نجات فرزندش (کنعان) را کرده بود، از جاهلان می شد؛ چون درخواستی بود که از حقیقت و واقعیت آن آگاه نبوده و خواسته ی بیجا بشمار می آمد. البته حضرت نوح هیچگاه چنین خواسته ای را مطرح ننمود، به دلیل اینکه خدای تعالی بعد از نهی، ایشان را موظف فرمود که زنهار با این سؤال از جاهلان مباحثی. [تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۲۳۷]

۳- آلوده به گناه:

از جمله صفاتی که می توان از قرآن برای جاهلان اخذ کرد، ناتوانی در برابر وسوسه های شیطانی و شهوات است: «قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» [یوسف/۳۳] «(یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!» آیه بیان گر اینست که کار زشت و گناه در محضر خداوند از کسانی سر می زند که در جهل به سر می برند؛ کسانی که از حقوق و حدود الهی غافلند؛ [کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۵، ص ۶۴]

و یا علم به اوامر و نواهی الهی دارند، اما به علم خود عمل نکرده و خودشان را به جهالت زده اند که اینان نیز از نظر قرآن جزء جاهلانند. [طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ش، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۸۸]

راه های زدودن جهل در آئینه ی قرآن

در قرآن کریم برای زدودن جهل راه هایی بیان شده که به اهم آنها اشاره می کنیم:

۱- تحقیق و تبیین:

یکی از راه های زدودن جهل، تحقیق و تبیین است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» [حجرات/۶] «ای کسانی که ایمان آورده اید!

اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره ی آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده ی خود پشیمان شوید!»

اینکه در آیه ی شریفه دستور به تحقیق و بررسی خبر فاسق را به عدم ضرر رساندن به برخی افراد تعلیل نموده، لازمه ی این امر در حقیقت، رفع جهالت است. [تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۱-۳۱۲]

۲- پرسش از اهل ذکر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [نحل/۴۳] «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید (تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است)»

درست است که طبق احادیث و آیات دیگر، مراد از "اهل ذکر" ائمه ی اطهار می باشند، اما این اختصاص با عمومیت آیه منافات ندارد به اینکه اهل بیت علیهم السلام مصداق اتم و اکمل باشند. بنابراین پرسش از اهل خبره برای جاهل، به حکم عقل بوده و رجوع جاهل به عالم در حقیقت، ارشاد به حکم عقلی است. [طیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۸، ص ۱۲۸]

۳- بینش و بصیرت:

یکی دیگر از راه هایی که برای مقابله با جهل و جهالت می توان از قرآن کریم استخراج کرد، کسب بینش و بصیرت می باشد؛ چرا که ثمره ی عدم بینش، جهل و نادانی است: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» [بقره/۱۷۱] «مَثَل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر)، صدا می زند، ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی فهمند!»

منظور از کری، گنگی و کوری در اینجا بُعد معنوی و روحانی است که همان بینش و بصیرت بوده که نتیجه-ی آن، منتفی شدن عقل و عدم تمییز و تشخیص خواهد بود؛ و راه درمان این جهالت، کسب بینش و بصیرت است. [تفسیر روشن، ج ۲، ص ۳۲۵]

اثرات جهل در زندگی انسان؛ از گرفتار گناه شدن تا آسیب های اخلاقی

جهل و نادانی منشاء بسیاری از گرفتاری های انسان است، که اگر درمان نشود روند زندگی مادی و معنوی انسان را دچار اختلال می کند و حتی انسان را در مسیر تباهی و ضلالت قرار می دهد.

"جهل و نادانی" یکی از مولفه هایی است که مانع رشد و تکامل انسان می شود و به همین دلیل است که اسلام نسبت به جهل و نادانی هشدارهای زیادی داده است. از جمله قرآن در آیه ۱۹۹

سوره اعراف دستور می دهد که از نادان دوری کنید. همچنین روایتی از امام رضا (ع) وجود دارد که می فرمایند: دوست هر شخصی برای رسیدن به کمال عقل اوست و دشمن او جهل وی می باشد. (تحت العقول، ص ۳۲۶)

جهالت و نادانی اثرات مخربی در روند زندگی افراد می گذارد و حتی ممکن است فردی به خاطر ناآگاهی و به تصور اینکه کارش درست است مرتکب عملی شود، اما به واقع در مسیر نادرستی گام بردارد.

از نظر قرآن زیانکارترین مردم آنها هستند که کار خلافی انجام می دهند و می پندارند که کارشان درست است. اسلام تقلید کورکورانه را طرد می کند و از انسانی که دارای شعور، عقل و درایت است انتظار دارد که عملی را از روی جهالت و نادانی انجام ندهد، بلکه ابتدا آگاهی پیدا کند، سپس مرتکب عملی شود.

درباره اثرات جهل و نادانی زیاد گفته شده، اما جدی ترین هشدارها در این باره در آموز های دینی آمده که بررسی آنها می تواند توجه دقیق اسلام به آگاهی و دانایی را نشان دهد. انسان های جاهل دارای خصلت هایی هستند که برای رشد و زندگی دینی مخرب هستند که برخی از مهمترین آنها قابل ذکر است.

- هدایت ناپذیری انسان جاهل

- فساد اهل جهالت

- قدرناشناسی جاهل

- گرفتار گناه شدن

درباره اثرات اجتماعی جهل و نادانی هم می توان زیاد سخن گفت که برخی از آنها از بدترین آسیب های اجتماعی را در پی خواهد داشت. منشاء بسیاری از مشکلات اخلاقی مانند روابط نامشروع، اعتیاد، سرقت، قتل و جنایت، جهل و نادانی است، چرا که برخی بدلیل جهل و نادانی فکر می کنند در کنار گناه و عصیان و تجاوز به حقوق دیگران می توانند به خوشبختی برسند در حالی که این طور نیست.

همچنین منشاء بسیاری از سوء رفتارهای خانوادگی نیز جهالت و نادانی است در حالی که خداوند نسبت به خانواده نیز سفارش زیادی فرموده است. قرآن در سوره شوری می فرماید: بگو زیانکارترین مردم کسی است که به خود و خانواده خود ضرر بزند. همچنین رسول خدا (ص) می فرمایند: بهترین مردان امت من کسانی هستند که به زیر دستان خود ظلم نمی کنند و به آنان نیکی می نمایند و ستم بر آنان را روا نمی دارند. (مکارم الاخلاق ص ۲۱۷)

یکی دیگر از آثار جهالت و نادانی نپذیرفتن حق و قانون است. افراد جاهل فکر می کنند هر کاری که دلشان می خواهد می توانند انجام دهند و هیچ تعهدی نسبت به اعمال و رفتار خود ندارند. به همین دلیل مقدمه و لازمه هر نوع فرهنگ سازی، آگاه کردن افراد تحت شمول آن است. بسیاری از تحولات تاریخ بشر زمانی رخ داده که مردم به سطح خاصی از آگاهی رسیده اند. به عنوان مثال تمدن اسلامی بعد از تلاش پیامبر گرامی اسلام (ص) در بالابردن آگاهی و معرفت مسلمانان رخ داد. اثرات جهل و نادانی نه تنها بر روند زندگی شخصی یک فرد تاثیر می گذارد، بلکه در روند زندگی اطرافیان و جامعه تاثیر می گذارد و هرچه بر آگاهی مردم افزوده شود پیشبرد امور راحت تر خواهد بود و کار فکری و فرهنگی موثرتر خواهد بود.

جهل در تضاد با عقل است نه علم؟

معنای اصلی «عقل» در لغت عرب، منع، نهی، امساک، حبس و جلوگیری است [ر.ک: جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۶۹-۷۱؛ فیومی، المصباح المنیر، ص ۴۲۲-۴۲۳] و اطلاعات دیگر عقل از همین معنا اخذ شده و با آن مناسبتی دارد. خلیل نحوی می گوید: عقل نقیض جهل است [فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۹] و راغب معتقد است عقل به قوه ای که آماده قبول علم است گفته می شود. [الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۷] فارس بن زکریا وجه تسمیه عقل را این می داند که انسان را از گفتار و کردار زشت باز می دارد و می گوید: جهل دو اصل و دو معنای اصلی دارد: یکی خلاف علم است و دیگری خلاف طمانینه و از همین معنای دوم است چوبی که با آن تکه های آتش را حرکت می دهند، و لذا به چنین چوبی مجهل می گویند. [معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۹] و جرجانی در این باره می گوید عقل صاحبش را از انحراف از راه راست منع می کند. [جرجانی، التعریفات، ص ۶۵]

نتیجه این بررسی کوتاه آن است که معنای اصلی عقل منع و جلوگیری است و در این معنا دو جنبه «معرفتی» و «ارزشی» لحاظ شده است. یعنی عقل منشا معرفت است؛ معرفتی که انسان را به راه راست و اعمال نیکو رهنمون می شود. البته رسیدن به راه راست مستلزم شناخت اعتقادات درست و مطابق با واقع است و لازمه اعمال نیکو، شناختن حسن و قبح اشیا و افعال است. بنابراین می توان گفت عقل چیزی است که عقاید درست و اعمال نیکو را به انسان می نمایاند.

معنای لغوی مذکور در استعمالات قرآن و حدیث مورد لحاظ قرار گرفته است و در واقع در این مورد اصطلاح خاصی به عنوان حقیقت شرعیه در لسان دین وارد نشده است؛ نهایت اینکه تفسیر ویژه ای از

این معنا انجام گرفته و اوصاف و قیودی بر آن اضافه گشته است که در اصطلاح به آن «تعدد دال و مدلول» می‌گویند [برای آشنائی با این اوصاف، ر.ک: مجله نقد و نظر، شماره ۳، رضا برنجکار، ماهیت عقل و تعارض عقل و وحی].

مؤیداتی بر معنای لغوی عقل در استعمالات قرآن و روایات:

۱- در حوزه اعتقادی

آیات متعددی از قرآن انسان را به تعقل در آیات تکوینی امر می‌کند [ر.ک: آل عمران/۱۱۸، مؤمنون/۸۰، نور/۶۱، حدید/۱۷، بقره/۱۶۴، رعد/۴، نمل/۱۲ و ۶۷، روم/۲۴ و ۲۸ و...]
و علت کفر و انحراف را عدم تعقل ذکر می‌کند [ر.ک: انبیاء/۶۷، بقره/۱۷۰ و ۱۷۱، مائده/۵۸، انفال/۲۲. همچنین ر.ک: تحف العقول، ص ۴۴؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۱؛ الفردوس، ج ۲، ص ۱۵۰ و ج ۳، ص ۲۱۷].

در احادیث آمده است:

«بالعقول يعتقد التصديق بالله» [توحيد صدوق، تصحيح سيدهاشم حسيني طهراني، ص ۴۰]،
«بها تجلى صانعها للعقول» [نهج البلاغة، خطبه ۱۸۶. در توضیح مطلب بنگرید به: رضا برنجکار، معرفت فطری خدا، تهران، مؤسسه نبا، ۱۳۷۴، بخش اول].

و از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند: انسانها با عقلشان می‌فهمند که مخلوقند و اینکه خالق دارند که مدبر آنهاست. [کافی، تصحيح علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۹]
در احادیث، از جمله آثار عقل، رشد و هدایت ذکر شده است. [نهج البلاغة، حکمت ۴۲۱؛ غررالحکم ج ۷۰۷۸؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۱]

در حدیث نبوی آمده است: «ان العقل عقال من الجهل» [تحف العقول، ص ۱۵].

و از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است: «بالعقل استخراج غور الحکمة» [کافی، ج ۱، ص ۲۸]

«العقل اصل العلم» [غررالحکم ج ۱۹۵۹ و ۸۱۶].

همچنین امام صادق (ع) در این باره فرمودند: «فطانت و فهم و حفظ و علم از عقل ناشی می‌شود».
[کافی، ج ۱، ص ۲۵؛ علل الشرائع، ص ۱۰۳]

به نظر می‌رسد تعبیری مانند علم و حکمت و معرفت [در لغت و منابع اسلامی شواهد زیادی برای این مطلب وجود دارد که بیان آنها از محدوده این بحث خارج است. راغب در مفردات خویش در ذیل کلمه علم و حکمت و همچنین علامه طباطبائی در المیزان (ج ۲، ص ۲۴۸) به این مطلب تصریح کرده‌اند]

و تصدیق خدا، که از آثار عقل ذکر شده است بیانگر معرفت مطابق با واقع هستند. از همین جاست که عقل صدق و کذب را نشان می‌دهد و حجت الهی است [کافی، ج ۱، ص ۲۵].

در حدیث مشهور معراج تصریح شده که کسی که عقلش را به کار گیرد، خطا نمی‌کند. [ارشاد القلوب، ص ۲۰۵]

۲. در حوزه عملی و اخلاقی

در قرآن کریم آمده است: «وَيَجْعَلُ الرَّجُلَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» [سوره یونس، آیه ۱۰۰] خداوند پلیدی را بر آنها قرار داد که تعقل نمی‌کنند.

در احادیث بسیاری، اعمال نیکو و مکارم اخلاقی از آثار عقل ذکر شده است. برای مثال می‌توان از این موارد نام برد:

اعمال نیکو [خصال، ج ۲، ص ۶۳۳، حدیث اربعمائه] ،

ترک گناه [کافی، ج ۱، ص ۱۸؛ غررالحکم ج ۶۳۹۳، ۱۷۳۷، ۷۳۴۰] ،

عبادت خدا [کافی، ج ۱، ص ۱۱] ،

حلم و تواضع [تحف العقول، ص ۲۸] ،

ادب و اخلاق نیکو [ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۹؛ غررالحکم ج ۱۲۸۰] ،

تقوا [کافی، ج ۸، ص ۲۴۱] ،

انصاف و ترک غضب [اعلام الدین، ص ۱۲۷] ،

قول صواب [تحف العقول، ص ۳۲۳؛ غررالحکم ج ۹۴۱۶، ۷۰۹۱، ۴۷۷۶، ۱۰۹۶۱] ،

قرار دادن هر چیز در جای مناسبش [نهج البلاغه، حکمت ۲۳۵؛ کنزالفوائد، ج ۱، ص ۲۰۰] .

در حدیث معروفی آمده است که وقتی امام صادق (ع) در تعریف عقل فرمودند: عقل آن است که به وسیله‌اش خدای رحمان عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید، راوی پرسید: پس آن چیزی که در معاویه وجود دارد چیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند: آن شیطننت است و شبیه عقل، اما عقل نیست. یعنی عقل تنها به حقیقت و صواب و نیکی هدایت می‌کند، نه به گمراهی و ضلالت. [کافی، ج ۱، ص ۱۱ و ۳. درباره آثار عقل، به جنود عقل و جهل مذکور در کافی (ج ۱، ص ۲۱) رجوع کنید]

در برخی از احادیث آمده است که انسانها با استفاده از عقل به معرفت حسن و قبیح می‌رسند. [کافی، ج ۱، ص ۲۹]

کسی که عقل را به کار گیرد طغیان نمی‌کند و عقل نیز غیرمصلحت را به صورت مصلحت تزیین نمی‌کند [ر.ک: ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۵] .

و در برخی دیگر از احادیث، گاهی جهل در مقابل عقل قرار گرفته است . حتی محدثان بزرگی چون کلینی (ره) «عقل و جهل» را عنوان بایی از ابواب کتاب‌های روایی خویش نهاده‌اند، نه عنوان «علم و جهل» را، و گاهی درمقابل علم [گذشته از موارد مذکور، ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۴۰؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۴؛ غررالحکم ج ۱۷۳۶]

مثلا امام علی علیه السلام می فرمایند: «جهل ثروتمند، او را پست می گرداند و علم فقیر، او را بالا می برد» [الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ح ۴۷۶۵]

اما معمولا عقل در مقابل جهل قرار گرفته است. امام علی علیه السلام می فرمایند: «هیچ بی نیازی همچون عقل، و هیچ فقری مانند جهل نیست.» [سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۵۴]

همچنین می فرمایند: «عقل هدایت و نجات می بخشد و جهل گمراه و نابود می گرداند.» [الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ح ۲۱۵۱]

شاید وجه جمع این دو دسته این باشد که عقل، منشا علم است. پس جهل می تواند به لحاظ اینکه عقل منشا علم است، در مقابل عقل قرار گیرد. نکته دیگری که در اینجا به نظر می رسد این است که تقابل عقل با جهل بیانگر این است که جهل به معنای فقدان هرگونه علمی نیست، بلکه فقدان علم صواب و معرفتی است که انسان را به طریق الهی، رهنمون گردد. بدین سان کسی که فاقد چنین معرفتی است، با وجود دارا بودن علوم دیگر، جاهل است. در نتیجه جهل دو معنا خواهد داشت: یکی فقدان هرگونه علم، و دیگری فقدان علم مثبت.

و از طرف دیگر از احادیثی که درباره عقل و جهل وارد شده است [ر. ک: الریشهری، محمد، العقل والجهل فی الکتاب والسنة]،

چنین برمی آید که ویژگی ها و آثار بیان شده برای عقل و جهل درست در نقطه مقابل یکدیگرند و می توان نتیجه گرفت که به طور کلی عقل و جهل دو نیروی متضاد در انسانند. اما از این که در روایات عقل در مقابل شهوت نیز قرار داده شده است [شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۴؛ الطبرسی، علی، مشکاة الانوار، ص ۲۵۱؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۹۹. الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم، حدیث ۴۰۵۴-۸۲۲۶-۶۷۶۳-۷۹۵۳-۶۷۹۰-۲۱۰۰. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۸؛ المتقی، علی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۶۶؛ ر. ک: الریشهری، محمد، العقل والجهل فی الکتاب والسنة، ص ۵۸-۵۹]،

می توان نتیجه گرفت که جهل در این احادیث به معنای شهوت نیز هست

گویا در کلمات معصومان علیهم السلام جهل معنای واحدی ندارد: گاه جهل به معنای نادانی یا عدم علم است، و از این رو در مقابل علم قرار می گیرد. (این معنای جهل، امری عدمی است) و اما گاه جهل به معنای شهوت و امری وجودی مطرح است. جهل به این معنا در مقابل عقل قرار می گیرد و این دو یعنی عقل و جهل دو نیروی متضادند و آدمی همیشه شاهد تنازع آنها با یکدیگر است.

گفتنی است که در حدیث معروف «جنود عقل و جهل» منقول از امام صادق علیه السلام علم از جنود عقل، و جهل از جنود جهل برشمرده شده و این دو در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند؛ همان گونه

که فرماندهان آنها (عقل و جهل) در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند [الکلینی، محمد، الکافی، ج ۱، ص ۲۱].

روشن است که مقصود از جهلی که فرمانده سپاه است با جهلی که سرباز است، متفاوت است. جهل فرمانده، همان نیروی وجودی و شهوت است که در مقابل نیروی وجودی دیگر یعنی عقل قرار می‌گیرد و چون امری وجودی است، دارای لشکر و سپاه فراوان است. از جمله آثار و لشکریان عقل، علم است؛ زیرا لازمه پیروی از عقل، فراگیری دانش است. از سوی دیگر جهل به معنای نادانی و فقدان علم از سپاهیان نیروی جهل و شهوت است؛ زیرا که لازمه جهل و شهوت، ترک علم و دانش است.

روش برخورد با جاهلان در قرآن

در قرآن کریم روش‌های مختلفی برای برخورد با افراد جاهل و بی‌خرد بیان شده است. در یک آیه از قرآن، خداوند فرمود: «هنگامی که شخص جاهلی با شما برخورد کرد و شما را با تندی خطاب کرد شما با سلامت و صبر و بردباری با او رفتار کنید»، «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً»، [فرقان/ ۶۳] درباره این آیه تفسیرهای گوناگونی بیان شده است، یکی از آن تفاسیر؛ تفسیر نمونه است که می‌فرماید: «و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می‌پردازند در پاسخ آن‌ها (سلام) می‌گویند. سلامی که نشانه بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که ناشی از عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است سلام و وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آن‌ها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند و دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است»، [مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۵، ص ۱۴۹] در این آیه اشاره به حلم و بردباری در برابر جاهلان شده که یکی از ویژه‌گی‌های مهم برای مقابله با افراد نادان است و همین باعث خواهد شد که آن‌ها بر جهل و نادانی خود پی برده و از لجاجت دست بکشند تا زمینه‌ای برای قبول حقایق و هدایت آن‌ها بشود، در تأیید این مطلب «که اگر در برابر دشنام و ناسزای جاهلان و بی‌خردان بردباری نشان دهیم و با بزرگواری از گناهانشان چشم‌پوشی کنیم، باعث خواهد شد که آن‌ها به هدایت برسند و از لجاجت دست بکشند» آیه ۳۴ فصلت است که می‌فرماید: «و لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ». و به وسیله حق باطل را دفع کن و با حلم و مدارا جهل و خشونت را و با عفو و گذشت به مقابله با خشونت‌ها بر خیز و هرگز بدی را با بدی و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی که این روش انتقام جویان است و موجب

لجاجت و سرسختی مُنحرفان می‌گردد و در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در يك جمله کوتاه اشاره کرده، می‌فرماید:

«نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت هم‌چون دوستان گرم و صمیمی شوند»
«هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت هم‌چون دوستان گرم و صمیمی شوند»

در تفسیر نمونه در ذیل این آیه می‌فرماید: «و به وسیله حق باطل را دفع کن و با حلم و مدارا جهل و خشونت را و با عفو و گذشت به مقابله با خشونت‌ها بر خیز و هرگز بدی را با بدی و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی که این روش انتقام جویان است و موجب لجاجت و سرسختی مُنحرفان می‌گردد و در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در يك جمله کوتاه اشاره کرده، می‌فرماید: «نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت هم‌چون دوستان گرم و صمیمی شوند». [۶] . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ج ۲۰، ص ۲۸۰]

مفاهیم گوناگونی که از آیات استفاده می‌شود نشانگر این است که مراحل جهل مختلف است در يك درجه از جهل با برخورد صحیح و مسالمت آمیز، باعث اصلاح و بیداری و آگاهی طرف می‌شود، ولی مرحله مهم و خطرناک آن است که با برخورد مسالمت آمیز قابل اصلاح نیست و ممکن است خود انسان گرفتار آثار سوء آن شود و لذا باید از آنها اعراض و دوری جست در آیه بعد به این قسم از نوع جهل اشاره دارد که می‌فرماید: «خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین». [اعراف/ ۱۹۹] «با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن)».

از ویژه‌گی‌های مهم برای مقابله با افراد نادان است و همین باعث خواهد شد که آن‌ها بر جهل و نادانی خود پی برده و از لجاجت دست بکشند تا زمینه‌ای برای قبول حقایق و هدایت آن‌ها بشود، در تأیید این مطلب «که اگر در برابر دشنام و ناسزای جاهلان و بی‌خردان بردباری نشان دهیم و با بزرگواری از گناهانشان چشم پوشی کنیم، باعث خواهد شد که آن‌ها به هدایت برسند و از لجاجت دست بکشند

در تفسیر انوار درخشان می‌فرماید: «از جمله سیره و روش اهل ایمان آن است که به رفتار ناسزای مردم بی‌خرد و به گفتار هتک آمیز آنان توجّه ننماید و نادیده بگیرد و از اعتراض و سرزنش به آن‌ها صرف نظر کند و چنانچه در مقام معارضه و یا دفاع از خود برآید، ناگزیر است که با رفتار بیهوده و گفتار جاهلانه اقدام نماید. [الحسینی الهمدانی، سید محمد، قم، انتشارات انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، ج ۷، ص ۲۰۳] تفسیر نمونه درباره آیه فوق می‌فرماید: «اعرض عن الجاهلین». یعنی این که، «از جاهلان روی بگردان و با آنها ستیزه مکن»، رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب،

لجوج، جاهل و بی خبر و افرادی که از سطح فکر و اخلاق آنها بسیار پائین تراند، روبه‌رو می‌شوند، از آن‌ها دشنام می‌شنوند و... راه پیروزی بر این مشکل گل‌آویز شدن با جاهلان نیست، بلکه بهترین راه تحمّل، حوصله و نادیده گرفتن این‌گونه کارها است. [تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۶۴] آیات در این زمینه بسیار است. [ر.ک: قصص/۵۵، مومنون/۹۶] و به همین مختصر بسنده شد. نکته‌ای که در این‌جا قابل ملاحظه می‌باشد این است که آیاتی را که در بالا ذکر کردیم اختصاص به امر به معروف و هدایت ندارد بلکه مطلق برخورد با افراد است چه در مقام امر به معروف و نهی از منکر باشد و چه غیر آن.

ارشاد جاهل سیره پیامبران، امامان و علماء

اهل کتاب بودن و سری در نوشته‌ها داشتن، هم‌چنان که مزیت و ارزش است، محاسبه در پی دارد و از تکلیف بازخواست می‌شود. دانایان دین و آشنایان به حقایق و عالمان به کتاب، در برابر خالق و خلق، رسالت دارند. این میثاقی است که خداوند در وهله‌ی نخست از پیامبرش گرفته [نور/سوره ۲۴، آیه ۵۴] و در مرحله‌ی بعد از تمامی عالمان و آگاهان به حقایق امور. [آل عمران/سوره ۳، آیه ۱۸۷] البته غالب انسان‌ها وقتی نام مسئولیت بر سر کاری می‌آید از آن فراری می‌شوند، برای همین خداوند گروهی را از میان خود مردم موظف می‌داند که سفر کنند به سوی دیگر عالمان و از آنها نادانسته‌ها را یاد گرفته و به خاندان و اقوام خویش بیاموزند. در قرآن آمده است: «شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند. چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند!» [توبه/سوره ۹، آیه ۱۲۲]

در این آیه نکاتی نهفته که لازم است تأمل و توجه بیشتری در مورد آنها صورت گیرد:

الف) هجرت برای یادگیری علوم و مسائلی که انسان برای رشد و تعالیش بدان نیازمند است، در ردیف هجرت برای جهاد در راه خدا قرار گرفته است؛ یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن، بر تمامی مسلمانان واجب است. [مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، چ اول، ج ۸، ص ۱۹۴]

ب) مقصود از تفقه در دین یادگیری احکام عملی و علم فقه تنها نیست؛ بلکه فقه و فقاہت به معنی فهم است که از روی دقت و تأمل صورت بگیرد و چون در رابطه با امور دینی ذکر شود، شامل یادگیری حقایق و معارف دینی از اصول و فروع اسلامی می‌شود. [مصطفوی، حسن؛ تفسیر روشن، تهران، انتشارات مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش، چ اول، ج ۱۰، ص ۳۰۴]

ج) کسانی که برای یادگیری علوم دینی گمارده می‌شوند، از طبقه و نژاد خاصی نیستند؛ بلکه همه از درون جامعه اسلامی برخاسته‌اند. [مدرّسی، محمدتقی؛ تفسیر هدایت، ترجمه گروهی از مترجمان، مشهد، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۷، ج اول، ۴، ص ۲۵۵]

د) گروهی که کسب دانش نمودند، در جایی نمی‌مانند تا مردم نزد آنان آیند؛ بلکه خود به میان مردم می‌روند و هشدارشان می‌دهند [مدرّسی، محمدتقی؛ تفسیر هدایت، ص ۲۵۶]

و این همان وظیفه‌ی عالمان برای ارشاد جاهلان می‌باشد.

سیره‌ی امامان (ع) در ارشاد

در بیشتر کتاب‌هایی که به جمع‌آوری احادیثی در رابطه با اخلاق و اعتقادات پرداخته شده، فصلی به فضیلت کسب دلنش و جایگاه والای دانشمندان اختصاص یافته است. [صفارقمی، محمد؛ بصائر الدرجات، قم، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ق، چ دوم، ج ۱ - کلینی، محمد؛ کافی، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۲، چ دوم، ج اول، کتاب فضل العلم. - مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، بیروت، انتشارات موسسه الوفاء، ۱۴۰۴، جلد اول و دوم و...]

اما در همان کتاب‌ها به این نکته نیز اشاره شده است که در صورتی عالمی مورد ستایش واقع می‌شود که دیگران را از علمش بهره‌مند سازد. [کلینی، محمد؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۹-۷ - مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، جلد ۲، ص ۲۶-۱]

در روایتی حضرت علی (ع) فرمودند: «خداوند از جاهلان برای طلب دانش پیمان نگرفت تا اینکه نخست از دانشمندان جهت بیان دانش برای جاهلان پیمان گرفت؛ چرا که علم پیش از جهل آفریده شده است.» [مفید، محمد؛ امالی، قم، انتشارات کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، چ اول، ص ۶۶]

در بسیاری از روایات نیز مشاهده می‌شود که برای هرچیزی زکاتی در نظر گرفته شده که پرداخت آن واجب است و زکات علم، انتشار دادن آن است [ابن‌شعبه حرّانی، حسن؛ تحف العقول عن آل‌الرسول (ص)، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، چ دوم، ص ۳۶۴ - کلینی، محمد؛ کافی، ج اول، ص ۴۱ - آمدی، عبدالواحد؛ تصنیف غررالحکم و دررالکلم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶، چ اول، ص ۴۴]

و آیا نشر علم، چیزی جز آگاهی‌بخشی به افراد ناآگاه است؟ و چه زیبا هدیه‌ای است ارشاد و هدایت جاهل و آگاه نمودن او که هیچ هدیه‌ای به پای آن نرسد. [دیلمی، حسن؛ ارشادالقلوب الی الصواب، قم، انتشارات شریف‌رضی، ۱۴۱۲ق، چ اول، ج ۱، ص ۱۳]

خداوند به حضرت موسی (ع) فرمود: «چیزهای خوب را یادگیر و به کسانی هم که نمی‌دانند یادبده! پس به‌درستی که من مزار معلّمان و راهنمایان خیر و خوبی و کسانی که آن را فرا می‌گیرند را، پُر از

نور می‌کنم تا در آنجا از چیزی وحشت و هراس نداشته باشند.» [دیلمی، حسن؛ ارشادالقلوب الی الصواب، قم، انتشارات شریف‌رضی، ۱۴۱۲ق، چ اول، ج ۱، ص ۱۳]

شیوه‌های ارشاد

برای آگاهی دادن به مخاطبی که نمی‌داند در مسیر غلط گام برمی‌دارد می‌توان از آیات و روایات و با مراجعه به سخنان بزرگان راه‌ها و شیوه‌های مختلفی را ارائه نمود که در ذیل به برخی از این روش‌ها اشاره می‌شود:

دعوت عملی به نیکی

تأثیر عمیق "دعوت عملی" از اینجا سرچشمه می‌گیرد که هرگاه شنونده بداند، گوینده از دل سخن می‌گوید و به گفته‌ی خویش صددرد ایمان دارد، گوش جان خود را به‌روی سخنانش می‌گشاید و سخن که از دل برخیزد بر دل می‌نشیند و در جان اثر می‌گذارد و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش این است که خود قبل از دیگران عمل کند. [مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۱۵]

ابن ابی‌یعفور گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: «مردم را به غیر از زبانتان (با عملتان) دعوت به (راه راست) کنید، تا سعی و کوشش و درستی و خویشتن‌داری را از شما مشاهده کنند.» [طبرسی، فضل‌بن حسن؛ مشکاة الانوار فی غررالاحبار، نجف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۵ق، چ دوم، ص ۴۶]

بیانی ساده و رسا

ساده‌ترین روش در ارشاد جاهل، گوشزد کردن آنچه که او نمی‌داند با بیانی ساده و بی‌پیرایه است. در ارشاد هدف این است که شخص شنونده متوجه اشتباه و خطای خویش گردد. اگر شخص ارشادکننده طوری صحبت کند که اصلاً او متوجه گفته‌هایش نشود، نتیجه این می‌شود که این همه تلاش برای ارشاد، تلاش برای هیچ بوده است. [مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۱۴۹]

آموزش غیرمستقیم

امام حسن و امام حسین (ع) در ایام کودکی بر پیرمردی گذشتند که مشغول وضو گرفتن بود، ولی وضو را درست انجام نمی‌داد. آن دو بزرگوار (ع) (برای اینکه آن پیرمرد را آگاه نمایند) به آن پیرمرد گفتند: ما دو نفر وضو می‌گیریم و شما قضاوت کنید که کدام یک از ما بهتر وضو می‌گیرد. وقتی وضو گرفتند به وی گفتند: وضوی کدام یک از ما نیکوتر بود؟ گفت: شما هر دو خوب وضو گرفتید، ولی این پیرمرد نادان وضویش صحیح نبود. اکنون وضو گرفتن را از شما آموختم.

عرب‌زبان‌ها ضرب‌المثلی دارند که می‌گوید: "به کنایه سخن گفتن رساتر از تصریح است".

یادآوری

در برخی موارد، در مسیر اشتباه گام برداشتن نه به خاطر ندانستن است، بلکه بخاطر غفلت و فراموشی است. در چنین مواردی یادآوری آنچه که فراموش شده، بهترین شیوه برای هدایت و ارشاد است. [مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، ص ۱۶۵]

خداوند متعال به رسول اکرم (ص) چنین می‌فرماید: «و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می‌بخشد.» [ذاریات/سوره ۵۱، آیه ۵۵]

روش‌های دیگری نیز می‌توان به این موارد افزود که با تفاوت شرایط زمان و مکان کاربرد بهتری دارند؛ اما برشمردن همه‌ی آنها از حوصله‌ی این مقاله خارج است.

ویژگی‌های ارشادکننده

آراستگی به اخلاق انسانی و زدودن خوی‌های زشت، وظیفه‌ی همگان است. اما چنان‌که بیان شد، کسی که دیگران را به نیکی‌ها، خوش‌خلق‌ها، راستی‌ها و دوری از کژی‌ها و ناراستی‌ها فرامی‌خواند، بدین سبب که تا خود به این امور باور نداشته باشد توصیه‌هایش در دیگران چندان اثری نخواهد داشت، باید سرلوحه‌ی دیگران در این مسیر باشد.

از سوی دیگر مهم‌ترین عامل جذب و تأثیرگذاری اخلاق است. اخلاق نیک آدمی زمینه‌ی گرایش مردم را فراهم می‌آورد؛ چنان‌که اخلاق زشت، موجب نفرت و فرار مردم از او می‌گردد. پس به عنوان زیربنای شخصیت ارشادکننده، اخلاق نخستین ضرورت است.

از جمله خصوصیات اخلاقی و دیگر مسائلی که اطلاع از آنها برای شخص راهنما ضروری است می‌توان به این موارد اشاره داشت:

حس انسان دوستی

نخستین خصلتی که باید در وجود شخص ارشادکننده نهادینه شود، حس انسان دوستی و شور و سوز اصلاح و هدایت نوع انسان است. وجود این حس در فطرت آدمی است که وقتی می‌بیند تشنه‌کامان حقیقت از بی‌راهه می‌روند، او را وامی‌دارد تا به هدایت و ارشاد آنها بپردازد. نمونه‌ی آشکار این حرکت وجود نازنین پیامبر گرامی اسلام (ص) است. خداوند خطاب به رسول گرامیش می‌فرماید:

«گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی بخاطر این‌که آنها ایمان نمی‌آورند!» [شعراء/سوره ۲۶، آیه ۳]

عشق به هدایت انسان‌ها در وجود نازنین رسول خدا (ص) چنان موج می‌زد که نمی‌توانست جهالت و نادانی برخی را ببیند و از کنارشان عبور کند.

شهامت حق‌گویی

ترس، زبونی و سستی در اظهار حق، از گناهان بزرگی است که شاید جبران‌ناپذیر باشد. اگر انسان با آزادگی و شجاعت کامل مراقب خود نباشد، ممکن است حقیقت را فدای مصلحت موهومی کند که

در ذهنش رسوخ کرده و یا محیط خاصی را پدید آورده است. اگر چنین فضایی برای ارشادکننده پیش آید، باید با استمداد از نیروی لایزال الهی، بر تخیلات خویش غلبه نماید و جو کاذب را بشکند و به روش پیامبران بنگرد که چگونه اندیشه‌های نو و صددرصد متضاد با تفکر محیط را عرضه می‌کردند و از هیچ چیز نمی‌هراسیدند. [احزاب/سوره ۳۳، آیه ۳۹ - (بی‌نا)؛ روش تبلیغ، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۳ق، ص ۴۶-۴۷]

رفق و مدارا با مردم

درجه‌ی ایمان و باور مردم متفاوت است و بسیاری از مسائل برایشان حل شده نیست؛ بلکه می‌آیند و سوال می‌کنند و در هر مسئله‌ی مسلمی ممکن است شک کنند و با تردید بپرسند. در این‌گونه موارد است که شخص عالم و فرهیخته باید با بردباری و مدارا پاسخ گوید و بکوشد که با توضیح و بیانات گوناگون، موضوع را برای مردم روشن کند. از هیچ نوع سوال و مطلبی نرنجد، قیافه درهم نکشد، پرسنده را رد و طرد نکند و از تکفیر و تفسیق بپرهیزد. [(بی‌نا)؛ روش تبلیغ، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۳ق، ص ۴۱-۴۰]

آیات ابتدای سوره‌ی عبس یادآور همین نکته می‌باشد.

بذل علم با جان و دل

آن‌جا که نیاز به بیان است تا جاهلی آگاه شود، تا رهروی در چاه نیفتد، تا مرده دلی به حیات قلبی رسد، تا سرگردانی به چشمه‌ی یقین دست یابد، در این‌گونه موارد، دم فرو بستن و کتمان علم و بیان نکردن حق، خیانت است. [محدثی، جواد؛ آفات علم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، چ اول، ص ۹۷]

امام جواد (ع) فرموده است: «اگر عالمان، سرگردانی را ببینند و راهنمایی‌اش نکنند، یا مرده‌ای را ببینند و او را زنده نکنند و نصیحت و خیرخواهی را کتمان کنند، اینان خائن‌اند.» [کلینی، محمد؛ کافی، ج ۸، ص ۵۴]

شناخت مخاطب

کسی که در مسند ارشاد قرار دارد، باید توجه داشته باشد که با چه کسی گفتگو می‌کند. فهم هر فرد بسته به سن، جنسیت و میزان علم و فهم، متفاوت خواهد بود. روش ارشاد نوجوان و جوان با شیوه‌ی ارشاد افراد میان‌سال و کهن‌سال بسیار متفاوت است. گاهی فردی هنگام آموزش دیگران مطالبی را در حد آگاهی خود بیان می‌کند و از اصطلاحات و عبارات علمی بهره می‌گیرد، در صورتی که بسیاری از آن اصطلاحات برای اکثر افراد قابل پذیرش و فهم نیست. رسول خدا(ص) این روش را شیوه‌ی پیامبران در ارشاد دیگران معرفی می‌نماید:

«ما گروه پیامبران دستور داریم که با مردم در خور عقلشان سخن بگوئیم» [کلینی، محمد؛ کافی، ج ۱، ص ۲۳]

برای دستیابی به نتیجه‌ی مطلوب، باید مطالب را در حدّ فهم افراد ساده و روشن بیان نمود.

توجه به شرایط زمان و مکان

مکان‌های مذهبی هم‌چون مساجد و زیارت‌گاه‌ها، بهترین و مناسب‌ترین مکان‌ها برای آموزش مسائل دینی است؛ البته باید دانست که آموزش این مسائل منحصر به چنین مکان‌هایی نیست؛ بلکه مراکز آموزشی چون مدارس، دانشگاه‌ها و... نیز زمینه‌ی مناسبی برای سخن گفتن در این باره را دارند. زمان نیز به‌مانند مکان دارای اهمیت بسزایی در پذیرش راهنمایی‌های دیگران است. پند و اندرز دیگران هنگام گرسنگی، تشنگی، خستگی، بی‌حوصلگی و هیجان نه تنها مفید نیست، بلکه تأثیرات منفی نیز دربردارد. ایام ماه رمضان، ماه محرم، مجالس عزا و مراسم شادی و سرور برای اهل بیت (ع) و اوقاتی که مخاطب دوست دارد با کسی درد و دل کند، از بهترین مواقع راهنمایی دیگران است.

امام حسین (ع) از ایام حجّ بهترین بهره‌برداری را برای رساندن پیام انقلاب خود و بیداری مسلمانان از خواب غفلت، نمود. [قرائتی، محسن؛ قرآن و تبلیغ، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۷ش، ج اول، ص ۴۷-۳۷]

عقل و جهل هریک برای خود لشکری از فضائل و رذائل اخلاقی دارند

عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ: قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ «ع» وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «ع» اَعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «ع» إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَذْبَرُ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاكِ طُلُمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ أَذْبَرُ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكَبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلُ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدَ الْخَيْرَ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدُّهُ الشَّرُّ وَ هُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ وَ التَّصَدِيقُ وَ ضِدُّهُ الْجُحُودُ وَ الرِّجَاءُ وَ ضِدُّهُ الْقُنُوطُ وَ الْعَدْلُ وَ ضِدُّهُ الْجَوْرُ وَ الرِّضَا وَ ضِدُّهُ السُّخْطُ وَ الشُّكْرُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرَانُ وَ الطَّمَعُ وَ ضِدُّهُ الْيَأْسُ وَ التَّوَكُّلُ وَ ضِدُّهُ الْجِرْصُ وَ الرَّافَةُ

و ضِدَّهَا الْقَسْوَةُ وَ الرِّحْمَةُ وَ ضِدَّهَا الْعَصَبُ وَ الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْحُمُقُ وَ الْعِفَّةُ وَ ضِدُّهَا التَّهْتِكُ وَ الزُّهْدُ وَ ضِدُّهُ الرِّغْبَةُ وَ الرِّقْقُ وَ ضِدُّهُ الْخُرْقُ وَ الرُّهْبَةُ وَ ضِدُّهُ الْجُرْأَةُ وَ التَّوَاضُّعُ وَ ضِدُّهُ الْكِبَرُ وَ التَّوَدُّعُ وَ ضِدُّهَا التَّسَرُّعُ وَ الْجِلْمُ وَ ضِدُّهَا السَّفَهَةُ وَ الصَّمْتُ وَ ضِدُّهُ الْهَذَرُ وَ الْإِسْتِسْلَامُ وَ ضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ وَ التَّسْلِيمُ وَ ضِدُّهُ الشَّكُّ وَ الصَّبْرُ وَ ضِدُّهُ الْحَزَعُ وَ الصَّفْحُ وَ ضِدُّهُ الْإِنْتِقَامُ وَ الْغِنَى وَ ضِدُّهُ الْفَقْرُ وَ التَّذَكُّرُ وَ ضِدُّهُ السَّهْوُ وَ الْحِفْظُ وَ ضِدُّهُ التَّسْيَانُ وَ التَّعَطُّفُ وَ ضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ وَ الْقَنُوعُ وَ ضِدُّهُ الْحِرْصُ وَ الْمُؤَاسَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمُنْعُ وَ الْمَوَدَّةُ وَ ضِدُّهَا الْعَدَاوَةُ وَ الْوَفَاءُ وَ ضِدُّهُ الْعَدْرُ وَ الطَّاعَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَعْصِيَةُ وَ الْخُضُوعُ وَ ضِدُّهُ التَّطَاوُلُ وَ السَّلَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَ الْحُبُّ وَ ضِدُّهُ الْبُغْضُ وَ الصَّدْقُ وَ ضِدُّهُ الْكَذِبُ وَ الْحَقُّ وَ ضِدُّهُ الْبَاطِلُ وَ الْأَمَانَةُ وَ ضِدُّهَا الْخِيَانَةُ وَ الْإِخْلَاصُ وَ ضِدُّهُ الشُّوْبُ وَ الشَّهَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَادَةُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْغَبَاوَةُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِنْكَارُ وَ الْمُدَارَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ وَ سَلَامَةُ الْغَيْبِ وَ ضِدُّهَا الْمُمَاكَرَةُ وَ الْكَيْفَانُ وَ ضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ ضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ وَ الصَّوْمُ وَ ضِدُّهُ الْإِفْطَارُ وَ الْجِهَادُ وَ ضِدُّهُ النَّكُولُ وَ الْحَجُّ وَ ضِدُّهُ نَبَذُ الْمِيثَاقِ وَ صَوْنُ الْحَدِيثِ وَ ضِدُّهُ التَّيَمُّمَةُ وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ ضِدُّهُ الْعُقُوقُ وَ الْحَقِيقَةُ وَ ضِدُّهَا الزِّيَاءُ وَ الْمَعْرُوفُ وَ ضِدُّهُ الْمُنْكَرُ وَ السُّتْرُ وَ ضِدُّهُ التَّبَرُّجُ وَ التَّقِيَّةُ وَ ضِدُّهَا الْإِدَاعَةُ وَ الْإِنْصَافُ وَ ضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ وَ التَّهْيِئَةُ وَ ضِدُّهَا الْبُغْيُ وَ النِّظَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْفُدْرُ وَ الْحَيَاءُ وَ ضِدُّهَا الْجَلْعُ وَ الْقَصْدُ وَ ضِدُّهُ الْعُدْوَانُ وَ الرَّاحَةُ وَ ضِدُّهَا التَّعَبُ وَ السَّهْوَةُ وَ ضِدُّهَا الصَّعُوبَةُ وَ الْبَرَكَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَحَقُّ وَ الْعَافِيَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَ الْقَوَامُ وَ ضِدُّهُ الْمُكَاتَرَةُ وَ الْحِكْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْهَوَاءُ وَ الْوَقَارُ وَ ضِدُّهُ الْخِفَةُ وَ السَّعَادَةُ وَ ضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ وَ التَّوْبَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِضْرَارُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ وَ ضِدُّهُ الْإِغْتِرَارُ وَ الْمُحَافَظَةُ وَ ضِدُّهَا التَّهَافُوتُ وَ الدِّعَاءُ وَ ضِدُّهُ الْإِسْتِنْكَافُ وَ النَّشَاطُ وَ ضِدُّهُ الْكُسْلُ وَ الْفَرَحُ وَ ضِدُّهُ الْحَزَنُ وَ الْأَلْفَةُ وَ ضِدُّهَا الْفُرْقَةُ وَ السَّخَاءُ وَ ضِدُّهُ الْبُخْلُ فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يَدْرُكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ فَقَفْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ لِبَطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ. (اصول کافی جلد ۱ صفحه: ۲۳ روایه: ۱۴)

سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل به میان آمد حضرت فرمود: عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید، سماعه گوید من عرض کردم قربانت گردم غیر از آنچه شما به ما فهمانیده‌اید نمی‌دانیم. حضرت فرمود: خدای عزوجل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانیین است پس بدو فرمود: پس رو او پس رفت سپس فرمود پیش آید خدای تبارک و تعالی فرمود: ترا با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم سپس جهل را تاریک و از دریای شور و تلخ آفرید به او فرمود پس رو پس رفت فرمود پیش بیا پیش نیامد فرمود: گردن کشی کردی؟ او را از رحمت خود دور ساخت سپس برای عقل هفتاد و

پنج لشکر قرار داد. چون جهل مکرم و عطاء خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی من ضد او هستم و بر او توانایی ندارم آنچه از لشکر به او دادی به من هم عطا کن فرمود بلی می‌دهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی ترا و لشکر تو را از رحمت خود بیرون می‌کنم عرض کرد خشنود شدم پس هفتاد و پنج لشکر به او عطا کرد. و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل) بدین قرار است: نیکی و آن وزیر عقل است و ضد او را بدی قرار داد؛ که آن وزیر جهل است؛ و ایمان و ضد آن کفر؛ و تصدیق حق و ضد آن انکار است؛ و امیدواری و ضد آن نومیدی؛ و دادگری و ضد آن ستم؛ و خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛ و سپاسگذاری و ضد آن ناسپاسی؛ و چشمداشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛ و توکل و اعتماد به خدا و ضد آن حرص و آز؛ و نرم دلی و ضد آن سخت دلی؛ و مهربانی و ضد آن کینه توزی و دانش و فهم و ضد آن نادانی؛ و شعور و ضد آن حماقت؛ و پاکدامنی و ضد آن بی‌باکی و رسوائی و پارسائی و ضد آن دنیا پرستی؛ و خوشرفتاری و ضد آن بدرفتاری؛ و پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛ و فروتنی و ضد آن خودپسندی؛ و آرامی و ضد آن شتابزدگی؛ و خردمندی و ضد آن بی‌خردی و خاموشی و ضد آن پرگوئی؛ و رام بودن و ضد آن گردنکشی؛ و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن؛ و شکیبایی و ضد آن بی‌تابی؛ و چشم پوشی و ضد آن انتقامجوئی؛ و بی‌نیازی و ضد آن نیازمندی؛ و به یاد داشتن و ضد آن بی‌خبر بودن؛ و در خاطر نگه داشتن و ضد آن فراموشی؛ و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره‌گیری؛ و قناعت و ضد آن حرص و آز؛ و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛ و دوستی و ضد آن دشمنی؛ پیمان داری و ضد آن پیمان شکنی؛ و فرمانبری و ضد آن نافرمانی سرفرودی و ضد آن بلندی جستن؛ و سلامت و ضد آن مبتلا بودن؛ و دوستی و ضد آن تنفر و انزجار؛ و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی؛ و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛ و امانت و ضد آن خیانت؛ و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛ و چالاکی و ضد آن سستی و زیرکی و ضد آن کودنی؛ و شناسایی و ضد آن ناشناسائی؛ و مدارا و رازداری و ضد آن رازفاش کردن؛ و یک روئی و ضد آن دغلی؛ و پرده پوشی و ضد آن فاش کردن؛ و نماز گزاردن و ضد آن تباه کردن نماز؛ و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛ و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛ و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن نگهداری و ضد آن سخنچینی؛ و نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛ و با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛ و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی؛ و خودپوشی و ضد آن خود آرائی و تقیه و ضد آن بی‌پروائی؛ و انصاف و ضد آن جانبداری باطل؛ و خودآرائی برای شوهر و ضد آن زنا دادن؛ و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛ و حیا و آرم و ضد آن بی‌حیائی؛ و میانه روئی و ضد آن تجاوز از حد؛ و آسودگی و ضد آن خود را به رنج انداختن؛ و آسان‌گیری و ضد آن سختی‌گیری؛ و برکت داشتن و

ضد آن بی برکتی؛ و تن درستی و ضد آن گرفتاری؛ و اعتدال و ضد آن افزون طلبی؛ و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛ و سعادت و ضد آن شقاوت؛ و توبه و ضد آن؛ اصرار برگناه؛ و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛ و دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛ دعا کردن و ضد آن سرباز زدن؛ و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛ و خوشدلی و ضد آن اندوهگینی؛ مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن و سخاوت و ضد آن بخیل بودن. پس تمام این صفات (هفتاد و پنج گانه) که لشکریان عقلند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنینی که خدا دلش را به ایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند و متدرجا همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند آنگاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش به دست نیاید خدا ما و شما را به فرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد. (در متن جنود عقل و جهل را هفتاد و پنج ذکر کرده و در توجیه هفتاد و هشت و ظاهراً بعضی به عبارت دیگر تکرار شده).

شرح: مقصود از جهل یا شیطان است و یا همان قوه ای که انسان را به کار زشت و گناه دعوت می کند و وسوسه می نماید و این در فرشتگان نیست از این جهت هیچ يك از هفتاد و پنج لشکر جهل که در این حدیث شریف نام برده شده در اختیار ایشان نیست و انسان آنگاه از فرشته برتر شود که با وجود آنکه استعداد پذیرش این صفات زشت را دارد و آنها متصف نگردد و آنها را در خود راه ندهد و مراد به عقل هم چنانچه در حدیث اول گفتیم قوه ای است که انسان را به فضائل و کارهای نیک و می دارد و لشکریان او هم در برابر لشکریان جهل صف کشیده و همیشه نفس انسان میدان معرکه و محل زد و خورد و کارزار این دو صف می باشد.

حکایات جهل و جاهل

فرمانده نادان

(یعقوب لیث صفار) (م ۲۶۵) فرماندهی به نام (ابراهیم) داشت، با آنکه مردی دلاور و شجاع بود اما سخت نادان بود و جان خود را بر سر نادانی گذارد. روزی در فصل زمستان به نزد یعقوب لیث آمد، یعقوب دستور داد از لباسهای زمستانی خودش به ابراهیم بپوشانند. ابراهیم خدمتکاری داشت به نام (احمد بن عبدالله) که با ابراهیم دشمن بود. ابراهیم چون به خانه آمد احمد گفت: هیچ می دانی که یعقوب لیث هر که را لباس خودش دهد در آن هفته او را می کشد؟! ابراهیم گفت: نمی دانستم، علاج آن چیست؟ گفت: باید فرار کنیم. ابراهیم بدون تحقیق به حرف خدمتکار تصمیم به فرار گرفت. احمد گفت: من هم نزد یعقوب لیث نمی مانم و از شما جدا نخواهم شد و با شما فردا فرار می کنیم. از آنجا احمد در خلوت نزد یعقوب لیث آمد و گفت: ابراهیم قصد دارد به سیستان برود و

طغیان و شورش کند. یعقوب لیث فکر کرد و خواست فرمان فراهم کردن لشگری بدهد، که احمد گفت: مرا مأمور سازید که خود تنها سر ابراهیم را بیاورم، یعقوب لیث هم اجازه داد. چون ابراهیم با سپاه خود قصد بیرون رفتن از شهر را کرد، احمد از قفا شمشیر بر ابراهیم زد و سر او را برای یعقوب آورد. یعقوب مقام ابراهیم فرمانده نادان خود را به احمد داد و نزد یعقوب بزرگ و محترم گشت. (نمونه معارف ۹۳/۴)

فرزند جاهل خلیفه

(مهدی عباسی) سومین خلیفه عباسی پسری داشت به نام (ابراهیم) که شخصی منحرف بود و به خصوص نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام کینه و عداوت داشت. روزی نزد مأمون هفتمین خلیفه عباسی آمد و گفت: در خواب علی علیه السلام را دیدم، که با هم راه می رفتیم تا به پلی رسیدیم، او مرا در عبور از آن پل مقدم می داشت. من به او گفتم: تو ادعا می کنی که امیر بر مردم هستی، ولی ما از تو به مقام امارت سزاوارتر می باشیم، او به من پاسخ رسا و کاملی نداد. مأمون گفت: آن حضرت به تو چه پاسخی داد؟ گفت: چند بار به من به این نوع (سلاما سلاما) سلام کرد. مأمون گفت: سوگند به خدا حضرت رساترین پاسخ را به تو داده است. ابراهیم گفت: چطور؟ مأمون گفت: تو را جاهل و نادانی که قابل پاسخ نیستی معرفی کرد، چرا که در قرآن در وصف بندگان خاص خود می فرماید: (بندگان خاص خداوند رحمان آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند، هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند، در پاسخ آنها سلام گویند و) اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما (سوره فرقان، آیه ۶۳) که نشانه بی اعتنائی تواءم با بزرگواری است. بنابراین علی علیه السلام تو را آدم جاهل معرفی کرده، از این رو که به پیروی از قرآن با جاهل سبک مغز این گونه باید برخورد کرد. (حکایت‌های شنیدنی ۲۰/۲ - سفینه البحار ۷۹/۱)

خوش سیمای جاهل

مردی خوش سیما به مجلس (ابویوسف کوفی) (م ۱۸۲) قاضی هارون الرشید آمد، قاضی او را احترام و تعظیم کرد. او در آن مجلس بسیار ساکت و خاموش بود. قاضی گمان برد که او با این وجاهت و سکوت دارای فضل و کمالی باشد. قاضی گفت: سخنی بفرمائید؟ گفت: برای تحقیق مسأله ای آمده ام و سوالی دارم. قاضی گفت: آنچه دانم جواب گویم. گفت: روزه دار کی روزی را افطار کند؟ در جواب گفت: وقتی که آفتاب غروب کند. مرد گفت: شاید تا نیمه شب آفتاب غروب نکند؟ قاضی خندید و گفت: چه نیکو گفته است. شاعر (جریر بن عطیه) (از شعرای عصر بنی امیه م ۱۱۰) (خاموشی زینت برای مردی است که ضعیف و نادان است «وفی الصمت زین للغبی» و به درستی که صحیفه عقل مرد از سخن گفتن او معلوم شود، همچنان بی عقلی او هم از سخن گفتن ظاهر شود) پس پی به جاهل بودن مرد خوش سیما برد (لطائف الطواف ص ۴۱۲)

قیس بن عاصم

(قیس بن عاصم) در ایام جاهلیت از اشراف و رؤساء قبائل بود، پس از ظهور اسلام ایمان آورد. روزی در سنین پیری به منظور جستجوی راه جبران خطاهای گذشته شرفیاب محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گردید و گفت: در گذشته جهل، بسیاری از پدران را بر آن داشت که با دست خویش دختران بی گناه خود را زنده به گور سازند. من دوازده دخترم را در جاهلیت به فاصله نزدیک بهم زنده به گور کردم. سیزدهمین دخترم را زخم پنهانی زائید و چنین وانمود کرد که نوزاد مرده به دنیا آمده، اما در پنهانی او را نزد اقوام خود فرستاد. سالها گذشت تا روزی ناگهان از سفری باز گشتم، دختری خرد سال را در خانه ام دیدم، چون شباهتی به فرزندانم داشت به تردید افتادم و بالاخره دانستم او دختر من است. بی درنگ دختر را که زار زار می گریست کشان کشان به نقطه دوری برده و به ناله های او متأثر نمی شدم؛ و می گفتم: من به نزد دائی های خود باز می گردم و دیگر بر سر سفره تو نمی نشینم، اعتنا نکردم و زنده به گورش نمودم. قیس پس از نقل این ماجرا دید قطرات اشک از چشمهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو می ریزد و با خود زمزمه می فرمود: کسی که رحم نکند بر او رحم نشود، (من لایرحم لایرحم) و سپس به قیس خطاب کرد و فرمود: روز بدی در پیش داری! قیس پرسید اینک برای تخفیف بار گناهم چه کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به عدد دخترانی که کشته ای کنیزی آزاد کن. (داستانها و پندها ۱۵/۱ - جاهلیت و اسلام ص ۶۳۲)

ریش بلند

(جاحظ بصری) (م ۲۴۹) که در هر رشته از علوم کتابی نوشته است، گفت: روزی مأمون عباسی با عده ای بر جایگاهی نشسته بودند و از هر بابی صحبت می کردند. یکی گفت: (هر کس ریش او دراز بود احمق است) عده گفتند: ما به خلاف عده ای ریش بلند دیده ایم که مردمان زیرک بودند. مأمون گفت: امکان ندارد. در این هنگام مردی ریش دراز، آستین گشاد و نشسته بر شتر وارد شد. مأمون برای تفهیم مطلب، او را احضار کرد و گفت: نامت چیست؟ عرض کرد: ابوحمدویه، گفت: کنیه ات چیست؟ عرض کرد: علویه، مأمون به حاضران گفت: مردی را که نام و کنیه را نداند، باقی افعال او نظیر این جهالت است. پس از او سوال کرد: چه کار می کنی؟ عرض کرد: مردی فقیرم و در علوم تبحر دارم اگر امیر خواهد از من مسأله ای بپرسد. مأمون گفت: مردی گوسفندی به یکی فروخت و مشتری گوسفند را تحویل گرفت. هنوز پول آن را نداده ناگاه گوسفند پشکلی (سرگین) انداخت و بر چشم يك نفر افتاد و چشم آن شخص کور شد، دیه چشم بر چه کسی واجب است؟ مرد ریش بلند کمی فکر کرد و گفت: دیه چشم بر فروشنده است نه مشتری.

حاضرین گفتند: چرا؟ گفت: چون فروشنده، مشتری را خبر نداد که در محل دفع مدفوع گوسفند منجنیق نهاده اند و سنگ می اندازد تا خود را نگاه بدارد. مأمون و حاضران خندیدند، و او را چیزی داد و برفت و بعد مأمون گفت: صدق سخن من شما را معلوم شد که بزرگان گفته اند دراز ریش احمق بود. (روایاتی وارد شده است که بلندی ریش را مذمت می کند چنانچه علی علیه السلام در مذمت اهل بصره یکی را بلند بودن ریش آنها می شمرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سعادت شخص یکی بلند نبودن ریش را شمردند. (سفینه البحار ۵۰۹/۲))

جهل جوانی

وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت مگر خردی فراموش کردی که درشتی میکنی؟ چه خوش گفت: زالی به فرزند خویش - چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن - گر از عهد خردیت یاد آمدی - که بیچاره بودی در آغوش من - نکردي در این روز بر من جفا - که تو شیر مردی و من پیرزن . سعدی «گلستان» باب ششم در ضعف و پیری

جهل و خرافات کنشی ضد اصلاحات است

می گویند سفیر انگلیس در دهلی از مسیری در حال گذر بود، می بیند يك جوان آگاه هندی لگدی به گاوی می زند، گاوی که در هندوستان مقدس است. سفیر انگلیس از خودرو خود پیاده شده و به سوی گاو می دود و گاو را می بوسد . در این لحظه گاو ادرار می کند . سفیر انگلیس با ادرار گاو دست و صورتش را می شورد . بقیه مردم حاضر که می بینند يك غریبه این قدر گاو را محترم می شمارد، سجده می کنند و جلوی گاو آن جوان لگدن را مجازات می کنند. همراه سفیر انگلیس می پرسد: چرا این کار را کردید؟! سفیر می گوید: لگد این جوان آگاه، فرهنگ هندوستان را پنجاه سال می خواست جلو بیندازد، ولی من نگذاشتم!!!!

مار را چگونه باید نوشت؟

مردی شاید از ساده لوحی روستائیان استفاده کرده و بر آنان به نوعی حکومت می کرد. برحسب اتفاق گذر یک معلم به آن روستا افتاد و متوجه دغلکاری های شیاد شد و او را نصیحت کرد که از اغفال مردم دست بردارد و گرنه او را رسوا می کند. اما مرد شیاد نپذیرفت. بعد از اتمام حجت معلم با مردم روستا از فریبکاری های شیاد سخن گفت و نسبت به حقه های او هشدار داد. بعد از کلی مشاجره بین معلم و شیاد قرار بر این شد که فردا در میدان روستا معلم و مرد شیاد مسابقه بدهند تا معلوم شود کدامیک باسواد و کدامیک بی سواد هستند. در روز موعود همه مردم روستا در میدان ده گرد آمده بودند تا ببینند آخر کار، چه می شود. شیاد به معلم گفت: بنویس «مار» معلم نوشت: مار نوبت شیاد که رسید شکل مار را روی خاک کشید، و به مردم گفت: شما خود قضاوت کنید کدامیک از اینها مار است؟ مردم که سواد نداشتند متوجه نوشته مار نشدند اما همه شکل مار را شناختند و به جان معلم افتادند تا می توانستند او را کتک زدند و از روستا بیرون رانند.

اشعار جهل و جاهل

آن کس که بداند و بداند که بداند - اسب خرد از گنبد گردون بجهاند

آن کس که بداند و نداند که بداند - آگاه نمایی که در خواب نماند

آن کس که نداند و بداند که نداند - لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کس که نداند و نداند که نداند - در جهل مرکب ابدالهر بماند

دانی چه کسی ز حق خود محروم است ؟ - عالم که بحکم جاهلی محکوم است

عادل که بچنگ ظالمی مغلوب است - زاهد که به ظلم فاسقی مظلوم است

جاهل که ز جهل خود نخواهد رستن - خاکی است که خرّمی نخواهد جستن

سنگی است که آب از آن نخواهد جستن - شاخی است که برگ از آن نخواهد رستن

با مردم بیخرد نکن گفت و شنید - کانکس که بجهل ماند و از علم برید

بد را چو بدی کند نخواهد دانست - ره را چو نشان دهی نخواهد پوئید

از علم و هنر هر آنچه من دارم دوست - چون در نگرم که دیگری دشمن اوست

افسرده نمیشوم از آنروی که مرد - با هر چه که بی خبر از آنست عدوست

آنکس که شمارد همه را سرور خود - پیش همه نیز خم نماید سر خود

نادان و سبکسر است آنکس که چو طفل - غافل باشد ز ارزش گوهر خود

آنکس که خرد ندارد و نادان است - در دیدهء عقل چون تنی بی جان است

زانجای که همچو مرده باشد نادان - نادانی و مرگ بیگمان یکسان است

تا نباشی به دانش ارزانی - دادِ خود از زمانه نستانی

نیست اندر جهان ز من بشنو - هیچ دردی چو درد نادانی

با بدان کم نشین که درمانی - خوپذیرست نفس انسانی

گرچه عمری بر در این خانه زحمت می کشیم - کم برایت شعر گفتیم و خجالت می کشیم
دیگران نقاشی موهن برایت می کشند - ما فقط در کنج عزلت آه حسرت می کشیم
رحمة للعالمینی و به نام نامی ات - بر سر این خاک تشنه ابر رحمت می کشیم
تو به جرم مهربانی بار تهمت می کشی - ما به جرم مهربانی بار تهمت می کشیم
چهارده چشمه به راه انداختی و ما فقط - آب از این چهارده رود هدایت می کشیم
ما که هفتاد و دو الگو از تبارت داشتیم - دامن از گنداب هفتاد و دو ملت می کشیم
جهل دارد در زمین کفر بازی می کند - پس هر آنچه می کشیم از این جهالت می کشیم
محسن عرب خالقی شاعر جوان آئینی

عقل باشد راه بند هر خطا - جهل باشد منشأ جور و جفا
عقل را با کثرت گفتار نیست - لب فرو بستن نشان عاقلی است
عقل را با دامن عفت شناس - بوالهوس باشد زبون در چشم ناس
گر لجاجت دیدی اندر کس بدان - جا گرفته در گروه ابلهان
مستبدان را تهی از عقل دان - جهل باشد همراه این غافلان
عاقلان با حلم ره دارند و بس - جاهلان در جامعه چون خرمگس
هر که شد بر اشتر نفسش سوار - بهر او عقلی نباشد استوار
عاقلان را در غضب بینی قرار - جاهلان چون مار زخمی بی قرار
عاقلان با دشمنان نیکی کنند - ابلهان بر جان خود هم دشمنند
عاقلان با خود پسندی دشمنند - جاهلان با چاپلوسان همدمند
عاقل آن باشد که گوید فکر من - صحتش روشن نباشد نزد من
جهل جاهل سینه ها را می درد - عقل عاقل کینه ها را می خرد
عاقلان بر قلب مردم حاکمند - جاهلان بر خون مردم طالبند
هر که جای دیگران خود را نهد - هر چه بر خود می پسندد آن دهد،
عقلش دان بی شک و شبهه یقین - مثل او را گر بدیدی خوش بین
عقل را کی بو نمودی؟ کم بگو - ای جمالی حرف مفت بی وضو .
نصرت الله جمالی

جواد و جود و غناء و غنی در قرآن و روایات

شرح جمله جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، گفتاری در باب بخشنده ای که از دادن مال بخل نورزد قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ، قَوْمُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ، عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَ جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَ فَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا. (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲، مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۵۴) ای جابر، پایداری دین و دنیا بر چهار پایه استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار بندد، نادانی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای که از دادن مال خود بخل نورزد و تهیدستی که آخرتش را به دنیا نفروشد. پس هرگاه دانشمند علم خود را ضایع کند (و بدان عمل نکرد)، جاهل از آموختن خودداری نماید و هرگاه توانگر از بخشیدن مال، دریغ کرد و فقیر هم آخرت خود را به دنیا بفروشد. (قوام جهان به هم خواهد خورد).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْمُ الدِّينِ بِأَرْبَعَةٍ بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ وَ بَغْنَى لَا يَبْخُلُ بِفَضْلِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ وَ بِفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا وَ بِجَاهِلٍ لَا يَتَكَبَّرُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَالِهِ وَ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا وَ اسْتَكْبَرَ الْجَاهِلُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ رَجَعَتِ الدُّنْيَا إِلَى وَرَائِهَا الْفَقْرُ فَلَا تَعْرِتُكُمْ كَثْرَةُ الْمَسَاجِدِ وَ أَجْسَادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ الْعَيْشُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَقَالَ خَالِطُوهُمْ بِالْبَرَايَةِ يَعْنِي فِي الظَّاهِرِ وَ خَالِفُوهُمْ فِي الْبَاطِنِ لِمَنْزَعٍ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ انْتَظِرُوا مَعَ ذَلِكَ الْفَرَجَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (خصال شیخ صدوق) در حدیث اول دارد جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ و در حدیث دوم بَغْنَى لَا يَبْخُلُ بِفَضْلِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ

دو واژه جود و سخاوت

این دو واژه که در مقابل «بخل» است، غالباً در يك معنى استعمال می‌شود، ولی گاه از بعضی کلمات استفاده می‌شود که «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است،

زیرا در تعریف «جود» گفته اند: «بخشش بدون درخواست است که در عین حال، بخشش خود را کوچک بشمارد.» گاه گفته اند: «جود، خوشحال شدن از درخواست مردم و شادگستن به هنگام بخشش است.» بعضی نیز گفته اند: «جود بخششی است که مال را، مال خدا بشمرد و سائل را بنده خدا بداند و خودش را در این میان واسطه ببیند»،

در حالی که «سخاوت» معنی وسیع‌تری دارد و هرگونه بذل و بخشش را شامل می‌شود.

بعضی نیز گفته اند: «کسی که بخشی از اموال خود را ببخشد و بخش دیگر را برای خود بگذارد، صاحب سخاوت است و کسی که اکثر آن را ببخشد و مقدار کمی را برای خود بگذارد، دارای جود است.»

ایضاً گفته شده: مراد از صفت جود اینست که عطائی که میکند فقط از روی رحمت است و با هیچگونه شائبه ای توأم نیست، باین معنی که عطا کننده هیچگونه عوض و غرضی بازای عطایش در نظر نمیگیرد، و حتی این غرض را در نظر نمیگیرد که عطا کند تا بکمال جود متصف گردد، هر چند که پس از عطایش بچنین کمالی قهراً متصف می گردد، ولی صفت سخاوت از این نظر بر عکس صفت جود است، زیرا در مفهوم سخاوت، عوض و دست کم غرض است کمالی نهفته است، و باینجهت است که این صفت بر حق تعالی اطلاق نمیشود و از صفات پسندیده او محسوب نمیگردد، ولی از صفات پسندیده انسان محسوب میگردد، زیرا انسان فقیر بالذاتست از اینرو در برابر عطاهایش عوض و غرض در نظر نمیگیرد، هر چند که این عوض و غرض، انبساط باطنی باشد که در اثر آن احساس مسرت کند و باخودش بگوید که من چنین و چنان عطا کردم و در نتیجه بکمال سخاوت نائل گشتم، ولی ذات حق از هر جهت کاملست از اینرو نیازی بتحصیل کمال ندارد، و اگر چنین نیازی داشته باشد، مثل انسان فقیر بالذات میشود که میبایست با کار خودش تحصیل کمال کند، و چنین چیزی بر خلاف وجدانست. (دین و وجدان، نویسنده: مجموعه بحث های مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس طهرانی (طاب ثراه))

مطابق تمام این تعریفها «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است.

به هر حال «جود» و «سخاوت» از فضایل مهم اخلاقی است، هر اندازه «بخل» نشانه پستی و حقارت و ضعف ایمان و فقدان شخصیت است، «جود» و «سخاوت» نشانه ایمان و شخصیت والای انسان است.

واژه سخاوت از ریشه سخا گرفته شده است. وقتی گفته می شود سخا النار به این معنی است که خاکستر آتش را از آتش پاک کنند تا بهتر بسوزد و روشن شود؛ همان طور که آتش اطراف خود را روشن کرده خانه را گرم نگه می دارد سخاوت نیز موجب روشنائی و گرم کردن جامعه و کانون خانواده ها و زمینه سازی برای بهره مندی بینوایان است.

جود و سخاوت از هنجارهای اخلاقی است که دین اسلام بسیار بر آن تأکید نموده است.

امام صادق (ع) می فرماید: «السَّخِيُّ الْكَرِيمُ الَّذِي يَنْفِقُ مَالَهُ فِي حَقِّ» «سخاوتمند کریم کسی است که مال خود را در امور حق و شایسته به مصرف برساند» [علامه مجلسی، بحار الانوار، بیروت، دار صادر، ج ۷۱، ص ۳۵۳]

البته باید مرز بین سخاوت و اسراف را شناخت و موارد آنها را تشخیص داد.

چه امام حسن عسکری (ع) می فرماید: «ان للسَّخَاءِ مَقْدَاراً فَاِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرْفٌ» «همانا سخاوت دارای اندازه است اگر از آن اندازه گذشت اسراف خواهد بود.» [علامه مجلسی، بحار الانوار، بیروت، دار صادر، ج ۶۹، ص ۴۰۷]

جود و سخاوت در قرآن

در آیات قرآن مجید گرچه واژه «جود» و «سخاوت» به کار نرفته است، اما تعبیرات دیگری دیده می شود که منطبق بر این دو مفهوم است و قرآن نیز برای آن ارج فراوانی بیان کرده است، به عنوان نمونه به آیات زیر توجه فرمایید:

۱- .. یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة... (حشر، ۹) .. و کسانی را که به سویشان هجرت کنند، دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند...

۲- و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا (دهر، ۸ و ۹) و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند (و می گویند) ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.

۳- مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم (بقره، ۲۶۱) کسانی که اموال خود را در راه خدا «انفاق» می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.

۴- الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانية فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (بقره، ۲۷۴) آنها که اموال خود را شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.

۵- لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و ما تنفقوا من شیء فان الله به علیم (آل عمران، ۹۲) - هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید! مگر این که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است.

۶- الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون (بقره، ۳) (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

۷- و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا (اسراء، ۲۹) هرگز دست را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز دست خود را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

جود و سخاوت در روایات

عَنِ الْإِمَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُدْ بِمَا تَجِدُ تُحْمَدَ. امام علی علیه السلام فرمود: آنچه را به دست می آوری، ببخش تا مورد ستایش قرار گیری. (میزان الحکمة ح ۳۱۲۳)

عَنِ الْإِمَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُودُ الْفَقِيرِ يَجْلُهُ، وَ بُخْلُ الْغَنَى يَذَلُّهُ. امام علی علیه السلام فرمود: بخشندگی تهیدست، او را ارجمند می سازد، و بخل توانگر او را خوار می کند. (میزان الحکمة ح ۳۱۲۴)

عَنِ الْإِمَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُودُ الرَّجُلِ يَحَبِّبُهُ إِلَى أَضْدَادِهِ، وَ بُخْلُهُ يَبْغِضُهُ إِلَى أَوْلَادِهِ. امام علی علیه السلام فرمود: بخشندگی مرد، او را محبوب دشمنانش می کند و بخلش، او را [حتی] نزد فرزندانش منفور می سازد. (میزان الحکمة ح ۳۱۲۵)

عَنِ الْإِمَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُودُوا فِي اللَّهِ - وَ جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى طَاعَتِهِ يَعْظُمَ لَكُمْ الْجَزَاءُ وَ يَحْسَنَ لَكُمْ الْحَبَاءُ. امام علی علیه السلام فرمود: برای خدا بخشش کنید و در راه طاعت او با نفسهایتان بجنگید، تا پاداشتان بزرگ و عطا[یش] بر شما نیکو گردد. (میزان الحکمة ح ۳۱۲۶)

عَنِ الْإِمَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْجُودُ مِنَ كَرَمِ الطَّبِيعَةِ. امام علی علیه السلام فرمود: امام علی علیه السلام : بخشندگی، از بزرگ منشی است. (میزان الحکمة ح ۳۱۲۷)

عَنِ الْإِمَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ. امام علی علیه السلام فرمود: بخشندگی، نگهبان آبروهاست. (میزان الحکمة ح ۳۱۲۸)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می خوانیم: «الرَّجَالُ أَرْبَعَةٌ سَخِيٌّ وَكَرِيمٌ وَبَخِيلٌ وَلَئِيمٌ فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَاللَّئِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي؛ انسان ها چهار گونه اند: سخاوتمند و کریم و بخیل و لئیم. سخاوتمند کسی است که هم خودش می خورد و هم به دیگران می بخشد و کریم کسی است که خودش نمی خورد (و ایشار می کند) و به دیگران عطا می نماید و بخیل کسی است که خودش می خورد اما چیزی به دیگری نمی دهد و لئیم آن کس است که نه خود می خورد و نه به دیگری می بخشد». (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۶، ح ۱۸)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّیَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ سخاوت، درختی از درختان بهشت است که شاخه های آن در دنیا آویزان شده، هر کس سخاوتمند باشد به یکی از این شاخه ها می چسبد و او را به بهشت می رساند». (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۲، ح ۹)

امام علی علیه السلام: السَّخَاءُ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَ يَزِينُ الْأَخْلَاقَ؛ سخاوت، محبت آور و زینت اخلاق است. (تصنیف غرر الحکم و دررالکلم ص ۳۷۸، ح ۸۵۲۳)

امام صادق علیه السلام: السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا [مُؤْمِنٌ] إِلَّا سَخِيًّا - وَلَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذُو يَقِينٍ وَهَمَّةٍ غَالِيَةٍ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ - مَنْ عَرَفَ مَا قَصَدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَدَّلَ، سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است. هیچ مؤمنی نیست مگر آن که بخشنده است و تنها آن کس بخشنده است که از یقین و همت والا برخوردار باشد؛ زیرا که بخشنده‌گی پرتو نور یقین است. هر کس هدف را بشناسد بخشش بر او آسان شود. (مصباح الشریعه ص ۸۲ - بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۶۸، ص ۳۵۵، ح ۱۷)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: أَلَسَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ؛ سخاوتمند به خدا، مردم و بهشت نزدیک است. (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۴، ص ۴۰، ح ۹ - بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۷۰، ص ۳۰۸، ح ۳۷} شبیه این حدیث در مصباح الشریعه ص ۸۳)

امام صادق علیه السلام: أَلَسَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ؛ سخاوت آن است که بی درخواست انجام گیرد، اما سخاوتی که در مقابل درخواست باشد ناشی از شرمندگی و برای فرار از سرزنش است. (بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۶۸، ص ۳۵۷، ح ۲۱} شبیه این حدیث در نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۷۸، ح ۵۳ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص ۳۷۷، ح ۸۵۰۴) امام رضا علیه السلام: أَلَسَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ، وَ الْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِئَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ؛ سخاوتمند از غذای مردم می خورد، تا مردم از غذای او بخورند اما بخیل از غذای مردم نمی خورد تا آنها نیز از غذای او نخورند. (تحف العقول ص ۴۴۶ - بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۶۸، ص ۳۵۲، ح ۸)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: طَعَامُ السَّخِيِّ دَوَاءٌ وَ طَعَامُ الشَّحِيحِ دَاءٌ؛ غذای سخاوتمند، داروست و غذای بخیل، درد. (نهج الفصاحه ص ۵۵۶، ح ۱۹۰۰ - بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۶۸، ص ۳۵۷، ح ۲۲)

امام صادق علیه السلام: قُلْتُ لَهُ مَا حَدُّ السَّخَاءِ فَقَالَ تُخْرِجُ مِنْ مَالِكَ الْحَقُّ الَّذِي أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَتَضَعُهُ فِي مَوْضِعِهِ. در پاسخ به سؤال از مرز سخاوت فرمودند: حقوقی را که خداوند بر اموال تو واجب کرده است، خارج کنی و آن را در جای خودش قرار دهی. (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۴، ص ۳۹، ح ۲)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: السَّخِيُّ بِمَا مَلَكَ وَ أَرَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَّا السَّخِيُّ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَحَمَالٌ سَخَطَ اللَّهُ وَ غَضَبِهِ وَ هُوَ أَثْمَلُ النَّاسِ عَلَى نَفْسِهِ فَكَيْفَ لِغَيْرِهِ، سخاوتمند کسی است که از اموال خود و برای رضای خدا سخاوت داشته باشد، اما کسی که در راه معصیت خدا دست و دل باز باشد، بارکش ناخشنودی و خشم خداست. چنین کسی بخیل ترین مردمان نسبت به خود است چه رسد به دیگران. (مستدرک الوسائل و مستنبط المسایل ج ۷، ص ۱۷، ح ۱۴)

امام حسن عسگری علیه السلام: إِنَّ لِلسَّخَاءِ مِقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرْفٌ؛ سخاوت اندازه ای دارد که اگر از آن فراتر رود اسراف است. (اعلام الدین فی صفات المؤمنین ص ۳۱۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الْبَخِيلَ فِي حَيَاتِهِ، أَلَسَخِيَّ عِنْدَ وَفَاتِهِ؛ خداوند از کسی که در زندگی بخیل باشد و در هنگام مرگ سخی شود، نفرت دارد. (بحار الانوار (ط- بیروت) ج ۷۴، ص ۱۷۳)

امام صادق علیه السلام: صَلَةُ الْأَرْحَامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُسَمِّحُ الْكَفَّ وَ تُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ تُنَسِّي فِي الْأَجَلِ. صله رحم، انسان را خوش اخلاق، با سخاوت و پاکیزه جان می نماید و روزی را زیاد می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد. (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۶)

پیامبر صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يَحِبُّ الْجَمَالَ، سَخِيٌّ يَحِبُّ السَّخَاءَ، نَظِيفٌ يَحِبُّ النَّظَافَةَ؛ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد. (نهج الفصاحه ص ۲۹۳، ح ۶۹۰)

امام علی علیه السلام: أَلَسَّخَاءٌ وَ الشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ، يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَيَمُنْ أَحَبَّهُ وَ امْتَحَنَهُ؛ سخاوت و شجاعت خصلت های والایی هستند که خداوند سبحان آن دو را در وجود هر کس که دوستش داشته و او را آزموده باشد می گذارد. (تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۳۷۵، ح ۸۴۴۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي، أَمَرَنِي رَبِّي بِالسَّخَاءِ وَ الْبِرِّ وَ نَهَانِي عَنِ الْبُخْلِ وَ الْجَفَاءِ وَ مَا شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْبُخْلِ وَ سُوءِ الْخُلُقِ، وَ إِنَّهُ لِيَفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يَفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ؛ من ادب آموخته خدا هستم و علی، ادب آموخته من است. پروردگارم مرا به سخاوت و نیکی کردن فرمان داد و از بخل و سختگیری بازم داشت. در نزد خداوند عز و جل چیزی منفورتر از بخل و بد اخلاقی نیست. بد اخلاقی، عمل را ضایع می کند، آن سان که سرکه عسل را. (مکارم الاخلاق ص ۱۷)

ابن شهر آشوب: كَانَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَبْلَ الْمَبْعُوثِ مَوْصُوفًا بِعِشْرِينَ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ لَوْ انْفَرَدَ وَاحِدٌ بِأَحَدِهَا لَدَلَّ عَلَى جَلَالِهِ فَكَيْفَ مَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ؟! كَانَ نَبِيًّا أَمِينًا، صَادِقًا، حَازِقًا، أَصِيلًا، نَبِيلًا، مَكِينًا، فَصِيحًا، عَاقِلًا، فَاضِلًا، عَابِدًا، زَاهِدًا، سَخِيًّا، كَمِيًّا، قَانِعًا، مُتَوَاضِعًا، حَلِيمًا، رَحِيمًا، غَيُورًا، صَبُورًا، مُوَافِقًا، مُرَافِقًا، لَمْ يَخَالِطْ مُنَجِّمًا وَ لَا كَاهِنًا وَ لَا عَيَافًا؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیش از مبعوث شدن، بیست خصلت از خصلت های پیامبران را دارا بودند، که اگر کسی یکی از آنها را داشته باشد، دلیل عظمت اوست؛ چه رسد به کسی که همه آنها را دارا باشد، آن حضرت پیامبری امین، راستگو، ماهر، اصیل، شریف، استوار، سخنور، عاقل، با فضیلت، عابد، زاهد، سخاوتمند، دلیر و با شهامت، قانع، متواضع، بردبار، مهربان، غیرتمند، صبور، سازگار، و نرم خو بودند و

۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «السَّخَاءُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ وَالْقَنَاعَةُ بَرَهَانُ النَّبْلِ، سَخَاوَتُ مِوَاهِ دَرْخَتِ عَقْلٍ وَخَرْدٌ وَقَنَاعَتُ دَلِيلٌ بَرِ نَجَابَتٍ اسْتَ» (غرر الحکم، حدیث ۲۱۴۵) آنها که در بخشش به دیگران «بخل» می‌ورزند، اموال زیادی را فراهم کرده و می‌گذارند و می‌روند، در حقیقت این گونه افراد عاقل نیستند، زیرا، زحمت بر دوش آنها بوده، بدون آن که از اموالشان بهره مادی یا معنوی ببرند. کدام عاقلی چنین کاری می‌کند!

۵- در تعبیر دیگری از آن حضرت علیه السلام در مورد اهمیت «سَخَاوَت» به نکته لطیف دیگری اشاره می‌فرمایند: «غَطُّوا مَعَايِبَكُمْ بِالسَّخَاءِ فَانْهَ سِتْرَ الْعِیُوبِ، عِیُوبُ خَوِیْشَ رَا بِالسَّخَاوَتِ بَیْوَشَانِیْدُ، زَیْرَا سَخَاوَتُ پُوشَانَنْدَه عِیْبَهَاسْتَ» (غرر الحکم، حدیث ۶۴۴۰)

صدق این کلام مولی با تجربه به خوبی ثابت می‌شود، اشخاص را می‌بینیم که عیوب گوناگونی دارند، ولی چون سخاوتمندند همه مردم به دیده احترام به آنها می‌نگرند.

۶- باز در تعبیری دیگر از همان امام همام علیه السلام آمده است: «السَّخَاءُ یَمْحُصُ الذَّنُوبَ وَیَجْلِبُ مَحَبَّةَ الْقُلُوبِ، سَخَاوَتٌ، گناهان را پاک می‌کند و دل‌ها را سوی سخاوَت کننده فرامی‌خواند.» (غرر الحکم، حدیث ۱۷۳۸)

این تعبیر نشان می‌دهد که «سَخَاوَت» کفاره بسیاری از گناهان است!

۷- مولی الموحیدین علی علیه السلام درباره تاثیر عمیق محبت در جلب قلبها می‌فرمایند: «مَا اسْتَجَلَبْتَ الْمَحَبَّةَ بِمِثْلِ السَّخَاءِ وَ الرِّفْقِ وَ حَسَنِ الْخُلُقِ، هِیْجَ چِیْزِی مَانَنْدِ سَخَاوَتِ وَ مَدَارَا کَرْدَنِ وَ حَسَنِ خُلُقِ، جَلْبِ مَحَبَّتِ نَمِی کَنْد.» (غرر الحکم، حدیث ۹۵۶۱)

۸- رسول خدا صلی الله علیه و اله در این باره می‌فرمایند: «السَّخِيُّ قَرِیْبٌ مِّنَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ مِّنَ النَّاسِ قَرِیْبٌ مِّنَ الْجَنَّةِ، سَخَاوَتْمَنْدِ نَزْدِیْکَ بَه خُدا، نَزْدِیْکَ بَه مَرْدَمِ وَ نَزْدِیْکَ بَه بَهْشْتِ اسْتَ.» (بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸)

۹- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «شَابَ سَخِی مَرَهَقٌ فِی الذَّنُوبِ احْبَبَ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَیْخٍ عَابِدٍ بَخِیْلِ، جَوَانِ سَخَاوَتْمَنْدِ آلوده به گناه، نزد خدا محبوبتر از پیرمرد عابد بخیل است» (بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۷)

به یقین این «سَخَاوَت» سبب امدادهای الهی می‌شود و سرانجام آن جوان آلوده رانجات می‌دهد، ولی آن پیر عابد بخیل به خاطر بخلش در گناه فرو خواهد رفت.

۱۰- این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به عنوان حسن ختام پایان می‌دهیم: «تَجَافَوْا عَنْ ذَنْبِ السَّخِیِّ فَإِنَّ اللّٰهَ آخِذٌ بِبَیْدهِ کَلِمَا عَشْرِ، از گناه و لغزش سخاوتمند صرف نظر کنید، زیرا، هر زمان بلغزد، خداوند دست او را می‌گیرد (و نجاتش می‌دهد).» (کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۲، حدیث ۱۶۲۱۲)

آثار و پیامدهای سخاوت

- ۱- آثار مثبت «سخاوت» در زندگی فردی و اجتماعی انسان که با تجربه ثابت شده و یا در احادیث اسلامی به آن اشاره گردیده است، بسیار زیاد است، به عنوان نمونه:
از روایات متعددی استفاده می شود و تجربیات روزانه نیز آن را تایید می کند که «سخاوت» محبت دوست و دشمن را جلب می کند، بر عدد دوستان می افزاید و از دشمنان می کاهد.
- ۲- «سخاوت» پوششی برای عیوب انسان هاست و به این ترتیب، آبروی انسان را حفظ می کند.
- ۳- «سخاوت» در عین این که ثمره درخت عقل است، بر عقل و خرد انسان می افزاید. عقل می گوید: دلیلی ندارد که انسان با زحمت زیاد اموال فراوانی تهیه کند و آن را برای بازماندگان بگذارد و خودش به وسیله آن، جلب ثواب و کسب آبرو نکند.
- از سوی دیگر «سخاوت»، گروهی از اندیشمندان را گرد انسان جمع می کند و آنها می توانند بر فکر و عقل و دانش او بیفزایند.
- ۴- «سخاوت» فاصله طبقاتی جامعه را کم می کند و از این طریق ناهنجاریهای ناشی از فاصله طبقاتی را از بین می برد و یا کاهش می دهد. آتش کینه های محرومان را خاموش می کند و حس انتقامجویی را در آنان تضعیف می نماید و از این طریق پیوندهای اجتماعی را محکم می سازد.
- ۵- «سخاوت» مدافعان انسان را زیاد می کند و آبروی او را محفوظ می دارد و دشمنان و بدخواهان را عقب می راند،
امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید: «الجود حارس الاعراض، جود و بخشش آبروی انسان را حفظ می کند.» (غرر الحکم، حدیث ۳۳۳)
- ۶- جود و «سخاوت»، آثار معنوی فوق العاده ای نیز دارد، به همین دلیل از صفات انبیاء شمرده شده و همان گونه که در روایات گذشته خواندیم، شعاع نور «یقین» است، حتی اگر این فضیلت در افراد بی ایمان باشد، به حال آنها مفید و سودمند است.
- در حدیثی آمده است که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود: «لا تقتل السامری فانه سخی، سامری را به قتل مرسان، زیرا او مرد سخاوتمندی است.» (کافی، ج ۴، ص ۴۱)
- درست است که سامری، منشا فساد عظیمی در بنی اسرائیل شد و آئین بت پرستی را در میان آنها پایه نهاد و در انتها نیز زندگی را با خفت و ذلت و حقارت گذراند که شاید مرگ بر آن زندگی، ترجیح داشت، ولی با این همه به حضرت موسی علیه السلام وحی رسید که خون او را به خاطر سخاوتش نریزد.

از رسول خدا علیه السلام نقل شده است که به فرزند حاتم طائی به نام «عدی» فرمود: «دفع عن ابیک العذاب الشدید لسخاء نفسه، عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد.» (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۴)

در ذیل همین حدیث، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و اله دستور داد، گروهی از جنایتکاران یکی از جنگها را به قتل برسانند، ولی یکی از آنها را استثناء کرد. آن مرد تعجب کرد و گفت: «با این که گناه ما یکی است، چرا مرا از میان آن جمعیت جدا کردی؟» حضرت صلی الله علیه و اله فرمودند: «خداوند به من وحی فرستاد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من نباید تو را به قتل برسانم.» آن مرد با شنیدن این سخن ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد، آری سخاوت آن مرد، او را به بهشت رسانید.

از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده است: «شخص سخی را اهل آسمانها دوست دارند و اهل زمین هم دوست دارند... در حالی که بخیل را اهل آسمانها و زمین دشمن دارند.» (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۵۲) (برگرفته از کتاب اخلاق در قرآن، جلد دوم، از آیت الله ناصر مکارم شیرازی)

محدوده سخاوت

«سخاوت» مانند تمام صفات و کارهای نیک، مقدار و اندازه‌ای دارد که اگر در مسیر افراط قرار گیرد، نتیجه منفی خواهد داشت.

«امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: إِنَّ لِلْإِسْخَاءِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرْفٌ، وَ لِلْحَزْمِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ جُبْنٌ وَ لِلْأَقْتِصَادِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ بَخْلٌ وَ لِلشَّجَاعَةِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ تَهَوُّزٌ؛ «سخاوت» و بخشش، حدّ و اندازه‌ای دارد، اگر از آن بگذرد، «اسراف» است. «حزم» و دوراندیشی، اندازه و حدّی دارد، اگر بیش از آن باشد، «ترس» است. «اقتصاد» و میانه روی هم حدّی دارد، اگر از آن بگذرد، «بخل» است. و «شجاعت» و دلیری هم مقدار و اندازه‌ای دارد، اگر از آن حدّ بگذرد، «بی باکی» است. [بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷]

«امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «السَّخِيُّ الْكَرِيمُ الَّذِي يَنْفِقُ مَالَهُ فِي حَقٍّ؛ سخاوتمند کریم کسی است که مال خود را در امور حق و شایسته به مصرف برساند.» [بحار الانوار، بیروت، دار صادر، ج ۷۱، ص ۳۵۳]

همچنین «سخاوت» نباید لطمه به آبرو و حیثیت و زندگی کسانی که به انسان وابسته اند، زند. «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا الْإِسْرَافُ فِيمَا أَتْلَفَ الْمَالُ وَأَضَرَ بِالْبَدَنِ. قِيلَ: فَمَا الْإِقْتَارُ؟ قَالَ: أَكْلُ الْحُبْرِ وَالْمِلْحِ وَأَنْتَ تَقْدِرُ عَلَى غَيْرِهِ. (مجموعه الاخبار، باب ۱۷۱، حدیث ۱) امام صادق علیه السلام فرمود: اسراف آنست که انسان مالش را از بین ببرد و به بدنش صدمه بزند حدیث عرض شد پس

اقتار چیست؟ فرمود: اینست که غذایت نان و نمک باشد در صورتیکه قدرت داری غذای مناسبتری بخوری»

«امام علی (علیه السلام) می فرماید: کریم و بزرگوار کسی است که آبروی خود را با مال خویش صیانت کند و لثیم و پست کسی است که مال خویش را با (هزینه کردن) آبروی خود پاس می دارد. (عبدالواحد آمدی، غررالحکم، ص ۳۷۵). و مشابه حدیث بالاست حدیث: من اللوم ان یصون الرجل ماله و یبذل عرضه. از پستی و لثامت مرد است که مال خود را نگه دارد و آبروی خود را خرج کند» «ایثار گری، مانند دیگر صفات اخلاقی، دارای مراتب و درجات است بخشش مال به نیازمندان، با وجود ضرورت و احتیاج خود قدر مشترک این مراتب است، و بر این اساس، اگر کسی، علی رغم احتیاج خود، از مال و ثروتش بخشید، ولی وضعیت به گونه ای نیست که در نتیجه این عمل، خود و خانواده اش، دچار سختی و مشقت قابل توجه شوند، عمل او جایز و توجیه پذیر است. اما چنانچه در پی ایثار گری او، خود خانواده اش، دچار چنین تنگنا و مشقتی می شوند که به حسب عرف عادت، تحمل ناپذیر است، کار او قابل توجیه و پذیرفتنی به نظر نمی رسد. (الگوی مصرف «برگزیده اسلام و الگوی مصرف» نویسنده: دکتر علی اکبر کلانتری)

همچنین «سخاوت» باید در اموال حلال باشد، نه اموالی که از راه های حرام و یا ظلم و ستم به دست آمده است، مانند، «سخاوت» بسیاری از سلاطین ظالم و ستمگر.

«حضرت صادق (علیه السلام) فرمود شنیدم مردی را اهل سنت و جماعت بسیار می ستایند و احترامش می کنند. میل داشتم به طور ناشناس او را ببینم، اتفاقاً روزی در محلی ملاقاتش کردم. مردم اطرافش را گرفته بودند ولی او از آنها کناره می گرفت. با پارچه ای (نموده) صورت خود را تا بینی پوشانده بود. پیوسته در صدد بود از مردم جدا شود بالاخره راهی را انتخاب نموده و اطرافیان او را واگذاشتند. من از پیش رفتم و کارهایش را زیر نظر داشتم. به دکان نانوائی رسید در یک موقع مناسب که صاحب دکان غافل بود دو گرده نان برداشته از آنجا گذشت. به انار فروشی برخورد از او نیز دو انار سرقت کرد. در شگفت شدم که چرا این مرد دزدی می کند. بالاخره در بین راه به مریضی رسید همان دو نان و دو انار را به او داد. من او را تعقیب کردم تا از شهر خارج شد. خواست در آنجا وارد خانه ای شود گفتم بنده خدا آوازه تو را شنیده بودم مایل بودم از نزدیک ببینم ولی از تو چیزی دیدم که بی میل شدم. پرسید چه دیدی. گفتم از نانوا دو گرده نان و از انار فروش دو انار دزدیدی. مجال ادامه سخن نداده پرسید تو کیستی. پاسخ دادم مردی از اهل بیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم). از وطنم سؤال کرد گفتم مدینه است. گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن حسینی (علیه السلام). جواب دادم آری. گفت این نسبت چه سود تو را که جاهلی و علم جدت را واگذاشته ای. پرسیدم از چه رو؟ گفت زیرا به قرآن اطلاع نداری که در این آیه خداوند می

فرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسئنة فلا يجزى الا مثلها هر که کار نیکی کند ده برابر پاداش می گیرد و کسی که کار زشتی انجام دهد مطابق همان کیفر می بیند؟ من دو نان با دو انار دزدیدم در این صورت چهار گناه کرده ام ولی چون آنها را انفاق کردم و به آن مریض دادم به دلیل آیه چهل حسنه دارم. وقتی چهار از چهل کسر شود، سی و شش حسنه دیگر طلبکار می شوم. گفتم (ثکلتک امک) مادرت به سوگواریت بنشیند. تو جاهل به کتاب خدائی. نشنیده ای خداوند می فرماید (انما يتقبل الله من المتقين) همانا خداوند از پرهیزگاران قبول می کند. گفتم دو نان و دو انار دزدی چهار گناه کردی چون بدون اجازه صاحبش به دیگری دادی چهار گناه دیگر نیز اضافه شد. نگاهی دقیق به من کرد او را وا گذاشتم و رد شدم» (کتاب داستانها و پندها جلد چهارم مصطفی زمانی وجدانی)

همچنین «سخاوت» نباید در اموال مربوط به بیت المال باشد، زیرا اموال بیت المال، حساب و کتاب مخصوص به خود دارد که باید به دقت رعایت گردد.

«استفاده بی اجازه از اموال دیگران درست نمی باشد. شما در نظر بگیرید اگر کسی بدون اجازه شما به اموالتان دست بزند و در آن تصرف نماید چه حالی پیدا می کنید؟ دیگران نیز نسبت به اموال خود حساس هستند و حقشان است که حساس باشند. در قرآن کریم آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا [سوره النساء (۴): آیه ۲۹] خداوند متعال در این آیه مبارکه، حدود تصرف در اموال و کالا را بیان نموده و توضیح می دهد که هر گونه تصرف در مال دیگران بدون حق و بدون مجوز ممنوع است زیرا اموال و کالا، مورد نیاز مردم بوده و انتظام زندگی بر آنها استوار است؛ در صورتی که بعضی از مردم از راه خوردن حرام در صدد زیاد کردن سرمایه بر می آیند و حال آنکه مصلحت همه آنان یکی است و هر که مال برادرش را به باطل خورد همچون آن است که مال خود یا مال همه مؤمنان را که خود یکی از ایشان است خورده باشد و همچنین اگر کسی را بکشد مثل آن است که خودش یا همه مؤمنان را که خود یکی از ایشان است کشته باشد و این تعبیر بخاطر برانگیختن حس برادری مؤمن در برابر مال و جان برادران مؤمن اوست؛ تا زشتی خوردن مال و ریختن خون دیگران هر چه بیشتر و بهتر آشکار گردد. مگر اینکه تصرف شما در اموال دیگران از راه داد و ستدی باشد که به رضایت طرفین صورت بگیرد. چنانکه آیه شریفه می فرماید: ای مردمی که به خدا ایمان آورده اید از طمعکاران در مال غیر نباشید و اموال یکدیگر را بین خود به باطل و ناحق نخورید و به مال دیگری بدون مجوز شرعی و قانونی تجاوز نکنید بلکه بوسیله کسب معیشت و تجارت و با رضایت یکدیگر صرف نمائید [أنوار العرفان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۲۱۰ و ص: ۲۱۱]»

همچنین با توجه به مطالب فوق معلوم می شود که انفاق کردن باید با اموال خود باشد نه اموال دیگران و بدون رضایتشان،

«همانگونه که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ [سوره مبارکه بقره آیه ۲۶۷] ای کسانی که ایمان آورده اید، از پاکیزه های آنچه به دست آورده اید، و آنچه از زمین برای شما بیرون آورده ایم، انفاق کنید، و برای انفاق کردن آهنگ چیزهای پلید و ناپاکیزه آن نکنید.»

باید برای انفاق، بهترین چیز خود را انتخاب کنید، خواه آن را به کوشش خود به دست آورده باشید، همچون پول و ساختمان و آنچه به دست خود ساخته اید، یا کوششی در آن نکرده باشید، همچون آنچه از کشاورزی و دامداری بهره شما شده باشد. مهم آن است که بهترین مال و دارایی خود را برای تقدیم کردن به خدا برگزینید و به هیچ وجه نظرتان به آن نباشد که قسمتهای بد و ناپاک و نامطلوب دارایی خود را انفاق کنید.

به این اندیشه بیفتید که اگر کار بر عکس می بود و شما فقیر می بودید و دیگران به شما انفاق می کردند، این چیزهای ناپاک و پلید را قبول می کردید؟ [تفسیر هدایت، ج ۱، ص: ۴۳۵]

از این آیه بر می آید که انسان با مالی که متعلق به خودش می باشد می تواند انفاق کند نه با مال دیگران که حقی در آن ندارد. و از مال خود بهترینش را انفاق کند نه اینکه بدترینش که دوست ندارد؛ انفاق نماید.

شهید مطهری در کتاب داستان راستان جلد اول داستانی تحت عنوان شهرت عوام نقل می کند که خلاصه آن به شرح ذیل است: در عصر امام صادق (ع) مردی به تقدس و تقوا شهرت یافته بود، اطوار عوام فریبانه او امام (ع) را متوجه کرد و روزی به تعقیب ایشان پرداخت تا اعمال او را از نزدیک ببیند امام (ع) ملاحظه فرمود که این مرد ۲ قرص نان و ۲ عدد انار دزدید و سپس آنها را صدقه داد امام (ع) خود را به او نشان داده و توضیح خواست. آن مرد گفت: من ۴ گناه و ۴۰ ثواب کرده ام و به آیه ۱۶۰ سوره انعام تمسک جست و چون ۴ از ۴۰ کم کنیم برای من ۳۶ ثواب خالص می ماند امام (ع) فرمود: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ شما چهار معصیت مرتکب شده ای که دزدی کرده ای و ۴ گناه دیگر، که بدون اذن صاحب اموال، آنها را صدقه داده ای و این مجموعاً ۸ گناه می شود؛ بدون هیچ حسنه ای. و بعد از این گفتار، امام او را رها کرد و رفت و چشمان آن مرد خیره مانده بود. [وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۶۷] بله این است نتیجه تصرف بدون اجازه در مال دیگران (صرف بی اجازه و انفاق با اموال دیگران، منبع: پایگاه حوزه، شماره ۱۴۶۵۳)

یکی از یاران امام علی (ع) نقل می کند: «در یکی از روستاهای نزدیک کوفه امام را دیدم که لباس کهنه ای برتن کرده و از سرما می لرزد. گفتم: ای امیرمؤمنان! خداوند بیت المال را در اختیار تو قرار

داده و اجازه استفاده از آن را برای خود و خانواده ات داده است، اما تو با خودت چنین معامله ای می کنی؟! امام فرمود: «به خدا قسم من از اموال شما هیچ استفاده ی (شخصی) نکرده ام و این لباس را که بر تنم می بینی، با خودم از مدینه آورده ام و غیر از این هم چیزی ندارم.» [بیان هارون بن عتره به نقل از پدرش: کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۷۳/ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۳۴، باب ۹۸؛ این حکایت در کتاب های شنیدنی های تاریخ، ص ۱۱۷/ محجّه البیضاء، ج ۴، ص ۱۹۱ نیز نقل شده است]

نامه امام علی (ع) به فردی که از بیت المال سو استفاده کرده بود!

«... دشمنت بی پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری! سبحان الله! آیا به معاد ایمان نداری و از حسابرسی دقیق قیامت نمی ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان به شمار می آمدی! چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می دانی حرام می خوری! و حرام می نوشی! چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزانی می خری و با زنان ازدواج می کنی؟ که خدا این اموال را به آنان واگذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است! پس، از خدا بترس و اموال آنان را باز گردان، و اگر چنین نکردی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشیری تو را می زنم که به هرکس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم. به پروردگار جهانیان سوگند! اگر آنچه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم؛ پس دست نگه دار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده ای، و در زیر خاک ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می زند، و تباہ کننده عمر و فرصت ها، آرزوی بازگشت دارد اما راه فرار و چاره مسدود است...» [نهج البلاغه، نامه ۴۱، ص ۳۹۱/ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۸۱، باب ۱۲۴]

«همانا من، به راستی به خدا سوگند می خورم! اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال، درمانده و فراری و سرگردان شوی! بادرود» [نهج البلاغه، نامه ۲۰، ص ۳۵۷/ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۴۸۹، باب ۲۹].

نامه امام علی (ع) به فرماندار فیروزآباد از شهر های استان فارس کنونی: «گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی، خدای خود را به خشم آورده ای، و امام خویش را نافرمانی کرده ای، خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را که با کمک نیزه ها و اسب های شان گرد آورده، و با ریخته شدن خون هایشان به دست آمده، به اعرابی که خویشاوندان تو هستند، و تو را برگزیدند، می بخشی! به خدایی که دانه را شکافت، و پدیده ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده، و

منزلت تو سبک گردیده است! پس حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیای خود را با نابودی دین آباد نکن، که زیان کارترین انسانی. آگاه باش! حق مسلمانی که نزد من یا پیش تو هستند، در تقسیم بیت المال مساوی است، همه باید به من آیند و سهم خود را از من گیرند.» [نهج البلاغه، نامه ۴۳، ص ۳۹۲/بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۵۱۶، باب ۲۹]

صدقه، ازدواج، روزه... به حرام

امام علی (ع): «در صورتی که فردی از شما دست های خود را به آسمان بلند کند و بگوید یارب یارب و حال آن که غذای او حرام و لباس او از حرام، پس کدام دعای او به این حال پذیرفته می شود. اگر صدقه بدهد به حرام صدقه داده است و اگر ازدواج نموده، به حرام بوده است و اگر روزه بگیرد به حرام افطار نموده است. آیا نمی دانید که خداوند طیب است و قبول نمی کند مگر چیزی طیب را و خداوند در کتاب خود قرآن فرموده است: [اشاره به سوره مائده، آیه ۲۷] به درستی که خداوند فقط از پرهیزکاران قبول می کند.» [ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۶۹، الباب السادس عشر]

دزدیدن مالی و صدقه دادن آن

۱- آیه ی ۱۶۰ سوره الانعام می فرماید که: اگر یک حسنه انجام دهید خداوند ده حسنه حساب خواهد کرد. و اگر به سوی خداوند یک گام بردارید ده گام پیش رفته اید. چرا که آدمی رو به خوبی ها خلق شده است؛ و با انجام خوبی ها پیش خواهد رفت. اما انجام امور ناپسند یک عقب گرد است و پس روی محسوب می شود. و تنها یک گام برداشته است. و این از الطاف خداوند به بندگان اوست که با انجام یک عمل نیک او را بسیار پیش می برد ولی با انجام سیئه و عمل خلاف تنها به اندازه خلافتش پس خواهد افتاد.

۲- دزدی سیئه است و بخشش مال دیگران سیئه دیگری است. و هرگز از سیئه حسنه تولید نخواهد شد و "إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ" [سوره مائده، آیه ۲۷] یعنی "خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد. اگر کسی دزدی کند یک گناه مرتکب شده است. و اگر مال دزدی را صدقه دهد، گناه دیگری را مرتکب گشته است. چرا که تصرف در مال غیره کرده یعنی مال حرام را به دیگران رسانده است.

۳- شهید مطهری در کتاب داستان راستان جلد اول داستانی تحت عنوان شهرت عوام نقل می کند که خلاصه آن به شرح ذیل است: در عصر امام صادق (ع) مردی به تقدس و تقوا شهرت یافته بود، اطوار عوام فریبانه او امام (ع) را متوجه کرد و روزی به تعقیب ایشان پرداخت تا اعمال او را از نزدیک ببیند امام (ع) ملاحظه فرمود که این مرد ۲ قرص نان و ۲ عدد انار دزدید و سپس آنها را صدقه داد امام (ع) خود را به او نشان داده و توضیح خواست. آن مرد گفت: من ۴ گناه و ۴۰ ثواب کرده ام و به همین آیه ۱۶۰ سوره انعام تمسک جست و چون ۴ از ۴۰ کم کنیم برای من ۳۶ ثواب خالص می

ماند امام (ع) فرمود: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ شما چهار معصیت مرتکب شده ای که دزدی کرده ای و ۴ گناه دیگر که بدون اذن صاحب اموال آنها را صدقه داده ای و این مجموعاً ۸ گناه می شود بدون هیچ حسنه ای. و بعد از این گفتار امام او را رها کرد و رفت و چشمان آن مرد خیره مانده بود. [وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۶۷]

شرائط انفاق

۱- از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم ارزش. خداوند در قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید، یا از زمین برای شما خارج ساخته ایم انفاق کنید، و به سراغ قسمتهای ناپاک برای انفاق نروید در حالی که خودتان حاضر نیستید آنها را بپذیرید مگر از روی اغماض، و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.» [بقره/۲۶۷]

۲- از اموالی که مورد نیاز انسان است باشد، چنان که می فرماید: «آنها دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند شخصا شدیداً نیازمند باشند.» [حشر/۹]

۳- به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولویت ها را در نظر گیرد: «انفاق شما (مخصوصاً) برای نیازمندی باشد که در راه خدا در محاصره قرار گرفته اند.» [بقره/۲۷۳]

۴- انفاق اگر پنهان باشد بهتر است: «هر گاه آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است.» [بقره/۲۷۱]

۵- هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد: «ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید.» [بقره/۲۶۴]

۶- انفاق باید توأم با اخلاص و خلوص نیت باشد: «کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند انفاق می کنند.» [بقره/۲۶۵]

۷- آنچه را انفاق می کند کوچک و کم اهمیت بشمرد، هر چند ظاهراً بزرگ باشد: «به هنگام انفاق منت مگذار و آن را بزرگ مشمر.» [مذثر/۶]

۸- از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید.» [آل عمران/۹۲]

۹- هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکنند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بدانند: «انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است.» [حدید/۷]

۱۰- قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را می پذیرد: «خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می کند.» [مائده/۷۲] (نویسنده و روزنامه نگار: علی اصغر صرفه جو)

راه‌های کسب سخاوت

این فضیلت اخلاقی مانند سایر فضایل، با تعلیم و تربیت و اندیشه و تفکر و تمرین و ممارست حاصل می‌شود.

توجه به این حقیقت که این اموال و ثروتها، امانتهای الهی در دست ماست و هیچ‌کدام دوام و بقای ندارد، انسان را وادار می‌دارد با بذل و بخشش، آن را در صندوق امانت الهی، برای روزی که دستها خالی است، ذخیره کند. همچنین دقت در آثار و برکات و پیامدهای مهمی که برای «سخاوت» در مطالب قبل ذکر شد، مشوق مؤثری در امر «سخاوت» است.

مطالعه تاریخ زندگی سخاوتمندان و بخیلان و مقایسه آن دو با یکدیگر و احترام و آبرو و شخصیتی که گروه اول داشتند و ذلت و بدنامی که دامنگیر گروه دوم بوده است نیز در ایجاد این «سخاوت اخلاقی» بسیار مؤثر است.

اینها جنبه‌های تعلیماتی این مساله است، اما از نظر عملی، هر قدر تمرین و ممارست بیشتری در این زمینه شود، توفیق زیادتری در به دست آوردن این فضیلت اخلاقی حاصل می‌گردد، زیرا تکرار اعمال سخاوتمندانه و بذل و بخشش، هر چند از راه تحمیل بر نفس خویش باشد، به تدریج به صورت عادت و سپس مبدل به حالت و سرانجام به یک ملکه اخلاقی مبدل خواهد گردید.

در ضمن، تربیت پدر و مادر و معلم و استاد در این زمینه، بسیار مؤثر است. اگر آنها کودکان را از آغاز عمر به «جود» و «سخاوت» عادت دهند، این ملکه، به آسانی در وجود آنها ریشه می‌دواند و در بزرگی جزء زندگی آنان می‌شود.

در حالات «صاحب بن عباد» آمده است که در کودکی هنگامی که می‌خواست برای فرا گرفتن درس دینی به مسجد برود، همیشه مادرش یک دینار و یک درهم به او می‌داد و می‌گفت: «این را به اولین فقیری بده که در مسیر راه خود می‌بینی» کم‌کم این خصلت در وجودش ریشه دار شد تا این که در بزرگی چنان بذل و بخششی می‌کرد که همه به او آفرین می‌گفتند. اگر کسی بعد از ظهر ماه مبارک رمضان به خانه اش می‌آمد، سخاوتش مانع از آن می‌شد که کسی بدون خوردن افطار از خانه او بیرون رود. هر روز حداقل هزار نفر بر سر سفره او افطار می‌کردند و بذل و بخشش او در ماه رمضان به اندازه تمام ماههای سال بود. (سفینه البحار، ماده صحب)

از شگفتیهای دیگر زندگی او چنین نقل می‌کنند: «روزی نوشابه برای او آوردند، از نزدیکانش نسبت به آن نوشابه سوء ظن پیدا کرد و گفت: از این نوشابه ننوش، زیرا مسموم است، خدمتکاری که آن قدرح را آورده بود، همچنان ایستاده بود. «صاحب بن عباد» به شخصی که ادعای مسموم بودن آن را می‌کرد، گفت: ه چه دلیل می‌گویی که این مسموم است؟ گفت: بهترین راه این است که کسی که این قدح را آورده و به دست تو داده، مورد آزمایش قرار گیرد و از آن بنوشد، صاحب» گفت: من به

این کار راضی نیستم، آن شخص گفت: به وسیله يك مرغ خانگی آزمایش کن. «صاحب» گفت: کشتن حیوان به این صورت نیز جایز نیست، سپس دستور داد: قدح آب را واژگون کردند و آب را ریختند؛ و به خدمتکار گفت: برو و دیگر در خانه من قدم مگذار، ولی با این حال دستور داد: حقوق او را به طور کامل بپردازند. سپس گفت: هرگز نباید یقین را با شك از بین برد و مجازات به وسیله قطع حقوق، دلیل بر پستی است» (سفينة البحار، ماده صحب)

این بحث را با چند حدیث و سخنانی از بعضی از بزرگان پایان می دهیم:
پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرمایند: «الجنة دار الاسخياء، بهشت خانه سخاوتمندان است» (المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۶۲)

امام صادق علیه السلام می فرمایند که خداوند فرمود: «انی جواد کریم لا یجاورنی لئیم، من بخشنده با سخاوتم، افراد پست و بخیل نمی توانند در جوار من (در بهشت) جای بگیرند.» (المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۶۴)

در حدیث دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله آمده است: «طعام الجواد دواء و طعام البخیل داء، طعام سخاوتمند، دواست و طعام بخیل، درد و بیماری است» (المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۶۱)
یکی از عارفان به نام «ابن سماک» می گوید: «عجبت لمن یشتري الممالیک بماله ولا یشتري الاحرار بمعروفه، در شگفتم! از کسانی که بردگان را با مال خود خریداری می کنند، ولی آزاده ها را با احسان و نیکی، در بند محبت خود در نمی آورند.» («ابن سماک» در قرن دوم هجری در دوران حکومت هارون الرشید زندگی می کرد و در سال ۱۸۳ هـ. در کوفه درگذشت (ر.ج. سفينة البحار، ماده سمک).
مرحوم محدث قمی در سفينة البحار در شرح حال «ابن سماک»، او را مردی خوش بیان و صاحب مواظ و اندرزها می شمرد و از «ابن ابی الحديد» نقل می کند که او روزی وارد بر هارون شد، هنگامی که چشم هارون به او افتاد، گفت: مرا موعظه کن، (هارون در همین موقع تقاضای آب کرد). ابن سماک اشاره به آب کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! اگر يك بیماری داشته باشی که نتوانی آب بنوشی، چه می کنی؟ گفت: حاضریم نیمی از تمام ملك و حکومت را بدهم تا این بیماری برطرف شود، سپس به او گفت: بنوش. هارون آب را نوشید. «ابن سماک» دوباره گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! اگر این آب را که نوشیدی از تو دفع نشود، چه می کنی؟ گفت: حاضریم نیمی دیگر از حکومت را برای حل این مشکل بدهم. ابن سماک گفت: حکومتی که نیمی از آن فدای نوشیدن آب و نیمی فدای خارج شدن آن شود، چیزی نیست که مردم برای آن بجنگند.

به عربی گفتند: آقا و بزرگ شما کیست؟ گفت: «من احتمال شتمنا و اعطی سائلنا و اغضی جاهلنا، کسی که بدگویی های ما را تحمل کند و به نیازمندان ببخشد و از اعمال جاهلان چشم پوشی کند.» (المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۶۱)

آداب سخاوت و انفاق

قرآن کریم برای هدفمند کردن انفاق و سخاوت‌مندی های افراد جامعه و دوری از افراط و تفریط و بهره مندی صحیح از اموال و دارایی ها، قوانین و آدابی قرار داده که به مهمترین آنها اشاره می شود:

۱. اخلاص

یکی از آدابی که با سیر در آیات قرآن به دست می آید، انفاق مخلصانه جهت کسب رضای الهی است: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» [انسان/۹] «(و می گویند:) ما شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم!»

خداوند در این آیه اخلاص اهل بیت (علیهم السلام) را در انفاق، ستایش نموده و می فرماید: آنها طعام مورد نیاز خود را به خاطر حب و رضایت خدا به نیازمندان می بخشند، بدون اینکه از آنها اجر و پاداشی طلب کنند و یا حتی انتظار تشکر داشته باشند. [مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۱۷]

۲. تقوا

همراهی انفاق با تقوای الهی، از دیگر آداب سخاوت است:

«... فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى» [لیل/۵] «... اَمَّا آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد» همراه بودن سخاوت با تقوای الهی این است که از بخل در انفاق پرهیزد و مال را از راه حلال تهیه نماید و در راه صحیح مصرف کند که این امور از مصادیق بارز تقوا در سخاوت است. [طیب، سید عبدالحسین؛ اُطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم، ج ۱۴، ص ۱۳۹]

۳. تجرد از منت

از جمله آداب دیگری که باید در سخاوت و انفاق رعایت شود، اینست که بخشش ها لطمه ای به آبرو و حیثیت زندگی کسانی که به انسان وابسته اند، وارد نکند و خالی از هر گونه منت گذاری باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى ...» [بقره/۲۶۴] «ای کسانی که ایمان آورده اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید!...»

این آیه دالّ بر اینست که آزار و منت بعد از انفاق و بذل مال، اجر آن را از بین برده و ضایع می کند؛ لذا سخاوت با منت سازگاری ندارد و اخلاص را از بین می برد. [سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله؛ الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۴۳]

۴. اعتدال

رعایت اعتدال در انفاق، یکی دیگر از آداب سخاوت‌مندی است که قرآن با تعبیر به صورت کنایی از آن سخن گفته است:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» [اسرا/۲۹] «هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترك انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی!»

منظور از "دست به گردن بستن" خسیس بودن و خودداری کردن از بخشش است و در مقابل آن "بسط ید" قرار دارد که کنایه از بذل و بخشش است و این تعبیر رساترین تعبیر در مورد رعایت اعتدال در بخشش است. [المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۸۳]

۵. بخشش از پاک ترین و بهترین قسمت مال

از زیباترین آدابی که برای انفاق و سخاوت‌مندی در قرآن ذکر شده اینست که بخشش افراد باید از بهترین و پاک‌ترین قسمت اموال باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ...» [بقره/۲۶۷] «ای کسانی که ایمان آورده اید! از قسمتهای پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! و برای انفاق، به سراغ قسمتهای ناپاک نروید؛ درحالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال)، حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت!...»

از آنجا که طرف انفاق سخاوت‌مندان، خداوند و افراد نیازمند جامعه هستند، لذا انتخاب اموال ناپاک و بی ارزش، علاوه بر اینکه موجب آزردن نیازمندان می گردد، توهین به مقام بلند خداوند عالمیان هم به حساب می آید. [تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۳۳]

آثار سخاوت و انفاق

اگر سخاوت‌مندی و انفاق، بر اساس آداب و شرایط اسلامی آن انجام پذیرد دارای آثار مثبت فردی و اجتماعی بسیاری است که به برخی از آثار فردی اشاره می گردد:

۱. امنیت در قیامت

قرآن کریم بعد از نقل جریان انفاق خالصانه‌ی اهل بیت (علیهم السلام)، در ارتباط با نیت و هدف آن بزرگواران می فرماید:

«...إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا» [انسان/۹ و ۱۰] «...ما از پروردگارمان خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است! (بخاطر این عقیده و عمل) خداوند آنان را از شرّ آن روز نکه می دارد و آنها را می پذیرد، درحالی که غرق شادی و سرورند!»

"وقایه" به معنی حفظ کردن و جلوگیری کردن از اذیت است به این معنا که خداوند، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به دلیل سخاوت در انفاق و نیتی که داشتند، حفظ فرموده و شر آن روز را از آنان منع نموده است. [مغنیه، محمدجواد؛ تفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۲۴ق، چاپ اول، ج ۷، ص ۴۸۲]

۲. نیل به رحمت الهی

سخاوت‌مندی و انفاق موجب می شود که انسان، مشمول رحمت بی انتهای خداوند گردد: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» [آل عمران/۹۲] «هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید، مگر اینکه از آنچه دوست می دارید، (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است.»

مفسرین در معنی "بِرّ" اختلاف دارند، برخی آن را به بهشت، برخی دیگر به طاعت و تقوی...، که به نظر می رسد تعبیر به "رحمت خداوند" جامع این معانی باشد، چرا که "بِرّ" کلمه ای است که جامع تمام صفات خیر است. [فضل الله، سیدمحمدحسین؛ تفسیر من وحی القرآن، دارالملاک، بیروت، ۱۴۱۹ق، چاپ دوم، ج ۶، ص ۱۴۸]

۳. آسانی مشکلات

کسی که سخاوت‌مندی و انفاق در راه خدا را پیشه خود نماید، خداوند نیز تحمّل مشکلات را بر او آسان می کند:

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى ... فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى ... فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» [لیل/۵ - ۷] «اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند... ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم! اما کسی که بخل ورزد و (از این راه) بی نیازی طلبد... بزودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم»

بر اساس آیهی شریفه خداوند سخاوت‌مندان و انفاق-گران را مشمول توفیقات خود گردانیده و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می سازد، تا اینکه از مشکلات زندگی رهایی می یابند؛ اما خدای متعال از بخیلان سلب توفیق کرده و پیمودن راه برای آنها مشکل می شود، لذا در دنیا و آخرت با سختیها مواجه خواهند بود؛ پس انجام اعمال نیک برای افراد سخی، نشاط آور و روح افزا بوده ولی برای افراد بخیل، سخت و رنج آور می گردد. [تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۷۶]

۴. فزونی رزق و روزی

یکی از آثار عجیبی که برای انفاق و سخاوت‌مندی ذکر شده، فزونی در روزی بر اثر بخشش اموال در راه خداست:

«قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يَخْلُقُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» [سبأ/۳۹] «بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می دهد و برای هر

کس بخواد تنگ (و محدود) می سازد، و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.»
به این معنا که خداوند جایگزینی اموال بخشیده شده را در دنیا و در آخرت تضمین نموده است. [طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۸، ص ۴۰۲]

رشد آدمی با جود و بخشش

برخی آیات دستاورد مضاعف حاصل از بخشش اموال در راه خدا را عنوان کرده است: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَعِفَ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست» (بقره/۲۶۱).

قرآن به صراحت بخشش در راه خداوند را به دانه ای مثل می زند که هفت خوشه می رویاند و بر رشد دانه مانند انسان تأکید می کند که خداوند مضاعف می کند رشد هر کس را بخواد. و اگر ایمان قلبی به این صراحت قرآن به قلب انسان ورود یابد، رشد خویش را با واقعیت بخشیدن به آن در قالب انفاق و بخشش در راه خداوند، محقق خواهد کرد و هرگز در مسیر انفاق به دلبستگی های ظاهری خود بدون توجه خواهد شد و تنها مقصد «رشد در سایه انفاق» را برای خود در نظر می گیرد.

اما با تأملی در جوامع انسانی، حقیقتی که ظهور می یابد با «رشد انسان در سایه انفاق» فاصله ای بس طولانی دارد. فاصله طبقاتی بین افراد یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی است که همواره جوامع انسانی به آن دچار بوده و هم اکنون باتمام پیشرفتهای صنعتی و مادی بشر، همچنان با آن مواجه است.

فاصله طبقاتی، مشکل بزرگ اجتماع انسان در طول تاریخ، هر چند در زمان ها و مکان های مختلف انسانی با شدت و ضعف همراه بوده،

اما در زمان کنونی این فاصله طبقاتی به مراتب بیشتر و خطرناک تر شده است. عده ای آنقدر ثروت اندوزی کرده که حساب اموالشان را نمی توانند داشته باشند وعده دیگری از فقر و تهیدستی رنج می برند، به نحوی که تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد.

جامعه ای که قسمتی از آن بر پایه غناء و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و گرسنگی بنا شود قابل دوام نبوده و چنین جامعه ای طعم سعادت را نخواهد چشید.

تحقق انحلال فاصله طبقاتی و آرامش روانی با جُود و بخشش

دکتر امان الله قرایی مقدم جامعه شناس و استاد دانشگاه در گفتگو با فرارو گفت: «مهمترین پیامد افزایش فاصله طبقاتی در جامعه متوجه نظام سیاسی کشور است؛ چراکه افزایش طبقاتی موجب نارضایتی عمومی می شود و این نارضایتی نسبت به نظام سیاسی ابراز می گردد.» وی ادامه داد: «اساساً بسیاری از آسیب های اجتماعی همچون فقر، بیکاری، دزدی، رشوه گیری و زورگیری ناشی از افزایش فاصله طبقاتی در جامعه است. همچنین این آسیب ها خود آسیب های دیگری همچون پرخاشگری، طلاق و افزایش تجرد در جامعه را باعث می شود.» وی افزود: «یکی از علل تاخیر در ازدواج جوانان و یا حتی انتخاب تجرد قطعی از سوی آنها افزایش فاصله طبقاتی در جامعه است؛ چراکه افراد با نگاه به تفاوت طبقاتی خود با دیگران امید به آینده خود را از دست می دهند و تمایلی برای ازدواج پیدا نمی کنند.» این استاد دانشگاه اظهار کرد: «اگرچه "کارل مارکس" معتقد است ایجاد نابرابری و فاصله طبقاتی در یک جامعه سرمایه داری اجتناب ناپذیر است اما باید گفت مشکل از نفس سرمایه داری نیست؛ بلکه از نحوه اجرای آن است. چنانکه اکنون در کشورهایی مانند ژاپن، کره جنوبی، آمریکا و آلمان سیستم سرمایه داری وجود دارد و اگرچه فاصله طبقاتی تا حدودی وجود دارد اما با مالیات ستانی درست و توزیع عادلانه ثروت مانع از انباشت ثروت می شوند.» قرایی مقدم در پاسخ به این سوال که چگونه می توان مانع از افزایش فاصله طبقاتی در جامعه شد؟، گفت: «توزیع عادلانه ثروت مهم ترین اقدام جهت جلوگیری از افزایش فاصله طبقاتی است. اگر ثروت به درستی و عادلانه در جامعه توزیع شود انباشت ثروت برای عده ای رخ نمی دهد.» وی افزود: «همچنین باید سیستم مالیاتی اصلاح شود و مانع از بروز جرم هایی همچون اختلاس، رشوه گیری و ... در جامعه شد. باید با اصلاح قوانین مانع از زد و بندهای سیاسی و اختلاس هایی که از طریق روابط صورت می گیرد شد.» (امان الله قرایی مقدم در گفتگو با فرارو بررسی کرد)

یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات ناعادلانه که در اثر بی عدالتی اجتماعی میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و سطح زندگی افرادی که نمی توانند نیازمندی های زندگیشان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاورد و حداقل لوازم زندگی را داشته باشند، اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است که آنها را در قالب وجوب پرداخت زکات و خمس و صدقات و مانند آنها... مطرح کرده است.

از سویی رسیدن به آرامش، یکی از دغدغه اصلی انسان در طول تاریخ بوده است. تلاش آنان از ابتدای خلقت تا حال، متوجه این اصل بوده که چه تدبیری بیندیشند تا بتوانند آرامش را برای خود و نزدیکان خویش فراهم سازند. خداوند می فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره ۲۷۴) آن ها که اموال خود را شب و

روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آن هاست، و نه غمگین می شوند. بنابر بیان آیه انفاق باعث آرامش انسان در دنیا و آخرت است.»

مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة و الله یمضاعف لمن یشاء و الله وسع علیم (بقره ۲۶۱)؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد، و خداوند آنها را برای هر کس که بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع، و (به همه چیز) داناست.

مسئله انفاق یکی از مهم ترین مسائلی است که اسلام روی آن تاکید دارد و قرآن مجید تاکید فراوان روی آن نموده است.

در این آیه، کسانی که در راه خدا انفاق می کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشاندن شود تشبیه شده اند.

این افراد، در پرتو نیکی هایشان نمو و رشد معنوی پیدا کرده و هم چون بذرهایی پر ثمری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می گسترانند. یکی از اهداف اسلام این است که اختلاف غیر عادلانه ای که در اثر بی عدالتی های اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و افراد ضعیف نیز حداقل لوازم زندگی را داشته باشند.

اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است. که وجوب مالیات اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و قرض الحسنه و زنده کردن روح ایمان در میان مسلمانان از جمله آن می باشد.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم فرمودند: السخی قریب من الله قریب من الناس، قریب من الجنة بعید من النار، و البخیل بعید من الله، بعید من الناس، بیعد من الجنة قریب من النار و لا یسمى سخیا الا الباذل فی طاعة الله و لوجهه، ولو بر غیف او شربة ماء؛ (آدم) سخاوتمند، به خدا، و مردم، و بهشت نزدیک بوده و از آتش به دور است. و (آدم) بخیل، از خدا، و مردم، و بهشت دور بوده و به آتش نزدیک است.

و صفت سخاوت گفته نمی شود جز به کسی که در راه خدا و به خاطر خشنودی او بخشش کند گر چه با گرده نانی یا مقداری آب نوشیدنی.

سخاوت، از روش پیامبران بوده و ستون ایمان است.

شاید شخص سخاوتمند معصیت کار مقر به گناهان خود در پیشگاه الهی، از عابد بخیل با ارزش تر باشد.

بهترین مصداق سخاوت و احسان از میان نیکی ها این است که انسان بدهی واجب در اموالش را بیرون کرده و به نیازمندان برساند.

زراره می گوید: از امام محمد باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: ان الله يحب اطعام الطعام؛ خداوند اطعام کردن را دوست می دارد.

قرآن مجید می فرماید:

و انفقوا خیرا لانفسکم و من یوق شح نفسه ی فاوللک هم المفلحون؛ و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛ و کسانی که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگارانند. (گل واژه های قرآنی، نویسنده: سلمان زواری نسب)

انفاق بدون منت؛ از شرایط انفاق مقبول

انفاق بدون منت از شرایط انفاق مقبول است: هر گونه بخششی که انسان در راه خداوند انجام می دهد باید بدون منت و توقع از طرف مقابل باشد که این بخشش در مال، علم ... و به طور کلی شامل انفاق مادی و ظاهری و انفاق فرامادی و معنوی است.

امام جواد(ع) الگوی مقوله انفاق و بخشش در راه خداوند است: امام جواد(ع) انفاق را در همه معانی مادی و معنوی اش، در زندگی پرفروغشان محقق کرد به نحوی که انفاق مشخصه زندگانی آن حضرت شد و به «جواد» ملقب شد.

آن حضرت القاب دیگری همچون ابن الرضا، تقی و... دارند اما به خاطر اوج جُود و بخشش آن حضرت در رابطه با مردم، الگو، سرآمد و معرف این لقب شد.

همه ائمه معصومین(ع) نور واحد هستند که همه صفات و فضائل خداوند در وجود آنها نمود دارد و همه فضائل و خوبی ها را یکجا دارند. صفت جُود و بخشش نیز در وجود همه آن بزرگوران است. شیعیان نیز درخصوص کمال صفات ائمه معصومین(ع) عقیده دارند که آنان همه صفات را به صورت کامل دارند و تصور هر گونه نقص در وجود آن بزرگوران شبهه ایجاد می کند، اما دلیل برجستگی ائمه(ع) در برخی صفات و القاب از آنجا ناشی می شود که هر کدام از آنها به تناسب موقعیتی که داشتند آن صفت را به صورت مطلوب و در اوج کمالش نمایان کردند.

در مقوله انفاق باید توجه داشت که بخشش اموال مصداق انفاق مکروه نباشد. مثلاً وقتی که از مال غصبی در راه خداوند به دیگران انفاق شود در واقع انفاق مکروه را محقق شده است و اگر کسی که میان خویشاوندان نیازمند باشد و انسان بدون جستجو به دیگران انفاق کند، مصداقی از انفاق مکروه است.

الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم ولا هم یحزنون. (بقره/۲۶۲)؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آنها نزد پروردگار شان (محفوظ) است، و نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.

بعد از دستور به انفاق در آیه پیش، کیفیت انفاق را بیان کرده و می فرماید: انفاق در راه خدا در صورتی در پیشگاه الهی مورد قبول واقع می شود که به دنبال آن منت و چیزی که موجب آزار و رنجش نیازمندان است نباشد.

کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او می گذارد و یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است زیرا اگر سرمایه ای به او داده سرمایه ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست های روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده فرمودند: من اسدی الی مومن معروفًا ثم آذاه بالکلام او من علیه فقد ابطال صدقته؛ کسی که به فرد با ایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتی بر او بگذارد، به یقین انفاق خود را باطل کرده است.

در آیه شریف فوق، اشاره به نکته ای است که نفس انسان انفاق کننده مطمئن باشد که در این پاداش الهی - در صورتی که به شرط عمل کند و با منت گذاشتن عملش را باطل نکند - کاسته شدن و ضایع گردیدن وجود ندارد.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده فرمود: هر کس به دنبال انفاکش منت بگذارد، از سخن گفتن خدا با او در نظر و رحمت ذات اقدس حق و تزکیه اش محروم گشته و برای او عذاب دردناکی خواهد بود.

فرق بین سخاوتمند و کریم!

سخاوت و بخشنده‌گی یکی از بهترین فضیلت های اخلاقی است که دارنده آن در جامعه همیشه محبوب و دارای عزت و احترام است و او گویی دایره وسیعی از خویشاوندان را دارد که در همه حال کنارش هستند ...

امام علی (علیه السلام) فرمود: رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱)

امام (علیه السلام) در این کلام حکیمانه به یکی از آثار مهم کرم و سخاوت اشاره می کند و می فرماید: «رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است»؛ (الْكَرَمُ أَغْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ).

«اعطف» به معنای مایل تر و بامحبت تر است و از ماده «عطف» (بر وزن وقت) گرفته شده است. در بعضی از منابع لغت، «کرم» را بخشش توأم با سهولت و بدون سخت گیری گفته اند، از این رو «کریم» کسی است که به راحتی به افراد نیازمند بخشش می کند.

توجه به این نکته نیز لازم است که در منابع لغت برای واژه «کرم» دو معنا ذکر شده است: نخست جود و بخشش و دوم شخصیت و شرافت و ممکن است که هر دو به یک معنا بازگشت کنند، زیرا یکی از نشانه های شخصیت و شرافت انسان، جود و بخشش است؛ ولی در هر حال معنای این کلمه در گفتار حکیمانه بالا همان جود و بخشش است.

دانشمندان و شارحان نهج البلاغه برای این کلام دو تفسیر کرده اند: نخست این که تأثیری که کرم دارد بیش از تأثیر خویشاوندی است، زیرا کرم جزء طبیعت شخص کریم است، از این رو بدون هیچ گونه تکلفی آن را اعمال می کند؛ ولی خویشاوندی گاه در حدی نیست که انسان را وادار به سخاوت و بخشش کند، بلکه ممکن است در بعضی از اوقات بر اثر ترس از سرزنش مردم یا سایر خویشاوندان باشد که چرا فلان کس به برادر نیازمندش توجهی ندارد، بنابراین در بعضی از موارد، کرم خویشاوندان توأم با تکلف است در حالی که کرم کریمان چنین نیست.

تفسیر دیگر این که کرم و سخاوت سبب عطف توجه مردم به شخص کریم می شود و چه بسا او را حتی بیش از برادر یا پدر و مادر خود دوست می دارند و به تعبیر دیگر آن رابطه عاطفی که از کرم سرچشمه می گیرد گاه قوی تر از روابط عاطفی ای است که از خویشاوندی ناشی می شود.

انسان ها چهار گونه اند: سخاوتمند و کریم و بخیل و لئیم. سخاوتمند کسی است که هم خودش می خورد و هم به دیگران می بخشد و کریم کسی است که خودش نمی خورد (و ایثار می کند) و به دیگران عطا می نماید و بخیل کسی است که خودش می خورد اما چیزی به دیگری نمی دهد و لئیم آن کس است که نه خود می خورد و نه به دیگری می بخشد.

ممکن است هر دو معنا در کلام امام (علیه السلام) جمع باشد، هر چند معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

در هر صورت پیام این کلام حکیمانه این است که کریمان را در کار خود تشویق می کند؛ از یک سو آن ها را برتر از خویشاوندان می شمارد و از سویی دیگر رابطه عاطفی آن ها را با مردم بیش از رابطه خویشاوندان با یکدیگر توصیف می نماید و این ها همه از آثار کرم است.

درباره اهمیت کرم و مقام کریمان روایات زیادی از معصومان نقل شده است. درباره اهمیت کرم همین بس که یکی از صفات بارز خدا کریم بودن است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کرم خویش را از همه برتر می شمرد و می فرمود: «أَنَا أَكْرَمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَلَا فَخْرَ؛ من کریم ترین اولین و آخرین هستم و افتخار هم نمی کنم (زیرا آن را وظیفه خود می دانم)». (صحیح ترمذی، ح ۳۶۱۰)

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّیَةٌ فِی الدُّنْیَا فَمَنْ كَانَ سَخِیًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ سخاوت، درختی از درختان بهشت است که شاخه های آن در دنیا آویزان شده، هر کس سخاوتمند باشد به یکی از این شاخه ها می چسبد و او را به بهشت می رساند». (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۲، ح ۹)

کرم و سخاوت سبب عطف توجه مردم به شخص کریم می شود و چه بسا او را حتی بیش از برادر یا پدر و مادر خود دوست می دارند و به تعبیر دیگر آن رابطه عاطفی که از کرم سرچشمه می گیرد گاه قوی تر از روابط عاطفی ای است که از خویشاوندی ناشی می شود

در بعضی از احادیث میان سخاوت و کرامت تفاوت ذکر شده و کریم بالاتر از سخی شمرده شده است همان گونه که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می خوانیم: «الرَّجَالُ أَرْبَعَةٌ سَخِیٌّ وَكَرِیْمٌ وَبَخِیْلٌ وَلَئِیْمٌ فَالسَّخِیُّ الَّذِیْ یَأْكُلُ وَیُعْطِی الْكَرِیْمُ الَّذِیْ لَا یَأْكُلُ وَیُعْطِی الْبَخِیْلُ الَّذِیْ یَأْكُلُ وَلَا یُعْطِی وَاللَّئِیْمُ الَّذِیْ لَا یَأْكُلُ وَلَا یُعْطِی؛ انسان ها چهار گونه اند: سخاوتمند و کریم و بخیل و لئیم. سخاوتمند کسی است که هم خودش می خورد و هم به دیگران می بخشد و کریم کسی است که خودش نمی خورد (و ایثار می کند) و به دیگران عطا می نماید و بخیل کسی است که خودش می خورد اما چیزی به دیگری نمی دهد و لئیم آن کس است که نه خود می خورد و نه به دیگری می بخشد». (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۶، ح ۱۸)

در حدیث دیگری از امیر ممان (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «الْكَرِیْمُ مَنْ بَدَأَ بِإِحْسَانِهِ؛ کریم کسی است که بی آن که از او طلب کنند احسان می کند». (غرر الحکم، ح ۸۷۴۶)

در تعبیر دیگری از همان حضرت (علیه السلام) آمده است: «الْكَرِیْمُ مَنْ سَبَقَ نَوَالُهُ سَأْلَهُ؛ کریم کسی است که بخشش او بر سال و تقاضا پیشی می گیرد». (۴). (غرر الحکم، ح ۸۷۴۸)

انفاق و سخاوت در سیره ی معصومین علیهم السلام

اهل بیت عصمت و طهارت، اهل پاکی و صفا، انسانیت و کمال، خیر رسانی به مردم و احسان و نیکی به آن ها بودند. وصفشان همان است که در زیارت جامعه می خوانیم: «و عادتکم الاحسان و سجتکم الکرم و شأنکم الصدق و الرفق ...» [زیارت جامعه ی کبیره، مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی]؛ عادتشان احسان و صفت ثابت و خوی درویشان کرم است.

این انوار مقدسه، سر منشأ فضایل و کرم و معدن خیر و احسان بودند. خداوند متعال، همه ی صفات کمالیه و اخلاق برتر را به آنان داده است و همه ی مکرمت ها را درباره ی ایشان به منصفه ی ظهور رسانده و به اجرا گذارده است. به مردم خدمت می کردند و انفاق های کثیری می نمودند بدون آن

که تمایلی داشته باشند که دیگران از آن سر در آورند. امام رضا علیه السلام به مرد خراسانی که تقاضای کمک کرد دویست دینار از پشت در عنایت کردند و فرمودند: برو تا چهره ی مرا نبینی و من هم چهره ی تو را نبینم. [اصول کافی ج ۴، ص ۲۳] (تا زمینه ی شرم و خجلی پیش نیاید). نمونه ی همین حالت را در احوال امام حسین علیه السلام و هم درباره ی دیگر امامان از خاندان پیامبر صلی الله... می بینیم. امام سجاد علیه السلام فرمودند: خداوند بلند مرتبه به ما حلم و علم و شجاعت و سخاوت عطا کرد و محبت ما را در دل های مؤمنین قرار داد. «ان الله تعالى اعطانا الحلم، و الشجاعة و السخاوه و المحبه فی قلوب المؤمنین» [صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۱۷۲ قم، مکتب المؤلف، ۱۴۲۲].

کتب فریقین (شیعه و سنی) مملو از داستان های احسان و توجه آنان به امت و ملت مسلمان است. محال بود که فردی از آنان چیزی طلب کند و آنان قدرت عطای آن را داشته باشند ولی عطا نکنند. کرمشان از کرم همه ی سلاطین بیشتر و والاتر بود. چنان می بخشیدند که فرد سائل ناچار نباشد نزد کس دیگری برود و الباقی نیاز خود را از او طلب کند. فردی نزد امام جواد علیه السلام آمد و گفت: به میزان مروت خود به من عطا کن. امام فرمود: این امر فعلاً برایم مقدور نیست، ناگزیر به میزان توانم به تو می بخشم، آنگاه یکصد دینار به او عطا فرمود [قائمی، علی، در مکتب اهل بیت، ص ۳۶۵، تهران، جمهوری، ۱۳۸۰].

این بزرگواران کسانی بودند که خود اصرار به جود و سخا داشتند و آن را برای خود امری محبوب بحساب می آوردند. کوشش می کردند تا جواب رد به سائل ندهند. این امر تا آن حد بود که حتی در نماز هم از بذل و بخشش خودداری نمی کردند. نمونه هایی از این نوع بخشش ها را در ذیل خواهیم آورد.

بعد از وفات رسول خدا، در اثر انحراف وسیعی که در دستگاه خلافت پدید آمد و به خاطر اعمال اسراف کارانه و عیاشی ها و ولخرجی های حکام، حکومت ناگزیر بود از مردم مبالغی را اخذ کند. رفته رفته به خاطر گسترش این عیاشی ها و در نتیجه عدم کفاف درآمدهای دولت، به ناچار بر میزان مالیات ها افزوده می شد و وضع زندگی مردم سخت شده بود. سلیمان بن عبد الملک، به مأمور مالیات خود گفته بود: «پستان را بدوش تا جایی که شیر می دهد و آنگاه که شیرش تمام شد خون بدوش» [قائمی، علی، در مکتب کریم اهل بیت، ص ۳۶۳، تهران، جمهوری، ۱۳۸۰].

از اینجا می توان به نهایت سخت گیری و ظلم و بیداد آن حکام مستبد و ستمگر پی برد. از سوی دیگر، مردمی که متهم به دوستی اهل بیت بودند به مراتب وضع بدتر و دشوارتری داشتند؛ لذا علویون برای گذراندن زندگی دچار مشکلات فراوانی بودند، از طرفی نیز عزت نفسشان مانع آن بود که از دیگران درخواست کمک نمایند [قائمی، علی، در مکتب کریم اهل بیت، ص ۳۶۵].

سخاوت و بخشش اهل بیت در قرآن کریم

قرآن کریم، در مقاطع و موارد متعددی به بذل و بخشش اهل بیت عصمت علیهم السلام اشاره می کند، در اینجا به دو نمونه از آن ها اشاره می کنیم: آیه ی شریفه ی سوره ی مائده، در مورد انفاق و بخشش امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده و شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که این آیه شأن نزولی جز در مورد بخشش علی علیه السلام در حال رکوع ندارد [فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۲۵ تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش]. إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ [سوره ی مائده، آیه ی ۵۵]؛ همانا ولی امر شما خدا و رسول اوست و کسانی که نماز را اقامه کرده و در حال رکوع، زکات خود را بپردازند. در زمان نزول این آیه ی شریفه، مصداقی جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام نداشت.

در سوره دهر که نزد شیعه معروف به سوره ی اهل بیت رسول اکرم نیز می باشد، خدای متعال در شأن آن بزرگواران چنین می فرماید: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا [سوره ی انسان، آیه ۹۸]؛ و به [یاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند و می گفتند: برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ [سوره ی بقره، آیه ۲۷۴] کسانی که اموال خود را، شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان خواهد بود و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. این آیه ی شریفه نیز در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام و ایثار و انفاق وی نازل شده است [باقر، موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۲۲، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ۱۳۷۴].

در شأن نزول این آیه نیز فریقین هیچ اختلافی ندارند و معتقدند که در مورد اهل بیت عصمت و طهارت - یعنی علی، فاطمه و فرزندان آن ها و انفاق و ایثاری که کردند نازل شده و داستان آن در کتب تاریخی و سیره نگاری به طور مفصل آمده است.

امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام روزها روزه می گرفت و شب ها را به گرسنگی می گذراند و غذای خویش را به فقرا می داد. سوره ی هل اتی و آیه ۲۷۴ سوره ی بقره، در باب ایثار آن حضرت نازل شده اند [قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۸۴، قم، هجرت، ۱۳۷۴]. امام علی علیه السلام کارگری می کرد و اجرتش را تصدق می نمود و خود از فرط گرسنگی، بر شکمش سنگ می بست. در سخاوت آن امام بس که اعداء و دشمنان، یعنی معاویه، در مورد ایشان می گوید: اگر علی، خانه ای از طلا و خانه ای از کاه را مالک شود، طلا را بیشتر تصدق می دهد تا هیچ از آن نماند [قمی، شیخ عباس، منتهی

الآمال، ج ۱، ص ۲۸۴، قم، هجرت، ۱۳۷۴]. «الفضل ما شهدت به اعدا» فضیلت آن است که دشمنان نیز به آن گواهی دهند.

راوی می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که نام امیر المؤمنین نزد او به میان آمد. امام صادق بسیار او را ستودند، آنگاه فرمودند: همانا وی از دارایی خویش هزار بنده خرید و در راه خدا و برای رهایی از دوزخ، آزاد کرد که بهای آن را از دسترنج خود و عرق پیشانی خویش تهیه کرده بود. [قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۸۹].

هرگاه ثروتی دست امیر المؤمنین علیه السلام می رسید فقرا و تهیدستان را با خبر می ساختند و پس جمع شدن آن ها، پول ها را از دست راست به دست چپ خویش می ریختند و می فرمودند: «ای درهم های زرد و سفید، غیر مرا فریب دهید». آنگاه همه ی آن ها را بین محرومین تقسیم می کرد و سپس دو رکعت نماز شکر می خواند [شیخ صدوق، امالی، ص ۱۶۹، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۰ ق].

یکی دیگر از محورهای خدمت رسانی علی علیه السلام، حفر چاه و قنات بود که آن ها را وقف مسافری و نیازمندان می کرد. امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی امیر المؤمنین علیه السلام، سرگرم حفر چاهی بود، مقداری چاه را که کند ناگاه به گونه ای غیر معمول، آب بسیار گوارا و شیرینی فوران کرد. گروهی که نزد حضرت بودند به ایشان تبریک می گفتند، ولی علی علیه السلام فرمودند: من برای شکرگذاری در برابر نعمت های الهی، این چاه را وقف مسافری و زائرین بیت الله الحرام می نمایم و هر کس که آب آن را بفروشد یا به دیگری ببخشد، لعنت خدا و فرشتگان بر او باد. [روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۱، ص ۱۷۲، قم، المطبعة العلمیه، ۱۳۹۸ ق]

همواره در شب های تاریک، آرد و نان و غذاهای دیگر را بر دوش می گرفت و به خانه فقرا می برد و آن ها را سیر می کرد در حالی که خود گرسنه بود. به راستی که قلم و بیان از توصیف عظمت احسان و ضعیف نوازی و همدردی حضرت علی علیه السلام با دردمندان و بینوایان، عاجز است [محمدی اشتهاردی، محمد، عدالت و احسان در سیره علی ع، مجله پستدار اسلام، ش ۲۳۲، ۲۳۱، ص ۲۵ و ۵۲].

تنها به عنوان نمونه به ذکر چند فراز می پردازیم:

راوی می گوید: علی علیه السلام را دیدم که تنها از خانه بیرون آمده و نگران به اطراف نگاه می کند. نزدیک رفتم، دیدم بسیار غمگین است به طوری که اشک از چشمانش سرازیر می باشد، پرسیدم: چرا غمگین هستی؟ فرمود: هفت روز است که مهمانی به خانه ما نیامده است، در جستجوی مهمان هستم. [محمدی اشتهاردی، محمد، عدالت و احسان در سیره علی ع، مجله پستدار اسلام، ش ۲۳۲، ۲۳۱، ص ۲۵ و ۵۲]

سخاوت حسن بن علی علیه السلام

ابو نعیم در کتاب حلیه می نویسد: حسن ابن علی علیه السلام، سه بار دارایی خود را به دو نیم کرد و نصفش را در راه خدا بخشید؛ چنانکه یک جفت کفش را به مستمندان می داد و یک جفت را برای خود نگه می داشت. در مناقب ابن شهر آشوب هم این چنین آمده است: مردی از او چیزی خواست. آن حضرت پنجاه هزار درهم و پانصد دینار به وی بخشید و گفت: کسی را برای حمل این بار بیار، و چون کسی را حاضر کرد عبای خود را هم به او داد و گفت: این هم اجرت باربر. [در مکتب کریم اهل بیت...]

عربی برای درخواست کمک به حضور امام حسن مجتبی آمد، آن حضرت فرمود: هر چه در خزانه است به او بدهید. بیست هزار درهم بود همه را به آن مرد عرب دادند. مرد عرب گفت: مولای من، اجازه ندادی که حاجتم را بگویم و مدیحه ای در شأن شما بخوانم. حضرت در پاسخ مرد عرب، اشعاری بدین مضمون انشاء کرد: ما گروهی هستیم که پیش از سؤال به مردم احسان می کنیم. امام حسن علیه السلام، بخشش و عطا داشت ولی سعی می کرد هرگز کسی را شرمنده نسازد. اجازه نمی داد که فقیری در حضورش درد دل کند و حاجت خود را بیان کند و بر اثر آن عرق شرم و خجلت بریزد. به آن حضرت گفته شد: چرا هرگز سائلی را ناامید بر نمی گردانی؟ فرمود: بدان خاطر که من هم سائلی به درگاه خداوند و می خواهم خدا محروم نسازد. با چنین امید و آرزویی شرم دارم که سائلی را ناامید برگردانم.

امام حسین علیه السلام

روزی امام حسین علیه السلام بر اسامه بن زید وارد شد. وی بیمار بود و به شدت اظهار غم و اندوه می کرد. امام علت آن را پرسید؟ وی در پاسخ گفت: شش هزار درهم بدهکار هستم. آن حضرت فرمود: من بر عهده می گیرم این مبلغ را بپردازم. اسامه بن زید گفت: بیم آن دارم که قبل از پرداخت بدهی خود، از دنیا بروم. امام فرمود: قبل از آنکه مرگت فرا رسد وام تو را پرداخت خواهم کرد. حضرت پیش از آن که مرگ او فرا رسد وام او را ادا کردند. [امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۴، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳]

ابن عساکر در کتاب تاریخ دمشق خود چنین می نویسد: شخص فقیری وارد مدینه شد. در حالی که قدم می زد خود را به خانه ی حسین ابن علی علیه السلام رسانید. حلقه ی در را به صدا در آورد و این شعر را سرود: لم یخب الیوم من رجاک ومن حرک من خلف بابک الحلقه - فانت ذو الجود انت معدنه ابوک قد کان قاتل الفسقه. امروز کسی که حلقه ی در تو را گرفته و به صدا در آورده، پشیمان بر نخواهد گشت. تو صاحب جود و بخششی و معدن آن هستی. پدرت همان شخصی است که قاتل اهل فسوق بود. امام حسین علیه السلام، در این هنگام به نماز ایستاده بودند، با شنیدن صدای او

نماز را کوتاه کردند و خود را به مرد عرب رساندند. همین که در را گشودند مردی را مشاهده کردند که فقر و ناتوانی در چهره اش نمایان بود. قنبر را صدا زد و از وی پرسید: از پول مخارج خانه چقدر نزد تو موجود است؟ قنبر گفت: ای فرزند رسول خدا، دویست درهم باقی مانده که آن هم به امر شما باید بین افراد خانواده ی شما تقسیم گردد. امام فرمودند: آن را نزد من بیاور تا به آنکه از دیگران سزاوارتر است بپردازم [قرشی، باقر شریف، حیاة الحسین ابن علی ع، ص ۱۲۹ قم، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۴ق].

بدین ترتیب، هر چه بود به شخص فقیر بخشید و اشعاری نیز در جواب اشعار آن عرب سرودند. در این مورد می بینیم که امام حسین علیه السلام تلاش در مسیر رفع نگرانی و درماندگی مؤمن را بر نماز که برترین عبادت هاست مقدم داشته و با تمام کردن سریع نماز خویش، حاضر نشد تا فرد سائل به اندازه ی یک نماز خواندن وی نیز، در پشت منتظر مانده و باعث خجلت و شرمندگی او گردد. [قرشی، باقر شریف، زندگانی حضرت امام حسین ع، ص ۱۵۳، ترجمه ی سید حسن محفوظی، تهران، بنیاد معارف اسلامی]

در موردی دیگر وارد شده است که روزی کنیزی بر امام حسین علیه السلام وارد شد و دسته گلی به وی هدیه کرد. آن حضرت فرمودند: تو در راه خدای تعالی آزادی. یکی از حاضرین گفت: چگونه است که در برابر دسته گلی ناچیز، کنیزی را آزاد می سازی؟ آن حضرت فرمودند: این روشی است که خدا به ما آموخته و ما را بر آن تربیت کرده است، چنان که خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید: «چون شما را درود گویند، درودی بهتر از آن گویند. یا همان را باز گردانید». [قرشی، باقر شریف، زندگانی حضرت امام حسین ع، ص ۱۲۹] [سوره نساء، آیه ی ۸۶]

این ها چند نمونه از بذل و بخشش های این امام بزرگوار بود که در تاریخ به ثبت رسیده است. در واقعه ی کربلا، هنگامی که آثار زخم را بر دوش آن حضرت مشاهده کردند از امام زین العابدین سؤال کردند و علت آن را جویا شدند، امام فرمودند: پدرم همواره انبانی از غذا بر دوش خود می کشید و به منزل بیوه زنان و یتیمان و مساکین می رسانید، این زخم، حکایت از آن بخش ها و نفقات ایشان دارد. [قرشی، باقر شریف، زندگانی حضرت امام حسین ع، ص ۱۵۹، ترجمه ی سید حسن محفوظی، تهران، بنیاد معارف اسلامی]

ای بخشی از کرم و سخاوت سید الشهداء است که با مهربانی و عطوفت خاصی با فقرا برخورد می کرد. و هیچ هدفی را جز رضای الهی و دار آخرت در نظر نمی گرفتند.

علی بن الحسین علیه السلام

مرحوم اربلی در کشف الغمه آورده است: آنگاه که یزید ابن معاویه، لشکریان خود را جهت قتل و غارت به مدینه گسیل داشت، علی ابن الحسین علیه السلام چهار صد زن همراه با شوهرانشان (از

قبیله ی عبد مناف) را پناه داد، و تا آن زمان که سپاه مسرف ابن عقبه مدینه را ترک کردند در خانه ی علی بن الحسین بسر بردند. [قائمی، علی، در مکتب اهل بیت، ص ۳۶۵، تهران، جمهوری، ۱۳۸۰]

گروهی از اهل مدینه، از غذایی که شبانه به دستشان می رسید، گذران معیشت می کردند اما آوردند ی غذا را نمی شناختند. [امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، ۶۳۱ بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳]

پس از در گذشت علی ابن الحسین علیه السلام تازه متوجه شده بودند که شخصی که شبانه غذا و خوار بار برای آنان می آورده، علی بن الحسین علیه السلام بوده است! [پیشوایی، مهدی سیمای پیشوایان در ایینه ی تاریخ، ص ۷۴، قم، دارالعلم، ۱۳۸۰]

علی ابن الحسین علیه السلام، شبانه بصورت ناشناس انبان نان و مواد غذایی را شخصاً بر دوش می کشیدند و به در خانه فقرا می بردند و می فرمودند: صدقه ی پنهانی، آتش خشم خدا را خاموش می سازد. [ابو نعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ج ۳، ص ۱۳۶ - به نقل از منبع پیشین]

نقل شده آنگاه که علی ابن الحسین علیه السلام عازم حج و عمره گردید، سکنه دختر حسین ابن علی علیه السلام (خواهر گرامی شان)، برای وی توشه و سفره ای که هزار درهم خرج آن شده بود فرستاد. آن حضرت همین که به منطقه ی حره نزدیک شدند دستور دادند آن را بین فقرا و مساکین تقسیم کنند. [ابو نعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ج ۳، ص ۱۴۱]

امام باقر علیه السلام

در حالات امام باقر علیه السلام در کتب سیره آمده که آن حضرت در بخشش و سخاوت در نزد خاص و عام زبانزد بود. کرم و بزرگواری آن حضرت آوازه ای بلند داشت. با آن که عیالوار بود و زندگی متوسطی داشت اما به انعام و احسان به مردم شهره بود. سلیمان بن دمدم در مورد ایشان چنین می گوید: آن حضرت پانصد، ششصد و هزار درهم جایزه می داد و هیچ گاه از رفت و آمد پیروان و کسانی که به او دل بسته بودند، خسته و ملول نمی شد. [امین، سید محسن، سیره ی معصومان، ترجمه ی علی حجتی کرمانی ج ۵، ص ۱۷، تهران، سروش، ۱۳۷۶]

در روایت از حسن ابن کثیر وارد شده است که از نیازمندی خود و بی وفایی دوستانم در نزد امام باقر علیه السلام گلایه کردم؛ امام فرمود: چه بد برادری است کسی که در هنگام توانگری با تو رابطه دارد و به هنگام تنگدستی رابطه اش را با تو قطع کند. آنگاه به غلامش فرمود: کیسه ای بیاور. غلام کیسه ای آورد که در آن کیسه، هفتصد درهم بود، امام فرمود: این را خرج کن و چون تمام شد مرا آگاه کن [شیخ مفید، الارشاد، فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، ص ۲۳۹، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸].

شیخ مفید در روایتی دیگر از عبدالله ابن عمیر و عمرو بن دینار نقل می کند که هر دوی آنان گفتند: ما محمد بن علی علیه السلام را دیدار نمی کردیم جز اینکه نفقه و صله و پوشش ما را می داد و می گفت: این را پیش از آنکه به دیدار من بیاید برای شما آماده کرده بودم. [شیخ مفید، الارشاد، فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، ص ۲۳۹]

با اندک تأملی در متن این چند حدیث که به آن ها اشاره شد، می توان به وضوح به روحیه و صفت بزرگواری و سخاوت در نزد امام باقر علیه السلام پی برد. گاهی امام باقر علیه السلام، حتی در اداره ی منزل خود در تنگنا قرار داشتند اما حاضر نبودند کسی را دست خالی از درگاه خود برانند، و حتی به این بسنده نکرده در برخی موارد می فرمودند: نکند خجالت بکشی هر وقت دوباره نیازی پیدا کردی در خانه ی ما بیا، این امر حاکی از کرامت ذاتی امام و ارزشی که وی به خلق الله قائل بودند، هست. در ضمن هبه و صله ی خویش، پیوسته مواظب بودند که نکند عزت نفس و کرامت انسانی شخص سائل پایمال گردد.

امام صادق علیه السلام

هیاج بن بسطام، در کرم و بخشندگی امام صادق علیه السلام چنین می گوید: جعفر بن محمد علیه السلام آنقدر به فقرا طعام می خورانید که دیگر برای خانواده اش چیزی باقی نمی ماند. مرحوم کلینی به سند خویش از هشام بن سالم نقل می کند: امام صادق علیه السلام همین که پاسی از شب می گذشت انبانی پر از نان و گوشت و پول فراهم می کرد و آن را به دوش می گرفت و به سوی نیازمندان مدینه رهسپار می شد و آن را میانشان تقسیم می کرد. ایشان نیز او را نمی شناختند تا هنگامی که امام صادق علیه السلام از دنیا رفتند و این امر متوقف شد. آن وقت بود که دانستند آن شخص خیر، امام صادق علیه السلام بوده است. [امین، سید محسن، سیره ی معصومان، ترجمه ی علی حجتی کرمانی، ج ۵، ص ۶۵، تهران، سروش، ۱۳۷۶]

امام موسی بن جعفر علیه السلام

در مورد امام موسی ابن جعفر آمده که آن حضرت مهربان ترین مردم به خانواده و خویشاوند خود بود. شب ها زنبیل هایی که در آن ها پول، طلا، نقره، آرد و خرما بود برای فقرا می برد و آنان نمی دانستند از کجا می آید و چه کسی می آورد. [شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، ص ۳۲۵، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸]

حسن بن محمد بن یحیی به سند خود از محمد بن عبدالله بکری روایت می کند که او می گفت: وارد مدینه شدم، می خواستم در مدینه پولی قرض کنم ولی به جایی نرسیدم، درمانده شدم. پیش خود گفتم: خوب است پیش موسی ابن جعفر بروم و گرفتاری خود را به او بگویم. به قریه ی نقمی که حضرت مزرعه ای در آنجا داشت، رفتم. حضرت پیش من آمدند و غلامی همراه ایشان بود که در

دست او غربالی بود و در میان آن تکه های گوشت کباب شده بود. آن جناب از آن خورد من نیز با او خوردم، سپس از حال من سوال کرد. سرگذشت خویش را به او گفتم. حضرت داخل خانه شده پس از اندک زمانی بیرون آمده به غلام خود فرمود: از اینجا برو! سپس کیسه ای به من دادند که در آن سیصد دینار پول بود آنگاه رفتند، من نیز بر خاسته سوار مرکب خویش شده باز گشتم [شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، ص ۳۲۶].

گروهی از دانشمندان گفته اند که احسان و بخشش حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام از دویست دینار تا سیصد دینار بود و کیسه های پول اعطایی حضرت ابوالحسن ضرب المثل بود. از این گونه بخشش ها و احسان های امام کاظم علیه السلام فراوان می توان در کتب سیره و تاریخ ائمه ی اطهار علیه السلام مشاهده کرد که باز از روح سخاوت و کرامت آن بزرگوار حکایت دارد و ما در این مقال به همین مقدار بسنده می کنیم.

امام رضا علیه السلام

در بررسی سیره امام رضا علیه السلام ویژگی بذل و بخشش بسیار به چشم می خورد. ایشان بسیار صدقه پنهانی می دادند و اموال خویش را بین نیازمندان تقسیم می نمودند. روایت شده که یک سال ایشان، تمام ثروت خود را در روز عرفه بین نیازمندان تقسیم کردند. فردی به ایشان گفت: این گونه بخشش، ضرر است. حضرت فرمودند: این گونه بخشش، ضرر و زیان نیست بلکه غنیمت است؛ هرگز چیزی را که به وسیله آن طلب اجر و کرامت می کنی، غرامت و ضرر به شمار نیآور.

هر وقت سفره غذا را برای امام پهن می کردند کاسه ای نزدیک ایشان قرار می دادند، ایشان از هر نوع غذا مقداری را برمی داشتند و در آن کاسه می ریختند و دستور می دادند آن را بین فقرا تقسیم کنند. [قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۶۳، قم، هجرت، ۱۳۷۴] بعدا می فرمودند: «فلا اقتحم العقبه»، باز هم به عقبه تکلیف تن در نداد. خداوند می داند که همه مردم قدرت این را ندارند که بنده آزاد کنند برای آن ها راه دیگری قرار داده و آن غذا دادن به فقراست.

شیوه امام رضا علیه السلام در بخشش طوری بود که حتی کسی که مورد جود امام قرار می گرفت، ذره ای احساس شرمندگی نمی کرد. نقل شده که ایشان در مجلسی با یاران خود مشغول صحبت کردن بودند، جمعیت زیادی در آن مجلس حضور داشتند که ناگهان مردی بلند قامت و گندمگون وارد مجلس شد و به حضرت سلام کرد و گفت: من مردی از دوستان پدران و نیاکان شما هستم. از حج برمی گشتم که خرجی خود را گم کردم، اگر شما به من کمک نمائید تا به وطنم برسم، پولی که شما به من می دهی از طرفتان صدقه خواهم داد. حضرت فرمودند: بنشین. بعد از مدتی که جمعیت پراکنده شدند و جز عده ی کمی باقی نماندند امام به اتاقشان رفتند و بعد از مدت کمی دستشان را از بالای در بیرون آوردند و پرسیدند آن مرد کجاست؟ مرد جواب داد من در حضور شما هستم.

ایشان فرمودند: این دویست اشرفی را بگیر و خرج کن، لزومی ندارد که از طرف من صدقه بدهی از نزد من خارج شو تا تو را نبینم و تو نیز مرا نبینی. بعد از رفتن آن مرد، فردی که در آنجا حضور داشت به امام رضا علیه السلام عرض کرد: شما نسبت به این شخص، احسان و بخشش نمودید. علت این که فرمودید: برود تا شما را نبینید و او شما را نبیند چیست؟ ایشان فرمودند: از ترس این که مبدا شرمندگی در صورت او ببینم. آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اید که فرمودند: حسنه مخفیانه با هزار حج برابر است.

امام جواد علیه السلام

از القاب معروف و مهم پیشوای نهم شیعیان «جواد» است و این از مشهورترین القاب اوست و دلیل آن را به سخاوت و بخشش شهره بودن آن امام ذکر کرده اند. «جواد» یعنی کسی که بسیار اهل جود و بخشش باشد. امام جواد تجلی صفت جواد خداست، و کرم و بخشش از سجایا و خصایص رفتاری او ذکر شده است. چنانکه احدی را از خود ناامید بر نمی گرداند. در آن روزگار سخت و آشفته، چشم امید بسیاری از مردم گرفتار به سرای او بوده و او را «باب المراد» خویش می شناختند. او سعی داشت به صور مختلف به افراد کمک رسانی کند. بویژه به خانواده هایی که مغضوب دستگاه حکومت بوده و نان آوری نداشتند.

فردی به محضر امام جواد آمد و از شدت گرفتاری خود به امام شکوه کرده و خطاب به امام، چنین گفت: به اندازه ی مروت خود به من عطایی کن. امام فرمود: فعلا مرا توان بر آوردن حاجت تو به اندازه ی مروت نیست. آن مرد گفت: در آن صورت به اندازه ی مروت من به من عطایی کن. امام دویست دینار به او عطا کردند و فرمودند: این درخواست خوب و میسر است. [قائمی، علی، در مکتب جواد الائمه باب المراد، ص ۲۶۷ بی تا، بی جا]

امام حسن عسکری علیه السلام

در مورد بخشش حضرت عسکری علیه السلام روایات زیادی نقل شده است محمد بن علی بن ابراهیم می گوید: ما تهیدست شده بودیم و روزگار بر ما سخت شده بود. پدرم گفت: خوب است نزد این مرد (امام حسن عسکری علیه السلام) که وصف بخشش و سخاوت او را شنیده ام، برویم. به او گفتیم: او را می شناسی؟ گفت: نه، او را نمی شناسم و تاکنون ندیدمش. به سوی خانه امام راه افتادیم. در بین راه پدرم گفت: چقدر خوب است که ایشان به من پانصد درهم عطا کند؛ دویست درهم برای پوشاک، دویست درهم بر ای خوراک و یکصد درهم برای مخارج دیگر. من هم با خود گفتم: ای کاش، به من نیز سیصد درهم ببخشد؛ صد درهم برای پوشاک، صد درهم خوراک و با صد درهم دیگرش مرکبی بخرم و به منطقه جبل بروم. هنگامی که به خانه حضرت رسیدیم غلام حضرت بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و فرزندش محمد وارد شوند. وارد شدیم و بر حضرت سلام

کردیم. ایشان پس از پاسخ سلام به پدرم فرمودند: یا علی، چرا تاکنون نزد ما نیامده ای؟ پدرم عرض کرد: آقای من، شرم داشتم با این حال شما را ملاقات کنم. غلام حضرت به دنبال ما آمد و کیسه ای به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم است؛ دویست درهم برای خوراک، دویست درهم برای پوشاک و صد درهم برای مخارج دیگر. کیسه ای نیز به من داد و گفت: این سیصد درهم است؛ صد درهم برای خرید مرکب، صد درهم برای پوشاک و صد درهم برای خوراک. [قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۱۹، قم، هجرت، ۱۳۷۴]

در مناقب ابن شهر آشوب چنین آمده است: ابو عمر و عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی ابن جعفر همدانی به نزد علی بن حسن عسکری علیه السلام رفتند. احمد ابن اسحاق از وامی که به گردنش بود نزد حضرت شکایت کرد. آنگاه امام به عمرو که وکیلش بود، فرمود: به او سی هزار دینار و به علی بن جعفر نیز سی هزار دینار بپرداز و خود نیز سی هزار دینار بر گیر. ابن شهر آشوب پس از نقل این ماجرا می گوید: این معجزه ای بود که جز ملوک و پادشاهان آن را نیارند و ما از کسی چنین بخششی نشنیده ایم. [امین، سید محسن، سیره ی معصومان، ج ۵، ص ۲۳۷، تهران، سروش، ۱۳۷۶]

نتیجه

حضرات معصومین علیهم السلام، بر اساس اسناد مهم تاریخی اهل جود و سخا و مرکز مراجعه ی حاجتمندان و گرفتاران و درماندگان بوده اند. با توجه به حکایات و مطالبی که در مورد سیره ی ائمه ی اطهار علیه السلام ذکر گردید می توان دریافت که جود و سخا از جمله صفات کمالیه ای است که در مورد امامان شیعه تجلی و نمود بارز پیدا کرده است. اهل بیت عصمت و طهارت، معدن جود و سخا بوده و هیچ کسی را از در کریمانه ی خود خائب و مأیوس رد نمی کنند، هر چند که آن سائل دشمنشان بوده باشد. البته در بذل و بخشش های معصومین علیهم السلام، نکات بسیار مهم و ارزشمندی مورد عنایت و توجه ایشان بوده که شایان توجه و درس آموزی برای هر انسان آزاده ای است. از جمله این که:

اولاً در مورد همه ی امامان وارد شده که شبانه و به دور از انتظار مردم به ایتام و نیازمندان رسیدگی می کردند؛ بدین طریق، عملاً می آموختند که صدقه ی پنهانی ممدوح و اوقع هست و هم باعث جلوگیری از شرمندگی شخص نیازمند و فقیر می شود.

ثانیاً: ائمه ی اطهار در مقام حفظ آبروی مردم بودند و شدیداً نسبت به آن تأکید می ورزیدند. بطوریکه در روایات آمده که امام حسن ع می فرمودند: ما قومی هستیم که نمی خواهیم آبروی کسی بریزد. پیش از در خواست از مردم، به شخص سائل عطا می کنیم. [مجلسی، محمد تقی، بحار الانوار، ج ۴۳، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳]

حکایات جود و بخشش و انفاق

زنی عارفه و آگاه، از جماعتی پرسید: به نظر شما سخا چیست؟ گفتند: بخشیدن مال. گفت: این کار اهل دنیاست، سخای خواص کدام است؟ گفتند: بذل طاقت در طاعت، گفت: به امید ثواب، گفتند: آری، گفت: این معامله یک برده است با وجود آیه: [مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالِهَا]. هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است. پس سخا کجاست؟ گفتند: عقیده تو چیست؟ گفت: به نظر من سخا یعنی معامله با خدا نه برای بهشت نه جهنم، نه برای ثواب نه خوف از عقاب. (منبع: پایگاه عرفان)

این مردی است سخی و طعام دهنده

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روزی از یمن آمدند و در میان ایشان مردی بود که سخن او عظیم تر بود و بیش از همه مخاصمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می نمود، چنان که حضرت به غضب در آمد بر وجهی که شدت آثار غضب در صورت شریف آن حضرت ظاهر شد و سر به جانب زمین انداخت. در این اثنا حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: پروردگار تو به تو سلام می رساند و می فرماید که این مردی است سخی و طعام دهنده. غضب آن حضرت فرو نشست و سر مبارک برداشت و فرمود که اگر نه آن بود که جبرئیل خبر داد به من از جانب پروردگار که تو با سخاوتی، تو را منع و دفع می کردم و تو را عبرت آن کسان می ساختم که در عقب تو آیند. آن مرد گفت: پروردگار تو سخا را دوست می دارد؟ حضرت فرمود: بله. گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، قسم به کسی که تو را به حق مبعوث ساخته که از مال خود کسی را رد نمی کنم.

سخاوت حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: حضرت ابراهیم علیه السلام میهمانان را بسیار دوست می داشت و هرگاه نزد حضرت میهمانی نبود بیرون می رفت به طلب مهمان و در خانه را می بست و کلیدها را بر می داشت. وقتی به خانه برگشت، شخصی را در آن جا دید. فرمود: ای بنده خدا! به اذن که داخل این خانه شده ای؟ گفت: به اذن رَبِّ این خانه. حضرت سه نوبت فرمود و او همین جواب می گفت. پس حضرت ابراهیم علیه السلام دانست که او جبرئیل است. حمد خدای عزّ و جلّ به جا آورد. آن گاه گفت: مرا فرستاد پروردگار من به جانب بنده ای از بندگان خود که او را خلیل خود می سازد. حضرت فرمود که آن شخص کیست تا آن که من خدمت او کنم تا وقتی که بمیرم. فرمود: آن شخص تویی. حضرت فرمود که آن امر به سبب چه شد؟ فرمود: جهت آن که تو هرگز از کسی چیزی طلب ننموده ای و هیچ کس از تو چیزی طلب ننموده که تو نه گفته باشی.

ای خواجه! فردا عید است من و فرزندان، بی برگیم

از عبدالرحمان اوزاعی نقل است که گفت: شب عید در خانه بودم. کسی در خانه من بکوفت. بیرون آمدم. همسایه من بود. او مردی درویش بود و دخترکان داشت. گفت: ای خواجه! فردا عید است من و فرزندان، بی برگیم. در حق من لطفی بکن تا فردا به عید خرجی کنیم. به خانه آمدم و به عیال این حرف بگفتم. گفت: پنج درم سیم داریم. یک نیمه را همسایه دهیم و یک نیمه ما به عیدی صرف کنیم و هرگز از ما چیزی نخواست است. بر او ایثار کنیم که خدای تعالی ما را عوض دهد. آن سیم تمام به وی دادم.

بامداد عید دوستی به زیارت عبدالرحمان آمد و او را دو هزار و پانصد دینار آورد و گفت: این را به جهت مهمی گذاشته بودم. دوش به خواب دیدم که کسی مرا می گوید که آن را پیش اوزاعی ببر، تا بی واسطه آن مهم، جهت تو کفایت شود. اوزاعی گفت: دانستم که هر کس یک درم برای خدای عزّ و جلّ بدهد، صد درهم عوض بیابد.

هیچیک آب نخوردند

از حذیفه بن عدی نقل است که گفت: جنگ تبوک بسیار کس شهید شدند از تشنگی. من آب برگرفتم و پسر عمّ خود را طلب کردم. وی را یک نفّس مانده بود از تشنگی. گفت: این را به هشام ده. نزدیک او رفتم او حواله به دیگری کرد که آب به وی ده و چون به نزدیک او رفتم او روح تسلیم کرده بود.

ترک دنیایی نه تنها سهل از احسان می شود؛ کز سخاوت دادن جان نیز آسان می شود. به نزدیک هشام آمدم، او نیز جان تسلیم نموده بود. پس نزدیک ابن عمّ خود آمدم، او هم وفات کرده بود و هر سه تشنه در گذشتند و آب بر یکدیگر ایثار می کردند. (گنجینه - فروردین ۱۳۸۲، شماره ۲۵ - در فضیلت سخاوت)

سخاوت امام حسن مجتبی (ع) نسبت به غلام سیاه

روزی حضرت امام حسن مجتبی (ع) از کنار یکی از باغ های مدینه عبور می کرد دید غلام سیاهی سفره نهار را پهن کرده است و غذا می خورد و آن غلام سیاه از قرص نانی که در سفره دارد یک لقمه خود می خورد و یک لقمه به سگی که در کنارش نشسته می دهد امام که از این کار غلام سیاه حیران مانده بود پس از صرف غذا از غلام پرسید چرا نصف طعام را به سگ دادی؟ غلام گفت: حیا می کنم که او به من نگاه کند و من تنها غذا بخورم امام پرسید: غلام کی هستی؟ گفت: ابان بن عثمان. امام حسن (ع) پرسید باغ مال کیست؟ غلام جواب داد: از همان شخص. امام فرمود: تو را سوگند می دهم همین جا بمانی تا من برگردم امام حسن مجتبی (ع) رفت و غلام و باغ را از صاحبش خرید و برگشت و به غلام فرمود: من تو و باغ را خریدم غلام گفت: من در اطاعت تو

هستم امام حسن (ع) در جواب غلام سیاه فرمود: تو در راه خدا آزاد ی و باغ هم هدیه ای از من به توست

جود و بخشش قبل از درخواست

مالی از معاویه به دست امام حسن مجتبی (ع) رسیده بود آن حضرت تمام آن را بین نیازمندان تقسیم نمود و فقط پانصد دینار باقی مانده بود خواست از جایش برخیزد ناگهان دید عربی سوار بر شتر به سوی او می آید. پیش از اینکه مرد شتر سوار خواسته اش را بیان کند به غلامش فرمود: این پانصد دینار باقی مانده را به او بده و بگو زمانی آمدی که بیشتر از این موجود نیست مرد عرب پول ها را گرفت و گفت: ای فرزند زاده رسول خدا من به قصد کمک به سوی شما آمده بودم ولی پیش از اینکه حرفی بزنم و خواسته ام را بگویم تو به من کمک کردی امام حسن (ع) در جواب او گفت: ما مردمانی هستیم که پیش از درخواست می بخشیم و دوست نداریم که درخواست کننده کمک در پیش ما خوار شود

ناچیز شمردن بخشش در برابر خداوند

روزی مردی اعرابی سر راه امام حسن را گرفت و با خواندن دو بیت شعر ابراز نیاز کرد امام خزانه دار خود را احضار کرد و فرمود: هر چه اموال در خزانه هست بیاور و به این مرد بده در خزانه حضرت دوازده هزار درهم بود و خزانه دار تمام دوازده هزار درهم خزانه را به مرد شعر سرای عرب داد پس از رفتن او خزانه دار از امام حسن (ع) پرسید؟ تو تمام چیزی که برای مخارج باقی مانده بود به خاطر دو بیت شعر بخشیدی امام جواب داد مگر نشنیدی که او در سروده اش گفت: بخشنده گی ات برای خودت نمی باشد بلکه بخشنده گی ات برای خدا می باشد پس اگر دنیا از آن من بود به او می بخشیدم

فلسفه بخشش امام مجتبی (ع) به نیازمندان

شخصی از امام حسن مجتبی (ع) پرسید؟ چرا به هیچ فقیر و نیازمندی حتی در حال فقر و نداری جواب رد نمی دهی؟ امام حسن (ع) خطاب به آن شخص فرمود: من گدای خداوندم و چشم به او دوخته ام من شرم دارم که خود سائل باشم و سائلی را رد کنم خداوند همواره نعمت هایش را بر من فرو می ریزد و من هم عادت دارم که نعمت هایش را بر مردم فرو ریزم می ترسم اگر این عادت و برنامه را ترک کنم او نیز فضل و برنامه اش را وا گذارد.

کنار قبر حاتم

حاتم طایی در زمان بعد از حیات نیز دست از جود و جوانمردی برنداشت. آورده اند که جمعی از بنی امیه شبی را در کنار قبر حاتم به صبح رساندند، یکی از آن جماعت که "ابی الخیر" نام داشت، چند بار به سر قبر حاتم رفت و گفت: ما را امشب میهمان کن که به تو وارد شده ایم!! همراهان، "ابی

الخیر" را چند بار از این کار منع کردند، سحر چون اراده رفتن کردند "ابی الخیر" گفت: دیشب خواب دیدم که حاتم از گور بیرون آمده و شتر مرا پی کرده است، چون نزدیک شتر رفتند، شتر قادر به حرکت نبود، پس آن را کشته و خوردند. چون گذر آنها بر قبیله "طی" افتاد پسر حاتم را دیدند که شتری را گرفته، می آورد و می گوید: "ابی الخیر" کیست؟ پسر حاتم آن شتر را به "ابی الخیر" تسلیم کرد و گفت: پدرم دیشب در خواب به من گفت: من شتر "ابی الخیر" را جهت او و همراهانش بکشتم. عوض آن بده...

مقدم داشتن سگ بر خود

از عبدالله بن جعفر - رضی الله عنه - منقول است که روزی عزیمت سفر کرده بود و در نخلستان قوی فرودآمده بود غلام سیاهی نگهبان آن بود. دید که سه قرص نان به جهت قوت وی آوردند. سگی آنجا حاضر شد. غلام يك قرص را پیش سگ انداخت، بخورد. دیگری را بینداخت، آن را نیز بخورد. پس دیگری را هم به وی انداخت، آن را هم بخورد. عبدالله - رضی الله عنه - از وی پرسید که هرروز قوت تو چیست؟ گفت: این که دیدی. فرمود که چرا بر نفس خود ایثار نکردی؟ گفت: این در این زمین غریب است؛ چنین گمان می برم که از مسافتی دورآمده است و گرسنه است نخواستیم که آن را گرسنه بگذارم. پس گفت: امروز چه خواهی خورد؟ گفت روزه خواهیم داشت. عبدالله رضی الله عنه - با خود گفت: همه خلق مرا در سخاوت ملامت کنند و این غلام از من سخی تر است. آن غلام و نخلستان را و هرچه در آنجا بود همه را بخیرید. پس غلام را آزاد کرد و آنها را به وی بخشید.

شوهرمهربان و بخشنده

حضرت زینب (س) شوهر بسیار مهربانی داشتند که خوش اخلاق بود و برخوردش همیشه با مهربانی و لبخندی ملایم بود و این همه حسن خلق و نیکی را از پدر بزرگوارش به نام جعفر طیار به ارث برده بود. این مرد خدا عبدا... نام داشت و برادرزاده حضرت علی (ع) بود. عبدا... نخلستانی داشت که آن را بسیار دوست می داشت. يك روز بر اثر کار، بسیار گرسنه شده بود و تصمیم گرفت به خانه برود که متوجه شد موقع اذان است. صدای ا... اکبر طنین انداز شد. سخن گهربار رسول خدا (ص) را به یاد آورد که برای اذان گو چه اجر و پاداشی مقرر شده است. عبدا... غلام سیاهی داشت که به دلیل داشتن يك صفت نیک به عالی ترین درجات رسید. این غلام سیاه مشاهده کرد که عبدا... اذان می گوید در حالی که در نخلستان است، آن هم دور از شهر که در آنجا کسی وجود ندارد. با تعجب پرسید: چرا اذان را بلند گفتی؟ با محبت این گونه پاسخ داد: روز قیامت تمام این نخل ها و ریگ های بیابان شهادت می دهند و سخن خواهند گفت. این غلام سیه چهره، فهمیده و باایمان که روحی به زلالی اشک و لطافت شبنم داشت، شروع کرد به اذان گفتن با صدای بلند و آن گاه به نماز ایستاد. عبدا... خیلی شاد و خرسند شد و مقداری نان داشت که به او هدیه کرد. سپس مشاهده کرد سگی

به طرف این غلام آمد، مقداری از آن نان را به سگ داد، سپس مقداری دیگر را نیز نزد سگ گذاشت. به این ترتیب تمام غذایش را جلوی سگ نهاد. عبدا... به غلام گفت: غذای تو همین بود؟ او گفت: آری. عبدا... گفت: برای خود چیزی نگذاشتی و همه را به سگ دادی. پس چگونه گرسنگی خود را رفع می کنی؟ غلام گفت: روزه می گیرم. عبدا... گفت: این غلام از من سخاوتمندتر است و آن نخلستان را با تمام وسایل و لوازمش به او بخشید و او را آزاد کرد. غلام گفت: من آزاد شده این آیه مبارکه هستم: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون». هرگز به نیکوکاری نمی رسید مگر آن که آن چیزی را که بیشتر دوست دارید، در راه خدا انفاق کنید.

دستمزد مساوی به همه کارگران

در روزگاری مردی پولدار و سخاوتمند زندگی می کرد. روزی به کارگرانی برای کار در باغش نیاز پیدا کرد. بدین جهت، پیشکارش را به میدان شهر فرستاد تا کارگرانی را برای کار اجیر کند. پیشکار رفت و همه ی کارگران موجود در میدان شهر را اجیر کرد و آورد به خدمت مرد. آن ها در باغ مشغول به کار شدند. کارگرانی که آن روز در میدان نبودند این موضوع را شنیدند و آن ها نیز آمدند. روز بعد و روزهای بعد نیز تعدادی دیگر به جمع کارگران اضافه شدند. گرچه این کارگران تازه، هنگام غروب رسیدند، اما مرد ثروتمند آن ها را نیز به کار گرفت. شبانگاه هنگامی که خورشید فرونشسته بود، او همه ی کارگران را گرد آورد و به آنها دستمزدی یکسان داد. آنانی که از صبح مشغول شده بودند، آزرده گفتند: این بی انصافی است. چه می کنید، آقا؟ ما از صبح کار کرده ایم و اینها غروب رسیدند و بیش از دو ساعت نیست که کار کرده اند. بعضی ها هم که چند دقیقه پیش به ما ملحق شدند. و اصلاً کاری نکرده اند! مرد ثروتمند خندید و گفت: به دیگران کاری نداشته باشید. آیا آنچه که به خود شما داده ام کم بوده است؟ کارگران یک صدا گفتند: نه، آنچه که شما به ما پرداخته اید، بیشتر از دستمزد معمولی ما نیز هست. با وجود این، انصاف نیست کسانی که دیر رسیدند و کاری نکرده اند، همان دستمزدی را بگیرند که ما گرفتیم. مرد ثروتمند گفت: من به آن ها دست مزد دادم، زیرا بسیار دارم. من اگر چند برابر این را هم بپردازم، چیزی از دارایی من کم نمی شود. من از دارایی خودم می بخشم. شما نگران این موضوع نباشید. شما بیش از توقعتان مزد گرفته اید پس مقایسه نکنید. من در ازای کارشان نیست که به آن ها دست مزد می دهم، بلکه می دهم چون برای دادن و بخشیدن، بسیار دارم. من از سهم خودم و از سر بی نیازی می بخشم، نه از سهم شما.

حضرت عیسی (ع) می فرمایند: بعضی برای رسیدن به خدا سخت می کوشند. بعضی ها درست دم غروب می رسند بعضی دیگر هم وقتی کار تمام شده است، پیدایشان می شود. اما نهایتاً همه زیر چتر لطف و مرحمت الهی قرار می گیرند.

اشعار سخاوت

تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن - به دمی یا دَرَمی یا قلمی یا قدمی

برگ عیشی به گور خویش فرست - کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

سعدی

تو با خود ببر توشه‌ی خویشتن - که شفقت نیاید ز فرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که خویش - به مرده نپردازد از حرص خویش
کسی گوی دولت، ز دنیا برد - که با خود، نصیبی به عقبی برد

سعدی

تیره روزان جهان را به چراغی دریاب - تا پس از مرگ ترا شمع مزاری باشند

صائب تبریزی

به گیتی ز بخشش بود مرد به - تو گر گنج داری ببخش و مَنِه
بر ارزانیان گنج بسته مدار - ببخشای بر مرد پرهیزکار
فردوسی

زیر دستان را به احسان دستگیری کن که ابر - در سخای بحر با روی زمین احسان کند

صائب تبریزی

درخت کرم هر کجا بیخ کرد - گذشت از فلک شاخ و بالای او
گرامید داری کز او برخوری - به مَنّت منه اژه بر پای او

سعدی

ببخش مال و مترس از کمی که هر چه دهی - جزای آن به یکی ده ز دادگر یابی

سلمان ساوجی

بینوا را از سر سفره‌ی خود دور مکن - بهر يك لقمه‌ی نان تلخ مگر شور مکن

به پیری گر نمی‌خواهی که محتاج عصا گردی - ز پا افتادگان را در جوانی دستگیری کن

همی نصیحت من گوشدار و نیکی کن - که دامن از پس مرگم کنی به نیکی یاد
نداشت چشم بصیرت که گرد کرد و نخورد - ببرد گوی سعادت که صرف کرد و بداد

چیزی که يك به صد عوضش را دهد خدای - در حیرتم ز مردم سائل جواب کن
ملك زاده‌ای گنج فراوان از پدر میراث یافت. دست کرم برگشاد و داد سخاوت بداد و نعمت بی دریغ
بر سپاه و رعیت بریخت.

نیاساید مشام از طبله عود - بر آتش نه که چون عنبر ببوید
بزرگی بایدت بخشندگی کن - که دانه تا نیفشانی نروید
یکی از جلسای بی‌تدبیر نصیحتش آغاز کرد که ملوک پیشین مرین نعمت ار به سعی اندوخته‌اند و
برای مصلحتی نهاده، دست ازین حرکت کوتاه کن که واقعه‌ها در پیش است و دشمنان از پس ، نباید
که وقت حاجت فرو مانی.

اگر گنجی کنی بر عامیان بخش - رسد هر کد خدایی را برنجی
چرا نستانی از هر يك جوی سیم - که گرد آید تو را هر وقت گنجی
ملك روی ازین سخن به هم آورد و مرو را زجر فرمود و گفت : مرا خداوند تعالی مالك این مملکت
گردانیده است تا بخورم و ببخشم نه پاسبان که نگاه دارم.
قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت - نوشین روان نمرود که نام نکو گذاشت

حکیمی را پرسیدند از سخاوت و شجاعت کدام بهتر است ؟ گفت : آن که را سخاوت است به
شجاعت حاجت نیست.

نماند حاتم طایی ولیک تا به ابد - بماند نام بلندش به نیکویی مشهور
زکات مال به در کن که فضله‌ی رز را - چو باغبان بزند بیشتر دهد انگور
نبشته است بر گور بهرام گور - که دست کرم به ز بازوی زور

فراموش نکرده ایزد در آن حال - که بودی نطفه مدفوق و مدهوش
روانت داد و طبع و عقل و ادراك - جمال و نطق و رای و فکر و هوش
ده انگشت مرتب کرد بر کف - دو بازویت مرکب ساخت بر دوش
کنون پنداری از ناچیز همت - که خواهد کردنت روزی فراموش

جوانمرد که بخورد و بدهد به از عابد که روزه دارد و بنهد.
عابد که نه از بهر خدا گوشه نشیند - بیچاره در آیینۀ تاریک چه بیند؟

ای طالب روزی بنشین که بخوری و ای مطلوب اجل مرو که جان نبری.
جهد رزق ارکنی و گر نکنی - برساند خدای عزوجل
ور روی در دهان شیر و پلنگ - نخوردت مگر به زور اجل
به نانهاده دست نرسد و نهاده هرکجا هست برسد.

صیاد بی روزی ماهی در دجله نگیرد و ماهی بی اجل در خشک نمیرد.
مسکین حریص در همه عالم همی رود - او در قفای رزق و اجل در قفای او

درویش و غنی بنده این خاک و درند - آنان که غنی ترند محتاجترند

به بازوان توانا و فتوت سر دست - خطا است پنجه‌ی مسکین ناتوان بشکست
نترسد آنکه بر افتادگان نبخشاید؟ - که گر ز پای در آید، کسش نگیرد دست
هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت - دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست
زگوش پنبه برون آر و داد خلق بده - و گر تو می ندهی داد، روز دادی هست

بنی آدم اعضای یکدیگرند - که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی - نشاید که نامت نهند آدمی

نیکی و سخاوت کن و مشمر که چو ایزد - پاداش ده و مفضل و نیکو ثمری نیست . سنایی

ای پسر تا به فلک ظلّ سخاوت نبری - کانچه بدهد به یسارت بستاند به یمین
آفتابش که در این دعوی رایت بفراشت - اگر انصاف دهی آیت بخلیست مبین
از بخیلی نبود آنکه کسی داده ی خویش - برکشد از سر آن تا فکند در بر این
پاره‌ای ابر سیه را ندهد بهره‌ی نور - تا به اندازه‌ی آن باز نخواهد ز زمین . انوری

این مایه می ندانی کاین سود هردو کون - اندر سخاوت است نه در کسب سو به سو
در جود کن لجاج نه اندر مکاس و بخل - چون کف شمس دین که به تبریز کرد طو . مولوی

غنی از بخیلی غنی مانده ست - فقیر از سخاوت فقیر از سخا . مولوی

چهار چیزست آیین مردم هنری - که مردم هنری زین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بود - به نیکنامی آن را ببخشی و بخوری
دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری - که دوست آینه باشد چو اندرونگری
سه دیگر آنکه زبان را به گاه گفتن زشت - نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری
چهارم آنکه کسی کو به جای تو بد کرد - چو عذر خواهد نام گناه او نبری . انوری

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت - روزی تفقدی کن درویش بینوا را
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست - با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

تو نیک و بد خود هم از خود بپرس - چرا بایدت دیگری محتسب
وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ - وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق - آیتی در وفا و در بخشش
هر که بخراشدت جگر به جفا - همچو کان کریم زر بخشش
کم مباش از درخت سایه فکن - هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد دار نکته حلم - هر که بُرد سرت گوهر بخشش

توانگرا دل درویش خود به دست آور - که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند
بدین رواق زبرجد نوشته اند به زر - که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

حافظ

با سخاوت می توان گل پرورید - با سخاوت می توان عشق آفرید
می شود دردی ز مردم کاستن - می توان با قله ی نیکی رسید . منصور مقدم

فقر و فقیر در قرآن و روایات

شرح جمله فقیر لایبغ آخرته بدنیه، گفتاری دریاب فقیری که آخرتش را به دنیا نفروشد
 قَالَ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ، عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٌ
 لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٌ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ، فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ
 اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ. (نهج البلاغه، حکمت
 ۳۷۲، مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۵۴) ای جابر، پایداری دین و دنیا بر چهار پایه استوار است:
 دانشمندی که علم خود را به کار بندد، نادانی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای که از دادن مال
 خود بخل نورزد و تهیدستی که آخرتش را به دنیا نفروشد. پس هرگاه دانشمند علم خود را ضایع کند
 (و بدان عمل نکرد)، جاهل از آموختن خودداری نماید و هرگاه توانگر از بخشیدن مال، دریغ کرد و
 فقیر هم آخرت خود را به دنیا بفروشد. (قوام جهان به هم خواهد خورد).

معنای لغوی فقر

فقر دلالت دارد بر فراخی و گشودگی در چیزی مانند: عضو بدن و از این ریشه است.
 کلمه «فقار» به معنی مهره های پشت بدن چون بین آنها شکاف و فاصله است، و فقیر به کسی گفته
 می شود که ستون فقرات پشتش به وسیله ذلت و بیچارگی شکسته است. فقیر در نزد عرب به معنی
 محتاج است.

راغب در مفردات در معانی مختلف فقر می گوید: فقر به چهار وجه استعمال می شود:

۱ - وجود حاجت و نیاز ضروری و این نیاز و حاجت در همه جهات برای انسان تا زمانی که در دنیا
 هست موجود می باشد و بلکه در همه موجودات این حاجت و نیاز هست و بر این معناست گفتار حق
 تعالی: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ. ای مردم شما همه به خدا فقیر و محتاجید. (سوره فاطر، آیه ۲۵)
 ۲ - نداشتن اندوخته های عادی و بر این معناست آنچه که ذکر شده است. در گفتار خداوند تبارک و
 تعالی: لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ. (سوره بقره، آیه ۲۷۳)
 صدقات مخصوص فقیرانی است که در راه خدا ناتوان و بیچاره اند و توانایی آنکه کاری پیش گیرند
 ندارند.

۳ - فقر نفس و آن عبارت است از حرص و آزی که نفس دارد و این معنا مراد و منظور است در گفتار
 حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا.
 نزدیک است که فقر به کفر بیانجامد که این در مقابل غنای نفس است.

۴ - فقر الی الله که بدان اشاره شده است در گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم: خدایا مرا
 به واسطه فقر به خودت غنی گردان و مرا به واسطه استغنای از خودت فقیر مگردان.

فقر از دیدگاه قرآن

فقر به عنوان عامل منفی

در قرآن کریم فقر به عنوان عامل منفی در زندگی انسان معرفی شده است لذا می بینیم، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: وجدک عائلاً فاغنی (سوره ضحی، آیه ۸) خداوند تو را فقیر یافت، سپس توانگر نمود.

یعنی خداوند بر پیامبر منت نهاده و او را از حالت فقر درآورده و غنی می نماید. اگر فقیر بودن و فقر ارزش بود، غنی کردن پیامبر نمی توانست به عنوان یک ارزش باشد که خداوند بر او منت گذارد و جالب اینکه در آیه ای دیگر در همین سوره می فرماید: وجدک ضالاً فهدی (سوره ضحی، آیه ۷) خداوند تو را گمراه یافت و سپس هدایت کرد

با توجه به این آیه معلوم می گردد که قرآن علاوه بر فقر مادی، فقر فکری را هم سبب گمراهی و ضلالت می داند. همچنین ضد ارزش بودن فقر را از آیه ای دیگر که شیطان همراه با وعده به فقر امر به فحشا می نماید، می توان دریافت: الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء (سوره بقره، آیه ۲۶۸) شیطان کسی است که به شما وعده فقر می دهد و امر می کند شما را به فحشاء در آیه قبل از این آیه آمده: «ای اهل ایمان انفاق کنید از بهترین آنچه بدست می آوردید و از آنچه برای شما از زمین می رویانیم و بدها را برای انفاق معین نکنید و بدانید که خدا بی نیاز و به ذات خود ستوده صفات است.»

بعضی از مردم در مورد انفاق ممکن است وسوسه شوند که اگر اموالشان را در راه خدا بدهند، شاید خود تهیدست شوند. «این شیطان است که شما را وسوسه می نماید که اگر مال خوب خود را انفاق نمایید، فقیر و محتاج می گردید.» لذا شما را دستور می دهد به انجام کارهای زشت، نظیر بخل و ندادن زکات و یا دادن جنس نامرغوب ولی خدا شما را وعده می دهد که اگر انفاق کنید، مغفرت و آمرزش از گناهان شامل شما خواهد شد. پس شیطان وعده فقر می دهد و خدا وعده به مغفرت و فزونی، اما شیطان مفلس است و وعده افلاس می دهد. ولی خدای تعالی توانگر است و وعده شیطان را نادیده گرفت و در آیه دیگر می فرماید: و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة... (سوره قصص، آیه ۵)

در اینجا واژه مستضعف از ماده ضعف است اما چون به باب استفعال برده شده به معنای کسی است که او را به ضعف کشانده اند. البته مستضعف انواع و اقسامی دارد از جمله کسی که فقر فکری، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی دارد. از آن تعبیر به مستضعف شده است.

بدون شک جباران مستکبر قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی و سپس به استضعاف اقتصادی بکشانند تا قدرت و توانی برای آنها باقی نمانده و فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود پیورانند.

در طول تاریخ همه جباران چنین بوده اند. آنجا که نمی توانسته اند مردان را بکشند، مردانگی را می کشته اند و با پخش وسائل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشا و بی بندوباری جنسی و انواع سرگرمی های ناسالم، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را خفه نموده تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند.

اما پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزاد نموده و حتی به زنان درس مردانگی بیاموزند و آنان را در صف مردان در برابر مستکبران قرار دهند.

بررسی فقر از دیدگاه نهج البلاغه

حضرت علی علیه السلام در مورد علل فقر می فرمایند: ان الله سبحانه فرض فی الاموال الاغنیاء اقوات الفقراء فما جاع فقیر الا بما منع به غنی والله تعالی سائلهم عن ذالک (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸)

همانا خدای سبحان روزی فقرا را در اموال سرمایه داران قرار داده است، پس فقری گرسنه نمی ماند جز به کامیابی توانگران و خداوند از آنان درباره گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید
ره آورد شوم فقر

حضرت علی علیه السلام خطاب به فرزندشان محمد حنفیه سفارش نمودند:
ای فرزندا! من از تهیدستی بر تو هراسناکم، از فقر به خدا پناه ببر که همانا فقر دین انسان را ناقص و عقل را سرگردان و عامل دشمنی است. (۷- نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹)
ضرورت فقر زدائی

آن حضرت همچنین می فرمایند:

خدایا آبرویم را با بی نیازی نگهدار و با تنگدستی شخصیت مرا لکه دار مفرما که از روزی خواران تو روزی خواهم و از بدکاران عفو و بخشش طلبم! مرا در ستودن آن کس که به من عطائی فرمود موفق فرما و در نکوهش آن کس که از من دریغ داشت، در صورتی که در پشت پرده اختیار هر بخشش و دریغی در دست توست و تو بر همه چیز توانائی. (۷- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۵)

خطرات فقر برای عقل و دین و حکمت

آن حضرت می فرمایند: فقر، مرگی بزرگ است. (۷- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۳)

و در کلام دیگری می فرماید:

هر کس به فقر مبتلا گردد به چهار خصلت گرفتار شود: ضعف تعین، نقصان عقل، سستی دین و کم حیایی. پس باید از فقر به خدا پناه برد. (اندیشه حوزه، سال هفتم، شماره ۲)

فقر حالتی اضطراری

از نظر قرآن اگر فقر برای فردی یا جمعی پیش آید باید حالتی اضطراری تلقی نمود، که لازم است به زودی رفع گردد. و نباید کسانی در جامعه اسلامی برای همیشه فقیر باشند، بلکه باید خود فرد فقیر و افراد جامعه تلاش نموده تا فقر را بزودی برطرف و از عواقب بد آن مصون بمانند. خداوند در آیه ۲۸ سوره توبه می فرماید: «اگر از فقر می ترسید، خداوند آن را بزودی برطرف نموده و شما را غنی می سازد.» از اینجا معلوم می گردد باید برای برطرف نمودن فقر تلاش و آن را دور نماییم و گرنه قرآن می فرمود: شما نباید بترسید و باید با فقر بسازید.

در احادیث فراوانی از فقر به خداوند پناه برده شده و این نشان دهنده آن است که شرفقر زیاد است. در کتب اهل سنت از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم استعاذه به خدا از فقر نقل شده است. از جمله پیامبر مرتب می فرمودند: «اللهم انی اعوذبک من الکفر و الفقر و عذاب القبر»

از روایت معلوم می گردد که کفر و عذاب قبر با فقر در ارتباط می باشد. چه بسا فقر اقتصادی منجر به فقر فرهنگی هم گردیده و فرد فقیر آن قدر در سختی و فشار قرار گیرد که حتی به دنبال دستورات دین و مکتب خود نتواند برود و دست به هر گناهی بیالاید و دچار هر منکر و فحشائی گردد. حضرت علی علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام می فرماید: (ای فرزندم) انسانی را که به دنبال بدست آوردن غذای خویش است سرزنش مکن زیرا کسی که قوت و غذایش فراهم نباشد، خطا و لغزشش زیاد است. (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، حدیث ۵۸)

و در جای دیگر آمده: کسی که به فقر مبتلا گشت به کمی حیا و آبرو نیز مبتلا می گردد. (۱۲ - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، حدیث ۵۸)

می بینیم فقر در همه زمانها مطرود و مورد تنفر بوده و اینکه باید فقر ریشه کن شود امریست ثابت. امروزه در جهان علم و تکنولوژی یکی از مهم ترین عوامل فقر ملل عقب افتاده، در صد بالای بیسوادی و به عبارتی فقر فرهنگی می باشد که اگر بخشی از کمک های مالی صرف آموزش افراد فقیر گردد، به مراتب نتایج بهتری می دهد تا در امور مالی آن صرف گردد. در اجتماع امروز فقر از مسائل مسکن، غذا و پوشاک فراتر گردیده بلکه باید افراد فقیر اجتماع را از جهت آموزش، بهداشت و غیره غنی نمود.

ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم... بعض الذی عملوا لعهم یرجعون (سوره روم، آیه ۴۱) فساد و پریشانی به کرده بد خود مردم در همه بر و بحر زمین پدید آمد تا ما هم کیفر

بعضی اعمالشان را به آنها بچشانیم باش که «از گنه پشیمان» باز گردند و یا: و ما اصابکم مصیبه فیما کسبت ایدیکم و بعضوا عن کثیر. و آنچه از رنج و مصائب به شما رسد همه از دست اعمال زشت خود شماست در صورتی که خدا بسیاری از اعمال بد را عفو می کند. (منبع: تبیان و معارف قرآن)

فقر در روایات

امام صادق علیه السلام: اِغْسِلُوا اَیْدِیْکُمْ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ فَإِنَّهُ یَنْفِی الْفَقْرَ وَ یَزِیْدُ فِی الْعُمْرِ؛ دست هایتان را قبل و بعد از غذا خوردن بشوید، که فقر را می برد و بر عمر می افزاید. (محاسن ص ۴۲۵، ح ۲۲۵)

امام باقر علیه السلام: الْبِرُّ وَ الصَّدَقَةُ یَنْفِیَانِ الْفَقْرَ وَ یَزِیْدَانِ فِی الْعُمْرِ وَ یُدْفَعَانِ عَنْ صَاحِبِهِمَا سَبْعَیْنِ مِیْتَةً سَوَاءً؛ کار خیر و صدقه، فقر را می برند، بر عمر می افزایند و هفتاد مرگ بد را از صاحب خود دور می کنند. (من لا یحضره الفقیه ج ۲، ص ۶۶، ح ۱۷۲۹)

امام علی علیه السلام: أَلَامَانَةُ تَجُرُّ الرِّزْقَ، وَ الْخِیَانَةُ تَجُرُّ الْفَقْرَ؛ امانتداری روزی می آورد و خیانت در امانت فقر. (تحف العقول ص ۲۲۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۷۵، ص ۶۰، ح ۱۳۸)

امام صادق علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّجَمُّلَ وَ یُكْرَهُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ یَرَى عَلَيْهِ أَثَرَهَا قِلَ کَیْفَ ذَلِكَ قَالَ یَنْظِفُ ثَوْبَهُ وَ یَطْلِبُ رِیْحَهُ وَ یَجْصُصُ دَارَهُ وَ یُكْنَسُ أَفْنِیَّتَهُ حَتَّى إِنَّ السَّرَّاجَ قَبْلَ مَغِیْبِ الشَّمْسِ یَنْفِی الْفَقْرَ وَ یَزِیْدُ فِی الرِّزْقِ. امام صادق علیه السلام: خداوند زیبایی و خودآرایی را دوست دارد و از فقر و تظاهر به فقر بیزار است. هرگاه خداوند به بنده ای نعمتی بدهد، دوست دارد اثر آن را در او ببیند. عرض شد: چگونه؟ فرمودند: لباس تمیز بپوشد، خود را خوشبو کند، خانه اش را گچکاری کند، جلوی در حیاط خود را جارو کند، حتی روشن کردن چراغ قبل از غروب خورشید فقر را می برد و روزی را زیاد می کند. (وسائل الشیعه ج ۵، ص ۷، ح ۵۷۴۶ {شبهه این حدیث در ارشاد القلوب دیلمی ص ۱۹۵})

امام علی علیه السلام: نَظَّفُوا بُیُوتَکُمْ مِنْ حَوَکِ الْعَنْکَبُوتِ، فَإِنَّ تَرْکَهُ فِی الْبَیْتِ یُورِثُ الْفَقْرَ؛ خانه های خود را از تار عنکبوت تمیز کنید، زیرا باقی گذاشتن آن در خانه، فقر می آورد. (وسائل الشیعه ج ۵، ص ۳۲۲، ح ۶۶۷۴)

امام باقر علیه السلام: كُنْسُ الْبُیُوتِ یَنْفِی الْفَقْرَ؛ جارو کردن اتاق ها فقر را از بین می برد. (وسائل الشیعه ج ۵، ص ۳۱۷، ح ۶۶۵۸)

رسول خدا صلی الله علیه و آله: الْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ یَنْفِی الْفَقْرَ، وَ بَعْدَهُ یَنْفِی الْهَمَّ وَ یَصَحِّحُ الْبَصَرَ؛ شستن دست قبل از غذا، فقر را و پس از غذا، غم و اندوه را برطرف می کند و به چشم سلامتی می بخشد. (مکارم الاخلاق ص ۱۳۹)

امام صادق علیه السلام: غَسَلَ الرَّأْسَ بِالْخَطْمِ أَمَانٌ مِنَ الصُّدَاعِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ الْفَقْرِ وَ طَهْوَرُ لِلرَّأْسِ مِنَ الْحَزَا؛ شستن سر با خطمی، مایه ایمنی از سر درد، برکنار ماندن از فقر و پاکیزگی سر از شوره است. (ثواب الاعمال ص ۱۹)

امام صادق علیه السلام: إِنَّ السَّرْفَ يورِثُ الْفَقْرَ وَ إِنَّ الْقَصْدَ يورِثُ الْغِنَى؛ اسراف باعث فقر و میانه روی موجب بی نیازی می شود. (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۴، ص ۵۳، ح ۸ - من لا یحضره الفقیه ج ۳، ص ۱۷۴، ح ۳۶۵۹)

امام صادق علیه السلام: {قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ} أَطْعِمُ سَائِلًا لَا أَعْرِفُهُ مُسْلِمًا؟ فَقَالَ: نَعَمْ أَعْطِ مَنْ لَا تَعْرِفُهُ بِوَلَايَةٍ وَ لَا عِدَاوَةٍ لِلْحَقِّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ لَا تُطْعِمِ مَنْ نَصَبَ لِنَفْسِهِ مِنَ الْحَقِّ أَوْ دَعَا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ؛ {به امام صادق علیه السلام گفتم} آیا به فقیری که نمی دانم مسلمان است غذا بدهم؟ حضرت فرمود: آری، به کسی که نمی دانی دوست است یا دشمن حق، غذا بده؛ زیرا خداوند می فرماید: با مردم به نیکی سخن بگویند و ولی به کسی که با حق دشمنی می کند و یا به باطلی دعوت می کند غذا مده. (تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان) ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۳۰۶ - کافی (ط-الاسلامیه) ج ۴، ص ۱۳، ح ۱)

امام علی علیه السلام: أَلْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى. خویشتن داری، زینت فقر است و سپاس گزاری زینت غنا و توانگری. (تحف العقول ص ۹۰ - نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۷۹، ح ۶۸) امام علی علیه السلام: لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَ لَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ، وَ لَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ وَ لَا ظَهِيرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ؛ هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون جهل و هیچ میراثی چون ادب و هیچ پشتیبانی چون مشورت نخواهد بود. (نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۷۸، ح ۵۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله: لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، لَا مَالٌ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ؛ هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست. (محاسن ص ۱۷، ح ۴۷ - کافی (ط-الاسلامیه) ج ۱، ص ۲۶، ح ۲۶)

امام علی علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ؛ خداوند عز و جل بر پیشوایان عادل واجب کرده که سطح زندگی خود را با مردم ناتوان برابر کنند تا فقیر را، فقرش برآشفته نکند. (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۳) امام موسی کاظم علیه السلام: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ الصَّدَقُ يَجْلِبَانِ الرِّزْقَ، وَ الْخِيَانَةُ وَ الْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَ النَّفَاقُ؛ ادای امانت و راستگویی روزی را زیاد می کند و خیانت و دروغگویی باعث فقر و نفاق می شود. (تحف العقول ص ۴۰۳ - بحار الأنوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۳۲۷، ح ۴)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: أَلْعَدْلُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْأَمْرَاءِ أَحْسَنُ، وَ السَّخَاءُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْأَغْنِيَاءِ أَحْسَنُ، أَلْوَرَعُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ، أَلْصَبْرُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْفُقَرَاءِ أَحْسَنُ، أَلْتَّوْبَةُ

حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الشَّابِّ أَحْسَنُ، الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي النِّسَاءِ أَحْسَنُ؛ عدالت نیکو است اما از دولتمردان نیکوتر، سخاوت نیکو است اما از ثروتمندان نیکوتر؛ تقوا نیکو است اما از علما نیکوتر؛ صبر نیکو است اما از فقرا نیکوتر، توبه نیکو است اما از جوانان نیکوتر و حیا نیکو است اما از زنان نیکوتر. (نهج الفصاحه ص ۵۷۸، ح ۲۰۰۶)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: أُمِرْتُ أَنْ أَخُذَ الصَّدَقَةَ مِنْ أَغْنِيَاءِكُمْ فَأَرْدُهَا فِي فَقَرَاءِكُمْ؛ من مأمورم که صدقه (و زکات) را از ثروتمندان بگیرم و به فقرا بدهم. (مستدرک الوسائل و مستنبط المسایل ج ۷، ص ۱۰۵، ح ۷۷۶۲)

طبرسی: كَانَ مِنْ أَفْعَالِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم إِذَا لَبَسَ الثَّوْبَ الْجَدِيدَ حَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ يَدْعُو مَسْكِينًا فَيُعْطِيهِ الْقَدِيمَ، ثُمَّ يَقُولُ: مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَكْسُو مُسْلِمًا مِنْ شَمْلِ ثِيَابِهِ - لَا يَكْسُوهُ إِلَّا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - إِلَّا كَانَ فِي ضَمَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حِرْزِهِ وَ خَيْرِهِ وَ أَمَانِهِ حَيًّا وَ مَيِّتًا؛ هر وقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم لباس جدیدی می پوشیدند، خداوند را سپاس می گفتند و سپس بینوایی را می خواستند و لباس قدیمشان را به او می دادند و می فرمودند: مسلمانی که فقط برای رضایت خداوند عز و جل، لباس کهنه خود را به مسلمان فقیری بدهد، تا هنگامی که لباس به تن آن فقیر است، در پناه و خیر و ضمانت خداوند است، چه زنده بماند و چه بمیرد. (مکارم الاخلاق ص ۳۶)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم: اتَّخِذُوا عِنْدَ الْفُقَرَاءِ آيَادِي فَإِنَّ لَهُمْ دَوْلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ [با نیکی و کمک به نیازمندان] نزد آنان جایگاهی برای خود بیابید، که آنان روز قیامت مقام و منزلتی دارند. (نهج الفصاحه ص ۱۶۰، ح ۲۹)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ افْتَصَدَ أَغْنَاهُ اللَّهُ وَ مَنْ بَذَرَ أَفْقَرَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَجَبَّرَ قَصَمَهُ اللَّهُ؛ هر کس میانه روی کند، خداوند بی نیازش سازد و هر کس ریخت و پاش نماید، خداوند فقیرش کند، هر کس فروتنی پیشه کند، خداوند بلندش نماید و هر کس بزرگی کند، خداوند خردش نماید. (نهج الفصاحه ص ۷۵۵، ح ۲۹۳۹)

امام صادق علیه السلام: من قرأ فی کل لیلۃ جمعة الواقعة احبه الله، و حبه الی الناس اجمعین، و لم یر فی الدنیا بؤسا ابدا، و لا فقرا و لا فاقة و لا آفة من آفات الدنیا، و کان من رفقاء امیر المؤمنین علیه السلام. هر کس سوره واقعه را در هر شب جمعه بخواند خداوند او را دوست دارد و نزد همه مردم محبوب می کند، و هرگز در دنیا ناراحتی نمی بیند، و فقر و فاقه و آفتی از آفات دنیا دامن گیرش نمی شود، و از دوستان امیر مؤمنان علی ع خواهد بود. (ثواب الاعمال (طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۰۳))

در حدیث دیگری آمده است که عثمان بن عفان به عنوان عبادت وارد بر عبد الله بن مسعود شد در همان بیماری که با آن از دنیا رفت، پرسید: از چه ناراحتی؟ گفت: از گناهانم، گفت: چه میل داری؟

گفت: رحمت پروردگارم! گفت: اگر موافق باشی طبیب برای تو بیاوریم؟ گفت: طبیب بیمارم کرده، گفت: اگر مایل باشی دستور دهم عطای تو را از بیت المال بیاورند، گفت: آن روز که نیازمند بودم به من ندادی و امروز که بی نیازم به من می دهی؟! گفت: مانعی ندارد برای دخترانت باشد، گفت: آنها هم نیازی ندارند، چرا که من سفارش کردم سوره "واقعہ" را بخوانند، من از رسول خدا ص شنیدم که می فرماید: من قرأ سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقة أبداً! هر کس سوره واقعہ را هر شب بخواند هرگز فقیر نخواهد شد. (مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۱۲) (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۱۹۶) و به همین دلیل در روایت دیگری سوره واقعہ سوره "غنی" نامیده شده است. (روح المعانی" جلد ۲۷ صفحه ۱۱۱) روشن است که تنها نمی توان با لقلقه زبان اینهمه برکات را در اختیار گرفت، بلکه باید به دنبال تلاوت فکر و اندیشه، و به دنبال آن حرکت و عمل باشد. از این نکات روشن می گردد اگر به مضمون این سوره عمل شود همه ی مواردی که ذکر کرده این چه مالی و غیر مالی را در بر می گیرد و شخص غنی می شود. چون تاریخ این گونه نشان داده است که اشخاصی که با اعتقاد به قرآن عمل کرده اند وایمان داشته اند خداوند در حق آن ها کوتاهی نکرده و حوائج آن ها را بر آورده کرده است.

فقر جامعه از مجازات های خداوند است

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : إِذَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَى أُمَّةٍ وَلَمْ يَنْزِلْ بِهَا الْعَذَابَ ، غَلَّتْ أَسْعَارُهَا ، وَ قَصُرَتْ أَعْمَارُهَا ، وَ لَمْ تَرْبَحْ تُجَارُهَا ، وَ لَمْ تَزَكْ ثِمَارُهَا ، وَ لَمْ تَغْزُرْ أَنْهَارُهَا ، وَ حُبِسَ عَنْهَا أَمْطَارُهَا ، وَ سُلِّطَ عَلَيْهَا شِرَارُهَا . هر گاه خداوند بر امتی خشم گیرد و بر آن عذاب نازل نکند، قیمت ها در آن بالا می رود، آبادانی اش کاهش می یابد، بازرگانانش سود نمی برند، میوه هایش رشد نمی کنند، جوی هایش پُر آب نمی گردند، باران بر آن فرو نمی بارد، و بدانش بر آن سلطه می یابند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : عَلَامَةُ رِضَا اللَّهِ تَعَالَى فِي خَلْقِهِ : عَدْلُ سُلْطَانِهِمْ ، وَ رُخْصُ أَسْعَارِهِمْ . وَ عَلَامَةُ غَضَبِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ : جَوْزُ سُلْطَانِهِمْ ، وَ غَلَاءُ أَسْعَارِهِمْ . نشانه خشنودی خداوند در میان آفریدگانش چنین است: دادگری حکمرانشان و کاهش قیمت هاشان ؛ و نشانه خشم خدای - تبارک و تعالی - بر آفریدگانش این است: بیدادگری حکمرانشان و افزایش قیمت هاشان . امام صادق علیه السلام - درباره سخن خداوند: «من شما را در خوشی و آسایش می بینم» - : كَانَ سِعْرُهُمْ رَخِيصًا . قِيَمَتِ [کالاها در میان] ایشان پایین بود .

تفسیر طبری از ابن عباس : «إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ» قَالَ : رُخْصُ السَّعْرِ . «وَأِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ» . قَالَ : غَلَاءُ السَّعْرِ . [درباره آیه] «من شما را در خوشی و آسایش می بینم» [ابن عباس]

گفته است: [مراد] پایین بودن قیمت ها است ؛ [و درباره آیه] «و بر شما از عذاب روزی فراگیر می ترسم» [ابن عباس] گفته است: [مراد] بالا بودن قیمت ها است .
 الکافی از فضیل از امام باقر علیه السلام : إِنَّ الرَّجُلَ لَيَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْرَأُ عَنْهُ الرِّزْقُ . وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ : «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لَا يَسْتَنْتُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ» . «هر آینه ، آن گاه که انسان گناهی را مرتکب می شود ، روزی از او روی می گرداند» . آن گاه ، امام ابن آینه را تلاوت فرمود: (ما آن ها [اهل مکه] را بیازمودیم [= به آن ها نعمت دادیم ، ولی کفر ورزیدند] ، چنان که خداوندان آن بوستان را آزمودیم ؛ آن گاه که سوگند خوردند که هر آینه بامداد پگاه [پنهان از مستمندان] میوه آن را خواهیم چید و نگفتند : اگر خدای خواهد پس شبانگاه که خفته بودند ، آفتی از سوی پروردگارت بر گرد آن [بوستان] بگردید) .

تفسیر القرآن العظیم از جهم از ابراهیم : أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِّنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ : إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَ لَا أَهْلِ بَيْتٍ يَكُونُونَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ - فَيَتَحَوَّلُونَ مِنْهَا إِلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ - إِلَّا تَحَوَّلَ اللَّهُ وَمِمَّا يَجِبُونَ إِلَى مَا يَكْرَهُونَ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ تَصْدِيقَ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ : «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِوْمٍ حَتَّى يَغْيُرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» . خداوند به یکی از پیامبران بنی اسرائیل وحی کرد که به امتش بگوید : «هر مردم آبادی ای یا اعضای خانه ای که نخست خدای را فرمان می برند و سپس به نافرمانی خدا روی می آورند ، بی گمان ، خداوند آن چه را آنان می پسندند به آن چه نمی پسندند ، تغییر می دهد» . سپس [آن پیامبر] گفت: تأیید این سخن ، در کتاب خدای چنین است: «همانا خداوند آن چه را گروهی دارند [از نعمت ها] ، دگرگون نمی کند تا آن گاه که آن چه را در خودشان است [= صفات و اعمال خود را] دگرگون کنند» .

الکافی از ابو حمزه ثمالی: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه خویش فرمود: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعْجَلُ الْفَنَاءُ ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ - بْنُ الْكَوَاءِ الْيَشْكُرِيُّ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَوْ تَكُونُ ذُنُوبٌ تُعْجَلُ الْفَنَاءُ؟ فَقَالَ : نَعَمْ - وَبَلَا - فَطِيعَةُ الرَّحِمِ ، إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَجْتَمِعُونَ وَ يَتَوَاسُونَ وَ هُمْ فَجْرَةٌ فَيَرْزُقُهُمُ اللَّهُ ، وَ إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَتَفَرَّقُونَ وَ يَقْطَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَيَحْرِمُهُمُ اللَّهُ ، وَ هُمْ أَتَقِيَاءُ . «پناه می جویم به خداوند از گناهایی که مرگ را زودرس می کنند» . پس عبد الله بن کواء یشکری برخاست و گفت: «ای امیر المؤمنین! آیا به راستی گناهایی هستند که مرگ را زودرس کنند؟» امام فرمود: «وای بر تو! آری ؛ بریدن پیوند از خویشاوندان چنین است . هر آینه ، برخی خانواده ها هستند که گرد هم می آیند و با یکدیگر همراهی و همدلی می کنند و با آن که بدکارند ، خداوند به ایشان روزی عطا می کند ؛ لیکن برخی خانواده ها دچار پراکندگی می شوند و از هم پیوند می بُرند و با آن که نیک کردارند ، خداوند روزی ایشان را قطع می کند .

امام علی علیه السلام : وَ اللَّهِ ، مَا نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ نِعْمَاءَ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا ، فَأَرْبَطُوهَا بِالشُّكْرِ ، وَ قَبِدُوهَا بِالطَّاعَةِ . به خدا سوگند! خدای از هیچ گروهی ، نعمت ها را نمی ستاند ، مگر به سبب گناہانی که مرتکب می شوند . پس با شکرگزاری ، نعمت ها را به چنگ آورید و با فرمان بردن از خدا ، آن ها را نگاه دارید .

امام علی علیه السلام - در - معروف به الأربعمائه - : مَا زَالَتْ نِعْمَةٌ وَ لَا نَضَارَةٌ عَيْشٍ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوا ؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسِيْ بِظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ . هیچ نعمت و زندگانی خرمی از میان نرفت ، مگر به سبب گناہانی که [مردم] انجام دادند ؛ به راستی که خدای هرگز به بندگان ستم نمی ورزد .

امام علی علیه السلام : حَاصِلُ الْمَعَاصِي التَّلَفُ . رهاورد گناہان ، از میان رفتن [نعمت ها] است .
امام علی علیه السلام : إِذَا ظَهَرَتِ الْجِنَايَاتُ ارْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ . هر گاه گناہان جلوه گر شوند ، برکت ها رخت برمی بندند .

امام علی علیه السلام - در دعای خویش - : اللَّهُمَّ وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ ذَنْبٍ يَدْعُو إِلَى الْعَنَى ، وَ يَضِلُّ عَنِ الرُّشْدِ ، وَ يَقِلُّ الرِّزْقُ ، وَ يَمْحَقُ التِّلْدُ ، وَ يَخْمِلُ الذِّكْرُ . بار خدایا! از تو آمرزش می جویم برای هر گناہی که به گمراهی فرا خواند ، از هدایت باز دارد ، روزی را کاهش دهد ، سود و ثمر را نابود سازد ، و یاد [و نام آدمی] را محو کند .

امام علی علیه السلام - در طلب باران - : أَلَا وَ إِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تُقْلِكُمْ وَ السَّمَاءَ الَّتِي تُظِلُّكُمْ مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُم ، وَ مَا أَصْبَحْتَ تَجُودَانِ لَكُمْ بِبَرَكَتِهِمَا تَوْجَعَا لَكُمْ ، وَ لَا زُلْفَةً . - إِلَيْكُمْ ، وَ لَا لِخَيْرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ ؛ وَ لَكِنْ أُمِرْتَا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعْتَا ، وَ أَقِيمْتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامْتَا إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ ، وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ ، وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ ؛ لِيَتَوَبَّ تَائِبٌ ، وَ يَقْلِعَ مُقْلِعٌ ، وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ ، وَ يَزِدَّجِرَ مُزْدَجِرٌ . وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ ، وَ رَحْمَةً لِّلْخَلْقِ ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : « اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٌ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارٌ » . فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ ، وَ اسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ ، وَ بَادَرَ مَنِيَّتَهُ . بدانید زمینی که شما را بر پشت خود حمل می کند و آسمانی که بر سرتان سایه گسترده است ، فرمانبردار پروردگارتان هستند و اگر برکت ها ، خود را بر شما ارزانی می دارند ، بدان سبب نیست که بر شما دل می سوزانند یا می خواهند به شما تقرب جویند یا از شما امید خیری دارند ؛ بلکه خداوند آن دو را فرمان داده که به شما سود رسانند و آن دو هم اطاعت کرده اند . خداوند زمین و آسمان را برای حفظ مصالح شما بر پای داشته و آن دو نیز بر پای ایستاده اند همانا خدای ، بندگان را که اعمال ناشایست مرتکب شوند ، به کاستن میوه هاشان و نگه داشتن برکت ها از ایشان و فرو بستن گنجینه های خیر به روی آنان ، می آید ؛ تا توبه کننده توبه کند ، گناهکار از گناه باز ایستد ، پند گیرنده پند گیرد ، و آن که اراده گناه کرده منجزر شود . خداوند ، آمرزش خواستن را

سبب فراوانی روزی و رحمت بر آفریدگان قرار داده ، که فرماید : «از پروردگارتان آمرزش بخواهید ، که او همواره آمرزگار است تا آسمان را بر شما بارنده فرستد و شما را به مال ها و پسران یاری کند و به شما بوستان ها دهد و برایتان جوی ها پدید آورد» . پس خداوند رحمت کند کسی را که به توبه روی آورد و از خطاهای خود بخشش طلبد و بر مرگ خود پیشی گیرد [= تدارك امر آخرت کند] . امام علی علیه السلام - در کلمات حکیمانه منسوب به او - : مَا ضَرَبَ اللَّهُ الْعِبَادَ بِسَوْطٍ أَوْجَعَ مِنْ الْفَقْرِ . خداوند ، بندگان را با تازیانه ای دردآورتر از فقر نمی زند . امام صادق علیه السلام : پدرم می فرمود : إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتْمًا أَنْ لَا يَنْعِمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبَهَا إِيَّاهُ ، حَتَّىٰ يَحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ النَّقْمَةَ . همانا خداوند حکم قطعی فرموده که هرگاه نعمتی به بنده ای داد ، دیگر آن را از وی نستاند ، مگر این که آن بنده گناهی مرتکب شود که سزاوار چنین مجازاتی گردد .

امام صادق علیه السلام : أَيْمَانُ نَاشٍ نَشَأَ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُوَدَّبْ عَلَى مَعْصِيَتِهِ ، كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَوَّلُ مَا يَعَاقِبُهُمْ فِيهِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَرْزَاقِهِمْ . هر گاه نوجوانی در میان قومی رشد کند [و گناه مرتکب شود] و به سبب گناهش تأدیب نشود ، نخستین مجازات خداوند برای آن قوم این است که روزیشان را می کاهد .

امام صادق علیه السلام : لِلَّهِ عُقُوبَتَانِ : إِحْدَاهُمَا أَمْرُ الرُّوحِ ، وَ الْآخَرَى تَسْلِيْطُ بَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ ؛ فَمَا كَانَ مِنْ قَبْلِ الرُّوحِ فَهُوَ السُّقْمُ وَ الْفَقْرُ خدای را دو گونه مجازات است ؛ یکی مجازات جاری در درون انسان ، و دیگری مسلط ساختن برخی از مردم بر برخی دیگر . مجازات های جاری در درون انسان ها از این قرارند: بیماری ، فقر

سختی و تلخی فقر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ . فقر ، سخت تر از کشتار است . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ (أَيْ) مِحْنُ الْإِسْلَامِ . فقیران ، بلاهای اسلامند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خدای - تعالی - به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود: خَلَقْتُكَ وَ ابْتَلَيْتُكَ بِنَارِ نُمُودَ ، فَلَوْ ابْتَلَيْتُكَ بِالْفَقْرِ وَ رَفَعْتُ عَنْكَ الصَّبْرَ فَمَا تَصَنَعْتَ؟ قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا رَبِّ ، الْفَقْرُ إِلَى أَشَدِّ مِنْ نَارِ نُمُودَ . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : فَبِعِزَّتِي وَ جَلَالِي ، مَا خَلَقْتُ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَشَدَّ مِنَ الْفَقْرِ . «تو را آفریدم و به آتش نمود از مودم . اگر به فقر بیازمایمت و به تو صبر ندهم ، چه می کنی؟» ابراهیم علیه السلام گفت: «پروردگارم! نزد من ، فقر سخت تر از آتش نمود است» خدای - تعالی - گفت: «پس به سرافرازی و شکوهم سوگند! در آسمان و زمین ، سخت تر از فقر نیافریده ام» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - به امام علی علیه السلام فرمود - : یا علی ، اَرْبَعَةٌ مِنْ قَوَاصِمِ الظَّهِیرِ : ۰۰۰ فَقَرٌّ لَا یَجِدُ صَاحِبَهُ مُدَاوِیَا . ای علی ! چهار چیز کمر را می شکندند ؛ ۰۰۰ فقری که فرد مبتلا به آن ، چاره ای برایش نیابد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : مَا أَشَدَّ حُزْنَ النَّسَاءِ ، وَ أَبْعَدَ فِرَاقَ الْمَوْتِ ! وَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَقَرٌّ یَتَمَلَّقُ صَاحِبَهُ ثُمَّ لَا یُعْطِی شَیْئًا . چه سخت است اندوهگینی زنان ؛ و چه دوری آفرین است جدایی مرگ ! اما از این همه سخت تر ، فقری است که فرد مبتلا به آن ، چابولوسی می کند ، لیکن چیزی نمی یابد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِی الدَّارَینِ . فقر ، در هر دو جهان ، مایه سیه رویی است .

امام علی علیه السلام : ثَلَاثٌ هُنَّ الْمُحْرِقَاتُ الْمَوْبِقَاتُ : فَقَرٌّ بَعْدَ غِنًی ، وَ ذُلٌّ بَعْدَ عِزٍّ ، وَ فَقْدُ الْأَحِبَّةِ . سه چیز ، سوزاننده و هلاکت آورند ؛ فقر پس از توانگری ، خواری پس از سرافرازی ، و از دست دادن دوستان .

امام علی علیه السلام : ثَلَاثٌ یَهْدِدْنَ الْقَوِی : فَقْدُ الْأَحِبَّةِ ، وَ الْفَقْرُ فِی الْغُرْبَةِ ، وَ دَوَامُ الشَّدَّةِ . سه چیز توان ها را درهم می کوبند ؛ از دست دادن دوستان ، فقر در غربت ، و پایداری روزگار سختی .

امام علی علیه السلام : الْغِنِی فِی الْغُرْبَةِ وَطَنٌ ، وَ الْفَقْرُ فِی الْوَطَنِ غُرْبَةٌ . توانگری در غربت ، [همچون] وطن داشتن است ؛ و فقر در وطن ، [همچون] غربت .

امام علی علیه السلام : لَیْسَ فِی الْغُرْبَةِ عَارٌ ؛ إِنَّمَا الْعَارُ فِی الْوَطَنِ الْإِفْتِقَارُ . غریب بودن ننگ نیست ؛ ننگ ، فقیر بودن در وطن است .

امام علی علیه السلام : مَنْ اسْتَغْنَى كَرَّمَ عَلَى أَهْلِهِ ، وَ مَنْ افْتَقَرَ هَانَ عَلَيْهِمْ . هر که توانگر باشد ، پیش خاندانش گرامی است ؛ و هر که فقیر باشد ، نزد ایشان خوار .

امام علی علیه السلام : الْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ . گور بهتر از فقر است .

امام علی علیه السلام : الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ . فقر ، مرگ سخت تر است .

امام علی علیه السلام - در سفارش وی به فرزندش حسن علیه السلام - : یا بُنِی ، إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ ، وَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْبَدَنِ ، وَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْقَلْبِ . جانِ پسر ! تنگدستی ، بلا است ؛ سخت تر از آن ، نا تندرستی ؛ و از آن سخت تر ، بیماری دل !

امام علی علیه السلام : الْفَقْرُ مَعَ الدِّینِ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ ؛ الْفَقْرُ مَعَ الدِّینِ الشَّقَاءُ الْأَكْبَرُ . فقر در حال وام داری ، مرگ سرخ است ؛ و تیره روزی سخت تر .

امام صادق علیه السلام: ثَلَاثٌ مِّنْ ابْتِلَىٰ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ تَمُنِّي الْمَوْتَ: فَقَرٌّ مُّتَتَابِعٌ، وَ حُرْمَةُ فَاضِحَةٍ، وَ عَذُّوْ غَالِبٌ. سه چیزند که هر کس به یکی از آن ها گرفتار شود، مرگ را آرزو می کند: فقر دنباله دار، بر باد رفتگی ناموس، چیرگی دشمن.

امام صادق علیه السلام: أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ الْقَلِيلُ مِنْهَا كَثِيرٌ: النَّارُ، وَ الْعِدَاوَةُ، وَ الْفَقْرُ، وَ الْمَرَضُ. چهار چیزند که اندکشان هم بسیار است: آتش، دشمنی، فقر، و بیماری.

امام صادق علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ [حِكَايَةً عَنْ نَبِيِّهِ]: «لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ». یعنی الْفَقْرُ. هر آینه خدای - تعالی - [از زبان پیامبرش] می فرماید: «و اگر غیب می دانستم، همانا نیکی و خواسته بسیار گرد می کردم و هیچ بدی و گزند به من نمی رسید»؛ و مراد از بدی و گزند، فقر است.

امام صادق علیه السلام: مَرَضُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَادَهُ قَوْمٌ فَقَالُوا لَهُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: أَصْبَحْتُ بِشَرٍّ. فَقَالُوا: سُبْحَانَ اللَّهِ! هَذَا كَلَامٌ مِثْلِكَ؟ فَقَالَ: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»، - فَاَلْخَيْرُ الصَّحَّةُ وَ الْغِنَى، وَ الشَّرُّ الْمَرَضُ وَ الْفَقْرُ؛ ابْتِلَاءً وَ اخْتِبَارًا. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیمار شد. گروهی به دیدار او رفتند و به وی گفتند: «ای امیر المؤمنین! چگونه ای؟» فرمود: «بد حالم». گفتند: «سبحان الله! چون تویی چنین می گوید؟» فرمود: «خدای - تعالی - فرموده است: «و شما را به شر و خیر می آزمایم، آزمودنی؛ و به سوی ما بازگردانده می شوید». مراد از خیر، تندرستی و توانگری است؛ و مراد از شر، بیماری و نداری؛ به منظور آزمایش و امتحان آدمیان».

امام صادق علیه السلام: كَانَ فِي مَا أَوْصَى بِهِ لُقْمَانُ ابْنَهُ أَنْ قَالَ: يَا بُنَيَّ... دُقْتُ الْمَرَارَاتِ كُلَّهَا فَلَمْ أَذُقْ شَيْئًا أَمَرٌ مِنَ الْفَقْرِ. از جمله سفارش های لقمان به پسرش این بود: جانِ پسر!... همه تلخی ها را چشیدم؛ چیزی تلخ تر از فقر نیافتم.

پناه جستن از فقر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ، وَ الْفَقْرِ، وَ عَذَابِ الْقَبْرِ.

بار خدایا! هر آینه از کفر و فقر و عذاب قبر به تو پناه می جویم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ، وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ؛ فَلَوْلَا الْخُبْزُ مَا صَلَّيْنَا وَ لَا صُمْنَا، وَ لَا أَدِينَا فَرَايَضَ رَبَّنَا.

بار خدایا! برای ما در نان برکت قرار ده و میان ما و آن، جدایی مینداز. اگر نان نبود، ما نماز نمی خواندیم و روزه نمی گزاردیم و واجب های پروردگاران را انجام نمی دادیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقَرَ فِي غِنَاكَ.

بار خدایا! هر آینه به تو پناه می جویم از این که در [سایه] توانگری ات ، دچار فقر شوم .
امام علی علیه السلام - در قنوت خویش - : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ قَنِّعْنِي بِحِلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ ، وَ أَعِزَّنِي مِنَ الْفَقْرِ .

بار خدایا! بر محمد و خاندانش درود فراوان فرست و مرا با حلالیت از حرمت بی نیاز ساز و از فقر در امانم دار .

امام زین العابدین علیه السلام : نَعُوذُ بِكَ . . . مِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ . . . وَ مِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْاَكْفَاءِ ، وَ مِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ .

به تو پناه می جویم . . . از توان نداشتن برای تأمین نیازهای خود . . . و از فقر نزد همگنان و از زندگانی سخت .

امام زین العابدین علیه السلام - از دعای مکارم الأخلاق وی - : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ . . . وَ لَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا ، وَ لَا تَزِدْ دُعَائِي عَلَى رَدًّا ؛ فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا ، وَ لَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا .

بار خدایا! بر محمد و خاندانش درود فراوان فرست . . . و زندگانی ام را سخت مساز و دعایم را باز مگردان ؛ که هر آینه من برای تو ناسازی قرار نمی دهم و با تو شریکی را نمی خوانم .

امام باقر علیه السلام : اللَّهُمَّ . . . لَا تَرْزُقْنِي رِزْقًا يَطْغِينِي وَ لَا تَبْتَلِنِي بِفَقْرٍ أَشْقَى بِهِ مُضَيِّقًا عَلَيَّ ، أَعْطِنِي . . . مَعَاشًا وَاسِعًا هَنِيئًا مَرِيئًا فِي دُنْيَايَ ، وَ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا عَلَيَّ سِجْنًا .

بار خدایا . . . مرا روزی ای مده که سرکشم سازد و به فقری دچارم مکن که به سبب ابتلا در تنگنا به تیره بختی افتم . . . مرا در دنیایم زندگانی گشاده و شیرین و گوارا عطا فرما و دنیا را زندان من مساز .

امام صادق علیه السلام : كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ : . . . اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ دَرِكِ الشَّقَاءِ ، وَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَ الْوَقْرِ ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ .

پدرم صبحگاهان می فرمود : « . . . بار خدایا! هر آینه به تو پناه می برم از این که تیره بختی را درک کنم و از دشمنان سرزنش بینم . به تو پناه می جویم از فقر و سنگین باری ؛ و از این که در خاندان و دارایی و فرزندانم، چهره ای زشت یابم» .

امام صادق علیه السلام : اللَّهُمَّ . . . لَا تُفْقِرْنَا بَعْدَ إِذْ أَعْنَيْتَنَا .

بار خدایا! . . . از آن پس که مرا توانگری بخشیدی ، به فقر گرفتارم مکن .

امام کاظم علیه السلام - در دعای ماه رمضان - : اللَّهُمَّ بِذَلِكَ فَكَفِنِي هَوْلَ هَذِهِ السَّنَةِ وَ آفَاتِهَا ، وَ أَسْقَامَهَا وَ فِتْنَتَهَا ، وَ شُرُورَهَا وَ أَحْزَانَهَا ، وَ ضِيقَ الْمَعَاشِ فِيهَا . بار خدایا! بدین سان ، بیم و آفت های این سال و بیماری ها و فتنه و بدی ها و اندوه ها و تنگنای معیشت در آن را از من دور بدار .

فقر و کفر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : کَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا فَقَر ، انسان را در آستانه کفر قرار می دهد .
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : لَوْلَا رَحْمَةُ رَبِّي عَلَى فَقْرَاءِ أُمَّتِي ، کَادَ الْفَقْرُ يَكُونُ كُفْرًا . اگر پروردگار من به فقیران اُمّت مهربان نمی ورزید ، فقر آنان را در آستانه کفر قرار می داد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : إِنَّمَا يَخْشَى الْمُؤْمِنُ الْفَقْرَ مَخَافَةَ الْآفَاتِ عَلَى دِينِهِ . جز این نیست که بیم مؤمن از فقر از آن رو است که دینش آفت می پذیرد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : نِعَمَ الشَّيْءُ الْفَقْرُ ، لَوْلَا أَنَّهُ يَهَيِّجُ فِتْنَاءَ الْكُفْرِ . اگر فقر ، کفر را به میدان داری بر نمی انگیزد ، نیکو چیزی بود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : أَذْكَرُ اللَّهِ الْوَالِي مِنْ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي ، إِلَّا يَرْحَمَ عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ ؛ فَأَجَلُ كَبِيرُهُمْ ، وَ رَحِمَ ضَعِيفُهُمْ ، وَ وَقَّرَ عَالِمُهُمْ ، وَ لَمْ يَضُرَّ بِهِمْ فَيْدِلُهُمْ ، وَ لَمْ يَفْقِرْهُمْ فَيَكْفِرْهُمْ . آن کس را که پس از من بر اُمّت حکمرانی یابد ، به یاد خدا توصیه می کنم ؛ که حتما بر جماعت مسلمانان مهر ورزد ؛ بزرگ سالانشان را گرامی شمارد ، بر نا توانانشان رحمت آورد ، دانشمندانشان را بزرگ دارد ، و آنان را زیان نرساند که خوارشان سازد و به فقر دچارشان نکند که کافرشان کند .

ربیع الابرار : از امام علی علیه السلام پرسیده شد : «چه چیز به کفر نزدیک تر است؟» فرمود: ذُو فَاقَةٍ لَا صَبْرَ لَهُ. «[فقر] فقری که او را صبر نیست» .

امام علی علیه السلام : الْفَقْرُ طَرَفُ الْكُفْرِ . فقر ، کناره کفر است .

از امام علی علیه السلام - در کلمات حکیمانه منسوب به او - : لَا يَكُنْ فَقْرُكَ كُفْرًا ، وَ غِنَاكَ طُغْيَانًا . مباد که فقرت به کفر بینجامد و توانگری ات به سرکشی!

از امام علی علیه السلام - در دیوان منسوب به وی - : بَلَوْتُ صُرُوفَ الدَّهْرِ سِتِّينَ حِجَّةً - وَ جَرَّبْتُ حَالِيهِ مِنَ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ - فَلَمْ أَرْ بَعْدَ الدِّينِ خَيْرًا مِنَ الْغِنَى - وَ لَمْ أَرْ بَعْدَ الْكُفْرِ شَرًّا مِنَ الْفَقْرِ . شصت سال ، دگرگونی های روزگار را آزمودم - و هم حالت تنگنایش را تجربه کردم و هم حال آسانی اش را - پس چیزی را ماورای دین ، بهتر از توانگری نیافتم - و چیزی را ماورای کفر ، بدتر از فقر ندیدم

علامه مجلسی، رضوان الله علیه، در توضیح این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که: نزدیک است فقر به کفر انجامد، می گوید: این روایت از روایات مشهور در میان شیعه و سنی است و نکوهش عظیمی از فقر دارد. اما اخباری که پیشتر گذشت و این روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله که: فقر افتخار من است و من به آن می نازم. و نیز این سخن آن حضرت که: بار خدایا! مرا مستمند زنده بدار و مستمند بمیران و در زمره مستمندان محشورم فرما، با روایت مورد بحث تعارض دارند. البته این روایت را روایتی که اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرموده است: فقر

[مایه] رو سیاهی در هر دو جهان است، تأیید می کند. در جمع و سازش میان این دو دسته احادیث نظرانی گفته شده است:

راغب در مفردات می گوید: فقر به چهار معنا به کار می رود:

اول: وجود نیاز ضروری. این معنا همه انسانها را تا زمانی که در دنیا هستند و بلکه تمام موجودات را شامل می شود. به همین معناست آیه «هلا ای مردم! شما نیازمند خدایید و خدا بی نیاز ستوده است». همچنین آیه «و ما آنان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم» که در وصف انسان است، اشاره به همین فقر دارد

دوم: تهیدستی. که در این آیات فقر به این معناست: «[این صدقات] برای آن نیازمندی است که در راه خدا فرو مانده اند» از شدت خویشنداری، فرد بی اطلاع، آنان را توانگر می پندارد» و «صدقات در حقیقت از آن نیازمندان و مستمندان است»

سوم: فقر نفس. که عبارت است از حرص و سیری ناپذیری و مقصود از - نبوی: «نزدیک است که فقر به کفر انجامد»، همین معناست. و در مقابل آن، - «توانگری، توانگری نفس است» قرار دارد. و مقصود از این جمله: کسی که قناعت نداشته باشد، مال و ثروت او را توانگر و بی نیاز نمی کند، نیز همین توانگری است

چهارم: فقر و نیازمندی به خدا. که - نبوی: «بار خدایا! با نیازمندی به خودت مرا بی نیاز گردان و با بی نیازی از خودت مرا نیازمند مگردان»؛ اشاره به همین معنا دارد. همچنین در آیه «پروردگارا! به آنچه از خیر و خوبی بر من نازل کرده ای نیازمندم»، مقصود همین معنا از فقر می باشد. مقصود شاعر از فقر در شعر زیر، نیز همین مفهوم است: نیازمندیم به تو را خوش دارم - و اگر نبود عشق به تو، فقر و نیازمندی را خوش نداشتم.

گفته می شود: إِفْتَقَرَ فَهُوَ مُفْتَقِرٌ وَ فَقِيرٌ. واژه فَقَرٌ تقریباً به کار نمی رود گر چه قاعده قیاس چنین کاربردی را اقتضا دارد. فقیر در اصل به معنای کسی است که ستون فقراتش شکسته است. [پایان سخن راغب]

این توجیه بهترین سخنی است که در این باب گفته شده است. بعضی هم «سواد الوجه» را حمل به مدح و ستایش کرده اند؛ یعنی فقر همچون خال سیاهی است بر رخسار محبوب که او را زیبا می کند نه زشت

به قولی، مراد از وجه [در سواد الوجه] ذات ممکن الوجود است و مراد از فقر نیاز آن در وجود و دیگر صفات کمالیه به غیر، و تعبیر از احتیاج به رو سیاهی لزوم داشتن آن با ذات ممکن الوجود است. - به طوری که همچنان که «سیاهی» از محلّ خود زایل نمی شود، «احتیاج» نیز از ذات ممکن الوجود

جدا شدنی نیست. بعید بودن این دو توجیه پوشیده نیست و بهتر آن است که، به فرض درست بودن -، حمل بر فقر مذموم و نکوهیده شود

غزالی در شرح این - می نویسد: زیرا فقر توأم با اضطرار داشتن به چیزی که چاره ای از آن نیست، آدمی را در پرتگاه کفر قرار می دهد؛ چرا که اولاً موجب حسادت به توانگران می شود و حسد هم حسنت و خوبیها را از بین می برد. ثانياً باعث این می شود که انسان فقیر در برابر ثروتمندان اظهار ذلت و خواری کند، که این خود به آبرو و دین او لطمه می زند. ثالثاً سبب ناخشنودی به قضای الهی و ناراضی بودن از روزی می شود و این خود اگر هم کفر نباشد به کفر می کشاند. به این دلایل است که پیامبر مصطفی، از فقر به خدا پناه برده است

یکی گفته است: اگر بمیرم و چهل هزار دینار از خود بر جای گذارم خوشتر دارم از این که حتی يك روز فقیر باشم و ذلت دست دراز کردن پیش مردم را تحمّل کنم؛ زیرا به خدا قسم که نمی دانم اگر به بلایی مانند فقر یا بیماری گرفتار آیم به چه سرنوشتی گرفتار خواهم شد. ای بسا که کافر شوم و خودم بی خبر باشم. به همین دلیل فرمود: نزدیک است که فقر به کفر انجامد؛ چرا که فقر آدمی را به هر کار روا و ناروایی وای می دارد و ای بسا که او را به اعتراض به خدا و تصرف در ملک او بکشاند. از طرف دیگر، فقر، نعمتی الهی است که آدمی را به روی آوردن به خدا و پناه بردن به او و دست نیاز دراز کردن به سوی او فرا می خواند و زیور انبیا و زینت اولیا و پوشش صالحان است. از این جاست که در خبری آمده است: هرگاه دیدی فقر روی آورده است بگو: خوش آمدی ای تن پوش زیرین صالحان. فقر نعمتی بزرگ، و در عین حال دردناک و تحمّلش دشوار است

غزالی می گوید: این - ستایشی است از مال و ثروت. و نمی توان به راز نکوهش و ستایش از ثروت پی برد و آنها را با هم جمع و سازش داد، مگر آنکه حکمت و فلسفه دارایی و هدف از آن و فواید و مضرات و مفاسد آن را بشناسیم و معلوم شود که مال و ثروت از جهتی خوب است و از جهتی بد. نه خوب مطلق است و نه بد مطلق. بلکه همزمان هم خوب است و هم بد. لذا گاه مورد ستایش قرار می گیرد و گاه مورد نکوهش و شخص با بصیرت و نکته سنج، فرق میان دارایی ممدوح و دارایی مذموم را می شناسد

بعضی اصحاب ما در دعا گفته اند: خدایا از فقر و کمی به تو پناه می بریم. گفته شده است که مقصود از «فقر» در این جا که از آن به خدا پناه برده شده، همان فقر نفس است که شخص مبتلا به آن، خود را به کفران نعمتهای خدا و فراموشی یاد او می کشاند و باعث می شود که برای رفع نیاز و تهیدستی خود، دست به کارهایی بزند که به آبرو و دین او لطمه می رساند. مراد از «کمی»، کم صبری یا کمی تعداد و نفرات است. در خبر است که پیامبر صلی الله علیه و آله از فقر به خدا پناه برده و در خبری دیگر آمده که فرمود: فقر افتخار من است و من به آن بر دیگر پیامبران می بالم. در

جمع و سازش میان این دو خبر گفته شده است فقری که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن به خدا پناه برده، نیازمند شدن به مردم و روزی کمتر از کفاف است و آن فقری که به آن می بالد فقر و نیاز به خداوند متعال است. از این جهت، این فقر مایه مباحات او بر سایر پیامبران است، با آن که آنها نیز از این جهت با آن حضرت شریکند. این است که یکتا پرستی پیامبر صلی الله علیه و آله و ارتباطش با بارگاه الهی و انقطاعش به او در حدّ و مرتبه ای بود که هیچ کس به پای ایشان نمی رسید. بنا بر این، فقر رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خدا، کاملتر و تمامتر از فقر دیگر پیامبران بوده است

کرمانی در شرح بخاری، در ذیل این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که: «خدایا از فقر به تو پناه می برم، می گوید: این جمله و آیه «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» که به معنای مال و ثروت است. و نیز این مطلب که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کاملترین وضع معیشتی خود رحلت کرد، چون به سبب غنایمی که خداوند به او عطا فرموده بود، در حال توانگری به سر می برد و همچنین به این دلیل که غنی و توانگر بودن وصف حقّ است، همه دلیل بر برتری دارایی و توانگری است. - «بیشتر اهل بهشت فقرايند» از واقعیت خبر می دهد، چنان که گفته می شود: بیشتر مردم دنیا را فقرا تشکیل می دهند. اما این که رسول خدا طیبات و خوشیهای زندگی این جهان را ترك کرد، علّتش این است که نخواست در همین دنیا به طیبات و خوشیهای زندگی دست یابد

دیگران جواب داده اند که - «بیشتر اهل بهشت فقرايند»، اشاره به این دارد که علّت ورود به بهشت فقر است. و رها کردن طیبات دنیا از سوی پیامبر دلیل بر برتری فقر است و پناه بردن آن حضرت از فقر به خدا، با پناه بردن آن حضرت از توانگری به خدا، تعارض دارد و در این که مالّ خوب و بلکه برتر است، بحثی نیست. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وفات زرهش گرو بود. و غنای خداوند متعال نیز به معنای دیگری است. [پایان سخن کرمانی]

اکثرا معتقدند که کفاف بر ثروت و فقر، هر دو، فضیلت دارد؛ زیرا از آفات و پیامدهای سوء این دو مبرا است. بعید نیست که این نظر درست تر باشد

یکی از علما گفته است: همه اینها درست است، اما اصل سؤال، که توانگری برتر است یا فقر، همچنان به قوّت خود باقی است؛ زیرا بحث در جایی است که شخصی یکی از این دو وضع را داشته باشد. درباره چنین کسی کدام يك از فقر و توانگری بهتر و افضل است. گفته شده است: این سؤال که کدام يك برتر است، سؤال درستی نیست؛ زیرا احتمال دارد که یکی از آنها کار درست و شایسته کند و دیگری نکند که در این صورت او بهتر و برتر است. بنا بر این، سؤال این است که اگر يك نفر فقیر با يك نفر توانگر هر دو از نظر عمل صالح و شایسته ای که انجام می دهند یکسان باشند، در آن صورت کدام يك نزد خدا منزلت بیشتر و برتری دارند؟ به همین دلیل گفته شده است که صورت مسأله درباره فقیر غیر حریص و ثروتمند غیر بخیل است. چه، روشن است که فقیر قانع از توانگر

بخیل برتر و بر عکس، توانگر بخشنده از فقیر حریص برتر است. این عالم می گوید: هر چیزی که وسیله برای چیز دیگری باشد و مقصود با لذات نباشد، برای آن که فضیلت و برتریش معلوم شود، باید آن را با هدفی که از آن دنبال می شود در نظر گرفت. بنا بر این، مال و ثروت به خودی خود مذموم و بر حذر داشته شده نیست، بلکه اگر مانع انسان از خدا شود نکوهیده است. عکس آن نیز صادق است. پس چه بسا توانگری که مال و ثروتش او را از خدا باز نداشته و ای بسا فقری که تهیدستی و فقرش او را از خدا غافل کرده و باز داشته است

او می گوید: البته اگر جنبه اکثر و غالب را در نظر بگیریم، شخص فقیر از خطر دورتر است؛ زیرا فتنه و خطر ثروت، بدتر از خطر فقر است

یکی دیگر از علما گفته است: علما در اصل این مسأله اختلاف کرده اند؛ بعضی فقر را ترجیح داده اند، برخی توانگری و ثروت را و برخی هم مقدار کفاف را. همه اینها خارج از محل اختلاف است و آن این است که کدام حالت برای بنده، نزد خدا بهتر و برتر است، تا آن وضع و حال را کسب کند و در پیش گیرد. آیا کم داشتن مال و ثروت بهتر است، تا دلش را از عوامل باز دارنده از یاد خدا فارغ گرداند و لذت مناجات را بچشد و غرق در کسب مال و ثروت نشود، تا در روز قیامت از زحمت حسابرسی طولانی آسوده شود؟ یا پرداختن به کسب مال و ثروت بهتر است، تا با نیکی کردن و رسیدگی به نیازمندان بر قرب و منزلت خود نزد خدا، هر چه بیشتر بیفزاید. مضافاً بر این که، مال و ثروت و رسیدگی و احسان به مردم نفع متقابل هم دارد

او می گوید: در این فرض، البته روشی که پیامبر صلی الله علیه و آله و جمهور اصحاب آن حضرت برگزیدند، یعنی کم داشتن از مال و منال دنیا و دوری از زرق و برق آن ترجیح دارد. یک فرض دیگر هم می ماند و آن این است که کسی بدون کار و زحمت، یعنی از طریق مثلاً ارث و سهم غنیمت، به مال و ثروتی از دنیا دست یابد. در این صورت، آیا بهتر است که این شخص تمام مال و ثروت خود را در راههای احسان و خیر مصرف کند، به طوری که چیزی برای خودش باقی نماند یا به سرمایه گذاری و بهره برداری از آن بپردازد تا سود مضاعف برد؟ او می گوید: این مورد نیز همانند دو قسم اول است

ابن حجر می گوید: این وضع اقتضا می کند که اموال خود را ببخشد، تا حدی که به حالت کفاف برسد و اگر به این روش ادامه دهد، چنانچه ثروتی دوباره به دست آورد، زبانی نمی بیند. و اما این ادعا که جمهور صحابه تنگ دست و زاهد بودند، درست نیست؛ زیرا آنچه از وضع و حال آنان شهرت دارد، این است که آنان بعد از فتوحاتی که خداوند نصیبتان کرد، بر دو قسم بودند. عده ای ثروتی را که به دست آوردند نگه داشتند و با انجام کارهای نیکو کارانه و رسیدگی به مردم و کمک مالی به نیازمندان به خدا تقرب می جستند و در عین حال از غنای نفس برخوردار و از حرص و آزمندی به

دور بودند. عده ای هم به همان روشی که پیشتر داشتند، ادامه دادند و از غنایم و رهاوردهای فتوحات چیزی برای خود باقی نمی گذاشتند. این عده اندک شمار بودند اخبار متعارضی در این باب وجود دارد. از جمله مواردی که در آن تردید است و جای بحث دارد، مورد کسی است که هیچ ندارد و کاملاً تهیدست است. چنین کسی بهتر است که برای حفظ آبروی خود و محفوظ ماندن از ذلت و خواری سؤال، دنبال کسب درآمد رود یا این که صبر کند تا خداوند غیر از طریق سؤال، دری به رویش بگشاید. [پایان گفتار این حجر]

به نظر می رسد، مقتضای جمع و سازش میان اخباری که در این زمینه داریم، این است که فقر و ثروت هر يك به نوبه خود نعمتی الهی است که خداوند با توجه به مصلحت کامل افراد، به آنان یکی از این دو نعمت را ارزانی می دارد. و بنده وظیفه دارد که در هنگام فقر و تهیدستی شکیبا و بلکه سپاسگزار و شاکر باشد و اگر هم خداوند مال و ثروتی به او بخشید، سپاسگزار باشد و به مقتضای آن عمل کند. بنا بر این، باید به مقتضای هر يك از فقر و توانگری عمل کرد. البته غالباً فقیر شکیبا، ثوابش بیشتر از توانگر شاکر است. اما مراتب احوال هر يك کاملاً با هم متفاوتند و نمی توان درباره هر يك از دو طرف، حکم کلی صادر کرد. پیداست که بسنده کردن به مقدار کفاف، سالم تر و کم خطرتر از طرفین آن، یعنی فقر و توانگری، است. به همین دلیل در بیشتر دعاها کفاف خواسته شده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از خداوند برای خاندان و عترتش مسألت کرده است. بحث کاملتر در این زمینه، به خواست خدا، در کتاب مکاسب خواهد آمد. همچنین این بحث از دیدگاهی دیگر در جلد نخست کتاب «توسعه اقتصادی بر پایه قرآن و -» آمده است.

فقر و نادانی

نادانی، بیماری درمان ناپذیری است. نادان از هر خیر و نیکی بی بهره است، استقلال فکری ندارد و مانند بید، با هر بادی به سویی می چرخد. همیشه چشم به دیگران دوخته است تا برای او تصمیم بگیرند و در این میان نمی داند که مسیر هدایت را می پیماید یا راه گمراهی را؛ زیرا این موضوع را راهنمایی نادان مشخص می کند. اگر انسانی عاقل و باتدبیر راهنمای او شود، مسیر نور و روشنائی نصیب او می گردد. در غیر این صورت، از گمراهان خواهد بود. داوری های نادان، غلط؛ اظهار نظرهای او، نادرست؛ گفتارش، متناقض و کردارش، نامبارک است. چنین انسانی تا مرز سعادت و نیک بختی بسیار فاصله دارد. اگر به سوی بصیرت و دانایی نرود، در دنیا و آخرت چون کوران، خواهد زیست.

پیامبر اسلام درباره فقر فرهنگی این افراد می فرماید: **يَا عَلِيُّ! إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ**. (تحف العقول، ص ۶). ای علی! همانا فقری سخت تر از نادانی نیست. (جرعه های رسالت/سید حسین اسحاقی)

رسول خدا صلی الله علیه و آله: لا فقرَ أشدَّ منَ الجَهلِ ، لا مالَ أَعوَدُ منَ العَقلِ ؛ هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست. (من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۷۲- اصول کافی (ط دارالحدیث)، ج ۱، ص ۵۸)

امام علی علیه السلام: لا غنی کالعَقلِ ، و لا فقرَ کالجَهلِ ، و لا میراثَ کالآدب و لا ظَهِیرَ کالمُشاوَرَه ؛ هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون جهل و هیچ میراثی چون ادب و هیچ پشتیبانی چون مشورت نخواهد بود. (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۴۰- نهج البلاغه (للمصباحی صالح) ص ۴۷۸)

امام صادق علیه السلام - در شمارش سپاهیان دانش و نادانی - : وَ الْغِنَى وَ ضِدُّهُ الْفَقْرُ . و [دیگر از سپاهیان دانش] توانگری است که ضد آن ، فقر است .

امام صادق علیه السلام : خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ فَقَدَ وَاحِدَهُ مِنْهُنَّ لَمْ يَزَلْ نَاقِصَ الْعِيشِ زَائِلَ الْعَقْلِ مَشْغُولَ الْقَلْبِ ؛ فَأَوَّلُهَا : صِحَّةُ الْبَدَنِ ، وَ الثَّانِيَةُ : الْأَمْنُ ، وَ الثَّالِثَةُ : السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ . پنج ویژگی اند که هر کس یکی از آن ها را نداشته باشد ، همواره زندگی اش کاستی دارد ، عقلش زوال می پذیرد ، و دلش دغدغه دارد ؛ یکم تندرستی ، دوم امنیت ، سوم گشایش روزی ،

امام علی علیه السلام - به پسرش حسن علیه السلام - : لَا تَلُمُ إِنْسَانًا يَطْلُبُ قَوْتَهُ ؛ فَمَنْ عَدِمَ قَوْتَهُ كَثُرَ خَطَايَاهُ . کسی را که در پی روزی است ، سرزنش مکن ؛ که هر کس بی روزی ماند ، خطاهایش بسیار می شود .

فقر الحمق لا یغنیه المال . (غررالحکم و دررالکلم) نیازمندی و فقر حماقت را، ثروت و مال بر طرف نکند.

کُلُّ فَقْرٍ یَسَدُّ ، إِلَّا فَقْرَ الْحَمَقِ . (غررالحکم و دررالکلم) هر بیچارگی و هر فقری را می شود بست و برطرف کرد، جز بیچارگی و فقر حماقت و نادانی را.

لا فاقة أشدَّ من الحمق . (غررالحکم و دررالکلم) نداری و فقری سخت تر از حماقت نیست.

فقر و خواری

امام علی علیه السلام : الْقِلَّةُ ذِلَّةٌ . کم داشتن ، خواری است .

امام علی علیه السلام : إِنَّ الْفَقْرَ مَذَلَّةٌ لِلنَّفْسِ ، مَدَهَشَةٌ لِلْعَقْلِ ، جَالِبٌ لِلْهُمُومِ . هر آینه فقر ، خواری جان است و مایه سرگشتگی عقل و فراهم آورنده اندوه .

امام علی علیه السلام : الْفَقِيرُ فِي الْوَطَنِ مُمْتَهَنٌ . فقیر در وطن ، فرومایه است .

امام علی علیه السلام - در کلمات حکیمانه منسوب به او - : مَنْ أَثَرَى كَرَّمَ عَلَى أَهْلِهِ ، وَ مَنْ أَمْلَقَ هَانَ عَلَى وَلَدِهِ .

آن که توانگر باشد ، نزد خاندانش گرامی است ؛ و آن که تنگ دست باشد ، نزد فرزندان خوار .

امام علی علیه السلام - در کلمات حکیمانه منسوب به او - : إِذَا أُيسِرَتْ فَكُلُّ الرَّجَالِ رِجَالُكَ ، و إِذَا أَعْسِرَتْ أَنْكَرَكَ أَهْلُكَ . هر گاه گشاده دست باشی ، همه مردانِ مردانِ تواند ؛ و هر گاه به تنگدستی افتی ، خانواده ات نیز تو را نمی شناسند .

امام علی علیه السلام - در کلمات حکیمانه منسوب به او - : نَظَرْتُ إِلَى كُلِّ مَا يَذِلُّ الْعَزِيزَ وَ يَكْسِرُهُ ، فَلَمْ أَرْ شَيْئًا أَذِلُّ لَهُ وَ لَا أَكْسِرَ مِنَ الْفَاقَةِ . نگرستم به هر چه عزیز را خوار و سرشکسته می کند ؛ هیچ چیز را برای خوار ساختن و سرشکسته کردن وی بدتر از فقر ندیدم .

امام علی علیه السلام - در کلمات حکیمانه منسوب به او - : سَوْءٌ حَمَلَ الْغَنَى يَوْرِثُ مَقْتًا ، وَ سَوْءٌ حَمَلَ الْفَاقَةَ يَضَعُ شَرَفًا . بد بهره بردن از توانگری ، کینه و نفرت را بر جای می نهد و بد تحمل کردن فقر ، شرافت را می کاهد .

امام صادق علیه السلام : خَمْسَةٌ مِنْ خَمْسَةِ مُحَالٍّ : . . . وَ الْهَيْبَةُ مِنَ الْفَقْرِ مُحَالٌّ . پنج چیز از پنج کس ناممکن است : . . . و فقیر را شکوهمندی ممکن نیست .

امام علی علیه السلام - در دیوان منسوب به وی - : مَسَاكِينُ أَهْلِ الْفَقْرِ حَتَّى قُبُورُهُمْ - عَلَيْهَا تُرَابُ الدُّلِّ بَيْنَ الْمَقَابِرِ . فقیران نیازمند [چنان خوارند که] حَتَّى بر گورهاشان نیز - در میانه گورستان ها ، خاكِ خواری نشسته است .

فقر و فراموشی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : يَا أَبَا ذَرٍّ ، هَلْ يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ إِلَّا غِنًى مُطْعِمًا ، أَوْ فَقْرًا . مُنْسِيًا؟! .

ای ابوذر! آیا هر يك از شما انتظار دارد جز توانگری سرکشی را یا فقر فراموشی آور را؟

امام علی علیه السلام : الْفَقْرُ يَنْسِي . فقر ، فراموشی آور است .

الإمامُ علی علیه السلام - فی الدِّیوانِ الْمُنْسُوبِ إِلَیْهِ - : مَسَاكِينُ أَهْلِ الْفَقْرِ حَتَّى قُبُورُهُمْ - عَلَيْهَا تُرَابُ الدُّلِّ بَيْنَ الْمَقَابِرِ (الدیوان المنسوب إلى الإمام علی علیه السلام : ۲۶۴ / ۱۸۷)

روایات درباره ستایش فقر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ مَخْزُونٌ عِنْدَ اللَّهِ ، لَا يَبْتَلَى بِهِ إِلَّا مَنْ أَحَبَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . فقر گنجینه ای است نزد خدا که به آن گرفتار نمی شود مگر مؤمنی که خداوند دوستش می دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ ، لَا يَبْتَلَى بِهِ إِلَّا مَنْ أَحَبَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . فقر آزمونی است از سوی خداوند که کسی را به آن مبتلا نمی کند ، مگر مؤمنی را که دوستش بدارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ فَخْرِي . فقر مایه افتخار من است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ فَخْرٌ ، وَ بِهِ أَفْتَحِرُ . فقر مایه افتخار من است و به آن مباهات می ورزم .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ فَخْرٌ ، وَ بِهِ أَفْتَحِرُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ . فقر مایه افتخار من است و با آن بر دیگر پیامبران مباهات می ورزم .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : يَا عَلِيُّ ، مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ . . . أَنْ يَكُونَ الْفَقْرُ شِعَارَهُ . ای علی! از ویژگی های مؤمن این است که . . . فقر نشان او باشد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : تُحَفُّهُ الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا الْفَقْرُ . ارمغان مؤمن در دنیا ، فقر است .
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ أَزِينُ عَلَى الْمُؤْمِنِ مِنَ الْعِذَارِ الْحَسَنِ عَلَى خَدِّ الْقَرَسِ . فقر برای مؤمن زیننده تر است از داغ و نشانی زیبا بر گونه اسب .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ شَيْنٌ عِنْدَ النَّاسِ ، وَ زَيْنٌ عِنْدَ اللَّهِ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ . فقر نزد مردم عیب است و نزد خدای ، در روز رستاخیز ، زیور و آرایه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ ذُلٌّ فِي الدُّنْيَا ، وَ فَخْرٌ فِي الْآخِرَةِ . فقر در دنیا خواری است و در آخرت ، افتخار .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : اللَّهُمَّ تَوَفَّنِي فَقِيرًا ، وَ لَا تَوَفَّنِي غَنِيًا ، وَ أَحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ .
بار خدایا! مرا فقیر بمیران ، نه توانگر ؛ و روز قیامت ، مرا در شمار مستمندان برانگیز .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : إِنَّ لِي حِرْفَتَيْنِ اثْنَتَيْنِ ؛ فَمَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي : الْفَقْرَ وَ الْجِهَادَ . مرا دو خوی است که هر که آن دو را دوست می دارد ، مرا هم دوست دارد ؛ و هر که آن دو را دشمن شمرد ، مرا دشمن شمرده: فقر و جهاد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : مَنْ قَلَّ مَالُهُ ، وَ كَثُرَ عِيَالُهُ ، وَ حَسُنَتْ صَلَاتُهُ ، وَ لَمْ يَغْتَبِ الْمُسْلِمِينَ ؛ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ مَعَى كَهَاتَيْنِ . هر کس مالش اندک باشد و خانوارش پُر شمار و نمازش نیکو ، و از مسلمانان غیبت نکند ، روز رستاخیز چنان با من پیوسته و همراه است که این دو [انگشت کنار هم] هستند .

جامع الاخبار : سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : مَا الْفَقْرُ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : خَزَانَةٌ مِنْ خَزَائِنِ اللَّهِ تَعَالَى قِيلَ ثَانِيًا : مَا الْفَقْرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ : كَرَامَةٌ مِنَ اللَّهِ قِيلَ ثَالِثًا : مَا الْفَقْرُ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : شَيْءٌ لَا يَعْطِيهِ اللَّهُ إِلَّا نَبِيًّا مُرْسَلًا أَوْ مُؤْمِنًا كَرِيمًا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى . از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد : «فقر چیست؟» فرمود : «گنجینه ای است از گنجینه های خدای - تعالی -
دیگر بار پرسیده شد : «ای رسول خدا! فقر چیست؟» فرمود : «ارجمندی ای از سوی خدای» سه باره پرسیده شد : «فقر چیست؟» فرمود : «آن است که خداوند جز به پیامبر برانگیخته شده به رسالت یا مؤمنی که نزد خدای - تعالی - ارجمند است ، عطا نمی فرماید» .

عیسی علیه السلام: أَرْبَعُ هُنَّ عَجَبٌ، وَ لَا يَحْفَظُنَّ إِلَّا بِعَجَبٍ: الصَّمْتُ، وَ هُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ التَّوَاضُّعُ، وَ قِلَّةُ الشَّيْءِ. چهار چیز مایه شگفتی اند و جز به شگفتی حفظ نمی شوند: سکوت که سرآمد عبادت است؛ یاد خدا در هر حال؛ فروتنی؛ و دارایی کم.

امام علی علیه السلام: حُبُّ الْفَقْرِ يَكْسِبُ الْوَرَعَ. دوست داشتن فقر، زمینه پرهیزگاری را فراهم می‌کند. امام علی علیه السلام: الْفَقْرُ زِينَةُ الْإِيمَانِ. فقر، آرایه ایمان است.

امام علی علیه السلام: الْفَقْرُ مَخْرُوجٌ عِنْدَ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ الشَّهَادَةِ يُؤْتِيهِ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ. فقر همانند شهادت است که گنجینه ای است نزد خدا و او به هر که خواهد، عطایش فرماید.

امام علی علیه السلام: فَوْتُ الْغِنَى غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ، وَ حَسْرَةُ الْحَمَقَى. از دست رفتن توانگری، برای زیرکان غنیمت است و نابخردان را مایه حسرت.

امام علی علیه السلام: الْفَقْرُ صَلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ مُرِيحُهُ مِنْ حَسَدِ الْجِيرَانِ، وَ تَمَلُّقُ الْإِخْوَانِ، وَ تَسَلُّطُ السُّلْطَانِ. فقر، مایه راستی و استواری مؤمن است و او را از حسادت همسایگان، چاپلوسی دوستان، و چیرگی حکمران می رهاوند.

مستدرک الوسائل از عمار بن یاسر: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِأَرْضِ الْكُوفَةِ، إِذْ رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ، وَ هُوَ يَصِفُ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مَا يَصْلُحُ لَهُ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَيْبُوحْدُ عِنْدَكَ دَوَاءُ الذُّنُوبِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، إِجْلِسْ، فَجَثَوْتُ عَلَى رُكْبَتَيْ حَتَّى تَفَرَّقَ عَنْهُ النَّاسُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: خُذْ دَوَاءً أَقُولُ لَكَ. قَالَ: قُلْتُ: قُلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: عَلَيْكَ بِوَرَقِ الْفَقْرِ، وَ عُرُوقِ الصَّبْرِ، وَ هَلِيلِجِ الْكِتْمَانِ، وَ بَلِيلِجِ الرِّضَا، وَ غَارِيقُونَ الْفِكْرِ، وَ سَقْمُونِيَا الْأَحْزَانِ، وَ أَشْرَبُهُ بِمَاءِ الْأَجْفَانِ، وَ أَغْلِهِ فِي طَنْجِيرِ الْقَلْقِ، وَ دَعُهُ تَحْتَ نِيرَانِ الْفَرْقِ، ثُمَّ صَفَّهُ بِمِنْخَلِ الْأَرْقِ، وَ أَشْرَبَهُ عَلَى الْحَرَقِ؛ فَذَاكَ دَوَاكَ وَ شِفَاكَ، يَا عَلِيُّ. در زمین کوفه راه می سپردم که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را دیدم که نشسته و گروهی از مردم گردش را گرفته اند و او آن چه را برای هر انسان راستی و درستی ارمغان می آورد، برمی شمرد. من پرسیدم: «ای امیر المؤمنین! آیا دواي گناهان نیز نزد تو یافت می شود؟» فرمود: «آری؛ بنشین». بر دو زانو نشستم تا مردم از گردش پراکنده شدند. سپس وی فرمایش من آمد و گفت: «دوایی را که برایت وصف می کنم، بستان!» - عمار می گوید: - گفتم: «برگوی ای امیر المؤمنین!» فرمود: «بر تو باد به: برگ گیاه فقر، ریشه گیاه صبر، زَقُومِ سخن پوشی، قطره های خرسندی، قارچ اندیشیدن، گیاه محموده اندوه؛ و آن را بیاشام با اشک دیدگان؛ و بگذار در دیگ اضطراب و بگذار زیر آتش جدایی؛ سپس با غریبال شب بیداری صاف کن و بر آتش بنوش؛ این دوا و شفای تو است، ای نا تندرست!»

امام صادق علیه السلام: الْمَصَائِبُ مَنَحٌ مِنَ اللَّهِ، وَ الْفَقْرُ مَخْرُوجٌ عِنْدَ اللَّهِ. مصیبت ها هدیه های خداوندند و فقر، گنجینه ای است نزد خدای.

تحف العقول: فردی به او [=امام جواد علیه السلام] گفت: «مرا سفارشی کن». فرمود: «می پذیری؟» گفت: «آری». فرمود: تَوَسَّدِ الصَّبْرَ، وَ اعْتَنِقِ الْفَقْرَ، وَ ارْفُضِ الشَّهَوَاتِ. «بر بالش صبر سر بنه؛ فقر را در آغوش بگیر؛ و شهوت ها را از خود بران!»

روایات نشان دهنده برتری فقر بر توانگری

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مَنْ كَانَ الْفَقْرُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى، فَلَوْ اجْتَهَدَ عَبْدُ الْحَرَمَيْنِ أَنْ يَدْرِكَوَا مَا أُعْطِيَ مَا أُدْرِكُوا. هر کس فقر برایش دوست داشتنی تر از توانگری باشد، اگر عبادت کنندگان دو حرم [=مکه و مدینه] فراوان بکوشند تا آن چه را به وی عطا شده، درک کنند، نمی توانند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مَا عُبِدَ اللَّهُ بِمِثْلِ الْعَقْلِ، وَ مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ: ... الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى. خداوند با هیچ چیز همچون عقل عبادت نمی شود؛ و عقل انسان کمال نمی پذیرد، مگر آن که ده ویژگی در او باشد: ... فقر برایش دوست داشتنی تر از توانگری شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الْفَقْرُ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْغِنَى. برای مؤمن، فقر بهتر از توانگری است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الْفَقْرُ رَاحَةٌ، وَ الْغِنَى عُقُوبَةٌ. فقر آرامش است و مال داری، کیفر. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: شَيْئَانِ يَكْرَهُهُمَا ابْنُ آدَمَ: يَكْرَهُ الْمَوْتَ؛ وَ الْمَوْتُ رَاحَةٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْفِتْنَةِ، وَ يَكْرَهُ قِلَّةَ الْمَالِ؛ وَ قِلَّةُ الْمَالِ أَقْلٌ لِلْحِسَابِ. دو چیزند که فرزند آدم، آن ها را خوش نمی دارد: از مرگ بیزار است، حال آن که مرگ مؤمن را از فتنه می رهاوند؛ و تنگدستی را دوست نمی دارد، حال آن که تنگدستی سبب می شود حسابرسی [روز رستاخیز] آسان تر گردد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الْفَقْرُ فَقْرَانِ: فَقْرٌ فِي الدُّنْيَا، وَ فَقْرٌ فِي الْآخِرَةِ؛ فَفَقْرُ الدُّنْيَا غِنَى الْآخِرَةِ، وَ غِنَى الدُّنْيَا فَقْرُ الْآخِرَةِ، وَ ذَلِكَ الْهَلَاكُ. فقر دو گونه است؛ فقر دنیا و فقر آخرت. فقر دنیا مایه توانگری آخرت است و توانگری دنیا مایه فقر آخرت؛ و این، نابودی است.

المستدرک علی الصحیحین از بلال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: يَا بِلَالُ، إِنْ لَقِيَ اللَّهُ فَقِيرًا وَ لَا تَلَقَّاهُ غَنِيًّا قُلْتُ: وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِذَا رُزِقْتَ فَلَا تَخْبَأُ، وَ إِذَا سُئِلْتَ فَلَا تَمْنَعُ قُلْتُ: وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُوَ ذَاكَ وَ إِلَّا فَاَلْتَأَرْ. «ای بلال! در حالی که فقیری، با خدا دیدار کن، نه با توانگری» گفتم: «ای پیامبر خدا! چگونه چنین کنم؟» فرمود: «هر گاه روزی داده شدی، آن را نگهداری مکن؛ و هر گاه از تو چیزی خواسته شد، از بخشش خودداری موزر» گفتم: «ای پیامبر خدا! این چگونه ممکن است؟» فرمود: «سخن همین است؛ و گر نه دچار آتش خواهی شد».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : یا موسی ، اِرْضْ بِکِسْرَةِ خُبْزٍ مِنْ شَعِیرٍ تَسُدُّ بِهَا جَوْعَتَكَ ، وَ خِرْقَةٍ تُؤَارِي بِهَا عَوْرَتَكَ ، وَ اصْبِرْ عَلَى الْمُصِيبَاتِ ؛ فَإِذَا رَأَيْتَ الدُّنْيَا مُقْبِلَةً فَقُلْ : إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ عُقُوبَةً عَجَلَتْ فِي الدُّنْيَا ، وَ إِذَا رَأَيْتَ الدُّنْيَا مُدْبِرَةً وَ الْفَقْرُ مُقْبِلًا فَقُلْ : مَرْحَبًا بِشُعَارِ الصَّالِحِينَ . خداوند به موسی بن عمران علیه السلام وحی فرستاد: «ای موسی! به پاره نان جوینی که با آن از گرسنگی رها شوی ، خرسند باش ؛ و به تکه جامه ای که عورت تو را بپوشاند ، رضایت ده ؛ و بر مصیبت ها شکبای باش . پس هر گاه دیدی که دنیا به تو روی آورده ، بگو : "هر آینه از آن خداییم و به سویش بازگشت کنانیم ؛ این کیفری است که در دنیا پیش افتاده است" ؛ و هر گاه دیدی که دنیا از تو روی برگردانده و فقر به تو روی نهاده ، بگو: «خوش آمدی ای نشانه شایستگان» .

امام صادق علیه السلام : در سخن گویی خدا با موسی علیه السلام آمده است: یا موسی ، إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ : مَرْحَبًا بِشُعَارِ الصَّالِحِينَ ، وَ إِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ : ذَنْبٌ عَجَلَتْ عُقُوبَتُهُ . «ای موسی! هر گاه فقر را دیدی که به تو روی نهاده ، بگو: "خوش آمدی ای نشانه شایستگان" ؛ و هر گاه توانگری را روی گُنان دیدی ، بگو : "گناهی است که کیفرش زود افتاده" .

امام علی علیه السلام : ضَرُّ الْفَقْرِ أَحْمَدُ مِنْ أَشْرِ الْغِنَى . زیان فقر ، ستوده تر از سرمستی توانگری است .

امام علی علیه السلام - در دیوان منسوب به وی - : دَلِيلُكَ أَنَّ الْفَقْرَ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى - وَ أَنَّ قَلِيلَ الْمَالِ خَيْرٌ مِنَ الْمُثْرَى - لِقَاؤُكَ مَخْلُوقًا عَصَى اللَّهَ بِالْغِنَى - وَ لَمْ تَرَ مَخْلُوقًا عَصَى اللَّهَ بِالْفَقْرِ . تو را نشانه این که فقر از توانگری ، و اندک مال از ثروتمند برتر است ، آن است که: دیده ای آفریده ای را که در حال توانگری، خدای را نا فرمانی می کند؛ اما ندیده ای کسی را که فقیر باشد و عصیانِ خدا پیشه کند .

روایات توضیح دهنده فقر ستودنی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

الْفَقْرُ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْغِنَى ، إِلَّا مَنْ حَمَلَ كَلًّا ، وَ أُعْطِيَ فِي نَائِبَةٍ . برای مؤمن ، فقر بهتر از توانگری است ، جز این که عیال بسیار داشته و به مصیبتِ گران تن داده باشد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : أَلَا يَا رَبِّ نَفْسٍ طَاعِمَةٍ نَاعِمَةٍ فِي الدُّنْيَا ؛ جَائِعَةٍ عَارِيَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ! أَلَا يَا رَبِّ نَفْسٍ جَائِعَةٍ عَارِيَةٍ فِي الدُّنْيَا ؛ طَاعِمَةٍ نَاعِمَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ! . هَلَا که بسا آدمیان در دنیا نیکوخوراک و لطیف پوشند و در روز قیامت ، گرسنه و برهنه اند . هَلَا که بسیار آدمیان در دنیا گرسنه و برهنه اند و در روز قیامت ، نیکو خوراک و لطیف پوش .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : يَا مَعْشَرَ الْمَسَاكِينِ ، طَيِّبُوا أَنْفُسًا ، وَ أَعْطُوا اللَّهَ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ ؛ يَثْبِكُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى فَقْرِكُمْ ، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَلَا ثَوَابَ لَكُمْ . ای جماعت مستمندان! خوش دل

باشید و رضایت و خوش دلی تان را نزد خدا اظهار کنید تا وی شما را بر فقرتان پاداش دهد؛ که اگر چنین نکنید، پاداشی برایتان نیست.

امام علی علیه السلام: مَنْ أَحَبَّ السَّلَامَةَ فَلْيُؤْثِرِ الْفَقْرَ، وَ مَنْ أَحَبَّ الرِّاحَةَ فَلْيُؤْثِرِ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا. هر کس سلامت را دوست می دارد، فقر را برگزیند و هر که آسایش را خوش می دارد، زهد در دنیا را اختیار کند.

امام علی علیه السلام: زُبَّ فَقْرٍ عَادَ بِالْغِنَى الْبَاقِي، زُبَّ غِنَى أَوْرَثَ الْفَقْرَ الْبَاقِي. بسا فقر که به توانگری جاودان انجامد و بسا توانگری که فقر همیشگی بر جای نهد.

امام علی علیه السلام: كَمْ مِنْ غِنَى يَسْتَعْنِي عَنْهُ! كَمْ مِنْ فَقِيرٍ يَفْتَقِرُ إِلَيْهِ! چه بسا توانگر که از او بی نیازی جُسته می شود؛ و چه بسا فقیر که به او نیاز آورده می شود.

امام علی علیه السلام: الْفَقْرُ الْفَادِحُ أَجْمَلُ مِنَ الْغِنَى الْفَاضِحِ. فقر ناگوار زیباتر از توانگری رسواگر است. امام علی علیه السلام: الْفَقِيرُ الرَّاغِبُ نَاجٍ مِنْ حَبَائِلِ إِبْلِيسَ، وَ الْغَنِيُّ وَقَعَ فِي حَبَائِلِهِ. فقیر خرسند از دام های ابلیس می رهد؛ اما توانگر در آن گرفتار می شود.

امام علی علیه السلام: الصَّبْرُ عَلَى الْفَقْرِ مَعَ الْعِزِّ أَجْمَلُ مِنَ الْغِنَى مَعَ الدُّلِّ. صبر ورزیدن شکوهمندانه بر فقر، زیباتر از توانگری خوار گونه است.

امام علی علیه السلام: الْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ. پیشه وری پاکدامنانه بهتر از توانگری زشت کارانه است.

امام علی علیه السلام: فَافَةُ الْكَرِيمِ أَحْسَنُ مِنْ غَنَاءِ اللَّئِيمِ. تنگدستی انسان بزرگوار نیکوتر از توانگری فرد خسیس و فرومایه.

امام علی علیه السلام - خطاب به جابر بن عبد الله انصاری - : يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمَهُ، وَ جَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ جَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَ فَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ... و إذا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ. ای جابر! مایه استواری دین و دنیا چهار است: عالمی که به علم خویش عمل کند؛ نادانی که از آموختن سر باز نزند؛ بخشنده ای که در احسان بخل نورزد؛ و فقیری که آخرتش را به دنیایش نفروشد... و هر گاه توانگر در احسان بخل ورزد، فقیر آخرتش را به دنیایش می فروشد.

امام علی علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عُقُوبَاتٍ بِالْفَقْرِ وَ مَثُوبَاتٍ بِالْفَقْرِ؛ وَ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقْرِ إِذَا كَانَ مَثُوبَةً: أَنْ يَحْسُنَ عَلَيْهِ خُلُقُهُ، وَ يَطِيعَ بِهِ رَبَّهُ، وَ لَا يَشْكُوَ حَالَهُ، وَ يَشْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى فَقْرِهِ. وَ مِنْ عِلَامَاتِهِ إِذَا كَانَ عُقُوبَةً: أَنْ يَسُوءَ عَلَيْهِ خُلُقُهُ، وَ يَعِصِي رَبَّهُ بِتَرْكِ طَاعَتِهِ، وَ يَكْثُرُ الشُّكَايَةُ، وَ يَتَسَخَّطُ الْقَضَاءُ. هر آینه خدای - تعالی - را از رهگذر فقر، کيفرها و پاداش هایی است؛ از نشانه های فقر پاداشی چنین است: خُلق فقیر نیکو گردد؛ در عین فقر، از پروردگارش فرمان برد؛ از حال خود

شکوه نکند ؛ و خدای - تعالی - را بر فقر خویش سپاس گوید . و از نشانه های فقرِ کیفری چنین است: خُلُق فقیر زشت گردد ؛ با فرمان نبردن از پروردگارش او را سرکشی کند ؛ فراوان شکوه کند ؛ و از قضای خداوند خشمناک باشد .

تاریخ دمشق از محمد بن یزید میرد: قیلَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : إِنَّ أَبَا ذَرٍّ يَقُولُ : الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْغِنَى ، وَ السُّقْمُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الصَّحَّةِ ! فَقَالَ : رَحِمَ اللَّهُ أَبَا ذَرٍّ ! أَمَا أَنَا فَأَقُولُ : فَمَنْ اتَّكَلَ عَلَى حُسْنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ لَهُ ، لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالَةِ الَّتِي اخْتَارَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ ، وَ هَذَا حَدُّ الْوُقُوفِ عَلَى الرِّضَا بِمَا يَصْرِفُ بِهِ الْقَضَاءُ . به حسن بن علی علیه السلام گفته شد: «ابوذر می گوید: "برای من فقر دوست داشتنی تر از توانگری و بیماری محبوب تر از تندرستی است"» فرمود: «خدای ابوذر را رحمت کند ؛ اما من می گویم : «هر کس بر آن چه خداوند به نیکی برایش گزیده ، توکل کند، دیگر آرزو ندارد که در حالی جز آن چه خدای - تعالی - برایش پیش آورده ، به سر بُرد ؛ و بدین سان می توان خشنودی از پیشامدِ قضا را دریافت .

معانی الأخبار از فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام : لَا يَبْلُغُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ : حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْحَيَاةِ ، وَ الْفَقْرُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى ، وَ الْمَرَضُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الصَّحَّةِ . قُلْنَا : وَ مَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ؟ قَالَ : كُلُّكُمْ ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيَّ أَحَدُكُمْ : يَمُوتُ فِي حُبْنًا أَوْ يَعِيشُ فِي بُغْضِنَا؟ فَقُلْتُ : نَمُوتُ وَ اللَّهُ فِي حُبِّكُمْ أَحَبُّ إِلَيْنَا . قَالَ : وَ كَذَلِكَ الْفَقْرُ وَ الْغِنَى وَ الْمَرَضُ وَ الصَّحَّةُ ؟ قُلْتُ : إِي وَ اللَّهِ . «هیچ يك از شما به حقیقت ایمان دست نمی یابد ، مگر این که در وی سه ویژگی باشد : مرگ برایش دوست داشتنی تر از زندگی باشد ؛ و فقر محبوب تر از توانگری ؛ و بیماری خواستنی تر از تندرستی» . گفتیم: «چه کسی چنین است؟» فرمود: «همه شما» سپس فرمود : «کدام يك برای هر يك از شما دوست داشتنی تر است ؛ مرگ با دوستی ما یا زندگی با دشمنی ما؟» گفتیم: «به خدای سوگند! برای ما محبوب تر است که در دوستی شما بمیریم» . فرمود: «و همچنین است فقر و توانگری ؛ و بیماری و تندرستی؟» گفتیم: «به خدا سوگند! چنین است» .

الکافی از شعیب عرقوفی: به امام صادق علیه السلام گفتیم : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شَيْءٌ يَرَوِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّكَ كَانَ يَقُولُ : ثَلَاثٌ يَبْغِضُهَا النَّاسُ وَ أَنَا أُحِبُّهَا : أُحِبُّ الْمَوْتَ ، وَ أُحِبُّ الْفَقْرَ ، وَ أُحِبُّ الْبَلَاءَ ؟ فَقَالَ : إِنَّ هَذَا لَيْسَ عَلَى مَا يَرَوُونَ ؛ إِنَّمَا عَنِيَ : الْمَوْتُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْحَيَاةِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ ، وَ الْبَلَاءُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الصَّحَّةِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ ، وَ الْفَقْرُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْغِنَى فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ . «از ابوذر نقل می شود که می گفت : "سه چیز را مردم دشمن می شمارند و من دوست می دارم : مرگ و فقر و بلا"» فرمود : «چنان نیست که روایت می کنند . جز این نیست که مراد او چنین بوده : "مرگ در حال بندگی خدا برای من دوست

داشتنی تر است از زندگی در حال نافرمانی خدا ؛ و بلا دیدن در بندگی خدا برایم محبوب تر است از تندرستی در نافرمانی خدا؛ و فقر در بندگی خدا نزد من گرامی تر است از توانگری در حال نافرمانی خدا". رجال الکشی کتبتُ إلى أبي مُحَمَّدٍ عليه السلام أشكو إليه الفقرَ ، ثُمَّ قُلْتُ في نفسى : أليس قال أبو عبد الله عليه السلام : الفقرُ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ عَدُوِّنَا ، وَ الْقَتْلُ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْحَيَاةِ مَعَ عَدُوِّنَا ؟ أَفَرَجَعَ الْجَوَابُ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَمَحُصُ أَوْلِيَاءَنَا إِذَا تَكَاثَفَتْ ذُنُوبُهُم بِالْفَقْرِ ، وَ قَدْ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ، وَ هُوَ كَمَا حَدَّثَتْ نَفْسَكَ ؛ الْفَقْرُ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ عَدُوِّنَا . از مُحَمَّد بن حسن بن میمون : «به امام عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از فقر به او شکایت بردم . آن گاه ، با خود گفتم : مگر نه این است که امام صادق علیه السلام فرموده است : "فقر ، همراه ما ، بهتر است از توانگری ، همراه دشمن ما ؛ و کشته شدن ، همراه ما ، برتر است از زندگی ، همراه دشمن ما" ؟» پاسخ چنین باز آمد : «همانا هرگاه گناهان دوستان ما انبوه می شود ، خداوند با [مبتلا کردن ایشان به] فقر ، گناهانشان را می کاهد و از [جرم های] بسیار درمی گذرد . همچنان که با خود نجوا کرده ای : فقر ، همراه ما ، بهتر است از توانگری ، همراه دشمن ما» .

الاختصاص - از پندهای لقمان به فرزندش - : يَا بُنَيَّ ، الْفَقْرُ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَطْلِمَ وَ تَطْغَى . جانِ پسر! فقر بهتر است از آن که ستم و سرکشی کنی .
امام علی علیه السلام - در دیوان منسوب به او - : النَّفْسُ تَجْرَعُ أَنْ تَكُونَ فَقِيرَةً وَ الْفَقْرُ خَيْرٌ مِنْ غِنَى يَطْغِيهَا . نَفْس آدمی از این که فقیر شود ، بی تابى می کند

تحقیر فقیر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : مَنْ اسْتَذَلَّ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ حَقَّرَهُ لِفَقْرِهِ أَوْ قِلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ ، شَهَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَفْضَحُهُ . هر کس مرد یا زن مؤمنی را به سبب تهیدستی یا اندک بودن مال و داراییش خوار شمارد یا تحقیر کند ، خداوند متعال در روز قیامت او را [بدین کار زشتش] شهره و سپس رسوایش سازد .

بحار الأنوار : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : أَلَا وَ مَنْ اسْتَخَفَّ بِفَقِيرٍ مُسْلِمٍ فَقَدْ اسْتَخَفَّ بِحَقِّ اللَّهِ ، وَ اللَّهُ يَسْتَخِفُّ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلَّا أَنْ يَتُوبَ مَنْ أَكْرَمَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ . بدانید که هر کس مسلمان فقیری را خفیف شمارد ، حق خدا را خفیف شمرده است و خداوند در روز قیامت او را خفیف کند ، مگر این که توبه نماید و فرمود : هر کس مسلمان فقیری را گرامی دارد ، روز قیامت در حالی خدا را دیدار کند که از او راضی است .

امام علی علیه السلام: لَا تُحَقِّرُوا ضُعَفَاءَ إِخْوَانِكُمْ؛ فَإِنَّهُ مَنْ احْتَقَرَ مُؤْمِنًا لَمْ يَجْمَعْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَيْنَهُمَا فِي الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ. برادران تهیدست خود را تحقیر نکنید؛ زیرا هر کس مؤمنی را حقیر شمارد، خداوند عز و جل میان آن دو در بهشت جمع نکند، مگر این که توبه نماید.

امام باقر علیه السلام: خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: یا موسی! لَا تَسْتَذِلُّ الْفَقِيرَ، و لَا تَغِطِ الْعَنَى بِالشَّيْءِ الْيَسِيرِ. ای موسی! فقیر را خوار شمار و به حال توانگر، به سبب اندک چیزی که دارد، غبطه مخور.

امام صادق علیه السلام: مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِنًا مِسْكِينًا لَمْ يَزَلِ اللَّهُ لَهُ حَاقِرًا مَاقِرًا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحَقَرَتِهِ إِيَّاهُ. هر کس مؤمن مستمندی را تحقیر کند، خداوند همواره به او با دیده حقارت و خشم بنگرد تا این که از نظر تحقیر آمیز خود نسبت به آن مؤمن دست بردارد.

امام رضا علیه السلام: مَنْ لَقِيَ فَقِيرًا مُسْلِمًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَى الْعَنَى، لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ. هر کس با مسلمانی فقیر رو به رو شود و به او سلامی متفاوت با سلامی کند که به ثروتمند می کند، روز قیامت خداوند عز و جل را دیدار کند در حالی که خدا از او در خشم است.

آنچه فقر را از بین می برد

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: صَلََةُ الرَّجِيمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ، وَ تَنْفِي الْفَقْرَ. صله رحم، عمر را زیاد می کند و فقر را از بین می برد.

امام علی علیه السلام - در کمک خواهی از خداوند سبحان - فرمود: أَسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَى كِفَايَتِهِ؛ إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ، وَ لَا يَيْلُ مَنْ عَادَاهُ، وَ لَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ. از او یاری می طلبم که به یاری او نیازمندم. کسی که او هدایتش کند، گمراه نشود و کسی که او با وی دشمنی کند، نجات نیابد و کسی که او بی نیازش گرداند، نیازمند نشود.

امام علی علیه السلام - در سفارش به فرزندش حضرت حسن علیه السلام - فرمود: لَنْ يَهْلِكَ مَنْ اقْتَصَدَ، وَ لَنْ يَفْتَقِرَ مَنْ زَهَدَ. کسی که میانه روی کند، هرگز هلاک نشود و کسی که زهد ورزد، هرگز فقیر نگردد.

امام علی علیه السلام: دَاوُوا الْفَقْرَ بِالصَّدَقَةِ وَ الْبَذْلِ. فقر را با صدقه و بخشش، درمان کنید.

امام علی علیه السلام: لَا مَالَ أَذْهَبَ بِالْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَا بِالْقَوْتِ ۰۰۰ الصَّبْرُ جُنَّةٌ مِنَ الْفَاقَةِ. هیچ مالی فقر زدا تر از قناعت به قوت نیست ۰۰۰ شکیبایی، سپری در برابر ناداری است.

امام علی علیه السلام: مَنْ أَلَحَّ عَلَيْهِ الْفَقْرُ فَلْيَكْثِرْ مِنْ قَوْلٍ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. هر که فقر از او دست برنمی دارد، ذکر «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» را زیاد بگوید.

امام باقر علیه السلام: البِرُّ وَ صَدَقَةُ السَّرِّ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ . نیکی کردن و صدقه نهانی، فقر را از بین می برند.

امام صادق علیه السلام: صَمِنْتُ لِمَنْ اقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ . من برای کسی که میانه روی (صرفه جویی) کند، ضمانت می کنم که فقیر نشود.

آنچه فقر می آورد

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مَنْ تَفَاقَرَ افْتَقَرَ . کسی که دم از ناداری زند، نادار شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الْغِنَاءَ ، وَ الْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ . امانتداری توانگری می آورد و خیانت [در امانت] فقر.

امام علی علیه السلام: إِظْهَارُ الْجِرْصِ يورثُ الْفَقْرَ . حرص زدن، فقر می آورد. امام علی علیه السلام: حَكَمَ بِالْفَاقَةِ عَلَى مُكْثَرِهَا - یعنی دنیا - وَ أُعِينَ بِالرَّاحَةِ مَنْ رَغِبَ عَنْهَا . فزون خواه دنیا محکوم به فقر است ، و روی گردان از دنیا آسایش یار اوست. امام علی علیه السلام: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ، از دَوَجِ الْكَسْلِ وَ الْعَجْزِ ، فَتَنَجَّ مِنْهُمَا الْفَقْرُ. آن گاه که اشیاء با هم جفت شدند، کاهلی و ناتوانی جفت یکدیگر شدند و فقر از آنها متولد شد.

امام علی علیه السلام: مَنْ فَتَحَ عَلَى نَفْسِهِ بَابًا مِنَ الْمَسْأَلَةِ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ. هر که دری از نیاز خواهی به روی خود بگشاید، خداوند دری از فقر به رویش باز کند.

امام علی علیه السلام: تَرَكَ نَسَجَ الْعَنْكَبُوتِ فِي الْبُيُوتِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ التَّوَلَّى فِي الْحَمَامِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ الْأَكْلُ عَلَى الْجَنَابَةِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ التَّخَلُّلُ بِالطَّرْفَاءِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ التَّمَشُّطُ مِنْ قِيَامِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ تَرَكَ الْقِمَامَةَ فِي الْبَيْتِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ الْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ تُورِثُ الْفَقْرَ ، وَ الزَّنا يورثُ الْفَقْرَ ، وَ إِظْهَارُ الْجِرْصِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ النَّوْمُ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ النَّوْمُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ تَرَكَ التَّقْدِيرَ فِي الْمَعِيشَةِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ اعْتِيَادُ الْكَذِبِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ كَثْرَةُ الْاسْتِمَاعِ إِلَى الْغِنَاءِ يورثُ الْفَقْرَ ، وَ رَدُّ السَّائِلِ الذَّكْرِ بِاللَّيْلِ يورثُ الْفَقْرَ . وجود تارهای عنكبوت در اتاقها فقر می آورد، ادرار کردن در حمام فقر می آورد، خوردن در حال جنابت فقر می آورد، خلال کردن دندانها با شاخه درخت گز فقر می آورد، ایستاده شانه زدن فقر می آورد، باقی گذاشتن خاکروبه در خانه فقر می آورد، سوگند دروغ خوردن فقر می آورد، زنا کردن فقر می آورد، حرص زدن فقر می آورد، خواب میان مغرب و عشاء فقر می آورد، خواب پیش از طلوع خورشید فقر می آورد، رعایت نکردن صرفه جویی در معاش فقر می آورد، بریدن پیوند خویشاوندی فقر می آورد، عادت داشتن به دروغ فقر می آورد، زیاد گوش دادن به ساز و آواز فقر می آورد، رد کردن مرد گدا در شب فقر می آورد.

امام علی علیه السلام: رُبُّ غِنًى أَوْرَثَ الْفَقْرَ الْبَاقِي . بسا توانگری ای، که فقر پایدار را در پی می آورد.

امام باقر علیه السلام - به ابو نعمان - فرمود: لَا تَسْتَأْكِلْ بِنَا النَّاسَ ، فَلَا يَزِيدُكَ اللَّهُ بِذَلِكَ إِلَّا فَقْرًا . ما را وسیله سرکیسه کردن مردم قرار مده؛ زیرا با این کار، خداوند بر فقر تو می افزاید.

امام صادق علیه السلام - به نقل از پدران بزرگوارش - : مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ افْتَقَرَ . هر که از فضل خدا نطلبد، فقیر شود.

امام صادق علیه السلام : أَيْمًا رَجُلٍ دَعَا عَلَى وَلَدِهِ أَوْرَثَهُ الْفَقْرَ . هر مردی که فرزند خود را نفرین کند، فقر برایش به ارث می گذارد.

عذرخواهی خداوند سبحان از فقیران!

امام صادق علیه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَلْتَفِتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى فَقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهَا بِالْمُعْتَذِرِ إِلَيْهِمْ ، فيقولُ : وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي ، مَا أَفْقَرْتُكُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ ، وَ لَتَرَوُنَّ مَا أَصْنَعُ بِكُمْ الْيَوْمَ ! . خداوند عز و جل در روز قیامت به مؤمنان فقیر، با نگاهی پوزش خواهانه می نگرد و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که من در دنیا از روی خواری و بی اعتنائی به شما، فقیرتان نکردم.

هر آینه امروز رفتار مرا با خود می بینید.

امام صادق علیه السلام : إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَيَعْتَذِرُ إِلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْمُخَوِّجِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يَعْتَذِرُ الْأَخُ إِلَى أَخِيهِ ، فيقولُ : وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي ، مَا أَحْوَجْتُكَ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ كَانَ بِكَ عَلَيَّ ، فَارْفَعْ هَذَا السَّجْفَ فَانْظُرْ إِلَى مَا عَوَّضْتُكَ مِنَ الدُّنْيَا . قَالَ : فَيَرْفَعُ فيقولُ : مَا صَرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي مَعَ مَا عَوَّضْتَنِي ؟ ! . [در روز قیامت] خداوند، جل ثناؤه، همچنان که برادری از برادرش پوزش می خواهد، از بنده مؤمن نیازمند خود در دنیا، پوزش می خواهد و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که من تو را در دنیا از سر خواریت نزد من، محتاج نکردم. اکنون این رو پوش را بردار و بین به جای دنیا به تو چه داده ام. او رو پوش را برمی دارد و می گوید: با این عوضی که به من دادی مرا چه زیان که در دنیا ، چیزهایی را از من گرفتی!

زیور فقر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْفَقْرَ أَمَانَةً عِنْدَ خَلْقِهِ ، فَمَنْ سَتَرَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ مِثْلَ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ . خداوند فقر را نزد خلق خود امانت نهاده است. بنا بر این، هر کس آن را مخفی نگه دارد، خداوند پاداش روزه گیر شب زنده دار را به او عطا فرماید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ أَمَانَةٌ ، فَمَنْ كَتَمَهُ كَانَ عِبَادَةً ، وَ مَنْ بَاخَ بِهِ فَقَدْ قَلَدَ إِخْوَانَهُ الْمُسْلِمِينَ . فقر، امانت است. پس، هر که آن را پوشیده نگه دارد، این کارش عبادت است و هر که آشکارش سازد، به گردن برادران مسلمان خود قلاده (مسئولیت) انداخته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ فَقِيرًا مُتَعَفِّفًا . خداوند متعال مؤمن فقیری را که خویشتندار باشد، دوست دارد.

امام علی علیه السلام : الْعِفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ . خویشتنداری (مناعت طبع) زیور فقر است.

امام علی علیه السلام : مَنْ أَظْهَرَ فَقْرَهُ أَذَلَّ قَدْرَهُ . هر که فقر خود را اظهار کند، قدر و منزلت خویش را پست گرداند.

امام علی علیه السلام : إِخْفَاءُ الْفَاقَةِ وَالْأَمْرَاضِ مِنَ الْمُرُوءَةِ . پنهان نگه داشتن ناداری و بیماریها، از مروّت (جوانمردی) است.

امام صادق علیه السلام : الْمُؤْمِنُ لَهُ قُوَّةٌ فِي دِينٍ ۰۰۰ وَ قَصْدٌ فِي غِنًى ، وَ تَجَمُّلٌ فِي فَاقَةٍ . مؤمن در دین نیرومند است ۰۰۰ در زمان توانگری میانه رو و هنگام تهیدستی، آراسته.

امام صادق علیه السلام : أَشَدُّ شَيْءٍ مَوْنَةً إِخْفَاءُ الْفَاقَةِ . دشوارترین و پر زحمت ترین کارها، پوشیده داشتن فقر است .

فقرا ، شهریاران بهشتند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفُقَرَاءُ مُلُوكُ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَ النَّاسُ كُلُّهُمْ مُسْتَأْفُونَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْجَنَّةُ مُسْتَأْفَةٌ إِلَى الْفُقَرَاءِ . فقرا شهریاران اهل بهشتند. مردم همگی مشتاق بهشتند و بهشت مشتاق فقیران است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : أَبْوَابُ الْجَنَّةِ مَفْتُوحَةٌ عَلَى الْفُقَرَاءِ . درهای بهشت به روی فقرا باز است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : إِطْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ . به بهشت سری زدم، دیدم بیشتر مردم آن فقیرانند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - در پاسخ به ابوذر که پرسید: آیا آنان که از خدا ترسان و در برابر او خاشع و فروتنند و بسیار یاد خدا می کنند، زودتر از دیگر مردمان به بهشت می روند؟ - فرمود: لا ، و لكن فُقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يَأْتُونَ فَيَتَخَطَّوْنَ رِقَابَ النَّاسِ . نه، بلکه مؤمنان فقیرند که می آیند و از روی شانه های مردم ردّ می شوند [و به بهشت می روند].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَتْرُكْ دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ أَغْنَى مِنْهُ . کسی که بمیرد و درهم و دیناری از خود بر جای نگذارد، توانگرتر از او کسی وارد بهشت نشود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : أَبْشِرُوا يَا مَعْشَرَ صَعَالِكِ الْمُهَاجِرِينَ بِالنُّورِ التَّامِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَغْنِيَاءِ النَّاسِ بِنِصْفِ يَوْمٍ ؛ وَ ذَلِكَ خَمْسُ مِائَةِ سَنَةٍ . ای مهاجران فقیر! بشارتتان باد! به

روشنایی کامل در روز رستاخیز. شما نصف روز پیش از توانگران به بهشت می روید، که آن [نیم روز برابر] پانصد سال است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : يَدْخُلُ فَقَرَاءُ الْمُسْلِمِينَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَغْنِيائِهِمْ بِنِصْفِ يَوْمٍ ؛ وَ هُوَ خَمْسٌ مِثْقَالُ عَامٍ . فقرای مسلمان نیم روز - که پانصد سال است - جلوتر از توانگران به بهشت وارد می شوند.

امام علی علیه السلام : مُلُوكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْفُقَرَاءُ الرَّاضُونَ ، شَهْرِيَارَانِ دُنْيَا وَ آخِرَتِ ، فَقِيرَانِ خَرَسَنَدِ . هستند.

امام صادق علیه السلام : إِنَّ فَقَرَاءَ الْمُسْلِمِينَ يَتَقَلَّبُونَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَغْنِيائِهِمْ بِأَرْبَعِينَ خَرِيفًا - ثُمَّ قَالَ - : سَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلًا ذَلِكَ ، إِنَّمَا مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ سَفِينَتَيْنِ مَرَّ بِهِمَا عَلَى عَاشِرٍ ، فَتَنَظَرُ فِي إِحْدَاهُمَا فَلَمْ يَرِ فِيهَا شَيْئًا فَقَالَ : أَسْرَبُوهَا ، وَ تَنَظَرُ فِي الْآخَرِ فَإِذَا هِيَ مَوْقُورَةٌ فَقَالَ : احْبِسُوهَا . فقرای مسلمان چهل خریف . حدیث پیش از توانگران در باغهای بهشت می خرامند ۴۰۰ سپس فرمود - : در این باره برای مثلی بزنم. حکایت این دو دسته ، حکایت دو کشتی است که بر یک عوارض گیر بگذرند و او به یکی از آن دو بنگرد و چیزی در آن نبیند و گوید: آزادش گذارید که برود و به دیگری بنگرد و آن را پُر از بار ببیند. پس گوید: نگهش دارید.

امام صادق علیه السلام : إِنَّ آخِرَ الْأَنْبِيَاءِ دُخُولًا إِلَى الْجَنَّةِ سُلَيْمَانُ ، وَ ذَلِكَ لِمَا أُعْطِيَ مِنَ الدُّنْيَا آخِرِينَ پیامبری که وارد بهشت می شود، سلیمان است و این به سبب دنیایی است که به او داده شد.

خوشا بر فقیران !

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : يَا مَعْشَرَ الْفُقَرَاءِ ، إِنَّ اللَّهَ رَضِيَ لِي أَنْ أَتَأَسَّى بِمَجَالِسِكُمْ فَقَالَ : «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» فَإِنَّهَا مَجَالِسُ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَكُمْ . ای گروه فقیران! خداوند برای من پسندیده است که به محفلهای شما تأسی جویم؛ زیرا فرموده است: «و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند [و] خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن»؛ چرا که محفلهای شما، محفلهای پیامبران پیش از روزگار شماست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - در پاسخ به فقرا که پرسیدند: وقتی در بازار انواع میوه ها را می بینیم و دلمان هوس می کند اما پولی نداریم که بخریم، آیا اجری داریم؟ - فرمود : وَ هَلِ الْأَجْرُ إِلَّا فِي ذَلِكَ ؟! . مگر اجر، در چیزی جز این است؟!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : طُوبَى لِلْمَسَاكِينِ بِالصَّبْرِ ، وَ هُمْ الَّذِينَ يَرَوْنَ مَلَكَوَتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ . خوشا به حال مستمندان شکیبا. آنها بندگان کسانی که ملکوت آسمانها و زمین را می بینند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : یا مَعْشَرَ الْفُقَرَاءِ ، أَعْطُوا اللَّهَ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ تَنْظَرُوا بَنَوَابِ فَقَرِكُمْ ، و إِلَّا فَلَا . ای گروه فقیران! از خداوند قلباً راضی باشید، تا به پاداش فقر خود برسید ، و گرنه نمی رسید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : یا مَعْشَرَ الْمَسَاكِينِ ، طَيِّبُوا أَنْفُسًا ، و أَعْطُوا اللَّهَ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ ، يَثْبُغُكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى فَقَرِكُمْ . ای گروه مستمندان! رضایت خاطر داشته باشید و دل‌هایتان را از خدا خشنود سازید، تا خداوند عزّ و جلّ برای فقرتان شما را پاداش دهد.

کنز العمال - به نقل از ابوذر - : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ لِي : كَيْفَ تَرَى جُعِيلًا ؟ قُلْتُ : مَسْكِينًا كَشَكَلِهِ مِنَ النَّاسِ . قَالَ : فَكَيْفَ تَرَى فَلَانًا ؟ قُلْتُ : سَيِّدًا مِنَ النَّاسِ السَّادَاتِ . قَالَ : فَجُعِيلٌ خَيْرٌ مِنْ مِثْلِ هَذَا مِلْءِ الْأَرْضِ ! قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَلَانٌ هَكَذَا وَ أَنْتَ تَصْنَعُ بِهِ مَا تَصْنَعُ ! قَالَ : إِنَّهُ رَأْسُ قَوْمِهِ فَأَتَأَلَّفُهُمْ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود : جُعِيل را چگونه می بینی؟ عرض کردم: مستمندی است، مانند دیگر همتایان خود. فرمود: فلانی را چگونه می بینی؟ عرض کردم: بزرگی از بزرگان مردم. فرمود: جُعِيل يك دنیا از او بهتر است! عرض کردم: ای رسول خدا! این فلان، چنین وضعی دارد و شما با او چنان رفتاری می کنید! فرمود: او رئیس قوم خود است و من برای دلجویی آنها این کار را می کنم.

کنز العمال - به نقل از أمية بن خالد بن أبو العيص - : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَسْتَفْتِحُ وَ يَسْتَنْصِرُ بِضَعَالِكِ الْمُسْلِمِينَ . پیامبر صلی الله علیه و آله به کمک مسلمانان تهیدست، فتح و پیروزی به دست می آورد.

امام علی علیه السلام - در وصف پیامبران - فرمود : وَ إِنْ شِئْتَ ثَنَيْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ يَقُولُ : «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» . و الله مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبِرَا يَأْكُلُهُ . اگر می خواهی به عنوان دومین نمونه [از زهد انبیاء] از موسی کلیم الله علیه السلام یاد می کنم که می فرماید: «پروردگارا! من به آن خیری که برایم فرو فرستی نیازمندم»؛ به خدا سوگند که او از خداوند جز نانی که بخورد، چیزی نخواست.

بحار الأنوار - به نقل از عبد الله بن سنان - : إِمَامٌ صَادَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : أَكْرَمُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَطْلُبَ دِرْهَمًا فَلَا يَقْدِرَ عَلَيْهِ . قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ سِنَانٍ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْكَلَامَ وَ عِنْدِي مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَنَا الْيَوْمَ مَا أَمْلِكُ دِرْهَمًا . گرامی ترین حالت بنده نزد خدا، وقتی است که درهمی بجوید و به دست نیاورد. عبد الله بن سنان می گوید: زمانی که امام صادق علیه السلام این سخن را فرمود، من یکصد هزار [درهم] داشتم ولی امروز يك درهم نیز ندارم.

بحار الأنوار - به نقل از محمد خراز - : إِمَامٌ صَادَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ به من فرمود : آیا به بازار نمی روی؟ آیا میوه هایی که به فروش می رسد و چیزهای دیگری که دلت هوس آنها را می کند نمی بینی؟

عرض کردم: چرا. فرمود: أَمَا إِنَّ لَكَ بِكُلِّ مَا تَرَاهُ فَلَا تَقْدِرُ عَلَى شِرَاءِ حَسَنَةٍ . بدان که در برابر هر چیزی که می بینی اما از عهده خرید آن بر نمی آیی، برایت حسنه ای است.

فقر نفس

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : الْفَقْرُ فَقْرُ الْقَلْبِ . فقر [حقیقی] فقر دل است.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : أَفْقَرُ النَّاسِ الطَّمِعُ . فقیرترین مردم، شخص طمعکار است.
امام علی علیه السلام : أَكْبَرُ الْبَلَاءِ فَقْرُ النَّفْسِ . بزرگترین بلا، فقر نفس است.
امام علی علیه السلام : فَقْرُ النَّفْسِ شَرُّ الْفَقْرِ . فقر نفس، بدترین فقر است.
امام علی علیه السلام : أَفْقَرُ النَّاسِ مَنْ قَتَرَ عَلَى نَفْسِهِ مَعَ الْغِنَى وَالسَّعَةِ ، وَخَلَّفَهُ لِغَيْرِهِ . فقیرترین مردم کسی است که با وجود توانگری و برخورداری، زندگی را بر خود تنگ گیرد و مالش را برای دیگری باقی گذارد.

امام علی علیه السلام : لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ . هیچ فقری چون نادانی نیست.
امام علی علیه السلام : أَكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمُقُ . بزرگترین فقر، کم خردی است.
امام حسن علیه السلام - در پاسخ به این سؤال که فقر چیست - : شَرُّ النَّفْسِ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ . آزمندی نفس به هر چیزی.

امام حسن علیه السلام - در پاسخ به همان پرسش - : الْجِرْصُ وَالشَّرُّ . آزمندی و سیری ناپذیری.
امام باقر علیه السلام - در سفارش به جابر بن یزید جعفی - فرمود : لَا فَقْرَ كَفَقْرِ الْقَلْبِ ، وَ لَا غِنَى كَغِنَى النَّفْسِ . هیچ فقری چون فقر دل نیست و هیچ غنایی چون غنای نفس نباشد.
امام هادی علیه السلام : الْفَقْرُ شَرُّ النَّفْسِ وَ شِدَّةُ الْقُنُوطِ . فقر، سیری ناپذیری نفس است و نومیدی شدید.

علل و آثار فقر از دیدگاه امام علی(ع)

در این نوشتار همان طور که از نام آن پیداست به نوع نگرش و تلقی از فقر در جوامع مختلف و از جمله دیدگاه دین مقدس اسلام و به ویژه کتاب مقدس نهج البلاغه اشاره و مورد بررسی قرار گرفته است. عامل فقر به عنوان یک پدیده و واقعیت ناخوشایند اجتماع است و معمولاً نباید در جامعه بشری وجود داشته باشد. روی این اصل دین اسلام فقر و تنگدستی را جزو یکی از مصیبت های بزرگ و از جمله بلای جامعه بشری که تا سرحد نابودی آن تاثیر دارد، معرفی نموده است و ریشه کنی آن از اجتماع را اصلی ترین هدف و وجهه همت خود قرار داده است.

به همین سبب از دیدگاه علی(ع) تمامی افراد جامعه مسلمان و غیرمسلمان باید در تامین نیازهای اولیه معیشت خویش در وضعیت اقتصادی مطلوب و مناسب با شرافت و کرامت انسانی خود باشند تا رفاه عمومی در جامعه برقرار گردد. به همین جهت امام علی(ع) مبارزه گسترده ای را با فقر و تهیدستی آغاز نمود به گونه ای که فرمود(خدایا آبرویم را با بی نیازی نگهدار و با تنگدستی شخصیت مرا لکه دار مفرما چرا که فقر همان مرگ بزرگ است).

در این مجموعه شما با علل و آثار فقر و همچنین راه های پیشگیری آن از دیدگاه حضرت علی(ع) آشنا می شوید. مطلب را اینک از نظر می گذرانید:

علل فقر

اسلام فقر مادی را یک پدیده غیرطبیعی می داند که علت بسیاری از فقرها تنبلی و عدم پشتکار افراد است. حضرت علی(ع) می فرماید: هر کس بر رنج (ناشی از کار) بردباری نرزد، باید فقر را تحمل کند. همچنین می فرمایند: آن گاه که اشیاء جفت شوند تنبلی و کم کاری با هم جفت گردند و فقر تولد یابد (میزان الحکمه ۲۵۱). همچنین بی برنامه گی یا برنامه ریزی نادرست به پیدایش فقر در سطح افراد و جوامع می انجامد. به همین جهت امام علی(ع) نداشتن برنامه در زندگی و سوء تدبیر را عامل فقر دانسته است. برخی از روایات نیز اسراف را سبب زوال نعمت دانسته اند که در واقع نوعی بی برنامه گی و عدم رعایت اعتدال در مصرف است. البته در سطح کلان اسراف گستره یی فراتر می یابد و هر نوع تضییع اموال کشور(اموال عمومی یا خصوصی) یا عدم بهره برداری بهینه از آن ها اسراف تلقی می شود. اسراف علاوه بر این که به جهت بی برنامه گی و رعایت نکردن اعتدال موجب فقر می شود، از آن نظر که گناه است نیز سبب فقر به شمار می آید. همچنین یکی دیگر از علل فقر ارتکاب گناه می باشد معصومان گناه را سبب کم شدن روزی انسان و از عوامل فقر می دانند. امام رضا علیه السلام می فرماید: «همانا مومن نیت گناه می کند و از رزقش محروم می شود»(وسائل الشیعه جلد ۱ ص ۵۸). امام علی علیه السلام می فرمایند: از گناهان بپرهیزید، زیرا هیچ بلا و کم شدن روزی حتی خراش ها و زخم های بدن و سقوط و افتادن و هر مصیبتی از گناهان سرچشمه می گیرد (بحارالانوار جلد ۷ ص ۳۵۰). از عوامل کاهش روزی، کفران نعمت های الهی است، قرآن کریم در این باره می فرماید: خداوند قریه ای را به عنوان مثال مطرح می نماید که دارای امنیت و آسایش بودند و روزی فراوانی به ایشان می رسید، آنان نسبت به نعمت های الهی کفران ورزیدند، از این رو خداوند لباس گرسنگی و ترس را بر آنان پوشاند. هنگامی که شخص کفران نعمت می کند، لیاقت داشتن آن را ندارد، خداوند نیز رحمت و نعمت خویش را از او دریغ می کند. از عوامل دیگر فقر ربا خوردن است، خداوند برکت را از سود به دست آمده از معامله و قرض ربوی، برداشته است. عثمان به عیسی نقل کرده است که شخصی به امام صادق(ع) عرض کرد: خداوند در

قرآن کریم می فرماید: یحییٰ الله الربا و یری الصدقات؛ خداوند ربا را نابود کرد، ولی صدقات را زیاد می کند. ولی می بینیم که بعضی ربا می خورند و اموالشان به ظاهر زیبا می شود. امام در پاسخ فرمودند: «چه نابودی از این بالاتر که یک درهم ربا دین انسان را نابود می کند و اگر توبه کند، باز هم اموالش از بین رفته و نابود می شود» (وسائل الشیعه جلد ۹). نکته قابل توجه در این باره، نقش تکدی در افزایش فقر است؛ امیرالمؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «درخواست از دیگران کلید فقر است و روزی را نابود می کند» (حکمت ۲۲۶). دیدگاه نادرست نسبت به دنیا و آخرت از علل دیگر فقر است گروهی چنان می پندارند که نیکبختی دنیا و آخرت جمع شدنی نیست و اگر بخواهند در جهان دیگر کامیاب باشند، باید در دنیا در فقر و بیچارگی به سر برند. اینان، به سبب برداشت های نادرست از مفاهیم پرارزشی چون زهد از دنیا روی گردانده، نعمت های آن را بر خود حرام کرده اند. این گروه، بر خلاف تهیدستان دیگر، حتی اگر توانایی مالی داشته باشند از آن استفاده نمی کنند. این برداشت با سخنان معصومان و سیره عملی آن ها ناسازگار است. آن بزرگان میان بهره مندی از نعمت های این جهان و جهان دیگر، منافاتی نمی دیدند. علی علیه السلام مکرر به این مطلب اشاره می کند که دنیا خوب جایی است اما برای کسی که بداند اینجا قرارگاه دائمی نیست، گذرگاه و منزلگاه اوست (خطبه ۲۲۳). همچنین امام می فرمایند: دنیا خانه بین راه است، نه خانه اصلی و قرارگاه دائمی (خطبه ۲۰۳).

در برخی موارد ممکن است علت فقر، تحمیلی باشد و بسیاری از افراد در فقر خود نقشی نداشته باشند. مهم ترین عوامل این نوع فقر عبارت است از: عوامل طبیعی مانند زلزله، آتش سوزی، سیل، سرقت و خشکسالی مرگ یا معلولیت سرپرست خانواده. همچنین مهم ترین عوامل پیدایش فقر تحمیلی را باید در عرصه اقتصاد جست و جو کرد؛ و عامل اصلی در بیان این عوامل، نوع روابط اقتصادی حاکم بر جامعه است. روابط ناسالم اقتصادی بر بسیاری از مردم تأثیر می نهد، شکاف طبقاتی میان اقلیت پردرآمد و اکثریت تهیدست را فزونی می بخشد و ممکن است سرانجام اقتصاد کشور را فلج کند؛

بخشی از این عوامل عبارتند از:

۱ - توزیع ناعادلانه ثروت:

امام علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند: ماجاع فقیر الا بماتع به غنی (حکمت ۳۲۸)

۲ - انحصار ثروت در دست توانگران و ثروتمندان:

امام در این باره می فرمایند: «خداوند سبحان غذا و نیازمندان را در اموال ثروتمندان معین کرده؛ پس هیچ فقیری گرسنه نمی ماند، مگر به واسطه اینکه ثروتمندان از حق آنان بهره مند شده اند. و خداوند آنها را به خاطر این عمل مؤاخذه خواهد کرد.» (حکمت ۳۲۸)

۳- ثروت اندوزی حاکمان و والیان:

امام می فرماید: «همانا ویرانی زمین به دلیل تنگدستی مردم است، و تنگدستی مردم، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند.» (خطبه ۲۰۹)

۴- حبس مال (بخل ورزیدن به مال):

امام در این باره می فرماید: «از بخیل در شگفتم! به سوی فقری می شتابد که از آن می گریزد و سرمایه ای را از دست می دهد که برای آن تلاش می کند. در دنیا چون فقیران و تهیدستان زندگی می کند؛ اما در آخرت چون سرمایه داران محاکمه می شود.» (حکمت ۱۲۳)

۵- احتکار:

از نظر امام یکی دیگر از عوامل فقر احتکار و انبار کردن کالا است که معمولاً در اوضاع نابسامان اقتصادی به سبب عواملی مانند جنگ و شیوع بیماری و... به امید بالا رفتن قیمت ها انجام می شود.

آثار فقر

از آن جا که فقر پدیده ای اقتصادی است، به طور طبیعی در حوزه اقتصاد آثاری ویران گر برجای می نهد. این پدیده چنانچه به موقع شناسایی و نابود نشود، چون غده ای سرطانی گسترش یافته، جامعه را فرا می گیرد و به مرگ اجتماع می انجامد؛ به تعبیر جامعه شناسان، فقر فقر می زاید و به طور معمول فرزندان فقرا در محرومیت باقی می مانند. اینک به پیامدهای شوم فقر از دیدگاه امام علی (ع) می پردازیم:

۱ - فقر موجب نقص عقل و دین:

امام خطاب به محمدبن حنفیه می فرمایند: (حکمت ۳۱۹) «فرزندم! از فقر بر تو می ترسم، از آن به خدا پناه ببر! زیرا فقر دین انسان را ناقص و عقل و اندیشه او را مشوش، و مردم را نسبت به او، و او را نسبت به مردم بدبین می سازد.» براساس این بیان نورانی امام، فقر آثار بسیار بدی را بر عقل و دین انسان برجا می گذارد. چنانکه در روایت دیگر می فرماید: «از دست رفتن دین، سبب نابودی امنیت است و با ترس و وحشت، زندگی مفهومی ندارد، و زوال عقل سبب زوال زندگی است و جامعه بی خرد را جز با مردگان نتوان قیاس کرد.» (حکمت ۳۱۹) پس فقر خطرناک ترین بیماری است که جامعه را تهدید می کند و در صورت عدم تسریع در درمان آن، جامعه دچار اختلال و فروپاشی و در نهایت باعث از دست رفتن دین و معنویت می گردد.

۲ - فقر موجب ناتوانی و غربت:

امام در فرازی دیگر می فرمایند: «فقر و تهیدستی، مرد زیرک را در برهان، کند و ناتوان می سازد و انسان فقیر در شهر خود نیز غریب و بیگانه است.» (حکمت ۳). از کلام امام استفاده می شود که فقر

قدرت و توان برخورد های اجتماعی را از انسان می گیرد، و فقیر جرأت داد و ستد را از دست می دهد و به یک انسان بی اراده تبدیل می شود که قدرت انجام هیچ کاری را ندارد. در روایت دیگر می خوانیم «بی نیاز در غربت، وطنی است و نیازمند در وطن، غریب است» (حکمت ۵۶) زیرا انسان بی نیاز هر جا باشد وسایل آسایش برایش فراهم است، ولی فرد نیازمند اگر چه در وطن خود به سر می برد، ولی از آنجا که فقیر است باید برای ادامه حیات خود به سوی دیگران دست نیاز دراز کند، تا بتواند زندگی خود را تأمین کند و اگر به این منوال زندگی خود را بگذراند، روزی جامعه و حتی اقوام و بستگان رهایش می کنند، در نتیجه، وطن برای او غربت می گردد.

۳- فقر موجب ذلت و خواری:

امام علی از سنگینی و ذلت و خواری فقر به خدا پناه می برد، آنجا که می فرماید: «پروردگارا آبرویم را با بی نیازی نگهدار و شخصیتیم را در اثر فقر ساقط مگردان که از روزی خواران تو درخواست روزی کنم و از اشخاص پست خواستار عطوفت و بخشش باشم، به ستودن آن کس که کمکم می کند مبتلا گردم، و به مذمت و بدگوئی از آنکه به من نمی بخشد آزمایش شوم، و تو در ورای همه اینها سرپرست منی که ببخشی و یا منع نمایی، و تو بر همه چیز قادری» (خطبه ۲۲۵). فرمایش حضرت علی (ع)، با صراحت بر این نکته دلالت دارد که فقر و تنگدستی، آبروی انسان را از بین می برد و باعث می شود حرمت او ضایع شود. انسان فقیر مجبور است گوهر عزت و مناعت خود را زیر پا نهد و به بندگان خدا چشم امید بدوزد و از آنها لطف و مرحمت انتظار داشته باشد. در اینجا است که زمینه های ستایش و تملق افراد فراهم می شود و باستایش و تملق انسانی دیگر عزت نفس و کرامت والای انسانی به پایین ترین حد سقوط می کند و در این مرحله است که می توان گفت انسان هیچ ندارد، و هیچ نیست، چرا که ماهیت انسانی اش را که فرشتگان در مقابلش سجده کردند، از دست داده است. او در حقیقت از دیدگان دیگران فراموش می شود. امام علی (ع): «الفقر ینسی» فقر انسان را به فراموشی می سپارد.

فقر مادی و فشارهای اقتصادی ناشی از آن، موجب تشویش و اضطراب می شود، انسان را می آزارد و پیوسته جان و دلش را به خود مشغول می سازد و تشویش و اندوه حاصل از آن، آرامش روحی وی را بر هم می زند. امام علی (ع): به راستی که فقر، اندوه آور است (غررالحکم جلد ۲).

۴- فقر زمینه ساز فساد اداری:

امام در نامه بسیار ارزشمند خود به مالک اشتر مطالبی را در مورد قضا و کارگزاران بیان می دارند که از مفهوم آنها می توان این گونه استفاده نمود که نپرداختن حقوق کافی به کارگزاران، موجب نیاز آنها به مردم و در نتیجه باعث رشوه خواری و فساد اداری می گردد: «با جدیت هر چه بیشتر قضاوت های قاضی خویش را بررسی کن، و در بذل و بخشش مال به او سفره سخاوت را بگستر،

آنچنان که نیازمندیش از بین برود و حاجت و نیازی به مردم پیدا نکند.» و در جای دیگر می فرماید: «سپس حقوق کافی به آنها بده! زیرا این کار، آنها را در اصلاح خویش تقویت می کند، و از خیانت در اموالی که زیردست آنها است، بی نیاز می سازد.» (نامه ۵۳). از بخشی از این فرمایش چنین برمی آید که اگر کارمندان با وجود تأمین نیاز، خیانت کنند باید آنان را سرزنش کرد در غیر این صورت، سرزنش آنان سودی ندارد. در بسیاری از متون دیگر نیز حضرت علی (ع) دستور می دهد که باید زندگی کارمندان دولت تأمین باشد.

۵- فقر باعث ضعف عقیده می شود:

خداوند در آیه ۱۶ سوره فجر، یکی از آثار فقر و تهیدستی را تغییر فضای تفکری بشر از مسیر درست معرفی می کند؛ زیرا فقر و تهیدستی، زمینه ساز بدگمانی به خداوند و لب گشودن به اعتراض و گلایه نسبت به اوست. براین اساس گفته شده است: کاد الفقر ان یکون کفرا؛ نزدیک است که فقر به کفر منجر شود. (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۹) فقر باعث درخواست فقیر از دیگر هموعان می گردد. فقیر روزی خود را از دیگران درخواست می کند، در حالی که روزی دهنده خداوند است و باید از خداوند درخواست کرد. بنابراین، فقیر به جای خداوند، دیگران را رازق می پندارد و گمان می کند دیگران می توانند به او روزی دهند، هرچند خداوند آن را معین نکرده باشد.

۶- فقر زمینه ساز بی عفتی:

فقر مادی همچنین زمینه بی عفتی مردان و زنان را سبب می شود. خداوند در قرآن کریم به این تاثیر نامطلوب و بد فقر مادی اشاره می کند و می فرماید که زنان و مردان غیرمتاهل که فقیر و فاقد امکانات ازدواج هستند بیشتر از دیگران در معرض بی عفتی و آلودگی ها و فسادهای جنسی هستند. همچنین امیرمؤمنان علی (ع) درباره تاثیر بسیار بد فقر در زندگی بشر می فرماید: «الفقر الموت الاکبر؛ فقر، مرگ بزرگ است.» (حکمت ۱۶۳) به این معنا که مرگ هر چند سخت و بد باشد، هیچ مرگی چون فقر نیست که آدمی زنده مرده می باشد و مرگ بر او آسانتر از این زندگی است که در فقر و بینوایی در آن قرار گرفته است.

۷- فقر موجب جهل می شود: حقیقت این است که در حالت عادی، شکل گیری باور درست دینی، دست کم نیازمند سواد و آموزش است، در حالی که بسیاری از فقرا از تحصیل این نعمت ابتدایی و اساسی محرومند. برای رشد فکر و اندیشه باید بسیاری از تسهیلات فراهم شود.

۸- فقر موجب ناامیدی می شود:

یکی از پیامدهای بسیار مخرب فقر، ایجاد ناامیدی در فقر است. در متون دینی بر اهمیت داشتن امید تاکید فراوان شده است. زیرا امید بال پرواز فرد به سوی ترقی، بالندگی و شکوفایی است. فقر و تنگدستی، بیچارگی و درماندگی زمینه ساز یأس و نومیدی از خدا و پناهنده شدن به غیر او. پس

نومیدی به عنوان یک اثر فقر مطرح است و از سوی دیگر، نومیدی یکی از عوامل شرک و کفر است. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: (یوسف: ۸۷) و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند. بنابراین، می توان گفت: فقر موجب ناامیدی و ناامیدی موجب بی دینی و کفر می گردد.

۹- فقر و انحراف اخلاقی:

زشتی اخلاق یعنی دچار دنائت طبع و صفات پست نفسانی شدن و نیز انجام رفتارهایی که از این صفات سرچشمه گرفته اند. حضرت علی علیه السلام نیز به صورت مکرر فرموده است فقر باعث کارهای زشت می شود. «العسر یشین الاخلاق» تنگدستی اخلاق را زشت می کند (غرر الحکم جلد ۲) «المسکنة مفتاح البوس»؛ ناداری کلید نکبت است (بحار الانوار جلد ۸۷) امام علی (ع) همچنین در توصیه ای به امام حسن مجتبی (ع) می فرماید: انسانی را که طلب روزی خود می کند ملامت مکن؛ چه هر کس روزی خود و خانواده خود را نداشته باشد، خطاهایش فزون می گردد به هر حال، روایات مزبور با لحن قاطع این حقیقت را اعلام می کنند که فقر بر رفتار و خصوصیات اخلاقی فرد تاثیر بسیار منفی دارد.

۱۰- فقدان منزلت اجتماعی:

در بعضی از روایات بر این نکته تاکید شده است که فقر موجب حقارت می گردد. حضرت علی (ع) می فرماید: «الفقر یخرس الفطن عن حجه»؛ فقیر از بیان دلیلش عاجز است (حکمت ۳). حضرت علی (ع) همچنین خطاب به فرزند خود می فرماید: پسر! کلام فقیر شنیده نمی شود و مقام او شناخته نمی گردد. آن حضرت در چند فرمایش جداگانه می فرماید: هر کس فقیر باشد از مقام و موقعیتی برخوردار نیست و کوچک و خوار شمرده می شود. محرومیت باعث خواری است.

۱۱- فقر و انزوای سیاسی:

انسان های فقیر، معمولاً در مراکز قدرت جایگاهی ندارند، چرا که برای شرکت در رقابت های سیاسی؛ توان مالی نداشته و نفوذ و تاثیر چندانی در میان توده های مردم نمی توانند داشته باشند. امام علی (ع): الفقیر حقیر لایسمع کلامه و لا یعرف مقامه [فقیر در چشم مردم] بی مقدار است؛ نه سخنش شنیده می شود و نه جایگاهش شناخته می شود (حکمت ۴۴).

راه های پیشگیری از فقر

به طور کلی شیوه اصولی برخورد با هر مشکلی بستن راه پدید آمدن آن است. در مبارزه با مشکل فقر نیز اجرای سیاست هایی برای از بین بردن زمینه های پیدایش آن مهم ترین گام به شمار می آید. در نهج البلاغه هم از درمان فقر سخن به میان آمده و هم راه پیشگیری نشان داده شده است. مهم ترین راه های پیشگیری از فقر عبارتند از:

۱- صدقه دادن:

امام علیه السلام می فرماید: اذا أملتكم فتاجروا الله بالصدقه؛ هر گاه تنگدست شدید با دادن صدقه با خدای تعالی سودا کنید (کلمات قصار ۲۵۰) صدقه ای که فقیر می پردازد از دردهایش می کاهد زیرا این کار به او می فهماند که کسانی فقیرتر و ضعیف تر از او نیز هستند. فرمایش امام است که فرمود: استنزلوا الرزق بالصدقه روزی را به صدقه دادن فرود آورید (کلمات قصار ۱۳۲) زیرا هر کس مالی را در راه خدا می بخشد هر چند اندک باشد خدای تعالی پاداش او را فراوان خواهد داد.

۲- امانتداری

امانتداری راه دیگر پیشگیری از فقر است، امانتداری ارزشی حیاتی است که اعتماد متقابل را در جامعه ریشه دار می کند و دارای ارزش اقتصادی نیز هست انسان امانتدار در جامعه محبوب است و همه دوست دارند در کارها با او مشارکت داشته باشند زیرا هیچ گاه به مال و ناموسشان خیانت نمی کند امام علی (ع) می فرماید: اداء الامانه مفتاح الرزق؛ امانتداری کلید روزی است (شرح نهج البلاغه: ۲۰/۳۱۸ ح ۶۵۰) و نیز می فرماید و الامانه تجر الرزق و الخيانة تجر الفقر. امانتداری روزی به دنبال دارد و خیانت مایه فقر و تنگدستی است (تحف العقول: ۲۵۵) به راستی امانتداری کلیه روزی است زیرا هر کس که امانتدار نباشد درهای زندگی به رویش گشوده نمی شود و از همه جا طرد خواهد شد.

۳- پرهیزگاری و استغفار:

انسان با گناهی که مرتکب می شود از روزی محروم می گردد (شرح نهج البلاغه: ۲۰/۲۵۹ ح ۳۳) و انسان تنها با استغفار و توبه می تواند از این بند آزاد گردد. امام علی علیه السلام می فرماید: و خداوند استغفار (آمرزش خواستن) را سبب فراوانی روزی قرار داده است (خطبه ها ۱۴۳).

۴- فروتنی و اخلاق پسندیده:

سعه الاخلاق کیمیاء الارزاق؛ اکسیر روزی در خوش اخلاقی است. (شرح نهج البلاغه: ۲۰/۳۳۹ ح ۸۸۴). یعنی خویها و خصلتها باعث فراخی روزی گردد و یا به اعتبار این که سبب دوستی مردم گردد به صاحب آن و این که رعایت امانت او کنند و رغبت در معامله با او کنند اگر از اهل معامله باشد.

۵- محکم کاری و درستی کار:

یکی دیگر از اسباب ثروتمندی و کسب روزی محکم کاری و درستی کار است زیرا کالای خوب مشتری را جذب می کند درحالی که کار سطحی و بی دقتی هیچ گاه مشتری پیدا نمی کند و حتی کسی به آن نزدیک نمی شود اگر انسان شهرت خوب کسب کند مورد اعتماد تاجر و مشتری واقع شود امام علی علیه السلام می فرماید: من قصر فی العمل أبتلی بالهم؛ کسی که در عمل کوتاهی کند به اندوه دچار گردد. (کلمات قصار: ۱۱۲)

۶- مهاجرت و سفر:

گاهی برای انسان به دلایلی دشوار است که در یک جا کار کند لذا در این صورت باید به جای دیگر برود تا در آنجا گشایش و راحتی ببیند «و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعه» هرکس که در راه خدا مهاجرت کند در روی زمین بر خورداری های بسیار و گشایش خواهد یافت (سوره نساء: آیه ۱۰۰). همچنین امام علی (ع) در جهت پیشگیری از فقر سفارشهای اخلاقی به فقرا فرمودند که از جمله: قناعت، صبر و تحمل، استقامت و پایداری، عفت و پاکدامنی، نکوهش و مذمت دنیا، توصیه نموده اند.

راه های درمان فقر:

۱ - اقداماتی که فرد باید انجام دهد (وظایف فرد)

۲ - اقداماتی که جامعه باید به صورت یک مجموعه انجام دهد (وظایف جامعه)

۳ - اقداماتی که دولت باید انجام دهد (وظایف دولت)

اول: وظایف فرد:

کسب علم - کسب تجربه - کار - تدبیر و چاره اندیشی - غنیمت شمردن فرصتها - بخشش مستمر پرداخت زکات.

دوم: وظایف جامعه:

همیاری اجتماعی - ایجاد روحیه تعاون و همکاری - نظارت بر کار دولت

سوم: وظایف دولت:

تأمین اجتماعی - نظارت بر بازار - نظارت بر مالکیت؛ بنابراین در اجتماع فقیر و گرسنه و گرفتار ضعف اقتصادی ناچاراً انحطاط ادبی و اخلاقی سراسر آن را فرا خواهد گرفت در چنین اجتماعی دیگر نه امید خیر و پیشرفتی می رود و نه احساس امنیتی می شود و نه از جرایم و جنایات خاطرها آسوده می گردد و نه از فضل و کمال و اکتشاف در آن اثری دیده می شود و نه چنین اجتماعی از دین بهره ای می برد و نه این گونه اجتماعی به درد دین می خورد زیرا انسان استعداد مرده و بی اثر به چه درد دین می خورد یا اینکه دین به چه درد او می خورد؟

اسلام هم از فردی که زندگیش تیره گشته چه بهره خواهد برد. نه تنها اسلام از چنین فردی نفع نخواهد برد بلکه در بسیاری جاها چنین شخصی مضربه حال اسلام و مایه سرافکندگی خود و دین است. در نهج البلاغه هم از درمان فقر سخن به میان آمده و هم راه پیشگیری نشان داده شده است. پس در مبارزه با مشکل فقر بر مسئولان نظام واجب است تا با اجرای سیاست های مناسب، برای از بین بردن زمینه های پیدایش فقر گام های مؤثری بردارند. (منبع: کیهان فرهنگی، محمدی، سیدعلیاء)

ارتباط فقر با انحراف

فقر زمینه و بستر مناسبی برای پیدایش بسیاری از انحرافات است. بر اساس آموزه های دین مبین اسلام، فقر نه تنها بر کردار و رفتار افراد فقیر تأثیر منفی دارد، بلکه حتی بنیان های فکری و اعتقادی آنان را نیز مضطرب و لرزان می سازد؛ چراکه کسب درجات بالای ایمان نیازمند شناخت قوی و خرد دینی است. کسب این امتیازات نیازمند فرصت ها، وسایل و امکاناتی است که در شرایط عادی، فقرا از داشتن این امکانات در حد مطلوب محرومند. هرچند این ارتباط مطلق نیست و اغنیا هم دچار انحراف از نوع دیگر می شوند، اما زمینه و بستر در شرایط فقر برای انحراف مساعدتر است. تأثیر ویرانگر فقر بر رفتار فقیر به دلیل تحقیر، برچسب کجروی و بیگانگی نسبت به آداب و رسوم پذیرفته شده در جامعه می باشد. علاوه بر این، افراد محروم در بسیاری موارد امکانات، وسایل و فرصت های موردنیاز برای نیل به اهداف مشروع اجتماعی را در اختیار ندارند. این بدان معنا نیست که انحرافات در فقرا و فقیران خلاصه گردد، بلکه نوع، انگیزه، علل انحراف و کجروی ثروتمندان با فقرا تفاوت دارد؛ حتی کجروی ثروتمندان نسبت به نوع انحراف و کجروی فقرا زیان آورتر و ویرانگرانه تر می باشد.

از سنخ شناسی انحرافات و کجروی فقرا معلوم می شود که کجروی آنان یا برای تأمین معیشت و یا ناشی از حقارت و ضعف اعتماد به نفس می باشد. از این رو، به هر میزانی که این دو مشکل برطرف شود، به همان میزان احتمال انحراف فقرا نیز کمتر خواهد شد.

پیش درآمد

همواره در طول تاریخ بهره مندی از امکانات مادی برای بشر مهم و حیاتی بوده است. گاهی برای به دست آوردن منابع ارزشمند و کمیاب، کشمکش هایی بین انسان ها شکل گرفته است. به موازات افزایش جمعیت، کشمکش و تعارض برای تسلط بر منابع ارزشمند نیز فزونی یافت. در این میان، برخی به دلایلی همچون کمبود منابع و امکانات و وجود تزاخم در تقاضاهای مردمان، عقب مانده و دچار فقر و محرومیت گردیدند. در حالی که عده ای دیگر توانستند امکانات بیشتری به دست آورده، فاصله چشمگیری را با دیگران ایجاد نمایند.

هرچند فاصله اندک و بسامان در يك جامعه نه تنها مشکل جدی فرا راه جامعه نخواهد نهاد، که فوایدی نیز دارد؛ اما اگر این فاصله زیاد گردد، تبعات و نمودهای دردناکی را در سطح جامعه خواهد داشت. این مشکل در صورتی پیچیده تر خواهد شد که معنای «نداری» در جامعه تغییر کرده و از فقدان امکانات ضروری زندگی، به فقدان هر آن چیزی که طبقه مرفه جامعه در اختیار دارند تبدیل گردد. این تغییر زمانی پدید می آید که وسایل لوکس و تجملاتی برای ثروتمندان به وسیله تفاخر تبدیل شود؛ امری که امروزه به کمک گسترش ارتباطات و تبلیغات وسیع رسانه های جمعی از مدها و

وسایل فاخر و افزایش وسایل لوکس و قیمتی در جهان، عملی گردیده است. در این وضعیت، به مرور زمان، احساس محرومیت و نداری کسانی را که از امکانات اولیه برخوردار هستند، اما امکانات طبقه مرفه را در اختیار ندارند، فراگرفته و به طور طبیعی احساس محرومیت کسانی که از امکانات اولیه برخوردار نیستند نیز تشدید می گردد. در نتیجه احساس حرمان و نداری، افراد تلاش می کنند از این وضعیت نجات یابند. در این حالت، اگر راه های مشروع نجات از

این وضعیت باز باشد، فقرا به راحتی از نداری نجات خواهند یافت. اما معمولاً طی راه های صعود و ترقی چندان آسان نیست. در صورتی که راه های مشروع صعود و نجات از فقر باز نباشد، دو احتمال باقی می ماند: یا فقرا به وضعیت خود رضایت می دهند که در این صورت، به احساس حقارت و طرد شدن از جامعه گرفتار می شوند و از نظر شخصیتی آسیب می بینند. کسانی هم که از نظر روانی آسیب ببینند، در نهایت به سوی انحراف تمایل پیدا خواهند کرد؛ چراکه آسیب روانی و اختلالات شخصیتی عامل بسیاری از فسادها و کجروی هاست. اما در صورتی که فقرا به این وضعیت راضی نشوند، به دنبال راه های دیگری خواهند رفت که این راه ها غیرمشروع و انحرافی خواهد بود.

به هر حال، ارتباط فقر و انحراف به این معناست که اگر فقر در جامعه وجود داشته باشد و امکانات مادی نیز در جامعه ارزشمند تلقی شود، انحراف به وجود خواهد آمد. اصولاً یکی از پیامدهای زندگی فقیرانه این است که فقرا در محله های خاصی سکونت می کنند که در آن محله ها، نیروهای کنترل کننده همچون پلیس و دادگاه نیز ضعیف می باشد. پس باید به جای صرف هزینه های گزاف برای مهار فساد، فقر و نابرابری را کاهش داد و شکاف های طبقاتی را از بین برد. در غیر این صورت، انحراف و فساد افزایش خواهد یافت.

فرایند مزبور به معنای محدود کردن انحراف و کجروی به فقرا و انکار انحراف در میان ثروتمندان نیست، بلکه صرفاً تبیین رابطه علی فقر و انحراف می باشد؛ چراکه انحراف ثروتمندان نوع دیگری از انحرافات است که علل خاص خود را دارد. در عین حال، فساد و انحراف در میان فقرا امری همگانی نیست.

مفهوم شناسی

۱. انحراف

دهخدا، ذیل واژه «انحراف»، این معانی را ذکر می کند: «میل و برگشتن، به طرفی مایل شدن، از راه گشتن، کژ شدن، کجروی، بی فرمانی، اعوجاج و ناراستی» این کلمه، پسوندهای گوناگون می پذیرد که در معنای آن تفاوت زیادی حاصل نمی شود: «انحراف اخلاقی، از اصول اخلاقی دست کشیدن و کارهای ناشایست کردن، انحراف از دین، ارتداد و برگشتن از دین، انحراف فکری، کژی اندیشه، کجی اندیشه.» (علی اکبر دهخدا، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۹۸۹)

در اصطلاح علوم اجتماعی «انحراف» این گونه تعریف گردیده است: انحراف «رفتاری است مغایر با معیارهای پذیرفته یا انتظار اجتماعی گروه یا جامعه ای خاص. این تعریف رفتارهای بسیار گوناگون نظیر تقلب، ارتشا، جنایت، اعتیاد، انحراف های جنسی و... را دربر می گیرد.» (باقر ساروخانی، دائرة المعارف علوم اجتماعی، تهران، کیهان، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۵۰)

منظور از قید «رفتار» در تعریف انحراف، رفتاری است که دیرگاهی دوام بیاورد. (آگ برن و نیم کوف، زمینه جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس ا.ح. آریانپور، چ سیزدهم، تهران، گستره، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵)

اینکه انحراف شامل رفتار می گردد، مسلم است، اما محدود شدن در مقوله رفتار الزامی به نظر نمی رسد. بهتر است دامنه تحقیق، عقاید و ارزش های مخالف هنجار را نیز دربر گیرد. در نتیجه، مناسب تر است انحراف این گونه تعریف گردد: «موقعیتی که عکس العمل نسبت به محیط در چهارچوب مورد انتظار نباشد، خواه به لحاظ کلامی، خواه حرکتی و خواه فکری و عاطفی.» (نصرالله آفاجانی، انحرافات و آسیب های اجتماعی از دیدگاه قرآن، پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱، ص ۲۴ به نقل از: صدیق سروسستانی، جزوه «انحرافات و آسیب های اجتماعی»)

۲. فقر

در لغت، «فقر» به معنای شکاف و فاصله ای است که در چیزها پدید می آید. بدین لحاظ، استخوان های کمر را، که مهره ای شکل و دارای فاصله و شکاف هستند، «ستون فقرات» می نامند. به همین دلیل، به نیازمندی که زندگی بر آنها مشکل و کمرشان زیر بار مشکلات خمیده شده، «فقیر» گفته می شود. (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دارالشامیه، ۱۴۱۲، ص ۴۶۲ / احمدبن فارس، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۱، ج ۴، ص ۴۴۴)

در اصطلاح، فقر بر دو نوع است: مطلق و نسبی.

الف. فقر مطلق: «فقر مطلق هنگامی روی می دهد که اشخاص نتوانند منابع کافی برای برآوردن حداقل نیازهای سلامت و کارآیی جسمانی را، که اغلب با معیار کالری با درجات غذایی اندازه گیری می شود، به دست آورند.» (نیکلاس آبراکرامبی و دیگران، فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش، ۱۳۷۶، ص ۲۹۵)

بر اساس تعریف مزبور، به کسی که از حداقل امکانات زندگی محروم باشد، به خاطر گرسنگی و بیماری، جان او در معرض خطر باشد و ادامه حیات برایش مشکل باشد، «فقیر مطلق» گفته می شود.

ب. فقر نسبی: فقر نسبی از روی معیارهای عمومی زندگی در جوامع مختلف و براساس آنچه که از لحاظ فرهنگی به عنوان فقر شناخته می شود تعریف می گردد، نه با معیار مطلق خاص که حکایت از محرومیت می کند. وقتی فقر دارای تعریف نسبی باشد و از روی معیارهای زندگی، اکثریت بزرگ جمعیت اندازه گیری شود، سطوح آن در بین جوامع یا در درون آنها، در زمان های مختلف فرق می کند. (نیکلاس آبراکرامبی و دیگران، فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش، ۱۳۷۶، ص ۲۹۵)

گونه های فقر و انحراف در متون دینی

۱. فقر و انحراف فکری

این گونه انحرافات، زیربنای انحرافات دیگر می باشد و معیار سنجش آن، تطابق یا عدم تطابق با اصول کلی اسلام است. هر اندیشه ای که با اصول کلی اسلام بیگانه باشد، انحراف فکری خواهد بود. در این زمینه، تعبیر بسیار آموزنده ای در بسیاری از روایات تکرار شده است که براساس آن، فقر نزدیک به کفر است. ظاهر لفظ «کفر» به معنای نادیده گرفتن تمام اصول فکری و عقیدتی اسلام می باشد. این مطلب هشدار می دهد که قبول آن نیز بسیار دشوار است. به همین دلیل، پیش از طرح اصل بحث، ابتدا بعضی از زمینه های شکل گیری انحراف فکری بررسی می گردد. این زمینه ها، از پیامدهای فقر و به عبارت دیگر، واسطه برقراری ارتباط فقر با انحراف می باشند. زمینه های شکل گیری انحراف فکری: منظور از زمینه ها، مواردی هستند که ارتباط فقر با انحرافات فکری را تشدید می کنند، هرچند که هیچ یک به تنهایی علت تام و تمام مبتلا شدن فقرا به انحرافات فکری نمی باشند.

الف. جهل: حقیقت این است که در حالت عادی، شکل گیری باور درست دینی دست کم نیازمند سواد و آموزش است، در حالی که بسیاری از فقرا از تحصیل این نعمت ابتدایی و اساسی محرومند. برای رشد فکر و اندیشه باید بسیاری از تسهیلات فراهم شود؛ در غیر این صورت، انسان گرفتار بنیان فکری مضطرب و متزلزل خواهد بود. به همین دلیل، براساس دستورات اسلامی، مسلمانان باید اصول دین خود را از طریق تحقیق، تفحص و تفکر به دست آورند و تقلید در این امور جایز نیست. معمولاً امکان تحقیق و تفحص برای اغلب اشخاص فقیر و ندار فراهم نمی شود؛ چون آنها نمی توانند خود را از شر افکار مبہوت کننده و ناامیدکننده حاصل از نیازهای اولیه نجات دهند. پیامد این نیازمندی، نابود شدن جسم فقرا و ویران شدن بنیان های فکری آنان است.

ب. شک و تردید: بخش عمده زندگی فقیران با کارهای سخت و طاقت فرسا می گذرد؛ کارهایی که جسم و جان آنان را فرسوده و نابود می کند. در این میان، حاصل دسترنج آنان توسط صاحبان زر و زور به یغما می رود. سود سرشار شرکت ها و کمپانی های بزرگ یکسره به صاحبان ثروتمند آنها می

رسد، البته مقدار بسیار ناچیزی از آن به کارگران نیز داده می شود. کاخ نشینان در سراهای مجللی زندگی می کنند که کوخ نشینان، زاغه نشینان و خانه به دوشانِ نگون بخت ساخته اند. افراد بیکار و فقیر تمام انرژی فکری و توانایی خود را در جهت به کار انداختن چرخ های صنعتی صاحبان ثروت، شوکت و قدرت به کار می گیرند. در نتیجه، برای تحصیل علم، رشد باورها و ارزش های شخصی آنان توانی باقی نمی ماند.

ممکن است برای بعضی از فقرای باایمان این پرسش مطرح شود که چرا آنها در مشکلات به سر می برند، در حالی که بسیاری از افراد بی ایمان وضعیت به مراتب زندگی بهتری دارند؛ شبیه شأن نزول آیات ۱۹۶ و ۱۹۷ سوره آل عمران که چنین پرسشی برای مردم عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز مطرح شده بود.

سؤالی که در شأن نزول آیه بالا برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر مطرح بود، يك سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است. آنها غالباً زندگی مرفّه و پر ناز و نعمت گردن کشان، طغیان گران، فراغنه و افراد بی بندوبار را با زندگی پر مشقّت جمعی از افراد با ایمان مقایسه می کنند و می گویند: چرا آنها با آن همه جنایت و آلودگی زندگی مرفّه دارند و اما يك عده با داشتن ایمان و تقوا در سختی به سر می برند و این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شك و تردید می کند. (ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، چ هجدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۲۶)

خلاصه اینکه فقر عامل به وجود آمدن بعضی از شبهات است؛ شبهاتی که مایه تردید در مورد برخی صفات خداوند می گردد.

گاهی در اثر تنگدستی و فقر، زمینه برای پیدایش برخی شبهات عقیدتی در ذهن و نیز عمق یافتن آنها فراهم می آمد. (دانشنامه امام علی (علیه السلام)، زیر نظر علی اکبر رشاد، مقاله علی اصغر هادوی نیا، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۸)

امام علی (علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: فرزندم من از فقر بر تو می ترسم از آن به خدا پناه ببر؛ زیرا فقر مایه نقصان دین است. (نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، چ پنجم، تهران، فقیه، ۱۳۷۹، ص ۳۸)

ج. ناامیدی: یکی از پیامدهای بسیار مخرب فقر، ایجاد ناامیدی در فقراست. در متون دینی بر اهمیت داشتن امید تأکید فراوان شده است؛ زیرا امید بال پرواز فرد به سوی ترقی، بالندگی و شکوفایی است. بدون امید نمی توان انتظار هیچ گونه حرکت مثبتی داشت؛ چون امید پایه تلاش و کوشش است و آثار ناامیدی گرفتار شدن در منجلاب بدبختی و بیچارگی. (نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۴۲، ص ۱۶۰ / عبدالواحد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶، فصل ۷ /

آقاجمال خوانساری، شرح غرر و درر، تصحیح ارموی، چ چهارم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۵۹۲)

(مَنْ كَانَ يَظُنُّ... هَلْ يَذْهَبُ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ.) (حج: ۱۵) فقر و تنگدستی، بیچارگی و درماندگی زمینه ساز یأس و نومیدی از خدا (کفر) و پناهنده شدن به غیر او (شرک). (اکبر هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳، ج ۱۱، ص ۵۳۳)

پس نومیدی و کفر به عنوان يك اثر فقر مطرح است و از سوی دیگر، نومیدی یکی از عوامل شرک و کفر است.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید: (وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (یوسف: ۸۷)؛ و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند.

بنابراین، می توان گفت: فقر موجب ناامیدی و ناامیدی موجب بی دینی و کفر می گردد. البته اولیای خداوند به خاطر فقر آسیب نمی بینند؛ چراکه از شخصیت قوی و مقتدر برخوردارند.

د. فقر مستلزم نقصان عقل: این حقیقت در بسیاری از متون دینی آمده است و در جامعه نیز می توان مشاهده کرد که اندیشه، عقل و قدرت درک فقیر به خاطر ضعف آموزشی و عدم اطلاع از جریانات و مسائل جامعه به قدر کافی رشد نمی کند. یکی از دلایل این ادعا، افراد فریب خورده فراوانی اند که از باندهای خلافاکار برای رسیدن به مقاصد شوم خود آنان را به کار می گیرند و بسیاری از این افراد فقرای جامعه می باشند.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: پسر من! هرکسی به فقر مبتلا شود، به چهار خصلت مبتلا شده است: ... یکی نقصان در عقل. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، چ سوم، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۳، ج ۶۹، ص ۴۷ / تاج الدین شعیری، جامع الاخبار، قم، رضی، ۱۳۶۳، فصل ۶۷، ص ۱۱۰)

ایشان همچنین می فرماید: فقر سبب پریشانی حواس، سرگشتگی عقل و گرفتار شدن به غم و اندوه است. (آقاجمال خوانساری، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۸، ش ۳۴۲۸)

اگر عقل کسی ناقص باشد در بسیاری از موارد دیگر نیز دچار مشکل می شود، زیرا عقل در تمام جوانب حیات دارای نقش ارزنده است. یکی از اندیشمندان مسلمان در این باره می گوید:

عقل کانون دقت و تفکر است. عقل چراغ روشن و پرفروغی است که تاریکی های زندگی را روشن می کند و در پرتو نور خود راه را از بیراه و صلاح را از فساد تشخیص می دهد. عقل سرمایه سیادت قدرت بشر در کره زمین است. آدمی با نیروی عقل به رموز کتاب آفرینش پی می برد و موالید طبیعت را مسخر و مطیع خود می سازد و بر همه آن ها حکومت می کند. عقل همواره بر اساس منطق و استدلال تکیه می کند و درباره مسائل مختلف با محاسبه و سنجش صحیح قضاوت می

نماید. (محمّد تقی فلسفی، گفتار فلسفی جوان از نظر عقل و احساس، چ هجدهم، تهران، هیئت نشر معارف اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۸)

پس نقصان و سرگشتگی عقل، قدرت تشخیص درست و امکان داوری صحیح در زندگی را از افراد می گیرد. بر اساس متون دینی، فقیر دچار نوعی تحیر و ضعف تشخیص می گردد. به همین دلیل، نمی تواند در مسائل مختلف تصمیم مناسب و بهینه اتخاذ کند و این یکی از زمینه های بسیار قوی انحراف فکری می باشد.

بنابراین، طبق متون دینی - که بیان شد - فقر یکی از عوامل کفر است که ظاهر این تعبیر نکته ای قابل تأمل می باشد. به کمک متون دیگری که فقر را باعث گرفتار شدن در جهل، بروز شک و تردید در ذهن و نقصان عقل می دانند، می توان ارتباط فقر و کفر را بهتر درک کرد.

ارتباط فقر و کفر: امام صادق (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت می کند که به دستور ایشان فریاد زدند: «الصلاة» (تا همه گرد آیند)، و خود به مهاجران و انصار فرمان داد که سلاح بگیرند. پس مردمان جمع شدند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر منبر بالا رفت و خبر نزدیک شدن مرگ خویش را به ایشان داد و فرمود:

خدا را به یاد هر حاکم اسلامی پس از خود می آورم درباره عمل به وظایفش؛ از جمله اینکه مردمان را فقیر نکند که در نتیجه، کافرشان خواهد کرد. (محمّد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، چ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۰۶)

به فرموده پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله): فقر به آن نزدیک است که به کفر انجامد. (شیخ صدوق، خصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۲)

همچنین آن حضرت می فرماید: «پناه می برم به خدا از کفر و بدهکاری» گفتند: ای رسول خدا! آیا قرض را با کفر برابر می دانی؟ فرمود: «آری». (شیخ صدوق، علل الشرایع، قم، داوری، ص ۵۲۷) امام علی (علیه السلام) نیز می فرماید: «فقر در کنار کفر است». (محمّد باقر مجلسی، پیشین، ج ۷۸، ص ۱۲)

در اینجا ممکن است این سؤال به ذهن برسد که چگونه ممکن است فقر به کفر بینجامد در حالی که مشاهدات عینی چیز دیگری را نشان می دهد؟

در برخی متون دینی قید مهمی به این احادیث اضافه شده است: «لولا رحمة ربی علی فقراء امتی، کاد الفقر ان یکون کفراً»؛ اگر رحمت خدا شامل حال فقرای امت نمی شد، نزدیک بود که فقر به کفر بینجامد. (محمّد باقر مجلسی، پیشین، ج ۷۲، ص ۴۷)

این قید نشان دهنده آن است که اگر لطف خداوند شامل حال افراد فقیر نشود، فقر باورهای آنان را تحت تأثیر قرار می دهد. اما چون رحمت خداوند بی پایان است و رحمت الهی شامل تمام کسانی

می شود که قابلیت دریافت آن را داشته باشند، در نتیجه، این قید موارد بسیاری را از تحت قاعده کلی خارج می کند؛ یعنی بسیاری از فقرا به خاطر فقر کافر نمی گردند و خداوند آنان را از گرفتار شدن در تاریک خانه کفر نجات می دهد. با وجود این قید، اصل این هشدار که فقر ممکن است فقرا را تا مرز کفر بکشاند، هشداری بس بزرگ است و باید درباره آن و زوایای گوناگونش نیک اندیشید.

اینکه معنای دقیق کفر در این گونه متون دینی چیست، سؤال دیگری است که یکی از اندیشه وران در پاسخ آن می نویسد: فقر باعث درخواست فقیر از دیگر هموعان می گردد. فقیر روزی خود را از دیگران درخواست می کند، در حالی که روزی دهنده خداوند است و باید از خداوند درخواست کرد. بنابراین، فقیر به جای خداوند، دیگران را رازق می پندارد و گمان می کند دیگران می توانند به او روزی دهند، هرچند خداوند آن را معین نکرده باشد.

فقیر، نداری خود را با دارایی افراد ظالم و فاسق مقایسه می کند، چه بسا از خلال این مقایسه به عدالت، علم یا قدرت خداوند شک کند.

فقیر، اقدام به دزدی، راه زنی، غصب اموال دیگران، آدم کشی و دیگر کردارهای خلاف شرع می کند و این گونه کردارها نشان دهنده عدم اعتقاد به معاد و حساب رسی در پیشگاه خداوند است. پس فقر منجر به بی اعتقادی نسبت به یکی از اصول دین یا یکی از صفات خداوند می گردد و همه اینها مراتبی از کفر و شرک است. (محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج ۷۰، ص ۲۴۶)

بنابراین، هم فقر نسبی و هم فقر مطلق باعث گرفتار شدن فقیر در دام کفر می گردد. به نظر می رسد واقعیت های عینی نیز این مطلب را تأیید می کند، البته به شرطی که قید آورده شده در بعضی روایات را به یاد داشته باشیم؛ قیدی که موارد بسیاری را از تحت این قاعده خارج می کند. به عبارت دیگر، از مشاهده این قید به این نتیجه می رسیم که فقر به ایمان مؤمنان واقعی لطمه ای نمی زند و الطاف خداوند همواره شامل حال آنان می گردد.

۲. فقر و انحراف اخلاقی

از انحرافات اخلاقی در متون دینی به صورت گسترده بحث شده است و علمای اخلاق به طور مبسوط این بحث ها را مطرح، و از کلماتی نظیر «رذائل اخلاقی» و «گناهان کبیره» برای این منظور استفاده کرده اند.

زشتی اخلاق یعنی دچار دنائت طبع و صفات پست نفسانی شدن و نیز انجام رفتارهایی که از این صفات سرچشمه گرفته اند. مقصود ما از انحراف اخلاقی دست یازیدن به رفتارهایی است که معیارهای اخلاقی را نادیده می گیرند؛ مثل بدگمانی یا تهمت زدن به دیگران. در جامعه شناسی اعمالی را انحرافی می نامند که در آنها هنجارهای اجتماعی نادیده گرفته می شود؛ مثل رد شدن از چراغ قرمز و نادیده گرفتن قوانین راهنمایی و رانندگی. طبق این تعاریف، انحرافات اخلاقی و

انحرافات اجتماعی در بسیاری موارد بر همدیگر منطبق هستند؛ مثل سرقت، رشوه خواری، کلاه برداری و مانند آنها، هرچند در بعضی موارد هرکدام قلمرو مخصوص به خود را نیز دارد. مواردی که هم از نظر اخلاقی و هم از نظر اجتماعی انحرافی به حساب می آیند، محور بحث های این نوشتار را تشکیل می دهند.

در این قسمت ابتدا رابطه کلی فقر با انحرافات مورد بررسی قرار می گیرد و سپس مصادیق رابطه فقر و انحراف مطرح می شود. بحث ارتباط کلی فقر با انحراف در چهار قسمت آیات قرآن، روایات، نظریات علوم اجتماعی و متون دینی ارائه خواهد شد.

الف. از منظر قرآن: خداوند در قرآن کریم می فرماید: (فَكَفَرْتُ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ) (نحل: ۱۱۲)؛ آن گاه به نعمت های الهی کفران ورزید، و سپس خداوند به کیفر کار و کردارشان بلای فراگیر گرسنگی و ناامنی را به آنان چشاند.

در ذیل این آیه مبارکه مفسران می نویسند: فقر و گرسنگی مردم، زمینه ساز ناامنی اجتماعی است. از اینکه خداوند در کیفر کفران نعمت ابتدا فقر و گرسنگی و سپس ترس و ناامنی را مطرح ساخته است، می توان به دست آورد که فقر و گرسنگی زمینه ناامنی اجتماعی همچون دزدی و... را فراهم می کند. (اکبر هاشمی رفسنجانی، پیشین، ج ۹، ص ۵۵۹)

قرآن کریم در آیه دیگری می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) (نساء: ۲۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتی با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی نکنید؛ خداوند نسبت به شما مهربان است.

برخی از مفسران از این آیه نیز چنین استفاده کرده اند: در حقیقت، قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن اینکه اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در مال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد؛ علاوه بر اینکه انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است. حوادث و انقلاب ها در جوامع مختلف دنیای معاصر شاهد گویای این حقیقت است. (ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۷)

آیه ۳۳ نور نیز می فرماید: (وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتَلِغُوا عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)؛ کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می خواهند پاک بمانند.

شاهد مثال این مقال، شأن نزول آیه مزبور است که بعضی از مفسران آن را این گونه نقل کرده اند:

عبدالله بن ابی، شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد از طریق خودفروشی می کرد. هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد، آنها به خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمدند و از این ماجرا شکایت کردند. آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد. (ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۶۱ / فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، چ دوم، تهران، ناصر خسرو، ج ۷، ص ۲۲۱)

و در سوره «شعراء» خداوند پس از بیان چندین حکم اقتصادی، این گونه می فرماید: (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) (شعراء: ۱۸۳); در زمین تلاش برای فساد نکنید. از لحن این آیه نیز می توان استفاده کرد که نابسامانی های اقتصادی سرچشمه از هم گسیختگی نظام اجتماعی می شود. در پایان این دستورات (دستورات اقتصادی در زمینه نحوه وزن کردن در موقع فروش اجناس و...) می گوید: (وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) در زمین فساد نکنید و جوامع را به تباهی نکشانید، و به هرگونه استثمار و بهره کشی ظالمانه و تضییع حقوق دیگران پایان دهید. (ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۳۵)

پس طبق این آیات، اگر اقتصاد سالم نباشد سرمایه داران از خدا بی خبری به وجود می آیند که از مستی کثرت سرمایه دچار انواع کجروی می گردند و برخی افراد درمانده و مفلس از شدت نداری تن به کارهای خلاف می دهند؛ مثلاً سرمایه داران، دکان رباخواری باز می کنند و یک عده افراد بدبخت مجبور می شوند قرض های ربوی بگیرند؛ یا برخی افراد سودجو لانه های فساد دایر می کنند و یک عده بدبخت و بیچاره در آن تن به خودفروشی می دهند. به هر حال، در این آیات به طور کلی سلامت اجتماع منوط به سلامت اقتصاد گردیده است که در غیر این صورت، فقر بروز خواهد کرد و انحرافات و فساد جامعه را فرا خواهد گرفت.

ب. از منظر روایات: امام صادق (علیه السلام) می فرماید: غنایی که تو را از ستمگری باز دارد، بهتر از فقری است که به گناهت کشاند. (محدث نوری، مستدرک الوسائل، چ دوم، قم، آل البيت، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۱۵ / محمدباقر مجلسی، پیین، ج ۷۲، ص ۴۷)

حضرت علی (علیه السلام) نیز به صورت مکرر فرموده است: تنگدستی اخلاق را زشت می کند. (عبدالواحد آمدی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۹۹، ص ۹۲۳ / آقاجمال خوانساری، پیشین، ج ۲، ص ۹) بی چیزی دریچه نکبت است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، چ دوم، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۸۶)

فقر باعث کارهای زشت می شود. (آقاجمال خوانساری، پیشین، ج ۴، ش ۵۸۹۴، ص ۲۲۶ / عبدالواحد آمدی، پیشین، ج ۱، ش ۵۸۹۴، ص ۸۰۲ با ترجمه حسین شیخ الاسلامی)

امام علی (علیه السلام) همچنین در توصیه ای به امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: انسانی را که طلب روزی خود می کند ملامت مکن؛ چه هرکس روزی خود (و خانواده خود) را نداشته باشد، خطاهایش فزون می گردد. (محدث نوری، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۵ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۷۲، ص ۴۷)

برای فهم بهتر این روایات می توان از مفهوم «ملکه شدن» استفاده کرد. علمای اخلاق برای کسب صفات نیک و دوری از انحرافات معتقدند باید صفات نیک در انسان ملکه شود و ملکه شدن را این گونه تعریف می کنند:

تکرار عمل صالح و مداومت بر آن؛ البته عملی که مناسب با آن خوی پسندیده است. باید آن عمل را آن قدر تکرار کرد و در موارد جزئی که پیش می آید آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روی هم قرار گیرد و در صفحه دل نقش ببندد. (سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، دارالعلم، ج ۱، ص ۳۵۱)

کسب فضایل اخلاقی در گرو «ملکه شدن» است و لازمه ملکه شدن نیز تکرار عمل صالح. منتها برای فقرا در بسیاری موارد امکان تکرار عمل صالح وجود ندارد، بلکه بعکس مجبور می شوند دست به کارهای ناشایست و ناپسند بزنند. همان گونه که در ادامه خواهد آمد، طبق ادعای بعضی جامعه شناسان، در محله های فقیرنشین صفات ناپسند ملکه می گردد.

به هر حال، روایات مزبور با لحن قاطع این حقیقت را اعلام می کنند که فقر بر رفتار و خصوصیات اخلاقی فرد تأثیر بسیار منفی دارد. این روایات چنان صریح هستند که نیاز به توضیح اضافی ندارند. هر کس این روایات را ببیند رابطه فقر و انحرافات را از آنها به دست می آورد.

ج. از منظر جامعه شناسی: در علوم اجتماعی نظریات متعددی در جهت تبیین انحرافات اجتماعی ارائه شده است. از این نظریات می توان برای توضیح متون دینی بهره گرفت.

۱. ناهمگونی وسایل و اهداف: در جامعه، برخی اهداف مشروع و پذیرفته شده وجود دارد. تحقق این اهداف نیازمند امکانات و وسایل مناسب و بهینه است. اگر وسایل موردنیاز برای تحقق این اهداف در اختیار اعضای جامعه نباشد نمی توانند به این اهداف اجتماعی جامه عمل بپوشند؛ مثلاً راستگویی و امانت داری از اهداف اخلاقی مکتب اسلام است، اما مسلمانان در صورتی می توانند به این هدف متعهد و پایبند باشند که امکانات ضروری زندگی را داشته باشند. در غیر این صورت، مجبورند برای تأمین مایحتاج زندگی قرض کنند و بعضاً قرض باعث می شود که انسان نتواند راستگو و امانت دار باشد.

یکی از جامعه شناسان به نام رابرت مرتون می گوید: اگر وسایل و امکانات موجود در جامعه با اهداف اجتماعی متناسب نباشد، اعضای جامعه مجبور خواهند شد از وسایل نامشروع برای رسیدن به این

اهداف استفاده کنند. یا این اهداف را نادیده بگیرند. (فرامرزی رفیع پور، آنومی یا آشفتگی اجتماعی، تهران، سروش، ۱۳۷۸، ص ۳۲)

۲. نظریه برچسب: «نظریه برچسب» مدعی است که هیچ عملی در ذات خود انحرافی نیست، و برچسب «انحراف» است که رفتار برخی افراد را انحرافی اعلام می دارد و عمدتاً نصیب طبقات پایین جامعه می گردد.

برای درک ماهیت کجروی باید بینیم چرا به بعضی افراد این برچسب زده می شود. برچسب هایی که برای ایجاد مقولات کجروی به کار گرفته می شوند ساخت قدرت جامعه را بیان می کنند. کم و بیش، قواعدی که کجروی برحسب آنها تعریف می شود و زمینه هایی که این قواعد در آنها به کار گرفته می شوند، توسط ثروتمندان برای فقرا، توسط مردان برای زنان، توسط افراد مسن تر برای جوان ها و توسط اکثریت قومی برای گروه های اقلیت تنظیم می شوند. برای مثال، بسیاری از کودکان به کارهایی مانند بالا رفتن از دیوار باغ های دیگران، دزدیدن میوه، شکستن شیشه پنجره ها، یا فرار از مدرسه دست می زنند. در يك محله مرقه نشین این کارها ممکن است توسط پدر و مادرها، معلمان و پلیس به طور یکسان به عنوان جنبه های نسبتاً معصومانه فرایند رشد در نظر گرفته شود؛ حال آنکه دیگر، در نواحی فقیرنشین این قبیل اعمال ممکن است به عنوان دلیل گرایش به بزهکاری جوانان تلقی گردد. (تلخیص و اقتباس از: آنتونی گیدنز، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صوری، چ ششم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۲)

یکی از مثال های معروف این نظریه، مورد جوانانی است که با برچسب «یوزپلنگ» وارد مسابقات اتومبیل رانی شده بودند. این برچسب باعث شده بود که نوع نگاه دیگران نسبت به آنها کاملاً عوض شود، و پلیس به دفعات آنها را در خیابان توقیف کند. (ر.ک. علی سلیمی، جامعه شناسی کجروی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰، ص ۵۴۵)

اینکه هیچ عملی ذاتاً انحرافی نیست و برچسب انحراف آن را انحرافی می گرداند، باطل است. در مکتب اسلام، انحرافات تعریف شده و مشخص هستند و ربطی به برچسب خوردن منحرف ندارند. البته همان گونه که اشاره گردید، بین انحرافات در علوم اجتماعی و علم اخلاق تفاوت اندکی وجود دارد؛ اما به هر حال، نسبی گرایی شدید نظریه برچسب در تعریف انحرافات قابل اغماض نیست. اما ادعای دیگر این نظریه مبنی بر اینکه معمولاً انحراف طبقات بالا به راحتی نادیده گرفته می شود، واقعیتی است که کم و بیش در جامعه دیده می شود و نظریه های «برچسب» و «تضاد» در علوم اجتماعی به خوبی به آن اشاره کرده اند.

۳. انتقال فرهنگی: یکی از نظریات علوم اجتماعی که حاصل مطالعات تجربی در مناطق فقیرنشین است، بیان می کند که در این مناطق ارزش هایی به وجود می آید که کجروی را تأیید می کند؛ یعنی

اعمالی که در مناطق دیگر ناشایست شمرده می شود در این مناطق رفتار پسندیده به حساب می آید.

شاو و مك کی کوشش می کنند تا از نظر تجربی این مسئله را به اثبات رسانند در مناطقی که دچار بی سازمانی اجتماعی هستند ارزش هایی پرورش پیدا می کند که الگوهای رفتار کجرو را مورد تأیید قرار می دهد؛ (فریده ممتاز، انحرافات اجتماعی نظریه ها و دیدگاه ها، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱، ص ۸۷)

یعنی در این مناطق کجروی ها به عنوان چیزهای ارزشمند ملکه ذهن افراد می گردد. ۴. فرهنگ فقر: این نظریه مدعی است که فقرا دارای فرهنگ خاص می گردند؛ فرهنگ آنان با فرهنگ جامعه کل متفاوت است. آنان به فرهنگ و ارزش های متفاوت مجهز می گردند. خرده فرهنگ فقر وسیله فرهنگی برای سازگاری با مشکلات و مقابله با نومییدی ها و همچنین واکنشی است که قشرهای فقیر، آن را برای مقابله با بی ارجی خود در نظام های طبقاتی و اقتصاد مبتنی بر سرمایه، مناسب می یابند و بر همین اساس، اهداف، ارزش ها و هنجارهای آن را در خود درونی کرده از نسلی به نسل دیگر انتقال می دهند. (علی سلیمی، پیشین، ص ۴۴۹) در نقل قول مزبور، به بعضی پیش فرض های این گونه نظریات اشاره گردیده است؛ نظام طبقاتی و اقتصاد مبتنی بر سرمایه از لوازم تحقق این گونه نظریات است. هرچه جامعه به سوی طبقاتی شدن پیش رود، و اقتصاد سرمایه داری در آن شکل بگیرد، فرهنگ فقیر و غنی نیز از همدیگر دورتر خواهد شد.

۵. فقدان منزلت اجتماعی: کوهن اصطلاح منزلت را جانشین موفقیت در نظریه مرتون می سازد؛ یعنی طبقات پایین در جامعه از نظر دست یابی به منزلت دچار ناکامی هستند. جامعه در عین حال که آنها را به کسب منزلت تشویق می کند، امکان دست یابی به منزلت پیدا نمی کنند. این امر از طریق اشتغال به امور خلاف تحقق می یابد. (فریده ممتاز، پیشین، ص ۱۰۰) نظریات متعدد دیگری نیز در جامعه شناسی برای تبیین انحرافات وجود دارد، اما عمده آنها همین چند نظریه بود که به صورت بسیار مختصر به آنها اشاره گردید. نظریات مزبور حقایقی را تأیید می کنند که چندین قرن پیش در دین مقدس اسلام بیان شده اند. مصادیق انحراف اخلاقی: در علوم اجتماعی این بحث مطرح شده که فقرا نوعی خاصی از انحرافات را مرتکب می شوند.

جرم های یاد شده در برگیرنده دو دسته زیر به حساب می آید: نخست، جرم های معیشتی (برای نمونه دزدی از فروشگاه ها، دزدی از محل کار و کلاه برداری از مؤسسات بهزیستی) و دیگر، جرم های اجتماعی و فرهنگی (مانند ویرانگری، ایراد ضرب و جرح یا تهدید به انجام آن و گونه های

مختلف اخلال در نظم عمومی). (راب وایت و فیونا هینز، جرم و جرم شناسی (متن درسی نظریه های جرم و کجروی)، ترجمه علی سلیمی و همکاران، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳، ص ۲۱۹)

اغنیاء نوع دیگری از انحرافات را مرتکب می شوند، حتی انحرافات ثروتمندان و اغنیاء مهم تر از انحرافات فقرا و درماندگان است.

گرایش کلی موجود در نهادهای دولتی نظام سرمایه داری (نهادهایی از جمله پلیس، قوه قضائیه، زندان ها و همچنین برنامه های اجتماعی) عبارت است از متمرکز نمودن نگاه بر گونه های خاصی از رفتار (که معمولاً با جرایم طبقه کارگر پیوند می خورد) و معرفی آنها به عنوان رفتارهایی که از دیگر گونه های رفتار ویران گرانه یا استثمارگرانه، «کجروانه تر» و «زیان آورتر» است. به گفته محققان یادشده، این قبیل رفتارهای ویران گرانه یا استثمارگرانه معمولاً با جرم های صاحبان قدرت ارتباط می یابد، اما در همان حال، ادعا می شود که مقابله با آنها، ارزش مداخله دولت را ندارد. (راب وایت و فیونا هینز، جرم و جرم شناسی (متن درسی نظریه های جرم و کجروی)، ترجمه علی سلیمی و همکاران، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳، ص ۲۱۸)

د. از منظر متون دینی: در متون دینی نیز برخی از انحرافات خاص برای فقرا بیان شده است. شاید این گونه موارد قیدی باشد بر متونی که ظاهراً مطلق هستند و از آنها چنین به دست می آید که فقرا هرگونه انحرافی را مرتکب می شوند. در ذیل، به عمده ترین مصادیق انحرافات فقرا از نگاه متون دینی پرداخته می شود:

۱. فقر و فحشا: در قرآن کریم آمده است: (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ) (بقره: ۲۶۸); شیطان شما را (به هنگام انفاق) وعده فقر و تهیدستی می دهد و به فحشا و زشتی ها امر می کند. این آیه کریمه به انسان ها هشدار می دهد که: هنگام انفاق کردن شیطان شما را از فقر و نداری می ترساند و شما را به زشتی امر می کند.

یکی از مفسران در ذیل این آیه می نویسد: گفته شده که منظور از فحشا در اینجا بخل است، ولی بهتر است که آن را اعم از بخل بگیریم؛ زیرا انسان در اثر این وسوسه شیطانی و برای تأمین آینده خود ممکن است دست به هر گناه و خلاف بزند و نگرانی از آینده او را به ارتکاب جرایم گوناگون وادار سازد. (یعقوب جعفری، تفسیر کوثر، قم، هجرت، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۵)

میان فقر و فحشا رابطه است. بسیاری از گناهان به خاطر ترس از فقر است. (محسن قرائتی، تفسیر نور، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۴، ص ۵۳۹)

اگر فحشا را به معنی مطلق گناه، یا فحشای جنسی بگیریم، باز ارتباط آن با ترك انفاق بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان، بی عفتی ها و خودفروشی ها فقر و تهیدستی است. (ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۱)

از بعضی آیات دیگر نیز ارتباط فقر با انحراف جنسی و خودفروشی استفاده شده است. کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند. مراد از نیافتن امکان ازدواج «قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است.» (سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۵۷)

در آیه ۳۳ سوره مبارکه نور، خداوند این گروه از افراد تهیدست جامعه را مورد خطاب قرار داده، می فرماید: به فضل خداوند امیدوار باشید و پاکدامنی پیشه کنید. احتمالاً خداوند این گروه خاص جامعه را به این دلیل مورد خطاب قرار داده است که: زنان و مردان غیر متأهل و فاقد امکانات ازدواج بیش از دیگران در معرض آلودگی به فساد جنسی اند. (اکبر هاشمی رفسنجانی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۶۳) شاید به دلیل همین حقیقت باشد که حضرت علی (علیه السلام) هزینه ازدواج بعضی از افراد را از بیت المال پرداخت کرده است: زراره نقل می کند: مردی که به علت نداشتن همسر مرتکب گناه می شد بر دستان او آن قدر شلاق زد تا قرمز شد، و فرمود تا هزینه ازدواج او را از بیت المال بدهند. (محمد دشتی، امام علی و مسائل قضائی، تهران، سازمان تحقیقات نیروی مقاومت بسیج، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳)

۲. فقر و قتل نفس: یکی از موارد دیگر که قرآن به صراحت ذکر می کند، ارتباط فقر با کشتن فرزندان است. هرچند قرآن، این مسئله را به عنوان يك رسم جاهلیت ذکر می کند، اما این مسئله در عصر حاضر نیز می تواند در قالب جاهلیت جدید مصداق پیدا کند.

عرب های دوران جاهلی نه تنها دختران خویش را به خاطر تعصب های غلط زنده به گور می کردند، بلکه پسران را که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می شد نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می رساندند. گرچه امروزه برای سقط جنین دلایل بی اساس دیگری ذکر می کنند، ولی مسئله فقر و کمبود مواد غذایی یکی از دلایل عمده آن است. (ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۶، ص ۳۳ و ج ۱۲، ص ۱۰۰)

قرآن کریم در چندین آیه می فرماید: (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ) (انعام: ۱۵۱)؛ و فرزندان را از ترس فقر نکشید.

طبق این آیات، فقر بسیار شدید اگر با فقر فرهنگی نیز همراه باشد می تواند زمینه ساز فجیع ترین و هولناک ترین جنایات گردد؛ زیرا: فقر و تهیدستی، در تضعیف وجدان آدمیو از میان بردن حتی قوی ترین عواطف انسانی چون مهر به فرزند تأثیر دارد. (اکبر هاشمی رفسنجانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۸۵)

۳. فقر و فساد اداری: در بسیاری موارد فساد اداری نیز ریشه در فقر و نداری دارد. حضرت علی (علیه السلام) توصیه می فرماید برای کم کردن فساد اداری باید کارمندان ادارات تأمین شوند: آن گاه روزیشان را به فراوانی بر آنان ببار که این نیروی خودسازی آنهاست و هم از دست یازیدن به آنچه در اختیار دارند، عامل بی نیازی و نیز برهانی بر ضد آنهاست. اگر از فرمانت سر پیچند، یا به امانتت خدشه ای وارد کنند. (عبدالمجید معادیخواه، فرهنگ آفتاب، تهران، زره، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۴۰۲۴ / محدث نوری، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۵۲ / نهج البلاغه، ن ۵۳، ص ۱۰۶)

از بخشی از این فرمایش چنین برمی آید که اگر کارمندان با وجود تأمین نیاز، خیانت کنند باید آنان را سرزنش کرد در غیر این صورت، سرزنش آنان سودی ندارد. در بسیاری از متون دیگر نیز حضرت علی (علیه السلام) دستور می دهد که باید زندگی کارمندان دولت تأمین باشد. (عبدالمجید معادیخواه، پیشین، ج ۷، ص ۴۰۲۴ / شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲۷، ص ۲۲۳ / ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۸)

۴. فقر و سرقت: سرقت از بزرگ ترین انحرافات اجتماعی به حساب می آید. البته دزدی در سطوح گوناگون جامعه چهره های بسیار متفاوتی دارد و بسیاری از جوامع به اشکال گوناگون با این مشکل دست به گریبانند. این پدیده در میان اصحاب قدرت به شکلی و در میان اصحاب ثروت به شکلی دیگر بروز می کند. جمع کردن این اشکال گوناگون در حکمی واحد بسیار دشوار می باشد؛ زیرا هر کدام از زمینه های اجتماعی باید جداگانه بررسی گردد. برای مثال، دزدی های کلان صاحبان قدرت و ثروت از امکانات تحت اختیارشان، ناشی از هوا و هوس، حرص، طمع و مال دوستی آنهاست؛ مثل دزدی هایی که از بانک ها صورت می گیرد یا سرقت های مالیاتی و مانند آن. اما بسیاری از سرقت ها ناشی از فقر، فلاکت و نداری است و حتی سرقت هایی که در دستگاه های دولتی صورت می گیرد در بسیاری موارد شاید با فقر نسبی سارقان قابل توجیه باشد.

اگر کمبودها در کل جامعه شدید باشد یا بخش های بزرگ جامعه در فقر به سر برند، به طور طبیعی دزدی، سرقت، جیب بری، باج خواهی و راهزنی نیز شیوع پیدا خواهد کرد.

از برخی متون دینی ارتباط بین فقر و سرقت فهمیده می شود. برای مثال، درباره نحوه اجرای احکام از سوی حضرت علی (علیه السلام) روایت شده که: جوانی را که دزدی کرده بود انگشتان دست او را قطع کرد؛ چند روزی نگه داشت و فرمود که از بیت المال به او لباس و غذا و دوا بدهند. (محمد دشتی، پیشین، ص ۱۲۳)

در عین حال که جوان به خاطر اعمال ضد اجتماعی خود مؤاخذه می گردد، اما برای اینکه دوباره به این عمل دست نزنند از نظر مالی تأمین می گردد؛ زیرا در غیر این صورت، جوان بار دیگر مجبور خواهد شد به سرقت و دزدی ادامه دهد.

۵. فقر و دروغ: دروغ یکی از رذایل اخلاقی است که در متون دینی شدیداً از آن نهی شده و به عنوان يك انحراف در متون اخلاقی بحث های زیادی نسبت به آن صورت گرفته است. در علت یابی مبتلا شدن افراد به دروغ گویی از فقر نیز نام برده شده است:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لا یکذب الکاذب الا من مهانة نفسه»؛ دروغ گویی از پستی روح سرچشمه می گیرد. (محدث نوری، پیشین، ج ۸، ص ۴۶۰)

در برخی متون دینی آمده است که فقر موجب حقارت، ذلت و پستی روح فقیر می گردد و طبق این حدیث، پستی نفس از عوامل دروغ گویی به حساب می آید.

دروغو چنین می پندارد که بی ارزش بودن خود را می تواند به وسیله سخن دروغ جبران کند. دانا احتیاج به دروغ گویی ندارد؛ چون دارای دانش است. شایستگان احتیاج به دروغ گویی ندارند؛ چون شایستگی دارند. ثروتمند نیازی به دروغ گویی ندارد چون مال و منال دارد؛ دارندگان فضیلت، دارندگان قدرت احتیاجی به دروغ گفتن ندارند؛ چون فضیلت دارند، قدرت دارند. عطر خودش می بوید نیاز به ستودن عطر نیست. وقتی به ستودن عطر نیازمند می باشد که فاقد بوی خوش باشد. (سیدرضا صدر، دروغ، تهران، روزه، ۱۳۴۱، ص ۴۴)

البته باید توجه کرد که دروغ گویی علل گوناگونی دارد و «فقر» تنها علت آن نیست. از این رو، دروغ گویی قدرتمندان و ثروتمندان منشأی غیر از فقر دارد.

از شمارش این مصادیق می توان نتیجه گرفت که دو سنخ جرم ها با فقر پیوند نزدیک دارند: یکی جرم های مالی؛ مثل سرقت، جیب بری و مانند آنها. دیگری جرم هایی که حاصل پستی روح است؛ مثل دروغ گفتن.

جمع بندی و نتیجه گیری

اینکه فقر علت به وجود آمدن انحرافات است مسلم به نظر می رسد. همان گونه که مشاهده شد، هم در متون دینی و ادبی ما و هم در نظریات علوم اجتماعی شواهدی بر این مدعا وجود دارد. اما متون دینی ما همان تبیین های علوم اجتماعی را تأیید می کند یا چیزی متفاوت از آن می باشد؟ با دقت در متون دینی مشاهده می کنیم که برخی از تبیین ها - که قرن ها قبل بیان گردیده اند - مشابه همین تبیین های علوم اجتماعی می باشند؛ منتها در تبیین های علوم اجتماعی بعضی افراط و تفریط ها وجود دارد که در متون دینی از آنها خبری نیست. مثلاً، نظریه «انتقال فرهنگی» و «فرهنگ فقر» محله های فقیرنشین را يك مجموعه ای جدا از بخش های دیگر جامعه می دانست. از این نظریات چنین بر می آید که فقرا با جامعه کل ارتباط فرهنگی شان قطع شده است و هیچ وجه اشتراکی ندارند، درحالی که این ادعا قدری افراطی به نظر می رسد. در عین حال، اصل اینکه فقرا در جامعه نوعی احساس غربت و بیگانگی می کنند در متون دینی بیان شده است:

ثروتمند در غربت نیز غریب نیست، ولی فقیر در وطن خود هم احساس غربت می کند. (نهج البلاغه، کلمات قصار ۵۳، ص ۴۱۵)

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «المقل غریب فی بلدته»؛ فقیر در شهر خود غریب است. (حسین شیخ الاسلامی، ترجمه غررالحکم، ج چهارم، قم، انصاریان، ۱۳۷۸، ص ۱۰۸۹ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۶۹، ص ۵۳ / حسن دیلمی، اعلام الدین، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸، ص ۱۵۹ / نهج البلاغه، کلمات قصار ۳، ص ۱۱۱۳)

آن حضرت بر اساس نقل دیگری می فرماید: «لیس فی الغربۃ عار، انما العار فی الوطن و الافتقار»؛ غریب بودن عار نیست، عار غریب بودن در وطن است. (آقاجمال خوانساری، پیشین، ج ۵، ص ۸۷ / حسین شیخ الاسلامی، پیشین، ج ۲، ش ۷۵۱۷، ص ۱۱۵۳)

کسی که در جامعه غریب است امکان درونی کردن ارزش های جامعه کل را به نحو مناسب پیدا نخواهد کرد و در بعضی موارد رفتارهای متفاوتی نشان خواهد داد؛ زیرا ارتباطات مناسب برای دریافت ارزش های مشروع اجتماعی را نداشته است.

یکی دیگر از نظریات علوم اجتماعی مدعی بود که برچسب «انحراف» تعیین کننده انحرافات است. نسبی گرایی شدید این نظریه به هیچ وجه قابل تأیید نیست، اما در عین حال، نقش برچسب زدن را نیز نمی توان بکلی نادیده گرفت. امام علی (علیه السلام) می فرماید:

چون دنیا به مردی رو کند، نیکی های دیگران را به ایشان نسبت دهد و چون به آنان پشت کند نیکی های خود ایشان را از آنان سلب کند. (نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار ۸، ص ۱۰۹۲)

نکته جالب توجه اینکه این گونه برچسب زدن مخصوص زمان خاصی نیست؛ از قدیم جباران و قدرتمندان زورگو که صاحب مال و منال بودند سعی می کردند مخالفان خود را با این گونه برچسب ها از صحنه خارج کنند. قرآن کریم، فرعون را از این دسته افراد معرفی می کند:

(أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ) (زخرف: ۵۲)؛ من (فرعون) از این مردی (موسی) که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم.

تعبیر به مهین (پست) ممکن است اشاره به طبقات اجتماعی آن زمان باشد که ثروتمندان و اشراف قلدر، طبقه زحمت کشان کم درآمد را طبقه پست می پنداشتند. (ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۶)

در يك روايت ديگر، علاوه بر اینکه وجود نسبت های انحرافی برای فقرا تأیید شده است، پیامد این گونه نسبت دادن ها نیز بیان گردیده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: وقتی فقیر راست می گوید مردم او را دروغگو، و وقتی زهد میورزد او را جاهل می دانند و فقر موجب از بین رفتن حجب و حیای انسان می شود. (محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۶۹، ص ۴۷/ تاج الدین شعیری، جامع الاخبار، قم، رضی، ۱۳۶۳، فصل ۶۷، ص ۱۱۰) اصل ادعای نظریه «برچسب» در منحرف کردن فقرا، در متون دینی ما تأیید شده است. حتی این نکته هم تأیید شده که در جامعه به رفتارهای پسندیده فقرا برچسب کجروانه زده می شود. و همان گونه که از قضیه حضرت موسی برمی آید، هدف از این برچسب ها کنار گذاشتن و منزوی کردن فقراست. پیامد این برچسب ها بی حیا شدن و در نهایت، منحرف شدن فقرا می باشد. نظریه «ناهمگونی وسایل و اهداف» مدعی بود که اگر وسایل و امکانات لازم برای تحقق اهداف در اختیار نباشد طبیعتاً اهداف و وسایل نامشروع جایگزین اهداف و وسایل مشروع خواهد گردید. در روایتی چنین آمده است:

زیاد شدن بدهی موجب می شود انسان راستگو، دروغگو و کسی که وفادار به عهد خود می باشد بیوفا شود و خلف وعده کند. (آقاجمال خوانساری، پیشین، ج ۴، ص ۵۹۲ / عبدالواحد آمدی، پیشین، ج ۱، ص ۷۱۵۰، ص ۵۳۲)

در این حدیث تأکید شده است که اهداف اخلاقی اسلام در صورتی تحقق خواهد یافت که امکانات و وسایل نیل به آن اهداف وجود داشته باشد در غیر این صورت، این اهداف از سوی اعضای جامعه نادیده گرفته خواهد شد. مثلاً، صداقت و امانت داری در صورتی مراعات خواهد گردید که امکانات ضروری برای نیل به آن وجود داشته باشد.

یکی دیگر از نظریات علوم اجتماعی فقدان منزلت اجتماعی را علت اصلی انحرافات می دانست. در يك گروه از متون دینی بر این نکته تأکید شده است که فقر موجب حقارت می گردد.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «الفقر یخرس الفطن عن حجه»؛ فقیر از بیان دلیلش عاجز است. (سیدهاشم رسولی محلاتی، ترجمه غرالحکم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۸۶ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۷۲، ص ۵۳)

حضرت علی (علیه السلام) همچنین خطاب به فرزند خود می فرماید: پسر من! کلام فقیر شنیده نمی شود و مقام او شناخته نمی گردد. (محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۷۲، ص ۴۷ / محمدرضا حکیمی، الحیة، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۳۹۴)

آن حضرت در چند فرمایش جداگانه می فرماید: هر کس فقیر باشد از مقام و موقعیتی برخوردار نیست و کوچک و خوار شمرده می شود. (حسین شیخ الاسلامی، پیشین، ج ۲، ش ۸۸۷۹، ص ۱۱۵۱ / آقاجمال خوانساری، پیشین، ج ۵، ص ۳۸۸)

کسی که تنگدست باشد خوار و ذلیل است. (حسین شیخ الاسلامی، پیشین، ج ۲، ش ۷۶۵۶، ص ۱۲۰۳ / محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۲۱)

محرومیت باعث خواری است. (حسین شیخ الاسلامی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۱، ص ۲۵۰)
در یک گروه دیگر از متون دینی تأکید می شود که افراد حقیر در تاریخ خانه رذایل اخلاقی گرفتار می گردند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چند فرمایش جداگانه می فرماید: کسانی که شخصیت و شرافت معنوی دارند، شهوات و تمایلات نفسانی در نظر آنها پست و کوچک است. (ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲۰، ص ۹۹ / حسین شیخ الاسلامی، پیشین، ج ۲، ش ۸۷۳۰، ص ۱۴۶۰)

آنان که کرامت نفس دارند هرگز با ارتکاب گناه آن را پست و موهون نمی کنند. (محدث نوری، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۳۹ / حسین شیخ الاسلامی، پیشین، ج ۲، ش ۸۷۳۰، ص ۱۴۶۰)
بهایی که شخص به تعلقش به جامعه می دهد متناسب است با ارزشی که جامعه برایش به رسمیت می شناسد. (تامین ملوین، جامعه شناسی قشر بندی و نابرابری های اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، توتیا، ۱۳۷۳، ص ۴۹)

به خیر کسی که عزت و کرامتی برای خود قایل نیست، امیدوار نباش. (آقا جمال خوانساری، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۴)

امام هادی (علیه السلام) نیز می فرماید: از آسیب کسی که برای خود ارزش قایل نیست، درامان نباش. (ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴، ص ۴۸۳)

وقتی این دو گروه از روایات را در کنار هم قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که فقر موجب حقارت و حقارت باعث کجرو شدن فقیر می گردد. این همان مطلبی است که در علوم اجتماعی به صورت تجربی تأیید شده است.

پس با توجه به متون دینی و مطالعات اجتماعی چنین به دست می آید که فقر باعث انحرافات است. این امر از طریق حقیر شدن، برچسب انحرافی خوردن، نبود امکانات برای نیل به اهداف و بیگانه شدن فقیر از ارزش ها و باورهای مشروع و پذیرفته شده در جامعه، حاصل می شود. خلاصه اینکه تمام نظریات در کنار همدیگر برای فهم متون دینی و درک حقیقت ارتباط فقر و انحراف به ما کمک می کند.

پیشنهادهای

حال که فقر، دست کم، به صورت مشروط می تواند بر شیوع انحرافات تأثیر داشته باشد، پس باید تلاش کرد از طریق سازوکارهای گوناگون از تأثیر آن بر انحرافات کاست. آنچه در پی می آید گمانه زنی هایی برای وصول به این منظور است:

۱. ساختارهای جامعه به گونه ای شکل بگیرد که از پیامدهای انحرافی فقر کاسته گردد. بدین منظور، باید فقر در جامعه ضدارزش معرفی نشود، فقیر تحقیر نگردد، به فقیر ارزش داده شود و در نهایت، فقیر مورد احترام قرار گیرد. منش و کردار ائمه اطهار (علیهم السلام) در این زمینه الگوی خوبی است؛ این بزرگواران به گونه ای به فقرا کمک می کردند که خود فقیر نیز نمی فهمید چه کسی به او کمک می کند، تنها پس از شهادت آن امام معلوم می شد که کمک کننده چه کسی بوده است. مولای متقیان علی (علیه السلام) چه در زمانی که خانه نشین بود و چه در زمانی که اداره جامعه را اختیار داشت، هیچ گاه فقرا را از یاد نبرد و کوشید ریشه فقر را در جامعه بشکند. ایشان همواره به فقرا کمک می کرد، بیت المال را به صورت عادلانه در میان همه اقشار جامعه توزیع می کرد. حتی ظاهر زندگی ایشان مثل فقرا بود. وقتی فقرا مشاهده کنند که رئیس جامعه مثل آنها زندگی می کند دیگر احساس حقارت نمی کنند و خود را در جامعه غریب نمی دانند؛ از این رو، برچسب کجروی به آنان زده نمی شود. برچسب کجروی خوردن زمانی پدید می آید که فقرا طبقه پست جامعه به حساب آیند؛ ولی اگر آنان افراد عادی و محترم شمرده شوند، برچسب کجروی خوردن معنا ندارد.

وضع زندگی رئیس جامعه زمانی تأثیر کاملاً مطلوب را خواهد داشت که دیگر مدیران و سردمداران جامعه نیز مثل یاران حضرت علی (علیه السلام) زندگی ساده ای داشته باشند. اگر کسانی که الگوی جامعه هستند و اعمال و کردارشان معیار رفتار دیگران می باشد، زندگی ساده ای داشته باشند دیگران به این نتیجه می رسند که زندگی ساده ارزشمند است. در این حالت، می توان انتظار داشت که مردم باور کنند، تقوا ارزش اصلی است؛ نه ثروت. کسانی که در جامعه شناسی از آنان به عنوان «دیگران مهم» یاد می شود نباید از زندگی فقیرانه متنفر و منزجر باشند.

۲. در رسانه های جمعی فقیر تحقیر نگردد. انعکاس زندگی فقیرانه به عنوان ملعبه و سرگرمی دیگران بدترین نوع پرداختن به این موضوع است.

۳. ارزش کار و تلاش به فقرا یادآوری گردد و امکان یافتن شغل برای آنان فراهم گردد.

۴. به سرمایه داران و متمولان جامعه یادآوری گردد که کمک به محرومان وظیفه آنان است و محرومان در مال آنان حق دارند و متمولان باید حق فقرا را تمام و کمال پرداخت کنند.

۵. فقرا نیز باید بدانند که فقر بهانه و مجوزی برای ارتکاب معصیت نیست. اگر فقیر راهی برای نجات از فقر پیدا نکرد نمی تواند این را بهانه وارد شدن در گناهان بداند که اگر چنین کند مثل دیگر افراد جامعه مسئول اعمال خود می باشد و نسبت به آنها پاسخگو. همچنین مجازات های الهی نیز در انتظار آنان می باشد.

(منبع: معرفت شماره ۱۱۶ - مرداد ۱۳۸۶، غلامرضا شفق، دانش آموخته حوزه علمیه و دانش پژوه کارشناس ارشد جامعه شناسی)

علل فقر و محرومیت در جامعه

اساساً فقر یکی از غم‌بارترین مصیبت‌هایی است که در زندگی دامنگیر انسان شده است و تلاش‌های بشریت در طول تاریخ دست بدست هم داد تا این آفت را ریشه‌کن نماید ولی علیرغم این تلاش‌ها فقر همچنان باقی است و تا به امروز قربانیان زیادی را از جوامع بشریت در کام خود فرو برده است. خداوند سبحان نیز با پیامبران و رسولان خویش در این راستا در درمان این رذیلت اجتماعی به بشریت کمک نمود، اما همیشه این فرستادگان الهی با دسیسه‌ها و توطئه‌های ثروتمندان رو به رو شدند. فقر در لغت به معنی شکاف و بریدگی است و فقیر به کسی گویند که ستون فقراتش درد کند یا شکسته باشد [ترجمة المنجد، ترجمه مصطفی رحیمی اردستانی، تهران، انتشارات صبا، ۱۳۷۴، ص ۸۳۰] و به عبارتی دیگر فقر به معنی نیازمندی و فقیر به محتاج و نیازمند گویند. [ترجمة المنجد، ترجمه مصطفی رحیمی اردستانی، تهران، انتشارات صبا، ۱۳۷۴، ص ۸۳۱] و فقیر در معنی اصطلاحی که در دائرة المعارف‌ها آمده است عبارتست از کسی که نتواند خود و خانواده‌اش را از نظر مالی تأمین کند و نیازمند مردم باشد. [حائری، سید محسن، اندیشه‌های اقتصادی در نهج‌البلاغه، ترجمه عبدالعلی ل‌بویه لنگرودی، تهران، انتشارات بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۷۸، ص ۸۴]

حضرت امیر - علیه‌السلام - در مورد بوجود آمدن فقر در حکمت ۳۲۸ می‌فرمایند: خداوند سبحان روزی فقیر را در اموال توانگران مقرر داشته، پس هیچ فقری گرسنه نماند مگر آنکه توانگری حق او را بازداشته است و خداوند تعالی توانگران را بدین سبب بازخواست می‌کند.

مفهوم کلام امیرالمؤمنین در این حکمت این است که: اولاً: توانگران و ثروتمندان مسئول تأمین نیازهای فقیران هستند، زیرا خداوند در اموال ایشان حقوقی را برای فقرا مقرر داشته است که باید ادا کنند. ثانیاً: وقتی که توانگران مانع رسیدن این حق به مستحقان می‌شوند، فقر بوجود می‌آید. از این گفتار چنین فهمیده می‌شود که توزیع ناسالم ثروت از علل اساسی فقر است.

لذا بطور کلی برخی از مهم‌ترین علل فقر را از دیدگاه امیرمؤمنان - علیه‌السلام - می‌توان چنین برشمرد: [حائری، سید محسن، اندیشه‌های اقتصادی در نهج‌البلاغه، ترجمه عبدالعلی ل‌بویه لنگرودی، تهران، انتشارات بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۷۸، ص ۹۰]

۱. تجمع و انباشته شدن ثروت نزد توانگران و ثروتمندان: شاهد این مطلب حکمت ۳۲۸ که در بالا ذکر شد و همچنین در این خصوص حضرت می‌فرماید: «ما جاع فقیر الا بما منع به غنی» یعنی فقیر بوجود نمی‌آید مگر بواسطه امتناع نمودن ثروتمند از دادن مالی به او.

حضرت علی علیه‌السلام به مالک اشتر توصیه می‌نماید که: این را هم بدان که در میان بازرگانان کسانی هم هستند که تنگ‌نظر و بدمعامله و بخیل و احتکار کننده‌اند که تنها با زورگویی به سود خود

می‌اندیشند و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند که این سودجویی و گران‌فروشی برای همه افراد جامعه زیان بار و عیب بزرگی بر زمامدار است

۲. انحصار منابع ثروت در دست طبقه خاصی از مردم، بطوری که عوامل تولید و فرصت‌های کار منحصر به عده‌ای از مردم است که با یکدیگر نسبت خویشاوندی و یا وابستگی دارند و در کنار این پدیده، دیگران از داشتن چنین فرصت‌هایی محروم هستند و این امر آنان را در حال فقر قرار می‌دهد. در این باره می‌توان به نامه حضرت به مالک اشتر که فرمودند: بدان، که والی را خویشاوندان و نزدیکان است و در ایشان خوی برتری جویی و گردنکشی است و در معاملت با مردم رعایت انصاف نکنند. ریشه ایشان را با قطع موجبات آن صفات، قطع کن و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندان زمینی را به اقطاع مده، مبادا به سبب نزدیکی به تو، پیمانی ببندند که صاحبان زمین‌های مجاورشان را در سهمی که از آب دارند یا کاری که به اشتراک انجام می‌دهند، زیان برسانند و بخواهند بار زحمت خود را بر دوش نان بنهند. [نهج البلاغه، صبحی الصالح، نامه ۵۳]

۳. مال‌اندوزی حاکم، امام علی - علیه السلام - در این رابطه در نامه خود به مالک اشتر می‌فرمایند: و مردم زمانی تنگدست گردند که همت والیان، همه گرد آوردن مال بُود... و همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است و تنگدستی کشاورزان به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به ینده حکومتشان اعتقاد ندارند و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی‌گیرند. [نهج البلاغه، صبحی الصالح، نامه ۵۳]

و ابن ابی الحدید در شرح خطبة ۲۰۰ حضرت امیر - علیه السلام - می‌نویسد: خداوند بر پیشوایان مقرر فرموده که خود را در معیشت با مردم تنگدست، برابر دارند تا بینوائی را رنج بینوائی به هیجان نیاورد و موجب هلاکتش گردد، و بر پیشوای عادل و دادگر واجب است که خود را در پوشاک و خوراک به ضعیف‌ترین مردمان همانند سازد تا مردمان فقیر هلاک نگردند، زیرا نان پیشوایان را در ن هیئت و خوراک ببینند و انگیزه بیشتری برای ترک دنیا و خودداری از شهوت ایجاد خواهد کرد. [حائری، سید محسن، اندیشه‌های اقتصادی در نهج البلاغه، ترجمه عبدالعلی ل بویه لنگرودی، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۸، ص ۹۵]

۴. بیکاری، که یا بخاطر عامل درونی است که عبارت است از تنبلی و ناتوانی، حضرت علی - علیه السلام - در این رابطه می‌فرمایند: «ناتوانی و کم‌کاری آفت است.» [نهج البلاغه (حکمت) ۲۳] و یا مربوط به عوامل قبلی است که ذکر شد.

۵. مال‌اندوزی و عدم استفاده از آن، به این امر اصطلاحاً یُخل گویند. حضرت امیر - علیه السلام - در این رابطه می‌فرماید: در «بخل ننگ است» [حکمت ۳] و یا در رابطه با نتیجه بخل حضرت

می فرمایند: بخل همه بدی ها را فراهم می گرداند و مهارى است که سوى هر بدى می کشاند.» [حکمت ۳۷۸]

فقير در معنی اصطلاحی که در دائرة المعارف ها آمده است عبارتست از کسی که نتواند خود و خانواده اش را از نظر مالی تأمین کند و نیازمند مردم باشد

۶. اسراف: به معنی مصرف کردن بیهوده و هدر دادن ثروت. در این باره آن حضرت می فرماید: بخشیدن مال به کسی که مستحق آن نیست. خود گونه ای از اسراف و تبذیر است. [خطبة ۱۲۶] پس اسراف نیز به نوبه خود می تواند باعث به وجود آمدن فقر شود.

۷. احتکار و گرانفروشی: این عمل غالباً به منظور کسب سود بیشتر و در اوضاع نابسامان اقتصادی صورت می گیرد. حضرت در این رابطه به مالک اشتر توصیه می نمایند که: این را هم بدان که در میان بازرگانان کسانی هم هستند که تنگ نظر و بدمعامله و بخیل و احتکارکننده اند که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند و کالا را به هر قیمتی که می خواهند می فروشند که این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیان بار و عیب بزرگی بر زمامدار است. [نامه ۵۳]

با توجه به علل مذکور برای فقر و محرومیت در جامعه از منظر امیرالمؤمنین - علیه السلام - و با توجه به این که حضرت «فقر را مرگی بزرگ» [حکمت ۱۶۳] می دانند و در توصیه ای به فرزندشان محمد حنیفه می فرمایند: ای فرزند، من از تهیدستی بر تو هراسناکم، از فقر به خدا پناه ببر، که همانا فقر، دین انسان را ناقص و عقل را سرگردان و عامل دشمنی است. [حکمت ۳۱۹] و همچنین با توجه به توصیه هایی که حضرت امیر در نامه ۵۳ به مالک اشتر دارند، می توان چنین نتیجه گرفت که برای ریشه کنی فقر در بعد فردی بایستی تمام افراد جامعه مصمم به ریشه کنی آن باشند و در بُعد اجتماعی، وظیفه دولت به عنوان زمامدار اسلامی است که تمام سعی خود را در جهت توزیع عادلانه ثروت، کنترل قیمت ها، جلوگیری از احتکار و... بنماید.

راه های پیشگیری از فقر

به طور کلی شیوه اصولی برخورد با هر مشکلی بستن راه پدید آمدن آن است. در مبارزه با مشکل فقر نیز اجرای سیاست هایی برای از بین بردن زمینه های پیدایش آن مهم ترین گام به شمار می آید. در نهج البلاغه هم از درمان فقر سخن به میان آمده و هم راه پیشگیری نشان داده شده است. مهم ترین راه های پیشگیری از فقر عبارتند از:

۱- صدقه دادن. امام علیه السلام می فرماید: اذا أملتكم فتاجروا الله بالصدقه؛ هر گاه تنگدست شدید با دادن صدقه با خدای تعالی سودا کنید (کلمات قصار ۲۵۰) صدقه ای که فقیر می پردازد از دردهایش می کاهد زیرا این کار به او می فهماند که کسانی فقیرتر و ضعیف تر از او نیز هستند. فرمایش امام

است که فرمود: استنزلوا الرزق بالصدقه روزی را به صدقه دادن فرود آورید (کلمات قصار ۱۳۲) زیرا هر کس مالی را در راه خدا می‌بخشد هر چند اندک باشد خدای تعالی پاداش او را فراوان خواهد داد. ۲- امانتداری راه دیگر پیشگیری از فقر است، امانتداری ارزشی حیاتی است که اعتماد متقابل را در جامعه ریشه دار می‌کند و دارای ارزش اقتصادی نیز هست انسان امانتدار در جامعه محبوب است و همه دوست دارند در کارها با او مشارکت داشته باشند زیرا هیچ گاه به مال و ناموسشان خیانت نمی‌کند امام علی (ع) می‌فرماید: اداء الامانه مفتاح الرزق؛ امانتداری کلید روزی است (شرح نهج البلاغه: ۲۰/۳۱۸ ح ۶۵۰) و نیز می‌فرماید و الامانه تجر الرزق و الخيانة تجر الفقر.

امانتداری روزی به دنبال دارد و خیانت مایه فقر و تنگدستی است (تحف العقول: ۲۵۵) به راستی امانتداری کلیه روزی است زیرا هرکس که امانتدار نباشد درهای زندگی به رویش گشوده نمی‌شود و از همه جا طرد خواهد شد.

۳- پرهیزگاری و استغفار: انسان با گناهی که مرتکب می‌شود از روزی محروم می‌گردد (شرح نهج البلاغه: ۲۰/۲۵۹ ح ۳۳) و انسان تنها با استغفار و توبه می‌تواند از این بند آزاد گردد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: و خداوند استغفار (آمرزش خواستن) را سبب فراوانی روزی قرار داده است (خطبه‌ها ۱۴۳).

۴- فروتنی و اخلاق پسندیده: سعه الاخلاق کیمیاء الارزاق؛ اکسیر روزی در خوش اخلاقی است. (شرح نهج البلاغه: ۲۰/۳۳۹ ح ۸۸۴). یعنی خویها و خصلتها باعث فراخی روزی گردد و یا به اعتبار این که سبب دوستی مردم گردد به صاحب آن و این که رعایت امانت او کنند و رغبت در معامله با او کنند اگر از اهل معامله باشد.

۵- محکم کاری و درستی کاری یکی دیگر از اسباب ثروتمندی و کسب روزی محکم کاری و درستی کاری است زیرا کالای خوب مشتری را جذب می‌کند درحالی که کار سطحی و بی‌دقتی هیچ گاه مشتری پیدا نمی‌کند و حتی کسی به آن نزدیک نمی‌شود اگر انسان شهرت خوب کسب کند مورد اعتماد تاجر و مشتری واقع شود امام علی علیه السلام می‌فرماید: من قصر فی العمل أبتلی بالهم؛ کسی که در عمل کوتاهی کند به اندوه دچار گردد. (کلمات قصار: ۱۱۲) ۶- مهاجرت و سفر: گاهی برای انسان به دلایلی دشوار است که در یک جا کار کند لذا در این صورت باید به جای دیگر برود تا در آنجا گشایش و راحتی ببیند «و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعه» هرکس که در راه خدا مهاجرت کند در روی زمین برخورداری‌های بسیار و گشایش خواهد یافت (سوره نساء: آیه ۱۰۰). همچنین امام علی (ع) در جهت پیشگیری از فقر سفارشهای اخلاقی به فقرا فرمودند که از جمله: قناعت، صبر و تحمل، استقامت و پایداری، عفت و پاکدامنی، نکوهش و مذمت دنیا، توصیه نموده‌اند.

راه‌های درمان فقر

- ۱- اقداماتی که فرد باید انجام دهد (وظایف فرد)
 - ۲- اقداماتی که جامعه باید به صورت یک مجموعه انجام دهد (وظایف جامعه)
 - ۳- اقداماتی که دولت باید انجام دهد (وظایف دولت)
- اول: وظایف فرد: کسب علم - کسب تجربه - کار - تدبیر و چاره‌اندیشی - غنیمت شمردن فرصت‌ها - بخشش مستمر پرداخت زکات.
- دوم: وظایف جامعه: همیاری اجتماعی - ایجاد روحیه تعاون و همکاری - نظارت بر کار دولت سوم: وظایف دولت: تأمین اجتماعی - نظارت بر بازار - نظارت بر مالکیت
- بنابراین در اجتماع فقیر و گرسنه و گرفتار ضعف اقتصادی ناچاراً انحطاط ادبی و اخلاقی سراسر آن را فراخواهد گرفت در چنین اجتماعی دیگر نه امید خیر و پیشرفتی می‌رود و نه احساس امنیتی می‌شود و نه از جرایم و جنایات خاطرها آسوده می‌گردد و نه از فضل و کمال و اکتشاف در آن اثری دیده می‌شود و نه چنین اجتماعی از دین بهره‌ای می‌برد و نه این‌گونه اجتماعی به درد دین می‌خورد زیرا انسان استعداد مرده و بی‌اثر به چه درد دین می‌خورد یا اینکه دین به چه درد او می‌خورد؟ اسلام هم از فردی که زندگیش تیره گشته چه بهره خواهد برد. نه تنها اسلام از چنین فردی نفع نخواهد برد بلکه در بسیاری جاها چنین شخصی مضربه حال اسلام و مایه سرافکنده خود و دین است. در نهج‌البلاغه هم از درمان فقر سخن به میان آمده و هم راه پیشگیری نشان داده شده است. پس در مبارزه با مشکل فقر بر مسئولان نظام واجب است تا با اجرای سیاست‌های مناسب، برای از بین بردن زمینه‌های پیدایش فقر گام‌های مؤثری بردارند.

حکایات فقر

پارسای فقیر

سعدی گوید: شنیدم پارسای فقری از شدت فقر، در رنج دشوار بود، و پی در پی لباسش را پاره بر پاره می‌دوخت، و برای آرامش دل می‌گفت: (به نان خشکی و لباس پشمینه پر وصله ای قناعت کنم، بار سخت خود کشم و بار منت خلق نکشم). شخصی به او گفت: چرا در اینجا نشسته ای، مگر نمی‌دانی که در شهر راد مرد بزرگوار و بخشنده ای هست که کمر همت برای خدمت به آزادگان بسته، و جویای خشنودی دردمندان است، برخیز و نزد او برو و ماجرای وضع خود را برای او بیان کن، که اگر او از وضع تو آگاه شود، با کمال احترام و رعایت عزت تو، به تو نان و لباس نو خواهد داد و تو را خرسند خواهد کرد! پارسای فقیر گفت: خاموش باش! که در پستی، مردن به، که حاجت نزد کسی بردن پاره بر پاره دوختن و پیوسته در گوشه صبر و تحمل ماندن، بهتر از آن است که

بخاطر خواستن لباس ، برای بزرگان نامه نوشتن . براستی که بهشت رفتن به شفاعت همسایه ، با شکنجه آتش دوزخ یکسان است (حکایت‌های گلستان ص ۱۵۱).

فقر و باز نشستگی

پیرمردی نابینا به حضور امیرمومنان علیه السلام آمد و درخواست کمک نمود. حضرت علی علیه السلام ازا حاضران مجلس پرسید: این کیست از چه قرار است ؟ گفتند: یا امیرالمؤمنین این مرد نصرانی است ؛ و چنان وانمود کردند که نباید چیزی به او داده شود. حضرت فرمود: عجب ! تا وقتی که توانائی کار داشت از وی کار کشیدید و اکنون که سالمند و ناتوان گردیده ، وی را به حال خود گذارده اید. گذشته این مرد حاکی از آنست که در ایام توانائی کار کرده و خدمت نموده است . آنگاه دستور فرمود: از محل بیت المال به او انفاق گردد و مقرری پرداخت شود(حکایت‌های گلستان ۱۵۱) آثار کمک به فقیر

عبدالله بن مبارک در سالی اراده رفتن به مکه داشت . روزی از کوچه ای عبور می نمود، ناگهان زنی را دید که مرغی مرده و گندیده از زمین برگرفت و در زیر چادر خود پنهان نمود! عبدالله گفت : ای زن این مرغ را چرا برداشتی ؟ زن گفت : نیازمندی و احتیاج مرا وادار کرد تا این کار را کنم ! عبدالله چون این بشنید، زن را به منزل خود برد و پانصد دینار را که تهیه کرده بود به سفر حج برود به آن زن فقیر داد. آن سال به حج نرفت . هنگامیکه حاجی ها برگشتند، او به استقبال آنها رفت . آنان می گفتند: ما ترا در سفر حج در عرفات و منی و جاهای دیگر دیده ایم . عبدالله نزد امام علیه السلام شرفیاب شد و ماجرای خود را نقل کرد، امام علیه السلام فرمود: آری خداوند بشکل تو ملکی را آفرید که زیارت خانه خدا کند(نمونه معارف ۴۱۳/۲ - لثالی الاخبار ص ۲۵۳).

همسایه سید جواد

فقیه کامل سید جواد عاملی نویسنده کتاب مفتاح الکرامه می گوید: شبی مشغول شام خوردن بودم که درب خانه زده شد. درب را باز کردم دیدم خادم علامه سید بحرالعلوم است و گفت : سید بحرالعلوم شام در نزدش است و منتظر شماست . با خادم به منزل سید بحرالعلوم رفتم ، همینکه خدمتش رسیدم ، فرمود: از خداوند نمی ترسی که مراقبت نداری؟! عرض کردم : استاد مگر چه شده است ؟ فرمود: مردی از برادران هم مذهب تو برای خانواده اش از فقر خرمای زاهدی آنها را نسیه می گیرد، و هفت روز بر آنان گذشته و جز خرما طعم هیچ چیز دیگری را نچشیده اند! امروز نزد بقال رفت چیزی بگیرد او را جواب کرده و خجالت کشید و الان خود (محمد نجم عاملی) و خانواده اش بدون شام شب را می گذرانند. تو غذای سیر می خوری با اینکه همسایه مستحق است ! عرض کردم : من هیچ اطلاعی از وضع او نداشتم ! فرمود: اگر آگاهی داشتی و کمک نمی کردی یهودی بلکه کافر بودی ؛ ناراحتیم برای این است که چرا از حال برادران دینی ات تفحص نمی کنی؟

اکنون این ظرفهای غذا را خادمم بر می دارد؛ با او برو در خانه آن مرد و بگو میل داشتیم امشب با هم غذا بخوریم ، و کیسه پول (۱۲۰ ریال) را در زیر حصیر او بگذار و ظرفها را برمگردان . سید جواد گفت : من با خادم بمنزلش رفتیم و دستور استاد را انجام دادیم ، همسایه گفت : این غذا را اعراب نمی توانند درست کنند، بگو متعلق به چه کسی است و با اصرار گفتم : از سید بحر العلوم است . سوگند یاد کرد و گفت : جز خدا تا کنون کسی از حال من آگاهی نداشت ، حتی همسایگان نزدیک چه رسد بکسانیکه دورند و این پیش آمد را از سید بسیار عجیب شمرد (پند تاریخ ۱/ ۱۴۰ - کلمه طیبه ص ۱۱۱).

ترك فقیری هم مشکل است

در زمان ملك حسين كرت (كورت) (۷۷۱ - ۷۳۲) مولانا ارشدی بود که به فقر و گدایی مشهور بود لکن صدای خوبی داشت و مردم را متاثر می کرد. وقتی ملك حسين خواست که پیام آوری به شیراز نزد شاه شجاع بفرستند تا مدعی او را خاطرنشان کند گفتند: در بیان ، مولانا ارشد فقیر و گدا خوب است . ملك حسين او را خواست و گفت : تو را برای کار مهمی می فرستم فقط يك عیب داری که دست فقر دراز می نمائی ؛ اگر عهد کنی آبروریزی نکنی تو را به شیراز می فرستم ! او را بیست هزار دینار داد و عهد گرفتند مبادا در شیراز دست گدائی بگشاید. اسباب سفر او را آماده و بیست و پنج هزار دینار به او دادند. او به شیراز رفت و به مدعا جواب یافت . چون خواست برگردد، شاه شجاع و ارکان دولت از او خواستند با صدایش پند و آوازی از او بشنوند. قرار شد بعد از نماز جمعه در مسجد جامع ، صدا به وعظ بگشاید؛ همه ارکان دولت و مردم هم جمع بودند. چون صدا بلند کرد و همه را جذب کرد، صفت گدائی قوه طمعش را به حرکت درآورد، نزد همگان گفت : مرا سوگند دادند از فقر و گدائی چیزی نگویم . از وقتی به شهر شما آمدم خبری نشد! آیا شما سوگند نخورده اید که مرا چیزی ندهید؟ مردم در عین گریه ، خندان شدند و آنقدر به او پول دادند تا راضی شد (لطائف الطوائف ص ۳۷۱)!!

اشعار درباره فقر و فقیر

یاد دارم در غروبی سرد سرد - می گذشت از کوچه ی ما دوره گرد
داد می زد : کهنه قالی می خرم - دسته دوم جنس عالی می خرم
کاسه و ظرف سفالی می خرم - گر نداری کوزه خالی می خرم
اشک در چشمان بابا حلقه بست - عاقبت آهی کشید بغضش شکست
اول ماه است و نان در سفره نیست - ای خدا شکرت ولی این زندگیست؟
بوی نان تازه هوشش برده بود - اتفاقا مادرم هم روزه بود

خواهرم بی روسری بیرون دوید - گفت اقا سفره خالی می خرید...؟

زنگ انشاء شد عزیزان دفتر خود وا کنید - ساعتی را با معلم صحبت از بابا کنید صحبت خود را معلم با خدا آغاز کرد - کهنه زخمی از میان زخمها سر باز کرد ساعتی رفت و تمام بچه ها انشاء بدست - هر کسی پیش آمد و دفتر نشان داد و نشست ناگهان چشم معلم بر سعید افتاد و گفت - گوش ما باید صدای دلنوازی را شنفت دفتر خود را نیاوردی عزیزم پیش ما - نازنین حرفی بزن اینگونه غمگینی چرا؟ سر به زیر و چشم نم آهسته پیش آمد سعید - از غم هجران بابا زیر لب آهی کشید دفتر اندوه و غم یکبار دیگر باز شد - قصه ی غمگین بابا اینجنین آغاز شد بچه ها بابای من در زندگی چیزی نداشت - غصه را بر روی غم غم روی ماتم می گذاشت مادرم وقتی که از دنیای فانی رخت بست - رشته ی تقدیر بابا ناگهان از هم گسست بلبل از آشیان زندگانی پر کشید - از نبود مادرم بابا خجالت میکشید بشنوید اما پس از بابا چه آمد بر سرم - من خجالت میکشم بر چشم سارا بنگرم روزگار خواهر شش ساله ام بد میگذاشت - شمع شبهای وصال از بخت او خاموش گشت رفتگر در گوشه ای از کوچه ی پر پیچ و خم - بر زمین افتاده بود از کثرت اندوه و غم از فراق روی همسر در جوانی پیر شد - پیر هجران عاقبت از زندگانی سیر شد چون در آن سرما کسی در کوچه ی بن بست نیست - آنکه بر روی زمین افتاده پس بابای کیست؟ پیر مردی خسته در صبح زمستان جان سپرد - کودکان خردسال خویش را از یاد برد بچه ها این سرگذشت تلخ بابای من است - قصه ی غمگین سارا دختری بی سرپرست لقمه ی نانی برای عمه جانم میبرم - من به سارا جمعه ها اسباب بازی میخرم کودک ده ساله وقتی همچو بابا میشود - نیمه ای از روز را شاگرد بنا میشود پینه های دست من گویای درد کهنه ایست - زیر پای فقر باباهای ما امضای کیست؟ چون که انشای غم انگیز سعید اینجا رسید - جای اشک از چشم آقای معلم خون چکید چهره ی غمگین آقای معلم زرد شد - از غم و اندوه شاگردش سراپا درد شد لحظه ای در خود فرو رفت و سپس آهی کشید - پیش چشم کودکان زد بوسه بر دست سعید بچه ها انشای این کودک پر از اندوه بود - غصه و غمهای او اندازه ی یک کوه بود گرچه این انشای غمگین مادر و بابا نداشت - درس عشق و عاشقی در جمع ما بر جا گذاشت پینه های زخمناک این پسر غم آفرید - از زمین تا آسمان اندوه و ماتم آفرید کاسه ی صبر معلم ناگهان لبریز شد - چشم غمناکش به چشم مرد کوچک تیز شد

گفت یارب دست این فرزند میهن زخمناک - زخم اگر بر دل نشیند زخم دیگر را چه باک؟
گر چه خاک سرزمین پاکم از جنس طلاست - فقر و ماتم گریه و غم سهم باباهای ماست
جلیل چرخ (پائیز)

پروین اعتصامی «دیوان اشعار» مثنویات، تمثیلات و مقطعات
با دوک خویش، پیرزنی گفت وقت کار - کاوخ! ز پنبه ریشتم موی شد سفید
از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم - کم نور گشت دیده‌ام و قامتم خمید
ابر آمد و گرفت سر کلبه مرا - بر من گریست زار که فصل شتا رسید
جز من که دستم از همه چیز جهان تهیست - هر کس که بود، برگ زمستان خود خرید
بی زر، کسی بکس ندهد هیزم و زغال - این آرزوست گر نگری، آن یکی امید
بر بست هر پرنده در آشیان خویش - بگریخت هر خرنده و در گوشه ای خزید
نور از کجا به روزن بیچارگان فتد - چون گشت آفتاب جهانتاب ناپدید
از رنج پاره دوختن و زحمت رفو - خونابه دلم ز سر انگشتها چکید
یک جای وصله در همه جامه ام نماند - زین روی وصله کردم، از آن رو ز هم درید
دیروز خواستم چو بسوزن کنم نخ - لرزید بند دستم و چشمم دگر ندید
من بس گرسنه خفتم و شبها مشام من - بوی طعام خانه همسایگان شنید
ز اندوه دیر گشتن اندود بام خویش - هر گه که ابر دیدم و باران، دلم طپید
پرویزنست سقف من، از بس شکستگی - در برف و گل چگونه تواند کس آرمید
هنگام صبح در عوض پرده، عنکبوت - بر بام و سقف ریخته‌ام تارها تنید
در باغ دهر بهر تماشای غنچه ای - بر پای من بهر قدمی خاها خلید
سیلابهای حادثه بسیار دیده ام - سیل سرشک زان سبب از دیده‌ام دوید
دولت چه شد که چهره ز درماندگان بتافت - اقبال از چه راه ز بیچارگان رمید
پروین، توانگران غم مسکین نمیخورند - بیهوده‌اش مکوب که سرد است این حدید

پروین اعتصامی «دیوان اشعار» مثنویات، تمثیلات و مقطعات
تا بکی جان کندن اندر آفتاب ای رنجبر - ریختن از بهر نان از چهر آب ای رنجبر
زینهمه خواری که بینی زافتاب و خاک و باد - چیست مزدت جز نکوهش یا عتاب ای رنجبر
از حقوق پایمال خویشتن کن پرسشی - چند میترسی ز هر خان و جناب ای رنجبر
جمله آنان را که چون زالو مکندت خون بریز - وندران خون دست و پائی کن خضاب ای رنجبر

دیو آز و خودپرستی را بگیر و حبس کن - تا شود چهر حقیقت بی حجاب ای رنجبر
حاکم شرعی که بهر رشوه فتوی میدهد - کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر
آنکه خود را پاک میدانند ز هر آلودگی - میکند مردار خواری چون غراب ای رنجبر
گر که اطفال تو بی شامند شبها باک نیست - خواجه تیهو می کند هر شب کباب ای رنجبر
گر چراغت را نبخشیده است گردون روشنی - غم مخور، میتابد امشب ماهتاب ای رنجبر
در خور دانش امیرانند و فرزندان شان - تو چه خواهی فهم کردن از کتاب ای رنجبر
مردم آنانند کز حکم و سیاست آگهند - کارگر کارش غم است و اضطراب ای رنجبر
هر که پوشد جامه نیکو بزرگ و لایق اوست - رو تو صدها وصله داری بر ثیاب ای رنجبر
جامهات شوخ است و رویت تیره رنگ از گرد و خاک - از تو میبایست کردن اجتناب ای رنجبر
هر چه بنویسند حکام اندرین محضر رواست - کس نخواهد خواستن زیشان حساب ای رنجبر

پروین اعتصامی «دیوان اشعار» مثنویات، تمثیلات و مقطعات
روزی گذشت پادشهی از گذرگهی - فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم - کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست - پیداست آنقدر که متاعی گرانبه است
نزدیک رفت پیرزنی کوژپشت و گفت - این اشک دیده من و خون دل شماست
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است - این گرگ سالهاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و ملک، رهن است - آن پادشا که مال رعیت خورد گداست
بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
پروین، به کجروان سخن از راستی چه سود - کو آنچنان کسی که نرنجد ز حرف راست

مولوی «دیوان شمس» غزلیات
تو جان و جهانی کریم مرا - چه جان و جهان از کجا تا کجا
که جان خود چه باشد بر عاشقان - جهان خود چه باشد بر اولیا
نه بر پشت گاویست جمله زمین - که در مرغزار تو دارد چرا
در آن کاروانی که کل زمین - یکی گاوبارست و تو ره نما
در انبار فضل تو بس دانه هاست - که آن نشکند زیر هفت آسیا
تو در چشم نقاش و پنهان ز چشم - زهی چشم بند و زهی سیمیا
تو را عالمی غیر هجده هزار - زهی کیمیا و زهی کبریا

یکی بیت دیگر بر این قافیه - بگویم بلی وام دارم تو را
 که نگزارد این وام را جز فقیر - که فقرست دریای در وفا
 غنی از بخیلی غنی مانده‌ست - فقیر از سخاوت فقیر از سخا
 * * *

ای بینوا که فقر تو تنها گناه توست - در گوشه ای بمیر که این راه توست
 این گونه گداخته جز داغ ننگ نیست - وین رخت پاره دشمن حال تباه توست
 در کوچه های یخ زده بیمار و دربدر - جان می دهی و مرگ تو تنها پناه توست
 باور مکن که در دلشان می کند اثر - این قصه های تلخ که در اشک و آه توست
 اینجا لباس فاخر و پول کلان بیار - تا بنگری که چشم همه عذر خواه توست
 در حیرتم که از چه نگیرد در این بنا - این شعله های خشم که در هر نگاه توست
 فریدون مشیری، فقیر، دفتر ابر و کوچه
 * * *

یادم آمد داستانی آن چنان - در زمان خاتم پیغمبران
 جلسه ای تشکیل شد در نزد او - جملگی اصحاب از خرد و کلان
 بین آنها بود یک مرد غنی - با وقار بنشسته اندر جمعیان
 یک فقری از قضا از راه رسید - پهلوی مرد غنی بنشست آن
 جمع کرد دامان خود را آن غنی - با کراحت داد دامانش تکان
 دید حضرت کار او گفتا به مرد - اشتباه کردی تو ای مرد جوان
 ثروت میشد به دامان فقیر - یا که از فقرش بتو میشد عیان ؟
 در جواب گفتا که من بد کرده ام - نصف اموالم دهم او را کنون
 از فقیر حضرت نظر خواهی نمود - گفت اصلا من نخواهم یک قران
 گفت علت را بگو نیکو خصال - گفت میترسم شوم مانند آن
 کاش گمنام میشدی مانند او - از بلندی همتی چون مثل آن
 * * *

دستهارا باز در شبهای سرد - ها کنید ای کودکان دوره گرد
 مژدگانی ای خیابان خوابها - میرسد ته مانده ی بشقاب ها
 سر به لاک خویش بردیم ای دریغ - نان به نرخ روز خوردیم ای دریغ
 گیر خواهد کرد روزی روزیت - در گلوی مال مردم خوارها
 من به در گفتم و لیکن بشنوند - نکته ها را مو به مو دیوارها

همه شب نماز خواندن، همه روز روزه گرفتن - همه ساله از پی حج، سفر حجاز کردن
 ز مدینه تا به کعبه، سر و پا برهنه رفتن - دو لب از برای لبیک به گفته باز کردن
 شب جمعه ها نخفتن، به خدای راز گفتن - ز وجود بی نیازش، طلب نیاز کردن
 به مساجد و معابد، همه اعتکاف کردن - ز ملاحی و مناهی، همه احتراز کردن
 به خدا قسم که کس را، ثمر آنقدر نبخشد - که به روی مستمندی، در بسته باز کردن...

خواجه عبدالله انصاری فرمود:

بدانکه، نماز زیاده خواندن، کار پیرزنان است - و روزه فزون داشتن، صرفه ی نان است - و حج
 نمودن، تماشای جهان است - اما نان دادن، کار مردان است...

زیر خط فقر تو نان و پنیری خورده ای؟ - کودکت را دست خالی سوی دکتر برده ای؟
 زیر خط فقر در سرما شبی خوابیده ای؟ - دست پینه بسته یک کارگر را دیده ای؟
 زیر خط فقر از درمانده گی خندیده ای؟ - با شکست عزت نفست، مدام جنگیده ای؟
 زیر خط فقر در سطل زباله گشته ای؟ - با خجالت و نداری سوی خانه رفته ای؟
 زیر خط فقر با فقر تفکر ساختی؟ - زیر دست قلدران زندگی ات را باختی؟
 چشم امید ز یاری خلاق بسته ای؟ - حس نمودی از تضاد طبقاتی خسته ای؟
 زیر خط فقر از پل خودکشی تو کرده ای؟ - زیر دست کارفرما حس نمودی برده ای؟
 مستاجر بودی درون دخمه ای سرد و نمور؟ - مادرت را دیده ای که از دیابت گشته کور؟
 پدر معتاد و بیکاری که با سیگار و دود - تن طفل خویش را سوزانده و کرده کبود
 چه خبر داری تو از احوال بچه های کار - کودکی که جای تحصیل می برد هر سوی بار
 زیر خط فقر شخصی مال ملت را ربود - صیغه شد شغل زنی که حرفه ای بلد نبود
 زیر خط فقر اینجا صف کشیدند مردمان - هی اضافه می شود جمعیت محتاج نان
 زیر خط فقر امشب یکنفر جان می دهد - زندگی نکبتش را سوت پایان می دهد..

روزگاریست که سودای بتان دین من است - غم این کار نشاط دل غمگین من است
 دیدن روی تو را دیده جان بین باید - وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است
 یار من باش که زیب فلک و زینت دهر - از مه روی تو و اشک چو پروین من است
 تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد - خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار - کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
واعظ شحنه شناس این عظمت گو مفروش - زان که منزلگه سلطان دل مسکین من است
یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست - که مگیلان طریقش گل و نسرين من است
حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان - که لبش جرعه کش خسرو شیرین من است.
دولت فقر خدایا به من ارزانی دار - کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
حافظ در این غزل، از خداوند دولت فقر را می طلبد. بزرگترین ثروت را فقر می داند. دولت فقر آن
قدر برای حافظ ارزش داشته که اولاً، آن را از خدا درخواست کرده است. وثانیاً، فقر را دلیل حشمت
و تمکین خود می بیند. در جای دیگر می گوید:
فقر ظاهر مبین که حافظ را - سینه گنجینه محبت اوست.
به نظر می رسد که اگر فقر به معنای بی اعتنایی به مادیات، و به عنوان همدردی با فقرا، و به طور
کلی اختیاری باشد، مورد نظر عرفا بوده است. اما فقری که از روی ناچاری و... باشد، پسندیده
نیست، سازنده هم نیست. نوعی مرگ تدریجی و عدم کشف استعدادهاست. دیوار به دیوار کفر است.
دکتر نعمت الله فاضلی، محمدرضا آرمان مهر

یکی صد جامه دارد، جمله دیبا - یکی را عور می بینی سراپا
یکی بر تخت زر خفته شب و روز - یکی از صورت سرماست در سوز
یکی صد اسب و ده کالسکه دارد - برهنه پا یکی رو بر ره آرد
یکی را خانه و باغ است و ملک است - یکی بی خانمان است این چه سلک است
(ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۴۷۵)

به پایتخت کیان ای خدا شود روزی - که چشم خلق نبیند گدای دست دراز
در این خرابه به هر جا که پای بگذاری - غم است و ناله و فریاد داد و سوز و گداز
(فرخی، ۱۳۵۷: ۱۴۹)

با فلاکت مملکت از چارسو پُر سائل است - وز برای این همه سائل کسی مسئول نیست
(همان مأخذ: ۱۱۴)

سید اشرف الدین نسیم شمال در اشعاری که در پاسخ روزنامه‌ی ملانصرالدین قفقاز سروده است
«مشاغل کاذب» عصر خود را معلول فقر می داند:

آیا به تو این مُرشد بی‌پیر چه کرده است - یا چله‌نشین صاحب تسخیر چه کرده است
رمال چه کرده به تو، جن‌گیر چه کرده است - تا چند به حاجی دهد آزار آملای
دانی تو که این مرشد نقال فقیر است - جن‌گیر بود مفلس و رمال فقیر است
این شیخ مقدس که زند فال فقیر است - از فقر شده داخل این کار آملای
(نسیم، ۱۳۷۰: ۱۷۱ - ۱۷۰)

گویندگان این دوره با قرار دادن فقر توده‌های مردم در مقابل ثروت اقشار فوقانی و مقایسه‌ی این
دو، معمولاً اغنیا را به عنوان غاصبان اموال فرودستان معرفی می‌نمودند.
ظهیرالدوله:

کجا در قطعه‌ای از ارض این‌سان - شنیدی مردمی بی‌درد و درمان
[...] امیران جمله خون خلق خورده - چه غمشان گر فقیران جمله مُرده
نه رحمت بر گرسنه سیر را هست - نه شفقت بر فقیری میر را هست
به هر راهی فقیری مرده بینی - ز سرما و ز جوع افسرده بینی
[...] غنی سرگرم و بی‌رحم است و دل سخت - فقیر گرسنه بی‌حس و بدبخت
(ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۴۸۹)

ارباب که صنعت و وجاهت از اوست - خون فقرا تمام بر گردن اوست
(بهار، ۱۳۶۸: ۱۲۸۴)

ای مفت‌خوران، مفت‌خوری تا کی و چند - کو حس و حمیت؟!
ای رنجبران در به دری تا کی و چند - بیچاره رعیت؟!
(همان مأخذ: ۲۹۱)

اغنیا مال و منال رنجبر را می‌خورند - رنجبر در زیر چنگ اغنیا یادش بخیر
(ریحان، ۱۳۵۱: ۱۷۸)

از چه رو مالکین بی‌انصاف - به رعایا چنین کنند اجحاف
(همان مأخذ: ۸۱)

یک ذره ز ارباب ندیده است معیت - بیچاره رعیت

(نسیم، ۱۳۷۰: ۱۶۲)

اغلب شاعران این دوره خود را حامی فرودستان می دانند.

[...] شریک رنج گردیدی تو هر جا رنجبر دیدی - ز نفع خویش بگذشتی به هر کاری ضرردیدی

فکندی پنجه با اعیان دفاع از رنجبر کردی - در اوراق جریده حرف حق را منتشر کردی

(ریحان، ۱۳۵۱: ۱۳۱)

چگونه گشت طرفدار رنجبر عارف - کسی که خرد تن و گردنش تبر نکند

(عارف، ۱۳۵۷: ۲۷۱)

در این شهر حامی پیران تویی - طرفدار جمله فقیران تویی

(نسیم، ۱۳۷۰: ۳۱۵)

هم او در شعر «سال لوی ئیل» ضمن عرض تبریک به گروه های محروم اجتماعی فهرستی از آنان به دست می دهد. واژگان به کار رفته چون زارع گرسنه، فقیران رنجبر، زحمتکشان، محنت بران، مفلسان، فقیران لات و لوت به خودی خود گویا هستند.

به زارع گرسنه و عریان مبارک است - امسال از برای فقیران مبارک است

فرخنده باد سال به اصناف خون جگر - فرخنده باد سال فقیران رنجبر

[...] بر زارعان مشهد و تبریز و اصفهان - زحمتکشان صفحه شیراز و بهیهان

محنت بران طارم و قزوین و طالقان - بر مفلسان خمسه و زنجان مبارک است

[...] از یک طرف برهنه فقیران لات و لوت - محتاج روز و شب همه بر قوت لایموت

اطفالشان برهنه و لاغر چو عنکبوت - آن اشک شور و آن دل بریان مبارک است

(همان مأخذ: ۱۰۸)

چنین به نظر می آید که گروه های محروم اجتماعی به جنبش مشروطه دلبستگی شدید پیدا نموده و از آن امید فلاح داشتند.

نسیم:

در کشمکش تهران هنگامه به مجلس بود - چون طالب مشروطه، یک سلسله مفلس بود

(همان مأخذ: ۳۶۲)

جوش و خروش فقرا را ببین - قال و مقال ضعفا را ببین

(همان مأخذ: ۷۶)

با این حال ایرج میرزا چندان نسبت به مشارکت گروه‌های فرودست اجتماعی در جریان‌های سیاسی و به طور مشخص مشروطه‌طلبی و قانون‌خواهی خوش‌بین نیست:

تهی‌دستان گرفتار معاشند - برای شام شب اندر تلاشند

از آن گویند گاهی لفظ قانون - که حرف آخر قانون بود نون

اگر داخل شوند اندر سیاست - برای شغل و کار است و ریاست

(ایرج، ۱۳۵۳: ۹۴)

قضاوت شاعری دیگر در مورد فرودستان اجتماعی چنین است:

قوم دیگر بهر کسب نان و تحصیل معاش - روز و شب هستند آن بیچارگان اندر تلاش

تا دو روز عمر را باشند اندر انتعاش - حمله ور بر یکدگر همچون سگان بر گرد لاش

(گل زرد، ش ۱۸، ۱۲۹۹)

پیروزی نهایی مشروطه‌خواهان و تثبیت نسبی نظام مشروطه در زندگی گروه‌های محروم اجتماعی هیچ‌گونه تحول مثبتی به بار نیاورد، بلکه برعکس در اثر ضعف حکومت مرکزی و مداخلات دول بیگانه، تجاوزات قدرتمندان محلی و غارتگرهای خوانین ایلات، اوضاع اقتصادی ایران رو به وخامت گذاشت و پیداست که در چنین اوضاع نابسامان و رکود اقتصادی بیش از همه گروه‌های فرودست اجتماعی آسیب می‌دیدند.

هر سو نگری میان بازار - جمله فقرا به حالت زار

(نسیم، ۱۳۷۰: ۳۸۶)

خلق از جان همه بیزار شدند

زارعین جمله گرفتار شدند

کسبه یکسره بیکار شدند

شاعر علت آن را در این می‌داند که «اغنيا داخل این کار [مشروطه] شدند.»

(همان مأخذ: ۱۲۷)

شاعر دیگری در همین زمینه می گوید:

خلق چون مردم ماتم زده غوغا دارند - نه به پا کفش و نه عمامه و نه شولا دارند
شکوه‌ها جمله از این گنبد مینا دارند - همه شب ناله و غوغاست که برپا دارند
(گل زرد، ش ۳۰، ۱۲۹۹)

اما محرومان کماکان خود را موظف به خدمتگزاری به حاکمان می دانند.
سید اشرف الدین حسینی (نسیم شمال) این حالت روحی را به تصویر کشیده است:
گرچه نوکر شده از غم بی تاب - می گند خدمت آقا به شتاب
(نسیم، ۱۳۷۰: ۳۴۶)

او که از این همه بردباری فرودستان دچار حیرت شده می پرسد:
تا به کی ای رنجبر داری سکوت؟
(همان مأخذ: ۱۰۷)

ریحان خود فرودستان را مقصر می داند:
محتشم غافل ز بدبختان چراست - رنجبر تا کی در اندوه و بلاست
رنج بردن لب فرو بستن خطاست - ای فقیران جمله تقصیر شماست
کاین چنین هستید نادان ای خدا - می رسد فصل زمستان ای خدا
(گل زرد، ش ۱۲، ۱۳۳۷)

با این حال در اشعار آنها نوعی خوشبینی نسبت به آینده به چشم می خورد. اعتقاد به ناپایدار بودن
ظلم و آرزوی فنای آن:
جهان سیاه ز ظلم و ستم نخواهد ماند - به روی برف نشان قدم نخواهد ماند
(نسیم، ۱۳۷۰: ۱۲۳)

بسیاری از گویندگان عصر مشروطه، شعرهایی در ذم «اعیان» و «اشراف» ایران سروده اند. میرزاده
عشقی با زبانی تلخ به توصیف اشراف ایران می پردازد:
[...] در این زمینه هر آن کس گذشت از انصاف - ز هیچ بی شرفی می نکرد استنکاف

شرف ورا شود آن‌گاه کمترین اوصاف - از این ره است که آن مرده شو شد از اشراف هم او در ادامه‌ی همین شعر گوید:

[...] شرف به دزدی کف رنجبر نبود - شرف به داشتن قصر معتبر نبود
(عشقی، ۱۳۵۷: ۱۹۲ - ۱۹۰)

توصیف لاهوتی از چگونگی زندگی اشراف و برخورداری‌شان از امکانات و تسهیلات زندگی:

اشراف درون باغ و بستان - در سیر و سیاحت و گلستان
[...] اشراف به فکر خودپرستی - مشغول قمار و عیش و مستی
(لاهوتی، ۱۳۵۸: ۶۲۸ - ۶۲۷)

هم او در شعر دیگری در این زمینه گوید:

نعمت اشراف در حساب نیاید - زحمت مزدور سال و ماه ندارد
(همان مأخذ: ۸۰ - ۷۹)

فرخی در توصیف تسلط اشراف بر اموال و دارایی‌های کشور گوید:
اشراف عزیز نکته‌سنج من و تو - چون مار نشسته روی گنج من و تو
تا بی حس و جاهلیم یک سر من و تو - پامال کنند دسترنج من و تو
(فرخی، ۱۳۵۷: ۲۵۵)

انتظام‌السادات نیز در شعری که در روزنامه‌ی دهقان کرمان به چاپ رسیده است از زبان رنجبران، اشراف را مورد نکوهش قرار می‌دهد:

[...] ثمر دولت اشراف بشد خواری من - مورث ضعف قوی باعث بیماری من
یک دم این قوم نکردند مددکاری من - دیده بستند ز غمخواری و دلداری من
همه اولاد مرا خواسته با درد دچار
(صدر هاشمی، ج ۲، ۱۳۶۴: ۳۰۹)

نمونه‌ای دیگر از ارزیابی منفی شاعران از اشراف:

دسته‌ی اشراف کایشان حافظان ملتند - اکثریت را همه جایز ولی در قلتند
از سراپا حيله و از پای تا سر علتند - ملت از کردار این بی‌همتان در ذلتند
(گل زرد، ش ۱۸، ۱۲۹۹)

(منبع: «سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه»، تألیف «فاروق خرابی»، نشر دانشگاه تهران)

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۱	چهارپایه دین و دنیا
۱	مقدمه
۳	قوام در لغت و اصطلاح
۴	قوام در روایات
۶	علم و عالم در قرآن و روایات
۱۰	فضیلت علم در قرآن
۱۳	علم و عالم در روایات
۱۳	احادیث علم و عالم
۳۷	اهمیت علم در قرآن
۴۶	اهمیت علم آموزی و مذمت جهالت
۴۸	حکایات علم و علماء
۵۵	اشعاری در مورد علم و دانش
۵۸	عمل به علم در قرآن و روایات
۵۸	علم باعمل و علم جدای ازعمل
۵۹	بیانات آیه الله بهجت در باب عمل کردن به معلومات
۶۲	عمل کردن به علم و به کار بستن همت
۶۳	موارد عمل به علم
۶۵	علم و عمل (دانستن، مقدمه انجام است)
۷۷	العالم بلا عمل عالم بی عمل
۷۸	العالم السوء دانشمند ناشایسته
۷۹	زَلَّ العالم لغزش دانشمند
۸۰	ما اخذ الله علی العلماء پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته
۸۲	نکوهش تحصیل علم برای اهداف دنیوی
۸۷	رابطه دانش و عمل
۹۰	پی آمدهای علم بی عمل
۹۱	ریشه یابی علم بدون عمل
۹۲	فاصله بین دانستن و گفتن با عمل
۹۵	چه باید کرد؟

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۹۶	مردان علم در میدان عمل و داستانهایی از علما
۱۰۲	اشعار علم و عمل
۱۰۴	نعمت نطق و بیان برای عالم
۱۰۴	بیان نعمت خدادادی است
۱۰۷	سخن گفتن در آیات قرآن
۱۱۰	نقش کلیدی زبان در فرهنگ قرآن و احادیث
۱۱۶	آداب سخن گفتن از منظر قرآن
۱۲۶	آداب حرف زدن در سیره امامان
۱۲۷	هنگام حرف زدن شش کار نکنید
۱۲۹	حرف مرا می فهمی؟
۱۳۲	سخن گفتن در ادبیات
۱۳۴	اهمیت سخن و سخنوری در ادبیات
۱۳۴	آثار سخن و سخنوری در ادبیات
۱۳۵	ویژگیهای سخن
۱۳۸	ویژگیهای سخنور
۱۳۹	روش سخنوری
۱۴۲	جهل و جاهل در قرآن و روایات
۱۴۲	لزوم یادگیری جاهل
۱۴۵	دلالت آیه «نفر» بر لزوم تعلیم و تعلم
۱۴۷	جهل و اقسام آن
۱۵۰	وظیفه علماء یاد دادن و جُہال یاد گرفتن است
۱۵۲	آثار سوء جهل در آیات قرآن
۱۵۶	جهل زمینه ها و آثار
۱۶۴	اثرات جهل در زندگی انسان؛ از گرفتار گناه شدن تا آسیب های اخلاقی
۱۶۵	جهل در تضاد با عقل است نه علم؟
۱۶۹	روش برخورد با جاهلان در قرآن
۱۷۱	ارشاد جاهل سیره پیامبران ، امامان و علماء
۱۷۶	عقل و جهل هریک برای خود لشکری از فضائل و ردائیل اخلاقی دارند

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۱۸۰	حکایات جهل و جاهل
۱۸۳	اشعار جهل و جاهل
۱۸۵	جواد و جود و غناء و غنی در قرآن و روایات
۱۸۵	دو واژه جود و سخاوت
۱۸۷	جود و سخاوت در قرآن
۱۸۸	جود و سخاوت در روایات
۱۹۱	سخاوت در منابع حدیث
۱۹۳	آثار و پیامدهای سخاوت
۱۹۴	محدوده سخاوت
۲۰۱	راههای کسب سخاوت
۲۰۳	آداب سخاوت و انفاق
۲۰۶	رشد آدمی با جود و بخشش
۲۰۷	تحقق انحلال فاصله طبقاتی و آرامش روانی با جود و بخشش
۲۰۹	انفاق بدون منت؛ از شرایط انفاق مقبول
۲۱۰	فرق بین سخاوتمند و کریم
۲۱۲	انفاق و سخاوت در سیره ی معصومین علیهم السلام
۲۲۳	حکایات جود و بخشش و انفاق
۲۲۸	اشعار سخاوت
۲۳۲	فقر و فقیر در قرآن و روایات
۲۳۲	معنای لغوی فقر
۲۳۳	فقر از دیدگاه قرآن
۲۳۴	بررسی فقر از دیدگاه نهج البلاغه
۲۳۶	فقر در روایات
۲۳۹	فقر جامعه از مجازات های خداوند است
۲۴۲	سختی و تلخی فقر
۲۴۴	پناه جستن از فقر
۲۴۶	فقر و کفر
۲۵۱	فقر و نادانی

فهرست کتاب

صفحه	عناوین مطالب
۲۵۲	فقر و خواری
۲۵۳	فقر و فراموشی
۲۵۳	روایات درباره ستایش فقر
۲۵۶	روایات نشان دهنده برتری فقر بر توانگری
۲۵۷	روایات توضیح دهنده فقرِ ستودنی
۲۶۰	تحقیر فقیر
۲۶۱	آنچه فقر را از بین می برد
۲۶۲	آنچه فقر می آورد
۲۶۳	عذرخواهی خداوند سبحان از فقیران!
۲۶۳	زیور فقر
۲۶۴	فقرا، شهریاران بهشتند
۲۶۵	خوشا بر فقیران
۲۶۷	فقر نفس
۲۶۷	علل و آثار فقر از دیدگاه امام علی(ع)
۲۷۶	ارتباط فقر با انحراف
۲۹۷	علل فقر و محرومیت در جامعه
۲۹۹	راه‌های پیشگیری از فقر
۳۰۱	حکایات فقر
۳۰۳	اشعار درباره فقر و فقیر

کتابهای چاپ شده از تهیّه کننده این کتاب

مبانی اسلام «شرح حدیث بُنَى الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ از امام باقرعلیه السّلام»، بانوان وجامعه امروز «شرح حدیث کَیْفَ یُکْم إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ»، قصّه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران در آیات قرآنی»، مردان و زنان بافضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره احزاب»، هفت پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ از امام علی علیه السّلام»، شرح حدیث شریف سلسله الذّهب از امام رضا علیه السلام در باب توحید و امامت و...، شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضا علیه السلام، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین در طول هفته» مکالمات عربی، شهر رمضان «در باب اعمال و دعاهای ماه مبارک رمضان»، حدیث زیارت، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب، شعبان و رمضان، زیارتنامه امام رضا علیه السلام، روضه های محرم و صفر، همراه زائرین عتبات عالیات، همراه زائرین مشهد الرضا علیه السّلام، همراه زائرین حضرت معصومه، شاه عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السلام، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با عربستان، مکه، مدینه و مختصر مناسک حج و عمره»، مجموعه اشعار باقری، پرسشها و پاسخهای حقوقی، مواعظ حسنه، چنّته حکایات باقری، کشکول حکایات باقری، کشکول اشعار باقری، کشکول مواعظ باقری، کشکول مدایح و مراثی باقری، کشکول ضرب المثلها، بزرگان علم و دین، مردان و زنان با فضیلت، وظایف انسانی، توصیه های اخلاقی، احادیث مناسبتها، آداب اسلامی، چهارپایه دین و دنیا «شرح حدیث قَوَامُ الدِّینِ وَالدُّنْیَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السّلام». و بعضی از کتابهای موبایلی ساخته شده که در آخر کتاب اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت انتشار یافته است آماده ویراستاری و فهرست بندی و... است برای چاپ کاغذی انشاء الله تعالی.

کتابهای الکترونیکی ما :

در اینترنت ، وب سایت ما «بنام هُذانت hodanet.net» در فهرست عناوین مطالب - در عنوان اشعار باقری اشعار و سروده های ما موجود است ، و در عنوان کتاب موبایل باقری ، کتابهای الکترونیکی ، موبایلی ما با عناوین زیر موجود است:

همراه زائرین عتبات عالیات «چاپ اول آن به اتمام رسیده» ، قرآن مجید ۱۱۴ سوره ای ، قرآن مجید سی جزئی برای ماه مبارک رمضان ، نهج الفصاحه ، نهج البلاغه ، حلیه المتقین ، خصال شیخ صدوق ، ریاحین الشریعه ، ثواب الاعمال ، امالی شیخ صدوق و شیخ مفید ، تحریر الوسیله ، کلیات مفاتیح الجنان «با انضمام باقیات الصالحات» ، مقتل خوانی «حاوی کتب مقاتل ابی مخنف - سیدبن طاووس - مقرر - روضة الشهداء - مقتل امام حسین» ، منازل الآخرة ، نزهة النواظر ، چهارده معصوم علیهم السلام به ترتیب نام از معصوم اول تا معصوم چهاردهم ، حضرت زینب «س» ، حضرت عباس «ع» ، فاطمه ام البنین «س» ، فاطمه معصومه «س» ، رساله توضیح المسائل بیست و پنج مرجع هم جدا جدا و هم ۲۵ رساله بصورت یکجا ، ذکر خدا ، روضه خوانی ، محرم و صفر ، پنجاه روز عزاداری از اول محرم تا اربعین ، پیام رهبری «پیامهای نوروزی و سخنرانیهای اول هر سال از سال ۶۹ تا ۹۴» ، کشکول باقری حاوی ۵۰۰۰ صفحه مطالب گوناگون ، امام روح الله «زندگینامه و مقالات در رابطه با حضرت امام خمینی ره» ، منتخب قوانین «قوانین کاربردی دادگاهها» ، منتخب دادخواستها «نمونه دادخواستها و شکوائیه ها» ، آداب معنوی ، گنجینه معنوی ، سیاحت غرب ، احادیث فارسی ، معجم احادیث ، صدچهل حدیث ، احکام نماز ، احکام روزه ، بهجت عارفان «زندگینامه آیه الله بهجت ره» ، فضائل و رذائل «درباب اخلاق» ، هزار عنوان «برای منبر و سخنرانی» ، جهاد و شهادت ، راهیان نور ، شهدا و جبهه ها ، زنان نمونه ، ختومات هُدا ، ماه رجب «اعمال ماه رجب» ، ماه شعبان «اعمال ماه شعبان» ، ماه رمضان «اعمال ماه رمضان» ، همراه زائرین مکه و مدینه ، همراه زائرین سوریه ، همراه زائرین مشهد الرضا «ع» ، سه هزار داستان ، ذکر خدا ، و چندین کتاب موبایل دیگر...

به علاوه ده ها عنوان مقاله که در سایت ما موجود است

تهیه ، تنظیم ، ویرایش ، تنظیم صفحات ، فهرستنگاری ، طرح جلد و چاپ کتاب ، توسط مؤلف حجة الاسلام سید محمد باقری پور در مؤسسه فرهنگی هدایت مشهد مقدس انجام شده است.

سید محمد باقری پور : مدیر سایت هُذانت : «www.hodanet.net» ایمیل : hodarayaneh@gmail.com تلفن همراه : «۰۹۱۵۵۸۱۹۲۳۰» پروفایل مؤلف کتاب : در سایت

هُذانت موجود است

کتاب

چہارپایہ دین و دنیا

شرح حدیث شریف

قِوَامُ الدِّینِ وَ الدُّنْیَا بِأَرْبَعَةِ

تَہِیَہ وَ تَنْظِیْمِ تَوْسُطِ

حجۃ الاسلام سید محمد باقری پور

درمؤسسہ فرہنگی ہدایت

www.hedayt.tv

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْیَا بِأَرْبَعَةِ، عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَ جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ جَوَادٌ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَ فَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ، فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَ إِذَا بَخَلَ الْغَنَى بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ.

دیباچه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ .
وَأَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ كِتَابَ مُسْتَطَابِ چَهارپایه دین و دنیا شرح حدیث قَوَامِ الدِّینِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السَّلَام ، هرچند که ران ملخی است نزد سلیمان بردن ، و لکن امیداست که ذخیره یوم لاینتفع مالٌ و لابنون باشد انشاءالله .

نظر به اینکه اینجانب سیدمحمد باقری پور «طلبه ای از جمع طَلَّاب و فضلاى حوزه علمیه مشهد مقدس فرزند شهید سیدرضا باقری پور و نوه حجة الاسلام شیخ محمد حسین سیاره از باز ماندگان واقعه مسجد گوهرشاد مشهد در ۲۱ تیر ۱۳۱۴ که قیام مردم مشهد علیه کشف حجاب رضاخان یوقوع پیوست» ، از سال ۱۳۵۰ تحصیل در حوزه علمیه مشهدرا آغاز کردم . و سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ که طلیعه ی انقلاب اسلامی آغاز شد مجالس وعظ و خطابه و به اصطلاح روضه خوانی در تکایا و بعضی از سراها «کاروانسراهای آن زمان که محل تجمّع تجار و کسبه و بُنکداران بود بجای پاساژهای امروزی» زیاد شده بود مخصوصاً در ماه محرم و صفر و دهه فاطمیه ، و استقبال خوبی هم میشد و بیشترین مجالس مشهد به منبرهای مرحوم کافی اختصاص پیدا کرده بود البته غیر از ایشان و عاظ دیگری هم مانند موسوی محبّ الاسلام ، دانش سخنور ، شیخ عبدالله یزدی سخنرانی داشتند ، اینجانب که اوائل طلبگی ام بود به منبرهای مرحوم کافی علاقه بیشتری داشتم هرموقع شب یاروز که ایشان جائی منبرداشتند اینجانب حضور پیدا میکردم «معمولاً محرم یا صفر و دهه فاطمیه هرسال حدود پنج سال قبل از انقلاب تا زمان شهادتشان مشهد میآمدند از ساعت هشت و نه قبل از ظهر تا دوازده شب گاهی یک بعد از نصف شب سخنرانی داشتند» و همچنین از بیانات شیخ عبدالله یزدی ، موسوی محبّ الاسلام صاحب کتاب اقوال الائمه، دانش سخنور فردوسی ، علامه بهلول گنابادی ، شیخ محمد رضا نوغانی هر وقت در مشهد سخنرانی داشتند استفاده میکردم

لذا بعد از گذشت چهل سال ، انگیزه ای درونی مرا بر آن داشت که شنیده های از این بزرگان را که بعداً با خواندن احادیث در کتب روائی مورد نظر تطبیق میشد را تحت عنوان مباحث منبری به رشته تحریر در آورم و احادیثی را که در اکثر منابع از آنها استفاده میشد را شرح دهم که دوستان اهل منبر و خطباء و سخنرانان و مبلغین رسالات الله از آن استفاده نمایند و اینجانب را هم در دعای خیر خود شریک فرمایند.

کتابهای چاپ شده از تهیه کننده این کتاب: مبانی اسلام «شرح حدیث بُنِی الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ از امام باقر علیه السلام»، بانوان و جامعه امروز «شرح حدیث کَیْفَ یَکُم إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُکُمْ» ، قصّه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران در آیات قرآنی» ، مردان و زنان با فضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره احزاب» ، هفت پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ از امام علی علیه السلام» ، شرح حدیث شریف سلسله الذهب از امام رضا علیه السلام در باب توحید و امامت و ... ، شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضاعلیه السلام ، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین در طول هفته» مکالمات عربی ، شهر رمضان «در باب اعمال و دعاهای ماه مبارک رمضان» ، حدیث زیارت ، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب شعبان و رمضان ، زیارتنامه امام رضاعلیه السلام ، روضه های محرم و صفر ، همراه زائرین عتبات عالیات ، همراه زائرین مشهد الرضاعلیه السلام ، همراه زائرین حضرت معصومه شاه عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السلام ، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با عربستان ، مکه ، مدینه و مختصر مناسک حج و عمره» ، مجموعه اشعار باقری ، پرسشها و پاسخهای حقوقی ، مواعظ حسنه ، چنته حکایات باقری ، کشکول حکایات باقری ، کشکول اشعار باقری ، کشکول مواعظ باقری ، کشکول مدایح و مراثی باقری ، کشکول ضرب المثلها ، بزرگان علم و دین ، مردان و زنان با فضیلت ، وظایف انسانی ، توصیه های اخلاقی ، احادیث مناسبتها ، آداب اسلامی ، چهارپایه دین و دنیا «شرح حدیث قَوَامِ الدِّینِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السلام». و بعضی از کتابهای موبایلی ساخته شده که در آخر کتاب اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت انتشار یافته است آماده ویراستاری و فهرست بندی و ... است برای چاپ کاغذی انشاء الله تعالی. و ما توفیقی اَلَا بِاللّٰهِ علیه توکلت و الیه انیب. تحریر شد تابستان ۱۳۹۵ - مشهد مقدس پایتخت معنوی جمهوری اسلامی ایران ، سیدمحمد باقری پور

